

معارفی از قرآن

پیشگفتار

قبل از شروع در مقدمه کتاب، لازم است از نعمت بزرگ خداوند که به ملت ایران ارزانی داشته، یاد آوری و سپاسگزاری شود. چه فرخنده روزگاری است که انقلاب عظیم اسلامی ملت ایران و خون شهیدان و زحمت و جراحات زخمیها و خسارات مادی و اقتصادی پیشه‌وران و خلاصه، رنجهای همه اقشار به ثمر رسید و دیو طاغوت از این سرزمین رانده شد و فرشته الهی، نمودار تقوا و فضیلت، مظهر علم و عدالت، قلب ملت و امام امت، حضرت امام خمینی - **أطال الله عمره وأهلک عدوّه** - قدم بر دیده رنج‌دیده مسلمانان نهاد و ایران را به قدوم خود روشن ساخت و به خواست خدای بزرگ و یاری ولیعصر - ارواحنا فداه - زمام امور را به دست گرفت. آزادیهای گرفته شده بازگشت توطئه‌های دشمنان خارجی و منافقان داخلی، یکی پس از دیگری کشف و خنثی گردید و بدعت‌های بسیار و گناهان کبیره آشکار، یکی پس از دیگری برداشته شد و شعائر الهی - که نماز جمعه از بزرگترین آنهاست - برقرار گردید و خلاصه:

کاین هنوز از نتایج سحر

باش تا صبح دولت بدمد

است^۱

پروردگارا! این نعمت بزرگ نیز مانند همه نعمتها از توست. تو را سپاس می‌گزاریم و دوام و استقرار نعمتهایت، مخصوصاً جمهوری اسلامی را از خودت خواهانیم.

(۱) - انوری ابیوردی.

معارفی از قرآن، ص: ۶

نکاتی چند درباره زمان تفسیر سوره حدید

برای روشن شدن برخی مطالب این کتاب، نخست شرح مختصری درباره زمان تفسیر و شرح این سوره شریف توسط حضرت آیه الله مجاهد آقای حاج سید عبدالحسین دستغیب - دامت برکاته - به عرض می‌رسد. تفسیر سوره شریف «حدید» که به نام «معارفی از

^۱ (۱) - انوری ابیوردی.

قرآن» در برابر شما قرار گرفته خلاصه شده بیانات ایشان در ماه مبارک رمضان ۱۳۷۹ (ق. ۵) می‌باشد که تا نصف سوره، تفسیر و شرح گردید و بقیه به سال بعد موکول شد.

در ماه مبارک ۹۸ (ق. ۵) روزهای نخست، بقیه سوره تفسیر گردید؛ ولی به واسطه واقعه پنجم رمضان و کشتار مردم شیراز و هیجان عمومی، محیط ارباب و وحشت نظامی فراهم آوردند و از جمله اقدامات رژیم منحوس پهلوی، بستن در مسجد جامع، مرکز مبارزات و محل اجتماع جوانان مبارز و مردمان غیور شیراز بود؛ لذا به مدت دو هفته برنامه تفسیر نیز به ناچار تعطیل گردید.

با باز شدن مجدد مسجد، برنامه هم دوباره شروع و ضمن سخنرانیها مطالب بیدار کننده تذکر داده می‌شد، که در این کتاب هم اشاراتی به آن شده است. و بالأخره قسمت آخر و سوم سوره حدید در نیمه اول رمضان ۹۹ (ق. ۵) در زمان پیروزی انقلاب اسلامی بیان شده و مطالب روز، از قبیل قانون اساسی و نمایندگی مجلس خبرگان (که به آن اشاره شده) مربوط به این موقعیت است.

باین شرح مختصر، وجه مناسبت بعضی مطالب در حاشیه تفسیر، واضح می‌گردد.

وجه نامگذاری کتاب به «معارفی از قرآن»

این سوره شریفه مطالب متعدّد و متنوّع و بسیار جالبی را در بر دارد که عمده‌ترین آن، آیات ششگانه نخستین آن می‌باشد که درباره اسما، صفات و افعال خداوند است و مطابق روایتی که در همین کتاب می‌خوانید، خداوند برای این که پاسخی به

معارفی از قرآن، ص: ۷

درخواست طالبین معرفت خودش بدهد، سوره توحید و شش آیه نخستین سوره حدید را فرستاد و راستی عالمی از معرفت در این آیات نهفته شده که تشنگان خداشناس را سیراب می‌کند. همچنین آیاتی که مربوط به معاد، قضا و قدر، خشوع برای خدا و غیره می‌باشد، بخش اعظم این سوره را تشکیل می‌دهد که همه «معارفی از قرآن» می‌باشد، لذا نامی بهتر برای این کتاب نیافتیم.

تسبیح همه موجودات و مالکیت خداوند

سوره حدید با تسبیح کردن همه موجودات آسمانی و زمینی برای خداوند عزیز حکیم آغاز می‌شود. غیر خدا – به ملکوت خود که باطن و حقیقت و به تعبیر دیگر نفس آن است – خدا را از هر چه

نارواست پاک می‌داند؛ آن خدایی که عزّت و حکمتش از هر موجودی نمایان است، هر چیز را به جای خود نهاده و هر چه نیاز داشته به او داده است، خداوندی که ذلّت شریک برای خود نخواسته و عزیز مطلق است.

همان خدایی که سلطنت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها و بالا و زیر آنهاست برای اوست و مالکیت حقیقی برای اوست و در غیر او، اعتباری و موقّتی است.

همان خدایی که آفریدگان را آفرید و به آنها جان داد. همان خدای جان گیرنده است که بر هر چیزی تواناست، حیات و مرگ دل نیز از اوست.

سر انسان نمونه‌ای از قدرت بی پایان

سپس در این کتاب درباره قدرت نامحدود خداوند سخن می‌رود و برای نمونه، قدرتهایی در یک وجب صورت یاد آور می‌شود که چگونه دستگاههای مختلف چشم برای دیدن، گوش برای شنیدن، بینی برای بویدن، زبان برای چشیدن و کارهای دیگر؛ همچنین مغز و سلسله اعصاب، دهان و وضع قرار گرفتن دندانها و تارهای صوتی

با

معارفی از قرآن، ص: ۸

حنجره و صداهای گوناگون و غیره را یاد آور می‌شود.

آنگاه خطوط بند انگشتان و اختصاصی بودن آن مانند تارهای صوتی را یاد آور می‌شود؛ یعنی هر فردی خطهای انگشتان دستش غیر از دیگری است مانند صدایش؛ لذا انگشت نگاری برای تشخیص هویت اشخاص مرسوم شده است. سپس نمونه‌ای از قدرت نمایی در عالم گیاهان را می‌خوانند.

خداوند، اوّل و آخر، ظاهر و باطن

در آیات خداشناسی این سوره، اسمای حسنی پروردگار به نظر می‌رسد که خدا را به عنوان اوّل و آخر، ظاهر و باطن معرفی می‌فرماید با بیاناتی که هیچ‌گونه شبهه‌ای در ذهن خوانندگان ایجاد نشود. معنی اوّل را که **عَلَّه الْعَلَل** است می‌رساند؛ چنانچه معنی آخر را که مرجع و منتهاست و بازگشت همه به سوی اوست، روشن می‌نماید.

ظاهر بودن خدا را به اسما و صفات و افعال و خلاصه تجلیات حق در مظاهر وجودی بیان کرده و می‌فهماند که در عین نهایت ظهور،

کاملاً ذات مقدّسش مخفی و بر همه پوشیده است، پس به افعال و اسماء، ظاهر و به حسب ذات، باطن است.

سپس سخن را به اوّل اضافی کشانیده و برای نمونه حدیث «ردّ الشمس» و سخن گفتن ملکوت آفتاب را با امیر المؤمنین علیه السلام بیان می کند که به حضرت به عنوان اوّل و آخر سلام کرد؛ یعنی، اوّل مؤمن به خدا در این امت و آخر کسی است که با پیغمبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت.

آفرینش آسمانها و معانی عرش

بعد درباره آفرینش آسمانها در شش دوران سخن می رود و مقصود از ایّام – که به معنی دوران است – روشن می نماید و «عرش» را به معنی تدبیر امور دانسته و احتمال این که به معنی کهکشانهای فعلی باشد، معقول دانسته و بالأخره تمام

معارفی از قرآن، ص: ۹

عالم هستی را عرش خدا می داند.

آن گاه سخن درباره معلومات نامتناهی پروردگار می رود و در مورد آنچه از زمین بالا می رود – که ملکوت اعمال مؤمنین را شامل

می‌شود- و آنچه از آسمان به زیر می‌آید- که همه مورد علم خداست- صحبت می‌شود.

معیت و همراه بودن خدا با بیانی شیوا و قابل درک برای همه گفته می‌شود و اثر مهمی که با توجه به این حقیقت برای تزکیه و بهبود نفس انسانی دارد، در ضمن داستان کوتاهی با توجه به دو نام خدا (یا حاضر و یا ناظر) بیان شده است.

مکافات و مجازات، مبدأ و معاد

سپس رشته سخن، به مسأله «معاد» کشانده می‌شود و با بیانی رسا می‌رساند که معاد همان مبدأ است؛ همه از خداییم و به سوی خدا نیز باز می‌گردیم.

سپس روشن می‌نماید که مکافات غیر از مجازات است و جزا همان پاداش مربوط به آخرت است؛ ولی مکافات، عکس العمل و آثار وضعی و دنیوی است؛ هر عملی از هر کس سر می‌زند یقیناً جزای آخرتی دارد؛ اما ممکن است مکافات دنیوی نداشته باشد.

برای شاهد مطلب، داستان ابوجهل و ابن مسعود را ذکر می‌نماید؛ در مکه معظمه اوایل اسلام، ابوجهل سیلی محکمی به گوش ابن

مسعود نواخته و او را مجروح می‌نماید، پس از پایان جنگ بدر، ابن مسعود سر ابوجهل را می‌برد و گوشش را سوراخ کرده، کشان کشان به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌برد. این را «مکافات» گویند؛ اما جزای آخرتی‌اش سر جای خود محفوظ است.

اختلاف روز و شب، نشانه‌ای از عظمت خداوند

در ششمین آیه، از آیت عظیم الهی سخن می‌رود و آن، کم شدن تدریجی روز و شب و زیاد شدن دیگری است، با نظم و حساب دقیق و معین، پس از اعتدال «ربیعی»

معارفی از قرآن، ص: ۱۰

(اوّل فروردین) که روز و شب یکسان است، به تدریج تا سه ماه، روز بلند و شب کوتاه می‌گردد و آخر بهار به اوج بلندی روز و کوتاهی شب می‌رسد، سپس وضع برگشته، روزها به تدریج کوتاه و بر بلندی شب افزوده می‌گردد تا به اعتدال «خریفی» (اوّل مهر) می‌رسد و همین برنامه تکرار می‌شود؛ خدا در اثر حرکت شمال به جنوب و جنوب به شمال زمین، با نظم معین روزانه، قدرت نمایی می‌فرماید.

آیا این حرکت دقیق – که از سالیان قبل می‌شود آن را پیش بینی کرد – بدون محرک و مدبّر دانایی می‌تواند باشد؟

دستورات اخلاقی برای تهذیب نفس

پس از آیات توحیدی، درباره انفاق در راه خدا از مالی که به انسان عاریه داده است سخن می‌رود و روی کلمه «مستخلفین» جانشین از طرف مالک حقیقی، تکیه می‌شود تا انفاق آسان گردد. مال، مال دیگری است و ناپایدار، چه بهتر که شخص تا دستش می‌رسد از آن بهره ببرد؛ برای استدلال، به داستان مادر جعفر برمکی که برای فرش اتاقش به دنبال پوست گوسفند رفته است استشهد می‌نماید. پس از یکی دو آیه، دوباره بر مسأله «انفاق» تکیه کرده و حتی به عنوان قرض به خدا مؤمنین را تشویق به انفاق می‌فرماید، چون اثر کیمیاوار برای نفس انسانی داشته آن را پاک و مهذب می‌نماید و گرنه میراث آسمانها و زمین از برای خداست.

نکته جالبی که در این کتاب در مبحث انفاق تأکید شده «اخلاص در انفاق» را شرط اساسی می‌داند و چند داستان جالب و کوتاه متذکر شده و از روایات چنین استفاده می‌نماید که «وام» برتر از «صدقه» است؛ زیرا احترام گیرنده نیز محفوظ می‌ماند.

سپس به مناسبت آیات مربوط به معاد و صراط، سخن را به نور مؤمن و ظلمت

معارفی از قرآن، ص: ۱۱

کافر کشانده و می‌فهماند که نورافشانی هر کس به مقدار دارایی‌اش می‌باشد، مخصوصاً نور ولایت خیلی به درد می‌خورد. دیگر آن که نور کسی که به کار دیگری نمی‌خورد بلکه دیواری میان مؤمنین و کفار کشیده می‌شود که برای مؤمنین، رحمت و اسباب انس و الفت است و از طرف کفار، عذاب و زحمت می‌باشد.

نتیجه‌گیریهای اخلاقی جالبی از این آیات شده و هشدار می‌دهد که مردم، فریب دنیا را نخورند و همیشه یاد فناء آن باشند و با یاد مرگ، سختی دل را چاره کنند.

خشوع دل، زمینه‌ای برای ایمان

آیه تکان دهنده: «آیا نرسیده برای اهل ایمان که دلشان برای یاد خدا و آنچه از حق فرستاده است خاشع شود و مانند کسانی که از پیش کتاب به آنها داده شد (یهود و نصاری) نباشند که آرزوها بر

آنها دراز گردید پس دل‌هایشان سخت شده بسیاری از آنان فاسق‌اند»، شرح و بسط فراوانی داده شده، مردم را از آمال و آرزوهای واهی دنیا بر حذر می‌دارد؛ زیرا موجب قساوت دل می‌گردد و ایمان در دل سخت جا ندارد بلکه با خشوع دل باید زمینه را برای ایمان به خدا آماده ساخت.

پس از آیاتی درباره جان دادن خداوند به زمین، پس از مرگ آن و رشد گیاهان و حبوبات و همچنین ارزش صدقه و صدقه دهندگان و مطالب مهم دیگر، به بیان بی‌پایداری دنیا می‌پردازد.

حقیقت دنیا

حقیقت دنیا، لعب؛ یعنی کار پر رنج ولی بیهوده است و لهو، سرگرمی و بازماندن از هدف می‌باشد. زینت و دلربایی در امور واهی و فخر به نسب یا مال و امور اعتباری، همه فریبکاری دنیای غدار را تشکیل می‌دهند.

برای وضع دلربایی و در عین حال توخالی دنیا مثالی ذکر می‌فرماید: باران شدید

معارفی از قرآن، ص: ۱۲

می بارد و گیاه را از زمین، سبز و خرم می رویاند (اما چند روزی بیش نیست) سپس خشک و زرد شده به عنوان خار و خاشاک یا هیزم، سوزانده و از بین برده می شود (خاکسترش را نیز باد به اطراف پراکنده می نماید) کسانی که به دنیا دل ببندند وضعشان چنین است که فریب شکوفه چند روزه را خورده به آن سرگرم می شوند و از حقیقت – که آخرت است – باز می مانند؛ لذا عذاب دردناکی به دنبال خواهند داشت.

آخرت، سزاوار دل بستگی

بلافاصله راجع به آخرت و تشویق به عمل کردن برای آن می فرماید: «بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که عرض آن همچون عرض همه آسمانها و زمین است، آن بخشش خداوند برای اهل ایمان است، نه دیگران».

به مناسبت این مطلب از لذت ذکر خدا در حال روزه سخن می رود و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عنوان نمونه بارز اهل آخرت و سرمشق برای کار جهت آخرت «السلام علی میزان الأعمال» صحبت می شود. سبب آمرزش خدا که به آن امر شده ایم در اطاعات و توبه می داند و می فهماند که مسابقه در خیرات، نتیجه ایمان است و شتاب

در کار آخرت پسندیده‌است، چنانچه شتابزدگی در کار دنیا ناپسندمی‌باشد.

تنافی مقدرات با اختیار

از بخشهای جالب این کتاب، قضا و قدر است که به مناسبت آیه شریفه:

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ...»^۲ مطلب به بهترین وجهی پرورانده شده است.

همه حوادث در کتاب تکوین الهی ثبت و ضبط است کوچک و بزرگ از حوادث که در آینده واقع می‌گردد، در لوح محفوظ نوشته شده است، در عین حالی که با اختیار مکلفین منافاتی ندارد و به هیچ وجه جبر در کار نیست و مقدرات الهی با

(۱) - حدید: ۲۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۳

حفظ اختیار مکلفین در افعال ارادی است.

^۲ (۱) - حدید: ۲۲ ..

آنگاه می‌فرماید: خاصیت این تقدیرات این است که بر آنچه از کف دادید اندوه نخورید و برای امور مادی از جهت دنیوی و زوال آن شادمان شدن غلط است.

برای اثبات وجود لوح محفوظ و ثبت مقدرات، به رؤیاهای صادقانه گواه آورده می‌شود؛ چیزهایی که در آینده باید واقع گردد ممکن است بعضی اشخاص در خواب از پیش ببینند و بعداً همان‌طور واقع گردد. رؤیای صادقانه فراوان واقع شده و در کتاب «داستانهای شگفت» اثر حضرت مؤلف تعدادی از آنها ثبت گردیده است.

همچنین به مناسبت این بحث یاد آور می‌شود که مرگ برای مرده و بازماندگان، هر دو خیر است؛ زیرا مرده اگر نیکوکار باشد زودتر به ثواب خداوند نایل و از زحمت دنیا راحت می‌گردد و اگر گنهکار و بدکار است کمتر خود را سزاوار عقوبت می‌نماید.

برای بازماندگان نیز خوب است؛ زیرا رحمت، صلوات و بخشش خداوند و هدایتش که شامل حال مصیبت دیدگان می‌شود،^۳ به مراتب از بودن آن شخص برای بازماندگان بهتر است.

پیغمبران و کتابهای آسمانی و عدل الهی

^۳ (۱) - «وَلْيَبْلُغْكُمْ بَشِيرًا مِّنَ الْخَوْفِ... *أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْتَدُونَ» E\ بقره: ۱۵۵ و ۱۵۷ ..

در آخرین بخش کتاب درباره بعثت انبیا و کتابهای آسمانی و معجزات آنان سخن رفته است و غرض از بعثت را بسط عدل در اجتماع بشری می‌داند و چون برای انجام این منظور عده‌ای منافعشان به خطر می‌افتد و در نتیجه دنبال آشوب و هرج و مرج و مزاحمت دیگران می‌روند، باید قوه دافع‌های باشد و لذا آهن را برای این منظور آفرید که دارای فواید بی‌شماری نیز می‌باشد. آنگاه از عدل خدا در جهان آفرینش سخن رفته که هر چیز را در محل مناسب

(۱) - «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ... * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» بقره: ۱۵۵ و ۱۵۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۴

خود قرار داده است، جو اطراف زمین را کمربند نگاهدارنده کره زمین می‌خواند؛ زیرا مانع ریزش سنگ‌های آسمانی به زمین می‌گردد.

سپس راجع به پیغمبرانی که در آیه شریفه نام برده (نوح، ابراهیم و عیسی بن مریم) مشروحاً سخن گفته است.

در پایان به مناسبت آیه شریفه درباره «رهبانیت» سخن می‌رود و پیدایش آن در نصارا و نظر اسلام در این باره را بیان می‌کند. از خرافات مسیحیها به عنوان گناه بخشی و بهشت فروشی کشیها صحبت می‌کند و داستان راهب در سفر صفین و معجزه علی علیه السلام که سبب اسلام راهب شد نقل نموده است. همچنین این حقیقت را بیان نموده که پیشرفت کمونیستها در نتیجه خرابی و خرافات کلیسا بوده است و در آخر، به مناسبت مسیحیت و عیسی روح الله نتیجه می‌گیرد که روح الله زمان ما، «امام خمینی» است.

سفارش همه بزرگان به پرهیزکاری

آنگاه تقوا را در هر حال متذکر می‌شود. خدا را همیشه و مخصوصاً هنگام گناه نباید فراموش کرد. و تقوا باید در همه طبقات پیدا شود و خانمها باید زهرا علیها السلام را که سرمشق بانوان پرهیزکار است، الگو قرار دهند و می‌فهماند که پرهیزکار، مؤمن متعهد و مسؤول است و آمرزش خداوند برای اوست. خداوند دو بخش از رحمت خویش را برای مؤمن پرهیزکار مهیا فرموده است.

در برابر مؤمنین متعهد و پرهیزکار، دُول امپریالیسم و مادی هستند که حاضرند به خاطر فروش اسلحه و پرشدن جیبهایشان آتش جنگ روشن کرده گروه زیادی را به خاک و خون بکشانند.

معارفی از قرآن، ص: ۱۵

پرفایده بودن کتاب

آنچه گذشت، نمونه‌ای از مطالب این کتاب شریف است که راستی نافع و برای همه طبقات قابل استفاده است و چون از دل برخاسته لاجرم بر دل می‌نشیند.

و امیدواریم مانند آثار دیگر حضرت مؤلف محترم با استقبال کم نظیر دوستان و علاقه‌مندان مواجه شده در قطعهای مختلف و تیراژهای بسیار، مجدداً منتشر گردد.

مسئولیت بیشتر در جمهوری اسلامی

اینک که بحمد الله حکومت اسلامی در حال استقرار است، وظیفه مؤمنین نیز شدیدتر شده است. باید در جهات مختلف و ابعاد گوناگون اسلام فعالیت خود را زیاده‌تر نمایند؛ از آن جمله در جنبه تبلیغات اسلامی و نشر حقایق قرآن مجید، کوشا تر باشند. همان‌طور

که در زمان طاغوت، برنامه مبارزه با دستگاه ظلم و فساد و بی‌دینی بود، هم اکنون نیز برنامه سازندگی اسلامی، داخلی و خارجی، شخصی و اجتماعی و بالأخره ظاهری و باطنی است.

«کتابخانه مسجد جامع شیراز» – که بیش از بیست سال از تأسیس آن می‌گذرد – با برنامه‌های مختلف، سهم ناچیزی در ارشاد و تبلیغ اسلامی به عهده گرفته است و این کتاب و نظایر آن، قسمتی از فعالیت بخش انتشاراتی کتابخانه مزبور را می‌رساند؛ بنابراین، همکاری و مساعدت علاقه‌مندان موجب تشویق و توسعه فعالیت این مؤسسه می‌باشد.

شیراز – سید محمد هاشم دستغیب

پنجم صفر المظفر ۱۴۰۰

مطابق ۵۸ / ۱۰ / ۴

جلسه اول: لزوم کسب دانش و حکمت در ماه رمضان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۴.

از هر چیز بهره‌اش بیشتر در این ماه مبارک، «کسب دانش و حکمت» است. آدمی چیزی بفهمد. خود این فهم، حکمت است که خدا در قرآن می‌فرماید:

«ما پیغمبر را فرستادیم که به مسلمانان حکمت یاد دهد»^(۲).

مسلمان باید حکیم و دانا شود. حکمت؛ یعنی دقایق امور را دانا شدن. سر در عالم وجود در آوردن. هستی خود را شناختن. به مبدأ و معاد خود آشنا شدن.

برای چه آمده‌ام؟ و پس از این عالم کجا می‌روم؟ راه و روش سعادت‌م چیست؟

^۴ (۱) - بقره: ۱۸۳-۲۰۱ «... وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» E\ بقره: ۱۲۹ ..

اینها حکمت است.

شنیده‌اید در روایتی می‌فرماید که:

«یک ساعت در مجلس مذاکره علم، بهتر است از دوازده هزار ختم قرآن!».

قرآن به زبان خواندن خوب است. نور و ثواب است لیکن علم، آدمیت می‌آورد.

بصیرش می‌کند. با فهمش می‌کند. علم و فهم کجا تا زبان تنها مشغول باشد! الفاظی را

(۱) - بقره: ۱۸۳. ۲ - «... وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» بقره: ۱۲۹

..

معارفی از قرآن، ص: ۱۷

بخواند؛ لذا - ان شاء الله - به مدد الهی در این ماه مبارک رمضان چون مسلمانان به برکت روزه آماده دانش و حکمت‌اند. از خاصیت‌های روزه آن است که فهم آدمی بیشتر می‌شود و آماده چیز فهمیدن و حکمت می‌شود؛ چنانچه هر چه شکم پر شود، گیج‌تر

می‌شود. نمی‌تواند در نکات دقیق بشود. کسی که شکمش پر است، در ادراک به حیوان نزدیک است. اگر شکم خالی باشد نور حکمت ممکن است در نفس طلوع کند.

در ماه مبارک امسال هم یک سوره مبارک از قرآن مجید سوره «الحدید» را شروع می‌کنیم و حکمتهایی که در این سوره مبارک است تا بتوانیم یادآوری می‌کنیم. توحید و نبوت و اسما و صفات خدا و مطالب راجع به معاد که در این سوره مبارک ذکر شده – ان شاء الله – حیاتی باشد از فردا شروع می‌کنیم.

خودشناسی، مقدمه خداشناسی و حکمت

امروز حکمتی را که خداوند در قرآن به بیانات متعدد ذکر فرموده و در روایات نیز ذکر شده است یادآوری کنیم و آن این است که آدمی باید حقیقت خودش را بشناسد. حکمت؛ یعنی علم به واقعیات و حقایق. از آن جمله بفهمد او غیر از حیوان است. تو اگر خودت را نشناختی، پس چه چیز را شناختی؟ پرفسور روزگار هم بشوی ولی تا خودت را نشناخته باشی، به چه چیز دانا شده‌ای؟ باید بفهمی تو غیر از خر و گاو هستی. تو غیر از درندگان. تو به مراتب بالاتری،

زیادتی داری. آنها برای تو آفریده شده‌اند. سگ کجا، تو کجا ای آدم؟!

ندانمت که در این دامگه
چه افتاده است^۵

تو را ز کنگره عرش
می‌زنند صفیر

(۱) حافظ.

معارفی از قرآن، ص: ۱۸

تنزل وجودی در اثر خود ناشناسی

بیچاره آدمی که خودش را با موش و مورچه یکی قرار داده. مثل آنها آتیه بینی می‌کند. دیده‌اید در فصل تابستان، تمام ذخیره زمستان را می‌کنند. غصه آتیه‌اش را می‌خورد. موش که حرص عجیبی هم دارد و عجیب‌تر آن که مورچه دانه جمع می‌کند، ولی موش هر چه به دهنش رسید جمع می‌کند هر چند اشرفی باشد. یک چیزی به لانه‌اش ببرد، هر چند تکه کهنه باشد.

آقای حاجی هم با موش، برادروار یکی شده. این صد میلیون
تومانی که حمّالی می‌کنی، روی هم می‌گذاری، به چه کارت
می‌خورد؟ چقدر می‌مانی که اینها را بخوری؟

غرض تنزل وجودی و خود ناشناختن است. آدمی گرامی‌تر از این
است که شکم پرست شود. تو هم اگر بخواهی مثل حیوان باشی^۶ این
تَنْزَل وجودی است. تو چیز دیگری هستی. باید بتوانی جلو شکمت را
بگیری. روز ماه رمضان چند ساعت چیزی نخوری تا بفهمی آدم
هستی.

خودشناسی از دیدگاه قرآن مجید

قرآن مجید راجع به این که آدمی غیر از حیوانات است، چند تعبیر
دارد. بیان:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»^۷ است؛ «هر آینه آدمیزاد را گرامی
داشتیم». آی آدم! تو چیز زیاده‌تری داری. تو تاج دیگری بر سرت
گذاشته‌اند.^۸ بر و بحر را مسخر تو قرار داده‌اند. فضیلت دیگری
داری مزیت زایدی به حسب خلقت به تو داده شده است.

^۶ (۱) - «... وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْآنَامُ...» E محمد: ۱۲.

^۷ (۲) - اسراء: ۷۰ ..

^۸ (۳) - «... وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَيْبِ وَالْبُخْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» E اسراء: ۷۰ ..

آیه شریفه دیگر، تعبیر از آدمی روی خاک به «خليفة الله» کرده.^۹

(۱) - «... وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْإِنْسَانُ...» محمد: ۱۲.

(۲) - اسراء: ۷۰ ..

(۳) - «... وَحَمَلْنَهُمْ فِي الْوَبْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» اسراء: ۷۰ ..

(۴) - «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» بقره: ۳۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۹

آیه شریفه دیگر، آدمی را خزینه‌دار خدای عالم معرفی کرده است. نگاه به کوچکی بدنت نکن. روح انسان به قدری عظیم است که در عالم خلقت، خزینه‌دار «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است. انسان حامل امانت خداست.^{۱۰} امانت الهی که رسیدن به مقام عبودیت است. ولایت کلی الهی که هیچ موجودی به این حد از کمال نمی‌رسد مال آدمی است، خدا برای قرب خودش تو را آفریده و همه چیز را هم برای تو. دو جنبه داری: بدنی و روحی. هر چند به حسب بدنت با

^۹ (۴) - «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» E\ بقره: ۳۰ ..

^{۱۰} (۱) - «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» E\ احزاب: ۷۲ ..

حیوانات شریکی، خور و خواب، لازمه بدن است. خوردن، خوابیدن، پوشیدن، مسکن، نکاح برای بقای نسل لازم است؛ اما جهت دیگری هم داری غیر از حیوانات و آن روح تو است. آن که به مرگ نیست نمی‌شود. مرگ حیوانی بدن سبب نیستی نفس نمی‌گردد بلکه لباس عوض می‌کند. لباس چرک ماده بیرون می‌رود، لباس لطیف عالم برزخ و مثال را می‌پوشد. بدن ملکوتی پیدا می‌کند. روح تو است که مورد خطاب خدای عالم است، به حیوان که نمی‌شود خطاب کرد ولی به آدم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ...»^{۱۱}

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...»^{۱۲}

به قول یکی از بزرگان: «آدمی باید از شوق در پوست خود نگنجد. کار من رسیده به جایی که **ربُّ الْعَالَمِينَ** من را مورد خطاب قرار داده به من فرمان می‌دهد.»

شوخی نیست. سلطان عالم وجود، ملک الملوک، ربُّ الارباب، تو را فرمان بدهد:

^{۱۱} (۲) - حج: ۱

^{۱۲} (۳) - بقره: ۱۸۳ ..

آی بنده! یک ماه روزه بگیر. همین شوق خطاب بس است. باید آدمی روزه را شرف خودش بداند. خطاب تشریفی است. شرف تو است. آی آدم! وقتی که شکمت خالی باشد، نور علم و حکمت در نفس جا بگیرد، آن قدر به خدای خودت نزدیک هستی که

(۱) - «إِنَّا عَرَضْنَا لَلْمَآئِنَةِ عَلَى السَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنْسُنُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» احزاب: ۷۲ ..

(۲) - حج: ۱.

(۳) - بقره: ۱۸۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۰

در آن حال، حجابها تا حدی عقب رفته، نفس کشیدنت هم ثواب دارد: «انفاسکم فیه تسبیح».^{۱۳} غرضم روزه، تشریف الهی است برای جهت آدمیت.

قلّت بیماری حیوانات

^{۱۳} (۱) - خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله در فضیلت رمضان (بخارالأنوار: ۹۶ / ۳۵۶) ..

وجدان گواه هست که آدمی دو جور بیماری دارد؛ ولی حیوانات یک جور.

ممکن است بدنشان مریض گردد، انحراف پیدا کند. آدمی ممکن است هم انحراف بدن پیدا کند، هم انحراف روح؛ لذا بار آدمی سنگین تر است. از هر دو جهت سنگین تر است. واقعاً خدا باید یاری کند. در جهت اول، حیوانات کمتر مریض می شوند. در هر حیوانی، دو یا سه نوع بیماری است که آن هم دوايش را خدای تعالی به الهام به او فهمانده است. گربه گاهی دلش درد می گیرد، دوايش گیاهی است که بیشتر پشت بامها سبز می شود. خودش آن را می شناسد، می رود آن علف را می خورد.

یا مثلاً درباره افعی، می نویسند: «هزار سال از عمرش که می گذرد، چشمش کور می شود، دیگر احتیاج به دکتر ندارد گیاهی است به نام رازیانج و عجیب این است که به بو می فهمد، هر گاه کور شد در بیابانها می گردد تا خودش را به درخت رازیانج برساند.

چشمش را به آن می مالد، خوب می شود.»

این میل زدن، طبیعی و الهی است؛ اما آدمی بدبخت که چشمش آب بیاورد، چقدر رنج دارد.

در مرض بدن هم، آدمی واقعاً گرفتار است بلکه در طبّ قدیم نوشته‌اند: «چهار هزار نوع بیماری برای بشر است؛ ولی برای حیوان دو سه تا بیماری است».

دوای دردهای روحی در قرآن مجید

اما راجع به روان، همان طوری که بدنت مریض می‌شود انحراف پیدا می‌کند،

(۱) - خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله در فضیلت رمضان
(بحار الأنوار: ۹۶ / ۳۵۶) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۱

روانت هم همین است. کتاب «قلب سلیم» را کسی بخواند تا بفهمد بیماریهای دل، انحرافهای روان آدمی چه چیزهاست. آنگاه دین کدام است؟ دین یعنی طبّ الهی برای روح آدمی.^{۱۴} برای بدنت خدای تعالی انواع داروها قرار داده. هر کدام خاصیتی دارد و بشر را راهنمایی فرموده که دنبال دارویش برود. همان طوری که دوی بدنت تأمین است، دوی روح هم تأمین است. دست خودت است.

^{۱۴} (۱) - «وَنَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِّيُغْسَلَ بِهٖ الَّذِينَ يُكْفُرُونَ ۚ فَيُغْسَلُونَ بِمَاءٍ غَدِيقٍ حَمِيمٍ ۚ ثُمَّ خَلَّاهُمُ الْمَوْتُ ۚ وَهُمْ كَانُوا يُكْفَرُونَ...» E\اسراء: ۸۲ ..

راهش را در قرآن مجید نشان داده. اگر می‌خواهید شفا پیدا کنید، تمام این عبادات؛ حتی زکات برای دواي درد آدمي است. در روایات هم ذکر شده، امر به انفاق شده برای این که ناخوشی بخل، از روح پاک شود. آتش بخل و حرص را در گور نبری. خموش، ثلثش را بده بلکه اصلاح گردی. بدبختی این است که به مرض جسم اهمیت می‌دهد، درد می‌کشد، زیر دست جراح می‌رود و چند هزار تومان هم می‌دهد برای این که مرضش خوب شود. برای دل قساوت دارد چقدر پول باید بدهی که خوب شود؟ چقدر باید پول در راه خدا بدهی تا این دل قساوت دارت علاج گردد؟ طبّ الهی است. ای انسان! چنانی که بدنت سقوط می‌کند، اگر مداوا و معالجه نکردی متلاشی می‌شوی و می‌میری، روح تو هم موت دارد. گناه، پشت سر گناه، اگر زیاد شد، یقین بدانید آخرش سقوط و هلاکت است.^{۱۵} چنان که برای انحرافات بدنی و مزاجی و جهات حیوانی، دواي دکتر و پول خرج کردن لازم است، در انحرافات روحی، عمل به واجبات لازم است؛ چنان که در بیماری بدنت، پرهیز از مضرات لازم است، در اصلاح روح هم همین است؛ روزه بگیر؛ اما به شرطی که گناه هم نکنی. دوا بخور اما پرهیز هم می‌خواهد که اگر

^{۱۵} (۲) - «i\» ثُمَّ كَانَ عَقِبَةَ الدِّينِ أَشْوَأَ السَّوَأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِمَا يَسْتَهْزِئُونَ» E\ روم: ۱۰ ..

پرهیز نکردی، هلاک می‌شوی. واعجباً! حیوانات در معالجات
جسمشان پرهیز دارند. ای کاش! من هم در معالجه روح این قسم
بودم. ناچارم داستان بگویم. در دستگاه خلقت اسباب

(۱) - «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...» **اسراء:**
.. ۸۲

(۲) - «ثُمَّ كَانَ عَقِبَهُ الَّذِينَ أَسْوَأَ السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا
يَسْتَهْزِءُونَ» **روم: ۱۰..**

معارفی از قرآن، ص: ۲۲

عبرت فراوان است خصوصاً در میان حیوانات.

زهر و پادزهر در گوزن

گوزن با مار سر و کار دارد اگر مار او را بزند، سمّش او را می‌کشد
مگر این که زود خودش را به خرچنگ برساند. خرچنگ را که خورد
سمّ مار محو می‌شود.

در کتاب «حیوة الحیوان» می‌نویسد:

«این حیوان، عاشق مار است. از گوشت مار لذت می‌برد. گاهی می‌شود در تابستان مخصوصاً در هوای گرم، می‌دود تا برسد به مار یا افعی از دمش شروع به خوردن می‌کند تا آخر. هوا گرم، خود سم هم خیلی گرم است، آتشش می‌زند. آتش عطش، حرارت هوا و آفتاب و حرارت و سوزندگی سموم، عطش فوق العاده است، خودش را به آب می‌رساند به حسب تکوین به الهام الهی می‌فهمد اگر آب به این سم برسد فوراً او را می‌کشد، بیچاره گرفتار بین الامرین می‌شود؛ یک جا عطش به او فشار آورده تا خودش را به آب رسانده، یک جا می‌فهمد برایش ضرر دارد؛ چون تا سم حل نشود، اگر آب خورد، متلاشی می‌شود، همه‌اش جزء خون و بدنش شده او را می‌کشد. از بیچارگی‌اش نعره می‌زند. داد می‌زند. به واسطه فشاری که به خودش می‌آورد، از چشمش اشک بیرون می‌آید. زیر دو تخم چشمش گود است و گودی‌اش طوری است که یک بند انگشت داخلش می‌رود، در آن حال عطش و فشار و سختی نعره می‌زند، از دو چشمش آب می‌آید، این دو تا گودی را پر می‌کند پس از چند این اشکهایی که در این گودی جمع شده، منجمد و برآق می‌شود و پادزهر است. بسیار قیمتی است.

پادزهر طوری که شنیده‌اید علاج هر سمّی است، هر مار گزیده‌ای
اگر این پادزهر را بگذارند روی جای سم زدگی‌اش، فوراً خوب
می‌شود همان اشک چشم گوزن است؛ چون این درد را تحمل کرد،
آب نخورد که اصل حیاتش از بین برود، اشکش قیمتی است. این
جریان جسم و حیوان».

معارفی از قرآن، ص: ۲۳

ارزشمندی اشک انسان

اگر این جریان در روح من و تو بیاید چنین اثری در عالم معنی
دارد؛ یعنی آی جوان عزیز! گناه برایت پیش آمد، مکان خلوت، زن
اجنبیه، بلا مانع، چقدر نفس فشار می‌آورد؟! از آن طرف می‌دانی
اگر چنین کردی، از آدمیت ساقط می‌شوی، روح می‌میرد. وای! اگر
با زن شوهر دار هم باشد سقوط مطلق است.

جوان، گناه برایش پیش بیاید، یک جا فشار نفس، فشار شهوت بعین
مثل فشار عطش گوزن است. می‌بیند اگر آب بخورد باید بمیرد،
مؤمن هم می‌بیند، اگر این گناه را کرد، راه جهنّم را باید پیش بگیرد.
ای جوانی که می‌ترسی می‌لرزی! می‌بینی یک جا فشار شهوت، یک
جا راه جهنّم، بگو: «یا الله!» پناه به خدا ببر. اگر اشکت ریخت در

آن حال قیمتی می‌شود. در آن حال بیچارگی فشار گناه، یک دفعه داد بزنی به حال زار خودت، دردت دوا می‌شود؛ ولی اگر زورش به خودش نرسید مانند عمر سعد می‌شود.

شنیده‌اید عمر سعد از سر شب تا صبح خوابش نمی‌برد. چکار بکند؛ از یک طرف حکومت ری، از طرف دیگر، با کشتن حسین علیه السلام با علم به این که به راه جهنم می‌رود، با یقین به این که حسین کشتی، جهنم رفتن است؛ ولی بالأخره زورش به خودش نرسید.

این بدبخت یک یا الله! و خدایا! تو به دادم برس نگفت. از دست نفسم به تو پناه می‌برم نگفت. دعای غریق بعد از نماز شب خیلی خوب است. خدا همه را موفق بدارد.

آخرهای مفاتیح دارد:

«خدایا! به دادم برس. خدایا! سگ نفس، به من حمله می‌کند، می‌خواهد مرا به گناه بکشانند».^{۱۶} اگر این حال در آدمی پیدا گردد، خدا هم یار و یاورش است. نخواهد گذاشت آلوده به گناه گردد.

^{۱۶} (۱) - فیا غوثاه! تم واغوثاه! بك يا الله من هوى قد غلبنى ومن عدو قد استكلب على (حاشیه مفاتیح الجنان/ دعای حزین) ..

(۱) - فیا غوثاه! ثمّ واغوثاه! بک یا اللّٰه من هوی قد غلبنی ومن عدوّ
قد استکلب علیّ (حاشیه مفاتیح الجنان / دعای حزین) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۴

وجوب پرهیز از گناه

در خطبه جمعه آخر ماه شعبان که رسول خدا راجع به فضیلت ماه
رمضان فرمود، شنیده‌اید که آقا امیر المؤمنین علیه السلام از پای
منبر گفت:

«یا رسول الله! ایّ الاعمال أفضل؟».

«از هر کاری بهتر در ماه رمضان چیست؟».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الورع عن محارم الله». ۱۷

«پرهیز کردن از گناه».

درست است. قرآن خواندن زهی سعادت! هر آیه‌ای در این ماه
ثواب یک ختم قرآن دارد. نماز نافله در این ماه ثواب یک نماز
واجب دارد. هر نماز واجب ثواب هفتاد نماز واجب در وقت دیگر

دارد؛ اما به شرط پرهیز از گناه. دکتر به تو نسخه می‌دهد، مداوا خوب است، به شرطی که پرهیز همراهِش باشد.

یکی از رفقا می‌گفت: «در بیمارستان بودم. بیماری هم نزدیک تخت من بود. دکتر به پرستار گفت: هر چه بگوید تشنه هستم، تا فردا هیچ کس حق ندارد به او آب بدهد.

آب برایش ضرر دارد. دکتر این را گفت و رفت. یکدفعه مریض از عطش ناله کرد.

مأمور هم گفت: آب دادن اجازه نیست. مریض گریه کرد و مأمور اعتنا نکرد تا مدتش تمام شد. سر ساعت معین رفت، مأمور دیگری آمد. به او نگفته بودند که آب برایش ضرر دارد. مریض التماس کرد که از تشنگی مُردم. پرستار رفت یک لیوان آب آورد گذاشت پهلویش. ایشان نقل می‌کرد، می‌گفت: بعد از لحظاتی صدایش نیامد. آب خورد آرام گرفت. صبح که شد دکتر آمد دید مرده است. دست روی دستش زد و گفت: چرا به او آب دادید؟ معالجه بدون پرهیز بی فایده است.»

ماه رمضان روزه بگیر؛ ولی به شرط پرهیز؛ به شرطی که زبانت را هم بگیری.

معارفی از قرآن، ص: ۲۵

غیبت هم نکنی. خدایا! تو یاری کن که یک ماه رمضان زبانمان کنترل شود. دروغ، غیبت، فحش، از ما سر نزند. قول به غیر علم، کشف سر، عیب کسی را گفتن، پرهیز از تمام اینها واجب است. آی روزه دار! روزه بگیر! اما با چشمت نگاه به حرام نکنی! روزه بگیر! به شرط این که شکمت تا خالی شد، اول افطار، حرام به آن ندهی. زاید از حد نخوری. اسراف در خوراک نکنی. ورع؛ یعنی خودداری از گناه با دارویی که از طب الهی که روزه ماه رمضان است، علاجت می کند. روحانی می شوی. سالم می گردی، آنگاه لذت ذکر خدا را در می یابی. آن وقت می فهمی که: «یا من ذکره شرفٌ للذاکرین».

آن وقت لذت دعای ابو حمزه را می فهمی. خودت را می شناسی. کم کم می فهمی عجب! من خیلی بی ادبم! منی که آن قدر خدای کریم راهنمایی ام کرد، راه را نشانم داد. در بیچارگی بیا در خانه من تا من خودم یاری ات کنم.^{۱۸} تا شیطان خواست تو را به معامله حرام وا دارد، زود استغاثه کن تا ما دستت را بگیریم. در هر حرامی

^{۱۸} (۱) - «وَإِنَّمَا يَزْعُمَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» E\ اعراف: ۲۰۰ ..

همین طور. مثل یوسف، تا گفت: «یا الله!»^{۱۹} خدا دلش را قوی داشت. حاکمش کرد بر نفس و هوا. با پاکدامنی از در بیرون رفت. خدا که نمی خواهد قصه بگوید. خدا می خواهد بفهماند.

آی زن و مرد مسلمان! گناه اگر پیش آمد بیا به لطف ما بحسب بگو: «یا الله!».

اگر ابن سعد ملعون همان شبی که بین الامرین گرفتار بود، آمده بود در خانه خدا، راستی و درستی گفته بود: «خدایا! خودت هدایتم کن! خدایا! خودت مرا نجات بده». نمی گذاشت به کربلا برود. خدا وعده داده که هر کسی رو به ما آورد ما یارش هستیم: «یا معین من استعان به!»؛ ولی چه گناهایی که پیش آمد به خدای خود استغاثه نکردیم. بی ادبی کردیم. به گناه آلوده شدیم و الا اگر به او استغاثه کرده بودیم، آلوده نمی شدیم.

(۱) - «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» اعراف: ۲۰۰ ..

(۲) - «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» يوسف: ۲۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۶

^{۱۹} (۲) - «i\» وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» E\ يوسف: ۲۴ ..

حالا چه باید کرد؟ حالا سحرها باید دست گدایی دراز کرد:

«الهی لا تؤدبني بعقوبتك ولا تمکری فی حیلک...»^{۲۰} من خیلی

بی ادبها کردم. خلاف وظیفه انجام دادم، بنده باید در هر

درماندگی، به مولای خودش استغاثه کند: «إلی من یدهب العبد

إلّالی مولاه...»^{۲۱}؛ ولی من بی حیا، من غافل، هنگام گناه که باید

رو به تو بیاورم از تو مدد بطلبم، تو را ندیده قرار دادم. خیلی باید

من ادب بشوم؛ ولی اگر خواستی ادبم کنی هلاک می شوم؛ من

طاعت ندارم. به حرمت ماه رمضان بی ادبهای ما، بی حیایهای

یازده ماهه ما را در این ماه عزیز، تو پاک فرما!

رسول خدا فرمود: «بعد از هر نمازی دستهایتان را به دعا بلند کنید

موقع اجابت دعاست، قدردانی کنید.»

به عزّت و جلالت! هر چه خلاف بندگی از ما سرزده، قلم عفو بر آن

بکش! ای خدایی که هر کس با تو معامله کند فلاح، رستگاری،

عاقبت به خیری، سرانجام نیک، در معامله با تو است؛ اما معامله با

شیطان، معامله با نفس و هواست. یقین بدانید غیر از زیان، غیر از

حسرت و نکبت و غیر از پشیمانی، چیز دیگری نیست.

^{۲۰} (۱) مفاتیح الجنان/ دعای ابوحمزه ثمالی

^{۲۱} (۲) مفاتیح الجنان/ دعای ابوحمزه ثمالی

ببینید ابن سعد ملعون چطور شد؟ معامله خدا را گذاشت کنار، با نفس و هوا معامله کرد، زیانکار دنیا و آخرت گردید.

(۱) مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی

(۲) مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی

معارفی از قرآن، ص: ۲۷

جلسه دوم: ذکر صلوات رأس همه ذکرها

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».^{۲۲}

شیخ صدوق در کتاب امالی نقل کرده:

«عده‌ای از ملائکه که به دست آنها صحیفه‌هایی است از نقره بهشتی و قلمهایی است از طلاهای بهشتی (غیر از نقره و طلای دنیوی است، ملکوتی و بهشتی است) از عصر پنجشنبه به زمین می‌آیند تا غروب

^{۲۲} (۱) - احزاب: ۵۶ ..

جمعه برمی گردند، مأموریتشان این است که اطراف زمین می گردند، هر کس صلوات بر محمد و آل بفرستد، آن را ثبت می کنند. در بین ذکرهای شب و روز جمعه، در رأس همه، صلوات بر محمد و آل محمد است.»

سخنی جاودانه از عیسی مسیح علیه السلام

روز گذشته ذکر شد در ماه مبارک رمضان به برکت گرسنگی و صفای دلها، لطافت روح پیدا می گردد و باید از دانشها و حکمتها بهره برداری شود.

تعبیری است از عیسی بن مریم می فرماید:

«اگر روی سنگ، تخم بریزند هیچ وقت ثمرهای پیدا نمی شود. همین طور دل

(۱) - احزاب: ۵۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۸

شخصی که پر خورده است، حکمت در آن جا نمی گیرد. تا نرم نشود، لطیف نمی شود.

دانه حکمت کجا در مزرعه دل جا می‌گیرد».

نکته دیگر عرض کرده‌ام آدمی که گرسنه است، خود این گرسنگی دستگاه هاضمه‌اش را منظم می‌کند و حقایق لطیف را درک می‌کند، به عکس، اگر زیادی بخورد گیج‌تر می‌شود. نشنیده‌اید: «فکر سالم در بدن سالم است». بدن سالم در ماه رمضان است:

«صوموا تصحوا».^{۲۳} به برکت روزه، بدن‌ها سالم‌تر و دستگاه هاضمه فشار به رویش نیست. دو روز قبل چه زحمتهایی که معده داشت؛ اما امروز معده راحت است.

مجله‌ای نوشته بود: «ماه رمضان که می‌شود مراجعین به مطبهای دکترها و بیمارستانها صدی بیست کم می‌شود». بلکه نوشته است که: «در بعضی مواقع تجربه شده شصت درصد کم شده؛ چون سالم‌ترند، مرض کمتر است».

بیشتر مرض، مال پرخوری آدمی است. به برکت ماه رمضان، صحت بدن به دست می‌آید.

راحت‌تر بودن اعصاب در ماه رمضان

و نکته لطیف دیگر، در ماه مبارک رمضان اضطرابات نفس کم می‌شود. روح را قوّت می‌دهد؛ لذا کسالت و مرض کم می‌شود. تعداد عمده از مرضهای بدن مال گرفتاری روح است. هر وقت آدمی اعصابش کوبیده می‌شود، در خوراکش هم ترش می‌کند. در ماه رمضان ذکر خدا غذای روح است. روح شاداب می‌شود. وقتی قرآن می‌خواند «العفو» می‌گوید. اهل اطلاع نوشته‌اند که: «حتّی تصادفات ماشین در ماه رمضان کمتر می‌شود». راست است؛ چون اعصاب کنترل می‌شود.

ما می‌خواهیم در این ماه مقداری حکمت و دانش در اصول عقاید، توحید، عدل و نبوّت، امامت و معاد – که در سوره مبارکه **الحدید** بیان شده – تقدیمتان کنیم و شما هم

(۱) – بحار الأنوار: ۹۶ / ۲۵۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۹

باید آماده باشید برای یاد گرفتن حکمت از قرآن مجید.

نخستین آیه از قرآن مجید

اولین آیه از قرآن مجید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. یکی از معانی «با» در عربی، استعانت است. بِسْمِ اللَّهِ (استعین باسم الله)؛ یعنی به مدد و یاری خدا. هر کاری که مسلمان می کند وظیفه اش این است که بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هر چه می خواهد بخواند؛ هر چند یک سطر شعر باشد. اگر حرف می زنی بگو: «بِسْمِ اللَّهِ»؛ یعنی اگر خدا مدد بکند من می توانم حرف بزنم. یا قلم دست گرفته می خواهد چیز (ی) بنویسد، اگر مدد خدا نباشد یک کلمه نمی تواند بنویسد. از خانه می خواهی بیرون بیایی بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ای آنهایی که سوار اتومبیل می شوید! تا پشت فرمان نشستی بگو: «بِسْمِ اللَّهِ» نه زبان خالی بلکه انشاء باشد؛ یعنی، به مدد خدا نه خودت. تکیه به خودت را کنار بگذار.

تأثیر شگرف «بِسْمِ اللَّهِ» در نجات از حادثه‌ای هولناک

چند روز قبل راننده‌ای که اهل تقواست راجع به همین «بِسْمِ اللَّهِ» می گفت:

«چند دفعه برای من پیش آمده پشت فرمان که می نشینم «بِسْمِ اللَّهِ» می گویم.

یک مرتبه «بِسْمِ اللَّهِ» گفتم نصف شب در ماشین باری، در جاده سر بالا می‌رفتم.

خواب ناگهان بر من غالب شد- رؤیایش را هم نقل می‌کرد- یک وقت صدای بوق ماشین از پهلوی گوشم بلند شد، بیدار شدم. حساب کردم از آن جایی که به خواب رفتم تا آن جایی که بیدار شدم چند کیلومتر رفته‌ام و خواب بودم».

چه کسی او را نگه داشت؟ جاده اسفالت سر بالا فرمان هم در دست نباشد. پس آن که از او مدد خواستی به مدد آمده است. گفتی: «بِسْمِ اللَّهِ» به مدد خدا، او هم یاری‌ات می‌کند. بشر امروزه غافل از خداست.

معارفی از قرآن، ص: ۳۰

حکایت جالب واعظ و مستمع

اگر کسی بآء «بِسْمِ اللَّهِ» را از روی حقیقت و معرفت بگوید، اگر شنیدی روی آب رد می‌شود، باور کن که راست و درست است. هر چه هست در بآء «بِسْمِ اللَّهِ» است؛ یعنی آدمی خودش را در برابر خدا در جمیع امور نیازمند بداند، مثلاً می‌خواهم حرف بزنم «بِسْمِ

اللَّهُ»؛ یعنی به کمک خدا. چه اشخاصی که شروع کردند به حرف زدن یادشان رفت.

شنیده‌اید: «یک روز بالای منبر واعظی داشت حرّافی می‌کرد. این حقیقت را گفت:

قدر «بِسْمِ اللَّهِ» را بدانید. اگر «بِسْمِ اللَّهِ» بگویید از روی آب رد می‌شوید.

پای منبر یک نفر دهاتی که از ده به سختی آمده بود در اثر این که نهر مفصلی در راهش بوده و این بیچاره راههای دور را طی می‌کرد تا پلی پیدا کند و رد شود، تا شنید خوشحال گردید. وقتی که می‌خواست برگردد، گفت: ما چرا خود به خود راه دور برویم. از همان راه نزدیک می‌رویم. گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پا گذاشت روی آب و رفت آن طرف آب. برایش هیچ مهم نبود. فردا صبح که آمد، باز گفت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و از روی آب رد شد.

چند روزی گذشت. یک روز به فکر رفت و گفت: آقای واعظ خیلی حق گردن ما دارد. چقدر راه ما را آسان و نزدیک کرد. ما باید این

واعظ را در برابر خدمتی که کرده است میهمان کنیم. با واعظ آمد تا لب آب رسید. خود این شخص «بِسْمِ اللَّهِ» گفت و از آب رد شد به خیالش شیخ هم می آید آن طرف. دید شیخ نیامد. گفت: آقای واعظ چرا نمی آیی؟ گفت: نمی شود. گفت: همان که یاد من دادی، بخوان و بیا! گفت آن که تو داری [اخلاص] من ندارم». ^{۲۴} ایمان می خواهد. شوخی نیست. عمده این است که «باء» استعانت حقیقت

(۱) - لئالی الأخبار: ۳ / ۳۴۶ / ح ۱۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۱

می خواهد نه زبان بازی. به مدد خدا؛ یعنی نه خودم نه دیگری، فقط او. از هیچ کس کاری نمی آید مگر خدا. این را تا آدمی خوب نفهمد کجا بهره می برد. محتاج به این است که صفایی پیدا بکند به برکت ماه رمضان، حجابها از پیش چشم دلش عقب رود؛ حجابهای ظلمانی خودبینی از بین برود. کم کم نزدیک گردد به برکت روزه های روزهایش. به برکت سحرها، افطارها، ذکرها، مناجاتها. خدای را نزدیک می بیند و همه هستیها را از هستی او می داند. تمام

قدرتها متلاشی در قدرت اوست. قدرت تنها مال خدا است، قدرت در مخلوق عاریه است. معنی «باء» که واضح شد.

معنای «بسم»

«بسم»، یعنی به نام «اللَّهُ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ» این سه اسم مبارک، اسم اعظم است. در روایت است. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم نزدیکتر است از سیاهی چشم به سفیدی چشم. اعظم اسمای الهی «اللَّهُ» است؛ یعنی خدایی که تمام هستیها از اوست. تحقق هر حادثه‌ای از اوست. مقوم هر موجودی، قیام هر شیئی به اوست: «القیوم قامت به السموات والارضون». هر چه کمال است از اوست. مخلوق به خودی خود، هیچ چیز ندارد؛ چنان که اصل وجودش از خودش نیست. کمالاتش هم از خودش نیست من که یک مشت خاکی بیش نیستم. جوان عزیز! مگر غیر از خاکی؟

باورت نمی‌شود یک مشت خاک هستی؟! ان شاء الله بعد از ۱۲۰ سال دیگر سر قبرت را بردارند در قبرت چیست؟ قبلاً خاک صحرا بودی، کاهو شد، برنج شد، عدس و نخود شد، لوبیا و ماش شد. مرحوم پدرت خورد، نطفه و اساس بدن مادّی تو پیدا شد. باز همین قسم به برکت تغذیه رشد نموده تا مشت خاک به این جاها رسید:

ای همه هستی ز تو پیدا

شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

ما به تو قائم چو تو قائم به

ذات^{۲۵}

زیر نشین علمت کائنات

این کارخانه‌های عظیم کبدت چه می‌شود؟ دستگاه کارخانه قلب.
تصفیه خون. این لابراتوار محیر العقول. این کارخانه چشمت،
گوشت، بینی‌ات، ذائقه‌ات، شامه‌ات، ناطقه‌ات، حافظه‌ات، واهمه‌ات،
چه بگویم؟ همین دو متر قامت، چندین کارخانه که هر کارخانه‌ای
دستگاه عظیمی است. میلیونها دستگاه و ذرات دائماً در حرکت، از
آن عجیب‌تر قلب و غیره.

خلاصه همه‌اش می‌خواهم بگویم عاقل! این هستی تو، با این
فروع‌ات، از خدای تعالی است.

چشم و رؤیت چیزهای کثیف

^{۲۵} (۱) - کثیف الکثیف فلا یقال له کیف واین الاین فلا یقال له این (توحید: ۶۱) ..

اگر فلان جاهل احمق بگوید خدای نادیده را چطور می‌شود باور کرد؟ تو بینایی چشمت را نگاه کن، چشم تو محال است لطیف را ببیند. این چشمی که در صورت تو است همان چشمی است که در حیوانات است. چشم حیوانی، جسم کثیف را می‌بیند، جسم لطیف را نمی‌تواند ببیند. آن قدر موجودات اخیراً کشف شده است. امواجها و اشعه‌های نامرئی در جوّ هوا فراوان است که هیچ چشمی آنها را نمی‌بیند مگر با دستگاه و وسایل. بعضی از موجودات غیبی هستند که حتی با وسایل هم نمی‌شود آنها را دید، از بس در نهایت لطافت است. هوا یا آب پاکی را نمی‌توانی ببینی حالا هوا یا آب نیست؟ هر چه به چشمت ندیدی باید گفت که نیست؟! خدا به این چشم محال است دیده شود. جسم که نیست. خدای عالم آن کسی است که لطیف و کثیف را او خلق کرده. هر چه کثیف است؛ یعنی مشت پر کن است و هر چه لطیف است خلق کرده است. خدا جسم درست کن است، دیگر خودش که جسم نیست. خدا نور آفرین است. نه این که نور است. خدا آسمان خلق کن است، نه این که در آسمان است. ^{۲۶} عقلت را

^{۲۶} (۱) - کثیف الکيف فلا يقال له كيف واین الاين فلا يقال له اين (توحيد: ۶۱) ..

(۱) – كَيْفَ الْكَيْفِ فَلَا يُقَالُ لَهُ كَيْفَ وَائِنَّ الْاَيْنَ فَلَا يُقَالُ لَهُ اَيْنَ
(توحيد: ۶۱) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۳

کجا بردی؟!

روایتی جالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله

آدمی باید خدا را به هستی مطلق و خود و همه را به نیستی مطلق
بشناسد، آن وقت بگوید: «یا الله».

روایتی دارد که از رسول خدا خواستند آقا اسم اعظم را یادشان
بدهد. همه دلشان می خواهد (حاصل روایت شریف منقوله از
رسول الله در کتاب لوامع البینات) فرمود که:

«اقطع عن غیره وقل یا الله».

«دل را از غیر خدا ببر و بگو: یا الله!».

بدانی غیر از خدا همه عاجزند باورت نمی شود؟! یک سری به
گورستان برو مال پانصد سال قبل، صد سال قبل دارالسلام از هزار

سال قبل بوده است و از قبرستانهای قدیم شیراز است. آن قدر
کدخداها و سرهنگها خوابیده‌اند. همه نوع و همه صنف.

کسانی بودند که دعویها داشتند. قلدریها می‌کردند. رفتند جای
اصلی. پس الآن هم که روی خاک هستی، گول نخور تو هم به زودی
آن جا می‌روی. بالأخره این عاریه و موقت است. این همه من من
نگو! ضعیف و ذلیل هستی. دل بپر از همه و بگو: «یا الله!».

ساعت مرگ، نمونه‌ای از قدرت خداوند

در دعای جوشن کبیر ضمن اسماء الله الحسنى می‌خوانید:

«ای کسی که در مُردن، قدرت او نمایان است». ^{۲۷} قرآن یادتان
می‌آورد. آی مسلمانها! می‌آید ساعتی که در بستر افتاده‌ای حالت
طوری است. آنهایی که اطراف نشسته‌اند می‌گویند که: «وَقِيلَ مَنْ
رَاقٍ» ^{۲۸} آیا کسی هست به داد این بدبخت برسد؟ مرض سخت است.
حالت سكرات است: «وَوَظَنَ أَنَّهُ

^{۲۷} (۱) - یا من فی الممات قدرته (مفاتیح الجنان/ دعای جوشن کبیر/ فراز ۴۳) ..

^{۲۸} (۲) - قیامت: ۲۷ ..

(۱) - یا من فی الممات قدرته (مفاتیح الجنان / دعای جوشن کبیر /
فراز ۴۳) ..

(۲) - قیامت: ۲۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۴

الفِرَاقُ»^{۲۹} ولی خود بدبختش می فهمد که نه دکتر به کار می خورد
نه کاری از دعا و توسّل می آید. معلوم می شود همه اش کار خداوند
بوده. آن حالی که ساعت مرگ، آدمی از همه می برد، می بیند نه
رفیق، نه پول به کارش می خورد. آیا به پول می شود خرید؟ تا پول
بدهم، رفیقا همه دست روی سرشان می گذارند.

تمام بستگان همه رها می شوند. این بیچاره محتضر در آن حالی که
حس می کند از هیچ کس هیچ کاری نمی آید، چطور متوجه به
مبدّاش می گردد؟ ای کاش! آن حال، حالا پیدا می شد تا بفهمد. همه
مشت خاکند. همه عاجز و ذلیل اند. همه: **«... لا یملک لنفسه نفعاً ولا
ضراً ولا موتاً ولا حیوةً ولا نشوراً»^{۳۰}** آن وقت خدا را به آن عظمت
بشناسد، خود و همه را به حقارت، متوجه می شود که من با این

^{۲۹} (۱) - قیامت: ۲۷.

^{۳۰} (۲) - مفاتیح الجنان / تعقیبات نماز عصر ..

حقارت‌م در برابر عظمت خدا چه گنا‌هانی که کردم. ^{۳۱} علی علیه السلام می‌فرماید: «نگاه به کوچکی گناهت نکن، نگاه کن به خدایی که مخالفت او را کردی».

بی ادب‌ب‌ه‌ایت، بی حرمت‌ب‌ه‌ایت را بشمار. آیا نرسیده است وقتی که خودت را به حقارت بشناسی؟ خودت را اقلّ اقلین، از ذره پست‌تر بدانی، از خاک هم پست‌تر بدانی؟ یک ماه دو ماه که می‌گذرد اگر سر گورت را بردارند از بوی گندت چه می‌گذرد بر کسانی که سر قبرت هستند، مگر روح عالی بشود. به زبان خودت اقرار بکن من با این حقارت چه کسی هستم که خدای عالم را معصیت کردم. امر عظیم پروردگارم را مخالفت کردم. آی کسی که واجب‌ی از تو فوت شده! چقدر باید بررسی؟ هر چه بررسی به مغفرت نزدیک‌تری. بدبخت کسی است که گنا‌هش

(۱) - قیامت: ۲۷.

(۲) - مفاتیح الجنان / تعقیبات نماز عصر ..

^{۳۱} (۳) - انا الذی عصیت جبار السماء، انا الذی اعطیت علی معاصی الجلیل الرشا، انا الذی حین بشرت بما خرجت الیها سعی، انا الذی امهلتنی فما اروعیت وسیرت علیّ فما استحببت و عملت بالمعاصی فتعدّبت واسقطنی من عینک فما بالیت (مفاتیح الجنان/ دعای ابی حمزه ثمالی) ..

(۳) - انا الذی عصیت جبار السماء، انا الذی اعطیت علی معاصی
الجلیل الرشا، انا الذی حین بشرت بها خرجت الیها سعی، انا الذی
امهلتنی فما ارعویت وسترت علیّ فما استحیت و عملت بالمعاصی
فتعدّیت واسقطتنی من عینک فما بالیت (مفاتیح الجنان / دعای ابی
حمزه ثمالی) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۵

را کوچک می‌شمارد، می‌گوید: مگر من چکار کرده‌ام؟ این گناه، او
را به دوزخ می‌برد. کسی که گناهِش را کوچک بداند این گناه
آمرزیدنی نیست. اوّل افطار دعا مستجاب است، حالا که مستجاب
است این دو کلمه را بخوان پیش از این که لقمه به دهان بگذاری،
بگو:

«یا واسع المغفرة اغفر لی ولوالدی»^{۳۲}.

«ای خدایی که رحمت تو خیلی توسعه دارد! مرا و پدر و مادرم را
بیامرزش.»

وز آن جا قطره‌ای ما را

خدایا رحمت دریای

^{۳۲} (۱) - مفاتیح الجنان / دعای افطار / در اعمال شبهای ماه رمضان ..

عامست

تمامست

اگر آرایش خلق گنهکار

فروشویی در آن دریا به

یک بار

نگردد تیره آن دریا زمانی

ولی روشن شود کار جهانی

لزوم یاد خدا در همه جا

بزرگ بدان گناهت را. اگر گناهت را بزرگ دانستی، سر به زیر
شدی، خدای را یاد کردی، کار درست است.

باید یاد خدا بر زبانت عادت شود و یاد خدا ملکه‌ات گردد. گناهی
اگر از تو سر زد، پشت سرش «استغفر الله» بگویی. عبادتی اگر از تو
سر زد پشت سرش بگویی: «یا الله!» توبه فضلت قبول کن. قربان آن
مسلمانی که در تمام شؤنش یاد خدا باشد! در مسجد می‌روی پای
راست را جلو بگذار و بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ یعنی به مدد
خدا می‌آیم که به ملائکه رحمت نزدیک شوم. بتوانم نماز واجب را
انجام بدهم.

در مستراح هم که می‌روی بگو: **«بِسْمِ اللَّهِ»**. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«مستراح را که مستراح می‌گویند جایی است که مؤمنین در آن جا راحت می‌گردند و عبرت می‌گیرند».^{۳۳}

(۱) – مفاتیح الجنان / دعای افطار / در اعمال شبهای ماه رمضان ..

(۲) – ... لاستراحة الانفس ...، والمؤمن يعتبر عندها (مصباح الشريعة: ۱۲۶ / باب ۵۹) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۶

اندرزی شگفت و صحیح

یحیی بن معاذ رازی، موعظه خوبی به هارون الرشید کرد. او به وعظ و علم مشهور بود. هارون از او خواست اندرزی به او دهد. گفت: «هارون! اگر راه گلویت بند آمد، آب و نان پایین نمی‌رود، عطش هم فشار بیاورد چکار می‌کنی؟».

گفت: «نصف ملکم را می‌دهم که راه گلویم باز شود».

^{۳۳} (۲) – ... لاستراحة الانفس ...، والمؤمن يعتبر عندها (مصباح الشريعة: ۱۲۶ / باب ۵۹) ..

گفت: «هارون! اگر راه پاینت بند آمد چکار می کنی؟».

گفت: «برای آن هم نصف ملکم را می دهم بلکه باز شود و راحت بشوم».

گفت: «جناب هارون! فهمیدم قیمت ملکتان چقدر است؛ قطره‌ای وارد و خارج شود».

بول موذی است. زیادی هضم است. آنچه که می شد جزء بدنت شود، شد، به آن «زهراب» می گویند. واقعاً زهر است. آن وقت به آسانی بیرون می آید، آیا این کم نعمتی است؟!^{۳۴} امام می فرماید: «در مستراح هم خدا یادت نرود وقتی بلند شدی دست بکش روی شکمت، هر چند فارسی باشد، بگو: شکر خدایی را که طیب این خوراک را جزء بدنم کرد، خبیث و کثیفش را به آسانی بیرون کرد».^{۳۵} اگر خدا نخواهد با هیچ سمبه‌ای نمی شود بیرونش کرد. خدا یادتان نرود اگر در هر حالی ملکه شود، این بشارت را می دهم.

^{۳۴} (۱) - اللَّهُمَّ كَمَا اطعمتنيه طيباً في عافية فأخرجه مني خبيثاً في عافية ... فيألفها من نعمة لا يقدر القادرون قدرها (وسائل الشيعة: ۱ / ۳۰۸) ..

^{۳۵} (۲) - ... الحمد لله الذي أمط عن الأذى وهنأني طعامي وشرابي وعافاني من البلوى (جامع الاحاديث: ۲ / ۱۹۴ / ح ۷) ..

فرمود: «مؤمن فردای قیامت، نامه عملش را به دستش می دهند»
مگر نه قرآن می فرماید: «هر فردی باید خودش نامه عملش را
بخواند؟!». ۳۶

(۱) – اللَّهُمَّ كَمَا اطْعَمْتَنِيهِ طَيِّبًا فِي عَافِيَةٍ فَاخْرَجْهُ مِنِّي خَبِيثًا فِي عَافِيَةٍ
... فَيَالِهَا مِنْ نِعْمَةٍ لَا يَقْدِرُ الْقَادِرُونَ قَدْرَهَا (وسائل الشيعة: ۱ / ۳۰۸)

(۲) – ... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَمَّا ط عَنِ الْأَذَى وَهَنَانِي طَعَامِي وَشْرَابِي
وَعَافَانِي مِنْ الْبَلْوَى (جامع الاحاديث: ۲ / ۱۹۴ / ح ۷) ..

(۳) – «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» اسراء: ۱۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۷

علی علیه السلام می فرماید: «کارهایی بکن که فردا بتوانی آن را
بخوانی».

مؤمن نامه عملش را به دستش می دهند می گویند بخوان! این مؤمن
چون در دنیا ذکر خدا ملکه اش شده. راه می رفت، ومی نشست،
می خوابید، بلند می شد، می گفت:

۳۶- (۳) «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» E\اسراء: ۱۴ ..

«خدا»،^{۳۷} در قیامت این ملکه را دارد، تا می خواهد نامه اعمالش را بخواند، بر حسب ملکه می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می بیند تمام گناهانش که پر کرده بود صفحه سیئات را، پاک شد عرض می کند: «پروردگارا! شاید اشتباه شده، من خودم می دانم گناهی داشتم، در نامه عملم آن گناهان را حالا نمی بینم».

ندا می رسد: «بنده ما! تو ما را به رحمان و رحیم یاد کردی، ما چطور می گذاریم این گناهان در نامه عمل تو بماند، یا الله!».

بالا تر بگوییم: وقتی می خواهد از صراط رد شود، بر طبق همان ملکه ای که دارد می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آتش از او فرار می کند. خدایا! توفیق ذکرت را خودت به ما بده که یک آن تو را فراموش نکنیم و در هر حال تو را حاضر و ناظر ببینیم. لطفش و نعمتش را فراموش نکن تا این که خدای کریم هم تو را فراموش نکند.

ساعتی که سرازیر قبرت می کنند ساعت مرگ، در آن سختیها که هیچ کس، هیچ مخلوقی نتواند از تو دادرسی کند.

زیارت امام حسین علیه السلام در شب جمعه

^{۳۷} (۱) - «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَنُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...» E\آل عمران: ۱۹۱ ..

امشب شب جمعه است. عمل خیر دیگری یادتان نرود، آن هم زیارت حسین علیه السلام است.

در روایتی از امام می‌پرسد: «آقا! این همه فضیلت که برای زیارت قبر حسین علیه السلام است، آن بیچاره‌هایی که دور افتادند، دستشان به قبر حسین علیه السلام نمی‌رسد، آنها چه

(۱) - «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...» آل عمران: ۱۹۱..

معارفی از قرآن، ص: ۳۸

کند. برای آنها هم چیزی هست؟».

امام صادق علیه السلام فرمود: «در فضایی زیر آسمان برو متوجه شو قبر حسین علیه السلام را و با دست اشاره کن و سه مرتبه بگو: **صلى الله عليك يا ابا عبدالله ورحمة الله وبركاته.**

اضافه کن شهدا را و بگو: **وعلى الارواح التى حلت بفنائك السلام على الحسين وعلى بن الحسين.**».

معارفی از قرآن، ص: ۳۹

جلسه سوّم: ثواب ذکر صلوات بر محمّد و آل او عليهم السلام

جمعه اوّل ماه رمضان است، در تمام کشورهای اسلامی در این ساعت، همه مسلمانان در مساجد جمع شده‌اند، عید محمّد است،^{۳۸} ندای محمّدی است، روز جمعه باید هر مسلمانی دست از کار بردارد «فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» همه بیایند در مساجد، در خانه خدا به یاد حبیبش محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله، به هر اندازه عظمت محمّد و شوق محمّد در مسلمان بیشتر باشد و در آن حال یاد محمّد کند، بالاترین ذکرهاست.

در قرآن وعده داده است،^{۳۹} یک حسنه، ده برابر، اما گناه یک عقاب دارد، ولی صلوات بر محمّد و آل، ده برابر، البته هر اندازه تعظیم بیشتر باشد، علاقه قلبی بیشتر باشد، ثوابش بیشتر است که در روایت دارد: زیانکار کسی است که از معامله صلوات سر پیچی کند، چنین معامله پر سودی، روایتی بخوانم:

^{۳۸} (۱) - «... إِذَا تُدِئَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ» E\ جمعه: ۹ ..

^{۳۹} (۲) - «... مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا...» E\ انعام: ۱۶۰ ..

«من صَلَّى على محمد وآل محمد عشرًا صلى الله عليه وملائكته مائة
مرَّة».. ٤٠

می فرماید: «هر کسی ده مرتبه بر حبیب ما محمد مصطفی و بر آل
او صلوات

(۱) - «... إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ
وَذَرُوا الْبَيْعَ» جمعه: ۹ ..

(۲) - «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا...» انعام: ۱۶۰ ..

(۳) - اصول کافی: ۲ / ۴۹۳ / ح ۱۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۰

بفرستد، خدای عالم و ملائکه هم (خدا نظر رحمت و ملک طلب
رحمت) در برابرش صد مرتبه بر او درود می فرستند».

تو ده دفعه یاد محمد می کنی، خدای تو صد مرتبه یاد تو می کند.

آی کسی که محمد را دوست می داری! و آی کسی که اسمش را
می شنوی صلوات می فرستی! بدان محمد تو را بیشتر دوست دارد.

الآن در این ساعت روح مقدّس محمّدی - که روح کلی الهیه است - محیط به جمیع عوالم است، می بینید در این ساعت، در این هوای گرم، عدّه کثیری در هر شهری، در بندرها، گرمسیرها، چه جوانهای عزیزی شانزده ساعت روزه می گیرند؛ چون محمّد [صلی الله علیه و آله] فرموده؛ البتّه تلافیها خواهد فرمود، همان طوری که خودش فرموده است، ساعت مرگ همه را از حوض کوثر می چشاند؛ چنانچه روزه‌تان یقیناً پاداشها دارد.^{۴۱} روزه‌دار دو خوشی دارد: یک خوشی مختصر موقت و یک خوشی ثابت ابدی؛ خوشی موقتش اول افطار است. تجربه کرده‌اید اول افطار چه کیفی دارد این چیزی نیست، کیف دوّمش ساعت جان دادن است، تا از حوض کوثر به تو نچشانند از دنیا نمی‌روی.^{۴۲}

ای همه هستی ز تو پیدا شده

گفته شد، تمام علوم قرآن، در «فاتحة الكتاب» و تمام علوم فاتحة الكتاب در «بِسْمِ اللّٰهِ» و تمام علوم «بِسْمِ اللّٰهِ» در «باء» بسم است شاید یکی از اسرارش آن است که هر چه علم و حکمت است این

^{۴۱} (۱) - للصلائم فرحان فرحة عند افطاره وفرحة عند لقاء ربه (فروع کافی: ۴ / ۶۵) ..

^{۴۲} (۲) - «كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ» E\ حاقه: ۲۴ ..

است که آدمی برسد به جایی که خودش را مستقل نداند. خودش را از خدا بداند. قدرت، مکتب و توانایی هر مخلوقی از خداست:

«**لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**». «**بِسْمِ اللَّهِ**» یعنی به مدد خدا، هر چند

(۱) – **لِلصَّائِمِ فَرْحَانٌ فَرِحَةٌ عِنْدَ افطَارِهِ وَفَرِحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ (فروع کافی: ۴ / ۶۵) ..**

(۲) – «**كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ**» **حاقه: ۲۴**

..

معارفی از قرآن، ص: ۴۱

خوردن یک لقمه نان باشد. از خانه می‌روم بیرون «**بِسْمِ اللَّهِ**». اگر خدا مدد نکند زمین می‌خورم. دیروز اینها را گفتم کلام رسید به این جا که حتی توی مستراح هم که می‌روی «**بِسْمِ اللَّهِ**» بگو و الا محل استراحت برای تو نمی‌شود. اگر خدا نخواهد تخلیه نمی‌شود.

مواد مودیه را چطور می‌توانی از خودت دفع کنی. اگر به این علم رسید، به همه قرآن دانا شده؛ یعنی آدمی چسبیدگی خودش را به

خدا بفهمد، عجز خودش، نیستی خودش و همه را بفهمد، بداند هستی مال یکی است و بس، هر چه توانایی است از خداست.

گریختن جن و شیطان از بسم الله

روایت عجیبی برای «بِسْمِ اللَّهِ» ذکر شده است و مضمونش این است که: «شیپور خطر است»؛ یعنی، تا «بِسْمِ اللَّهِ» می‌گویی، جن و شیطان در می‌روند خصوصاً مرگ‌هایی که شیطان در آن جا زیاد است؛ مثلاً در حمام، در جاهای تاریک، جاهای کثیف، شیاطین بیشترند. «بِسْمِ اللَّهِ» خاصیتش این است که جن و شیطان فرار می‌کنند.

«الله»؛ یعنی واجب الوجودی که محیط به تمام عالم هستی است. هر چه هست از اوست. کون و مکان از اوست. زمان و زمانیان از اوست. زمان آفرین است. از عرش تا فرش از اوست. قادر مطلق، عالم مطلق، حدّ و اندازه ندارد. صفات کمالیه‌اش، توانایی‌اش حد ندارد که بگوییم تا این اندازه. نهایت ندارد علمش، قدرتش، حکمتش و هر کمالی در هر که هست، آن هم از اوست.

معنای رحمان و رحیم

امروز از «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگوییم. «رحمان» و «رحیم» مادّه‌اش یکی است.

«رحمت» کدام است؟ رحمت به معنای عطف نظر و التفات به مرحوم است. رفع نیاز مرحوم کردن است. «رحم کرد»؛ یعنی توجّهی کرد. افتاده بود رحمتش کرد؛ یعنی دستش را گرفت و بلندش کرد. کسی برهنه بود فلانی به او رحم کرد؛ یعنی پوشاندش.

معارفی از قرآن، ص: ۴۲

غرض «رحم»، التفات و توجّه به سوی مرحوم و رفع نیاز اوست به آنچه که میسر گردد. خدای عالم که هر کمالی اصلش از اوست، اصل رحم، مال خداست. مثل صفات کمالیه دیگر. اگر چنانچه علم و حکمت در هر موجودی پیدا شود مال خداست رحم هم همین است، اصل رحم مال خداست. در مخلوق پخش کرده.

رحمت خدا دو شعبه دارد، شعبه اوّل: رحمت رحمانیه، شعبه دوّم: رحمت رحیمیّه. به تعبیر دیگر، رحمت ابتدائیّه و رحمت اکتسائیّه؛ رحمت قوس نزول و رحمت قوس صعود.

«الرَّحْمَنِ». امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«اسم خاص لصفه عامه الرحمن بجمیع خلقه».^{۴۳}

«رحمان» اسم خاص خداست؛ یعنی نباید اسم کسی را رحمان بگذارید، حرام است. اسمهای دیگر مثل کریم، جلیل، رحیم، عیبی ندارد، دو اسم از «اسماء الله» مختص به خداست و به مخلوق گذاشتن حرام است اول «الله» که در فارسی «خدا» گویند. دوم «الرحمن» به علت این که رحمان به معنای عامی است که هیچ مخلوقی شرکت در آن ندارد: «الرحمن بجمیع خلقه»،^{۴۴} عموم رحمت حق مختص به خودش است؛ یعنی خدای عالم رحمان است، فروگذار نکرده از کرم خاکی تا فیل کزایی، از خاک تا عالم پاک، از عرش تا فرش، در تمام کره‌ها، در تمام موجودات، تمام رحمت خودش را پخش کرده است: «ورحمتی وسعت کل شیء». هر کجا رو می‌کنی، می‌بینی رحمت است؛ یعنی هر موجودی هر نیازی داشته به او داده است.

نمونه‌ای از رحمت رحمانیه خداوند

^{۴۳} (۱) - تفسیر جوامع الجامع: ۱ / ۵۳ ..

^{۴۴} (۲) - تفسیر جوامع الجامع: ۱ / ۵۳ ..

پرنده را می‌بینی باید دانه بخورد. منقار می‌خواهد که بزند دانه را
بچیند. دندان که نمی‌خواهد. می‌بینید خدا منقار قشنگی به او داده،
می‌زند دانه را بر می‌دارد. فهم

(۱) - تفسیر جوامع الجامع: ۱ / ۵۳ ..

(۲) - تفسیر جوامع الجامع: ۱ / ۵۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۳

و شعوری به او داده، همین پرنده از همان بالا چشمش می‌بیند دانه
کجاست. خوب و بد را تمیز می‌دهد چه دانه‌ای به کارش می‌خورد
چه دانه‌ای به کارش نمی‌خورد.

خدای عالم به چشم هدهد قدرتی داده که آب زیر زمین را می‌بیند.
می‌فهمد آب کجا هست. پرنده‌ای که خوراکش دانه است باید بالی
داشته باشد که در بیابانها پرواز کند، این طرف و آن طرف برود،
رزقش را به دست بیاورد. می‌بینید به او بال داده. من نمی‌دانم چه
کسی دانه دانه این بالها را چیده؟ اولش بزرگ و ضخیم به ردیف،
کوچک و لطیف می‌شود.

قرآن در سوره تبارک یادآوری می‌فرماید:

«آی عاقلها! نگاه بالای سرتان نمی‌کنید ببینید این پرنده‌ها را چه کسی در جوّ نگهشان داشته؟!». ^{۴۵} بدن به این سنگینی که چند کیلو وزنش است چه قدرتی نگهش داشته؟ رحمت رحمانیه حقّ است که هر چه به آن نیاز داشت خدا به او داده است. آن وقت به هر پرنده‌ای به مقدار احتیاجش داده؛ مثلاً دو بال همه مثل هم نیستند. می‌گویند کرکس از چهار صد فرسخ راه، بوی لاشه را می‌شنود برای این که لاشخور است. لاشه را باید از روی زمین بردارد. بوی گند نباشد تا بشر ناراحت نشود. سر چهار صد فرسخی اگر یک حیوانی بمیرد، کرکس خودش را به آن می‌رساند. این قوه شامه را چه کسی به او داده؟ الرحمن.

دندانهای تیز و پهن علفخواران

نگاه می‌کنی می‌بینی این که دانه خور نیست و علف خور است، احتیاج به ارّه دارد.

کارد می‌خواهد که علف را ببرد. نگاه به دندان جلوش می‌کنی می‌بینی کاملاً تیز است.

^{۴۵} (۱) - «أولم يروا إلى الطير فوقهم صفتٍ ويبيضن ما يمسيكهنّ إلا الرّيح»... E\ملك: ۱۹ ..

واقعاً عجیب است دندان جلوش که برای چیدن است تیز است،
دندان عقب که آسیا

(۱) - «أُولَئِكَ يَرَوْنَ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفْتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا
الرَّحْمَنُ...» ملک: ۱۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۴

هست پهن است. خدایا! این رحمت چه می کند! اگر دندان عقب هم
تیز بود، کجا علف نرم می شد؟ باید دندان آسیا پهن باشد.

و دیگر آن که باید حالت گردش داشته باشد نه مستقیم. اگر برود
پایین و بالا درست نرم نمی شود، اما اگر بچرخد مثل آسیا که
می چرخد، نرم می شود. گوشت است باید گوشت نرم شود برود
پایین. سگ استخوان می خورد باید نرم بشود برود پایین. من و تو که
باید گوشت را نرم کنیم، باید فک پایین بچرخد زیر فک بالا. وقتی
می چرخد می ریزد توی دهن. وقتی که فک پایین می چرخد زیر فک
بالا، گوشت و خوراکی می ریزد توی دهن، حالا قاشقی می خواهد
که بر گرداندش از دوباره روی فک. قاشق گوشتی خدا خلق کرده
است، این زبان چند کار از آن می آید. عجیب از زرنگی این زبان!

زود لقمه را روی فک می اندازد بدون این که تله بیفتد. یک عمر می خوردی متوجه نبودی که در هر لقمه‌ای چندین بار زبان می رود زیر فک و می آید، بدون این که تله بیفتد، حالا خوراک که می چرخد تا نرم شود باید رطوبت داشته باشد. آب دهن چشمه‌ای است، غذا را آماده می کند تا نرم تر شود و هم برای پایین رفتن از گلو نرم باشد و هم کمک هضم غذاست. هر لقمه‌ای که در دهان بیشتر بماند، بهتر هضم می شود.

اطبًا گفته اند: «مرتبه اول هضم غذا، در دهان است.»

مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

طنطاوی مصری در تفسیرش می نویسد:

«در جزیره‌ای به نام آلبانیا حیوانی است به نام سقا که خوراکش ماهی است لیکن بر اثر بزرگی جثه قدرت شکار ندارد. خداوند هم رزقش را در دریا گذاشته؛ ولی دستش به رزقش نمی رسد. پرنده کوچکی است همان حدود که به عربی به آن عطاس می گویند. خوراک این پرنده کوچک کرم است نه ماهی. این پرنده کوچک با زرنگی که دارد از دریا با منقارش ماهی می گیرد و بلند می کند می آورد بالای سر سقا تا این پرنده

معارفی از قرآن، ص: ۴۵

پیدا می‌شود حیوان دهنش را باز می‌کند پرنده هم ماهی را در دهنش می‌گذارد، ماهی را می‌جود و می‌خورد. تتمه‌اش که لای دندان‌ش می‌ماند کرم می‌شود، پس از چند ساعت کرم آزارش می‌دهد دهنش را باز می‌کند، آن پرنده می‌آید دانه دانه کرمها را می‌خورد و بدین وسیله به یکدیگر کمک می‌کنند».

در کتاب حیوة الحیوان نوشته:

«گاهی این سقا نمک به حرامی می‌کند، موقعی که دهنش را باز می‌کند که آن عطاس کرمها را بخورد، یکدفعه دهنش را روی هم می‌گذارد و این مرغ زبان بسته را می‌بلعد. مرغی را که این همه برایش زحمت کشیده می‌بلعد. به قوه قاهره الهیه بال عطاس مثل خنجر تیز است که به هر چیز محکمی بساید پاره می‌کند، تا بلعیدش، آن هم با آن تیغی که دارد شکمش را پاره می‌کند و بیرون می‌آید، دستگاه آفرینش و رحمت حق، راستی شگفت است».

لزوم ملکه شدن رحمت بینی

چیزی که آدم را با خدای خودش بدبین می‌کند و رحمت ناشناسی می‌کند، حرص است. فردا که سهل است، ماه دیگر، سال دیگر که سهل است می‌خواهد همیشه این‌جا بماند!

یک نفر به بزرگی گفت: «آقا فردا چطور می‌شود؟».

فرمود: «بنده خدا! اگر خدا نماز فردا را امروز از تو خواست، تو هم رزق فردا را از او بخواه».

در کم و زیادها نعمتهای خدا را فراموش می‌کند. انسان باید همیشه رحمت بین باشد. جهات هستی را ببیند نه جهات فقد را. پیغمبر اسلام سفارش فرمود: «ای مسلمان! در امر دنیا نگاه بالاتر نکن که مثلاً دنیایش کمی بهتر از تو شده است، نگاه پایین دست کن. نگاه آن کس نکن که مرضی ندارد، نگاه کسی بکن که از تو مرضی بیشتر است».

معارفی از قرآن، ص: ۴۶

آی مریض! نگاه آن که سالم است نکن، نگاه کن به آن کسی که مرضی نسبت به تو بیشتر است، اگر می‌خواهی رحمت شناس گردی.

دیگر آن که بلاها و سختیها از قبیل انواع مرضها تا برسد به مرگ، آدمی به خیالش خلاف رحمت است. همین جا اشتباه می‌کند، رحمت را نمی‌شناسد. اگر چیزی خلاف میلت دیدی نگو این خلاف رحمت است یقیناً زیر پرده رحمت است.

حکمت برخی از امراض

روزی جناب سلمان فارسی زکام کرده بود. سرش را بسته بود. آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام. حضرت فرمود: «چطوری؟». گفت: «آقا! سرم درد می‌کند».

امیرالمؤمنین (حاصل روایت منقوله) فرمود: «شش رگ در بدن است که هر گاه تحرکی پیدا گردد، برای پیدایشش خدا با شش چیز آن را جلوگیری می‌فرماید. اگر چنانچه در کسی مقدمه جنون پیدا شود، خدا هم سرماخوردگی به او می‌دهد، زکام می‌کند تا مرض جنون دفع گردد. برای قوه دماغی، زکام نافع است به شرط این که آدمی پرهیز کند.

دیگر این که اگر برای کسی زمینه کوری پیدا شود، حکمت الهی مبتلایش می کند به چشم درد. چرک و کثافت که بیرون می آید جلوگیری از کوری می شود.

هر گاه زمینه برص پیدا شود – که عبارت است از مرض جلدی – رنگهای عجیب و غریب و مختلف روی پوست بدن پیدا بشود، خدا مبتلایش می کند به دمل؛ یعنی کورک. چرکهایی که می آید جلوگیری از مرض برص می نماید.

دیگر آن که فرمود: هر گاه زمینه بواسیر پیدا گردد، مبتلا می شود به شکافها در پاشنه پا و همین شکافهای پاشنه پا از بواسیر جلوگیری می کند».^{۴۶}

(۱) – انّ امیر المؤمنین علیه السلام حین اتاه سلمان وهو مغطّ رأسه وقال سلمان انّ فی زکاماً، ف فقال علیه السلام: انّ فی کلّ شخص ستّة عروق: «عرق الجنون والجذام والعمی والطاعون والبرص والبواسیر. فاذا تحرّک عرق الجنون أرسل الله علیه الزکام فیبطله وإذا تحرّک عرق الجذام أنبت الله الشعر فی الانف فیبطله ولا تأخذه بالمنقاش وحده بالمقراض وإذا تحرّک عرق العمی أرسل الله علیه الرمّد وإذا تحرّک عرق الطاعون أرسل الله علیه السعال فیخرجه بلغمًا وإذا تحرّک عرق البرص أرسل الله علیه الدمامیل فیخرجه قیحاّ وإذا تحرّک عرق البواسیر أرسل الله علیه الشقوق فی الاعقاب» ..

^{۴۶} (۱) – انّ امیر المؤمنین علیه السلام حین اتاه سلمان وهو مغطّ رأسه وقال سلمان انّ فی زکاماً، ف فقال علیه السلام: انّ فی کلّ شخص ستّة عروق: «عرق الجنون والجذام والعمی والطاعون والبرص والبواسیر. فاذا تحرّک عرق الجنون أرسل الله علیه الزکام فیبطله وإذا تحرّک عرق الجذام أنبت الله الشعر فی الانف فیبطله ولا تأخذه بالمنقاش وحده بالمقراض وإذا تحرّک عرق العمی أرسل الله علیه الرمّد وإذا تحرّک عرق الطاعون أرسل الله علیه السعال فیخرجه بلغمًا وإذا تحرّک عرق البرص أرسل الله علیه الدمامیل فیخرجه قیحاّ وإذا تحرّک عرق البواسیر أرسل الله علیه الشقوق فی الاعقاب» ..

بالمناقش و خذه بالمقراض وإذا تحرك عرق العمى ارسل الله عليه
الرمد وإذا تحرك عرق الطاعون ارسل الله عليه السعال فيخرجه
بلغماً وإذا تحرك عرق البرص ارسل الله عليه الدماميل فيخرجه قيحاً
وإذا تحرك عرق البواسير ارسل الله عليه الشقوق في الاعقاب» ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۷

نمی دانم بخارات از این جا رد می شود چطور می شود؟! این شقاق
پاشنه پا هر چند سوزش می کند، کمی دردهم می گیرد، اما ارزش
دارد؛ چون جلوگیری از بواسیر می نماید.

عرق جذام؛ یعنی خوره، آن هم مرض سختی است که بینی را
می خورد، اگر زمینه خوره پیش آید، موهایی در داخل دماغ رویده
می گردد. ضمناً می فرماید: «موها را نکنید. کندن موی دماغ غلط
است بلکه بچینید. بودن این موها لازم است؛ چون جلوگیری از
جذام می گردد». و همچنین مرض سل که می خواهد پیدا گردد،
سرفه عارض می گردد، تا خلطهای سینه پاک گردد.

اینها برای نمونه است. تا کسالتی پیدا کردی، نگو خدا هیچ کس را
مثل من مبتلا نکرده. بدان! رحمت است. توجه خبر داری بسیار از

این مرضها هست که سبب می‌شود تو از گناه پاک گردی. بسیاری از مرضها آثار گناهت هست که خودت نمی‌دانی.

بیماری در اثر گناه و کفاره آن

در کلمه طیبه ذکر کرده است که: «به امام صادق علیه السلام گفتند: آقازاده‌تان اسماعیل ناگهان تب کرده بستری شده است. حضرت بلند شد آمد عیادت. دید تب، نه تب عارضه و مزاجی است تبی است که به سبب خاصی پیش آمده است. امام می‌خواهد سببش را پیدا کند، فرمود: پسر! راست بگو امروز چکار کردی؟ بالأخره گفت: صدای کنیز زدم اعتنا نکرد، دنبالش کردم تا او را ادب کنم، پایش به دامن پیراهنش گرفت به زمین خورد، من هم او را رها کردم، برگشتم، می‌بینم تب کردم افتادم.»

معارفی از قرآن، ص: ۴۸

امام صادق علیه السلام (حاصل روایت منقوله) فرمود: شکر خدای را که تلافی کار فرزند مرا در دنیا قرار داد؛ یعنی این گناهی که تو کردی، یک نفر مظلوم را دنبال کردی، همین جا در دنیا تلافی شد و به آخرت نیفتاد.»

و همچنین کم و زیاد شدن مال آن هم حکمتها دارد. حرف این جا زیاد است.

رحمت بودن مرگ جوان برای خود و والدین

از مردن بگوییم. می بینید جوان قوی بیست و چهار پنج ساله، یک دفعه تصادف کرد و مرد. بستگانش این را ظلم می پندارند، نمی دانند الآن مرگ این پسر رحمت است هم برای خودش و هم برای پدر و مادرش؛ اما برای خودش، چون این جوان زودتر به منزل رسید. تو به خیالت اگر می ماند این جا چکار می کرد؟ اگر این طور بگویی: ای کاش! جوانم مانده بود و در این ماه رمضان روزه می گرفت، دعاها و ذکر خدا می کرد، قبول دارم؛ اما تو این طور نیستی.

اگر از این جهت می گویی خلاف رحم است که جوانم کام ندیده است در دنیا.

کامش چه بود؟ جوان ناکام یعنی چه؟ کام یعنی خوشی، مگر در دنیا خوشی هست.

خوشی آدمی سر حوض کوثر در جوار اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام است.

واقعاً آدمی آن جا نفسی می کشد. جام حوض کوثر را وقتی می چشد، یک صد هزار مزه می دهد، خاصیت سیری و رفع عطش و هزار لذت دارد، این خوشی است.

اجمالاً موت، رحمت است. به خدا! رحمت است. برای جوان رحمت، برای پیر رحمت؛ حتی برای کافر رحمت، برای مؤمن رحمت. وقتی که از امام می پرسند مرگ برای مؤمن رحمت است، برای کافر و فاسق چرا رحمت می باشد؟ می فرماید: «گناهش کمتر می شود».

بگذار این کافر یا فاسق در جوانی بمیرد که گناهش کمتر و بارش سبکتر

معارفی از قرآن، ص: ۴۹

باشد. بالأخره رحمت است، خوب است؛ چنانچه برای پدر و مادر و بستگانش نیز رحمت است. به واسطه ناراحتی از فراقش، مستوجب اجرهای عظیمی می گردند.

و خلاصه، رحمت حق که به واسطه بردباری به آنان می‌رسد
برایشان از بودن خود این جوان بهتر است؛ چنانچه رسیدن جوان به
لقای رحمت خداوند از بودن نزد والدین و بستگان بهتر است.^{۴۷}

رحمت رحیمیّه، ویژه مؤمنین

رحمت رحیمیّه مختص طایفه خاصی از بشر است. در هر کس ایمانی
پیدا شد مورد رحمت رحیمیّه الهی است.

رحمت رحیمیّه الهی به حسب کیفیت، مقابل تمام رحمت رحمانی
عامّه تکوینی است؛ یعنی یک نفر مؤمن را که خدا رحم می‌کند، آن
رحمت رحیمیّه‌اش معادل است با تمام رحمت‌هایی که به جمیع عالم
هستی افاضه فرموده است. عنایت و حیات ابدی و سلطنتی که به
مؤمن می‌دهد هزار سال، صد هزار سال، یک میلیون سال، نه بلکه
بی‌نهایت «**خَلِدِينَ فِيهَا**» آن هم هر چه اراده کند بشود.^{۴۸}

هوای خواجگی‌ام بود

خیال سلطنتم بود بندگی تو

خدمت تو گزیدم

کردم

^{۴۷} (۱) - «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ» E\ بقره: ۱۵۷ ..

^{۴۸} (۲) - «كُلَّمَا نَفَاخَ مِن مَّاءٍ نَّفَاخَتُوهَا» E\ فرقان: ۱۶ ..

می خواهی حیات همیشگی داشته باشی، بنده خدا شو. می خواهی رحمت تامه کامله باقیه به تو برسد، بنده خدا شو.

رحمت رحیمیّه خدا به کسی داده می شود که از رحمت حق در خودش ظهور باشد. اگر رحمی در خودت بود، سزاوار رحمت پروردگار می شوی. آن وقت بگو: «یا رب ارحم؛ خدایا! رحم کن». اگر در خودت رحمتی باشد، آن رحمت رحیمیّه الهی

(۱) - «أَوْلَيْكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلَيْكَ هُمْ لَمُهْتَدُونَ»
بقره: ۱۵۷ ..

(۲) - «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» فرقان: ۱۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۵۰

را هم می توانی راستی بطلبی و خدا هم به تو می دهد.

اما اگر خدای نکرده رحم نداری، نه به زن و بچه، نه به مشتری، نه به یتیم و زیر دست، رحم نمی کنی، هر طوری هستی، خدا هم همین طور با تو معامله می کند. تا کرم در تو نباشد، توقع کرم خدا غلط است. کرم خوب است یا بد؟ اگر بد است چرا می خواهی، اگر

خوب است چرا نداری؟ به زبانش می‌گوید: خدایا! رحم کن، کرم کن.

آی کسی که می‌گویی خدایا! فرج امام زمان (عج) را نزدیک فرما، امام زمان برای عدل است، عدل خوب است یابد؟ با زنت، با بچه‌ات عدل می‌کنی؟ با همسایه‌ات عدل می‌کنی؟ با هم مجلسی‌ات عدل می‌کنی؟ با بدهکارت عدل می‌کنی؟ می‌خواهی خدا رحمت کند، باید رحمی در خودت باشد، تا جایی که باید مؤمن به جمیع خلق رحم کند؛ حتی به کافر؛ حتی به گنهکار. آی مقدّسها! اگر رد شدی دیدی یک نفر روزه می‌خورد، باید دلت به حالش بسوزد، رحم کنی، مثل این که اگر رد شدی دیدی یک نفر دامن لباسش آتش گرفته و خودش هم ملتفت نیست. از پشت سرش نگاه می‌کنی، می‌بینی آتش دارد بالا می‌رود، داد می‌زنی، از شفقت و مهر. آب هر جا باشد پیدا می‌کنی، آتشش را خاموش می‌کنی. اگر دیدی در خیابان یک نفر روزه می‌خورد، دلت بسوزد که آتش به وجود و هستی خودش زده، به آب توبه او را راهنمایی کن. به او بگو شاید مریضی، اگر مریض هستی مریض حق ندارد آشکارا روزه بخورد، حرام است.

عذر داری. آی زن! اگر عذر زنانه داری، اگر مسافر هستی، حق نداری بین جمع روزه بخوری، حرام است. ماه رمضان اعلام آتش بس است. جنگ با خدا تمام شد. ماه رمضان حریم خداست.

شفقت به پرندگان و پاداش آن

بزرگی نوشته است: «بیرون صحرا رد می‌شدم، دیدم گبری دامن پر از گندم کرده در این صحرای پر از برف، برفها را عقب می‌زند مقداری گندم می‌ریزد و رد می‌شود.»

معارفی از قرآن، ص: ۵۱

پیش رفتم گفتم: جناب گبر چکار می‌کنی؟ گفت: امروز برف همه جا را گرفته، به فکر پرنده‌ها افتادم. این شخص می‌گوید: من به او گفتم: «... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^{۴۹} تو که تقوا نداری، تو که اهل توحید نیستی، عملت فایده ندارد، این چه کاری است که می‌کنی؟ جواب خوبی داد، گفت: من گبر هستم؛ اما خدای عالم که خالق این پرنده‌هاست و خالق من و همه است، آیا می‌بیند یا نه؟ گفتم: البته می‌بیند. گفت:

^{۴۹} (۱) مائده ۲۷.

برایم کافی است. طولی نکشید او را در مراسم حج مشاهده کردم.
رو به من کرد و گفت: دیدی خالق من و پرنده‌ها دید و چگونه تلافی
کرد؟! مرا به اسلام هدایت فرمود».

(۱) مائده ۲۷.

معارفی از قرآن، ص: ۵۲

جلسه چهارم: رحمت رحمانی، تکوینی و رحیمی

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^{۵۰}

رحمت رحمانی، تکوینی و رحمت رحیمی، کسبی است

روز گذشته کلام درباره: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» بود. «الرَّحْمَنُ» صفت
عامه رحمت کامل الهی در عالم دنیاست. مورد رحمت رحمانیه هم
تمام موجودات است.

آنچه لباس هستی پوشیده است از کرم خاکی تا کرات دوردست، از عرش تا فرش، رحمت، همه را فرا گرفته است؛ یعنی آنچه این موجود نیاز داشته به او عنایت کرده است. برای جلب منفعت و دفع مضرات، آنچه لازم داشته به او عطا فرموده است؛ خواه بخواهد خواه نخواهد.

لطف حق ناگفته ما

می شنود^{۵۱}

ما عدم بودیم تقاضامان

نبود

بدون این که مخلوق بگوید چنین و چنان می خواهیم، خدا به او داده است. آیا حیوان بدون چشم می تواند زندگی کند؟ نه، پس به او چشم می دهد. حالا که می خواهد چشمش بدهد، کجا باید قرار بدهد؟ باید جلو باشد. آن هم در قسمت عضو بالا که سر باشد و آن هم باید در پیشانی، این رحمت است.

(۱) - حدید: ۱.

(۲) - مثنوی معنوی (با اندکی اختلاف) ..

^{۵۱} (۲) - مثنوی معنوی (با اندکی اختلاف) ..

معرفی از قرآن، ص: ۵۳

و همچنین در باب رزق رساندن به مخلوق، هر جنبنده‌ای به رحمت رحمانیه‌اش رزقش را به او داده و خواهد داد؛^{۵۲} خواه شکر بکند یا نکند.

اما رحمت رحیمیّه؛ یعنی رحمت در آخرت و پس از مرگ، مختص است به هر کس که با ایمان از دنیا برود. کسی که ایمان به خدا و رسولش داشته باشد، رحمت الهی شامل حال او می‌گردد؛^{۵۳} بنابراین، رحمت دنیوی و رحمانی خدا اکتسابی نیست، رحمت تکوینیّه است و عطا؛ اما رحمت آخرتی رحیمی، اکتساب می‌خواهد که آدمی کاری بکند که مورد رحم خدا بشود و آن «ایمان و عمل صالح» است. اگر کسی ایمان ندارد، کافر و قلدر است، مورد رحم نیست. خداوند «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است؛ اما «... فی موضع العفو والرحمة...»، «اشد المعاقبین» است، «... فی موضع النکال والنقمة...»^{۵۴}.

^{۵۲} (۱) «i\» وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا... E\ هود: ۶ ..

^{۵۳} (۲) «i\» ... فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ E\ اعراف: ۱۵۶ ..

^{۵۴} (۳) - مفاتیح الجنان/ دعای افتتاح/ در اعمال شبهای ماه رمضان ..

فرعونی که آن قدر قلدر است که می‌گوید: «غیر از خودم خدایی برای شما سراغ ندارم»،^{۵۵} چگونه او را به بهشت ببرند؟ بهشت جای لطیفهاست. بهشت برای این قلدرها خلاف عدل است. عدل؛ یعنی هر کسی را جای مناسبش جای دادن.

همه باید از صراط رد شوند، هر کس جهنمی است، جاذبه جهنم او را پایین می‌کشد. هر کس که بهشتی است، به سلامت رد می‌شود. منادی بین بهشت و جهنم ندایی می‌دهد که تمام بشر می‌شنوند. می‌گوید: «سپاس سزاوار خداست! که هر کسی را جای خودش نشانند». ^{۵۶} آن کسی که قلدر و کافر است، مریض است، بهشت دارالسلام است، مریض را باید به بیمارستان ببرند. این کسی که سرطان دارد چکارش به باغ گلزار!

(۱) - «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...» هود: ۶ ..

(۲) - «... فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا

يُؤْمِنُونَ» اعراف: ۱۵۶ ..

(۳) - مفاتیح الجنان / دعای افتتاح / در اعمال شبهای ماه رمضان ..

^{۵۵} (۴) - «... مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...» E\قصص: ۳۸ ..

^{۵۶} (۵) - «... وَفَضِّلْنِي بِتَمِيمٍ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» E\زمر: ۷۵ ..

(۴) - «... مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي ...» قصص: ۳۸ ..

(۵) - «وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» زمر: ۷۵

معرفی از قرآن، ص: ۵۴

کافر کور است، جلوی روی کور، چه بگذارند؟! ^{۵۷} رحیم برای
«الَّذِينَ يَتَّقُونَ» است.

هر کس اهل تقوا شد، رحم خدا آن جاست. هر کس این جا اهل رقت
و تأثر شد، مورد رحم خداست. ^{۵۸} دیروز هم اشاره‌ای کردم. آن نفس
نفس غلیظی که به زیر دستش، به زنش رحم نمی‌کند، رحم به او
معنی ندارد. خدا به چه چیزش رحم کند. دلی که قساوت دارد اصلاً
جای رحم نیست.

پس رحمت رحیمیّه مختص به مؤمن است. هر کس در دنیا ایمان را
کسب کند، رحمت الهیه شامل حالش می‌گردد.

گواهی دادن موجودات به پاکی خداوند

^{۵۷} (۱) - «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» E\ اسراء: ۷۲ ..

^{۵۸} (۲) - کتاب قلب سلیم باب قساوت قلبش را بخوانید تا معنای «رقت قلب» دانسته شود ..

آیه بعد «سَبَّحُ» یکی از موضوعات مهم قرآن مجید، تسبیح و حمد عالم وجود است. چندین جای از قرآن از این حکمت عالی برای طالبین معرفت خبر می‌دهد.

خیال نکن تو می‌گویی سبحان الله!

– «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا لَأَرْضِ».^{۵۹}

– «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...».^{۶۰}

– «... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...».^{۶۱}

ماضی، مستقبل، حال برای چه است؟ برای استمرار است؛ یعنی متصل. تمام عالم وجود، تمام ذرات عالم هستی، همه تسبیح می‌کنند. ذات بی‌زوال «رَبِّ الْعَالَمِينَ» نیست چیزی مگر این که تسبیح و ستایش می‌کند «رَبِّ الْعَالَمِينَ» را.

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...».

^{۵۹} (۳) - حدید: ۱.

^{۶۰} (۴) - جمعه: ۱.

^{۶۱} (۵) - اسراء: ۴۴ ..

(۱) - «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» اسراء: ۷۲ ..

(۲) - کتاب قلب سلیم باب قساوت قلبش را بخوانید تا معنای «رقت قلب» دانسته شود ..

(۳) - حدید: ۱.

(۴) - جمعه: ۱.

(۵) - اسراء: ۴۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۵۵

فعل مضارع دلالت بر استمرار و دوام دارد. ای مؤمن! اگر در رکوعت سه مرتبه می‌گویی «سبحان ربی العظیم وبحمده» سراسر عالم وجود، متصل می‌گویند:

«سُبْحَانَ اللَّهِ» تمام دستگاه هستی، همه در تحمید حق‌اند.

اقسام تسبیح

و اما معنی تسبیح و حمد خدا یعنی چه؟ خلاصه، آنچه گفته شد و هر سه قسم، صحیح و مانعی ندارد هر سه قسم باشد. سه قسم تسبیح پروردگار تصوّر گردیده است و درست است:

اوّل: تسبیح تکوینی به لسان حال جمیع عالم وجود.

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

حالا من فهرستش را بگویم. شرحش – ان شاء الله – بعد گفته می شود:

اوّل: تسبیح لسان حال؛ تسبیح تکوینی.

دوّم: تسبیح ملکوتی؛ قولی – ملکوتی.

سوّم: تسبیح قولی ملکی که مختص به افرادی از بشر است که مؤمنین اند.

مرتبۀ اوّل از تسبیح که تمام عالم هستی به لسان حال می گویند:
«سُبْحَانَ اللَّهِ».

سبحان؛ یعنی پاک و منزّه از هر عیب و نقص است. خدای تعالی هیچ نقصی در دستگاه خلقتش نیست و نبوده و نخواهد بود.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» اثبات هر کمالی است. هر چه قدرت و حکمت است از خداست مثال بزنم: اگر خطّ خوبی به دست شما برسد، مانند خطّ میر و خطّ درویش که خطّ نسخهایش قیمتی است، همین طور که نگاهش می‌کنی از اوّل صفحه تا آخر به لسان جلی می‌گویدی نویسنده من استاد خطّ بوده، واقعاً هر چه نگاه می‌کنم می‌بینم این دایره‌های نونی که نوشته شده، قوس «دال» یا نقطه «نون» که نوشته شده، این جناب میر، استاد خطّ روزگار بوده، هر چه می‌خواهم توی صفحه نگاه کنم یک نقصی، یک

معارفی از قرآن، ص: ۵۶

نقطه‌ای که ذره‌ای انحراف در آن باشد نمی‌بینم. این صفحه به لسان فصیح می‌گوید:

احسنت! مرحبا ای مرحوم میر.

قرص صورت نمادی از قدرت خداوند

صفحه صورتت یک وجب هست. دست قدرت چند نقش کرده؛ یکی چشمت.

این چشم بادامی به این قشنگی چقدر فصیح می گوید: سازنده من بدون پرگار بدون این که مال یکی غیر از دیگری باشد، میلیونها، میلیاردها توی یک وجب، در یک وجب چشم درست کرده است؛ چون اگر چشمهایتان چهار گوشه بود، چطوری بودید. خیلی آدم هیولا می شود. خدا چشم را بادامی قرار داده که از دو گوشه اش چرکها و رطوبات زائده بیرون بیاید.

اما راجع به بینی؛ دوسوراخ برای بینی قرار داده و به یک تیر چندین نشان زده است:

اولاً: سوراخ قرار داد برای این که فضولات مغزت از این دو راه پایین بیاید؛ لذا سوراخ را پایین قرار داد نه بالا.

ثانیاً: نفع همش اتصال و ارتباط این سوراخ بینی با قصبه الریه است؛ یعنی از گلو دو راه دارد؛ یکی راه دستگاه خوراک است که می رود پایین و متصل به معده است و دیگر راهی است که اتصال به ریه و دستگاه تنفس دارد. دو سوراخ است در گلو یک راه نفس کشیدن، یک راه خوراک پایین رفتن؛ راه نفس کشیدن اتصالی به داخل دهان

داده، اتّصالی هم به دماغ داده است؛ برای این که آدمی هر لحظه باید نفس بکشد.

اتّصالش داد به یک سوراخ دیگر که وقتی با دهان خوراک می خورد، از سوراخ بینی نفس بکشد، چرا دوتایش کرد؟ گاهی سوراخ بینی می گیرد، خدا یدکی برایش درست کرد تا بتوانی نفس بکشی. اگر این سوراخ دماغ نباشد، آدمی چیزی که در دهنش است باید بیرونش بیاورد و نفس بکشد آن وقت دوباره به دهان بگذارد. آن دماغش آن دندانهایش آن زیبایی ابروهایش!

معارفی از قرآن، ص: ۵۷

می خواهیم معنی «سُبْحَانَ اللَّهِ» را بگویم؛ یعنی هر صورتی را که می بینی به لسان حال می گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ». نقّاش قدرت چه نقش بندی که کرده است! ابرو می گوید:

«سُبْحَانَ اللَّهِ». دماغت می گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ». چشمانت می گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ».

زبان و گوشت می گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ».

صورت آدمی یک و جب در یک و جب است. تمام بشر یکنواخت هستند.
می گویند:

چهار میلیارد بشر هستند، آیا دو تا بشر شما سراغ دارید که به هم
مشتبّه بشوند؟! دو نفر را در دنیا پیدا بکن که به هم مشتبّه بشوند با
این که صورتها به اندازه یکدیگر؛ حتی پدر و پسر با هم و برادر با
برادر مشتبّه نمی شوند. این تمایز را چرا قرار داد؟ به علت این که
این بشر زندگی اش اجتماعی است، اگر با هم مشتبّه بشوند وضع بهم
می خورد.

مثلاً کسی پولی را برداشت و در رفت، شما می خواهید پیدایش
بکنید. بیچاره‌ای که شکل اوست بگیرد. هر چه بگوید من نیستم، اگر
شکله با هم مشتبّه می شد، زندگی میسر نمی شد. «... فَتَبَارَكَ اللَّهُ
أَحْسَنُ الْخَلْقِينَ»^{۶۲}.

قدرت خداوند در صدا و بند انگشت انسان

عجیتر از صورت بگویم که به زبان حال می گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ»، گلو
و صوت است. از جهت صدا و حنجره، دو نفر نیستند که مثل هم

باشند. هر کسی یک لهجهای دارد. در تلفن از لهجه می فهمی
کیست؟ زن است یا مرد؟ حتی دانشمندان می گویند که:

«عقد های بند انگشتان مثل هم نیست، هر انگشتی عقدها و
دایره هایی دارد. دو نفر نیستند که دایره انگشتشان مثل هم باشد.

این هم که در سالهای اخیر زدن انگشت اعتبار دولتی پیدا کرده، اگر
کسی سواد ندارد امضا کند، باید انگشت بزند، روی میزان صحیح
عقلی است؛ چون اثر انگشت این شخص غیر از اثر انگشت دیگری
است. حالا جا دارد که بگویی: «... فَبَارِكِ اللَّهُ

(۱) - مؤمنون: ۱۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۵۸

أَحْسَنُ الْخَلْقِينَ» آیا گلوی تو، انگشت تو، زبان تو، صورت تو، چشم
تو، دندان و مژگان تو همه اش می گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا نه؟

تمام اجزای صورت می گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ». چیزهای
دیگرت هم همین است.

قدرت نمایی خداوند در عالم گیاهان

هر گیاهی که نگاه می‌کنی، می‌بینی می‌گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ».

حیرت آور است. یک دلو آب پای درختی بریز که خشک شده، آن وقت نگاهش بکن. این چه قدرت و جاذبه و نفوذ حکم است، حکم الهی چیست که تخلف‌پذیر نیست؟ یک حلب آب اگر پای درختی ریخته شد، به حکم تکوینی الهی جاذبه، این درخت، به تمام شاخه‌ها آب می‌رساند. به تمام برگ‌ها و تمام فرعها آب برسد، واللّه عجیب است! آیا می‌شود که به یک برگ آب نرسد؟

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«نگاه بکن بوته هندوانه و خربزه. در تابستان چون هوا گرم است، بدن به مایعات زیاد علاقه دارد، میوه‌ای مثل هندوانه در تابستان به کار می‌خورد. در زمستان چه فایده؟ امام می‌فرماید: نگاه بکن خدا چه کرده است، خود این خربزه می‌گوید:

«سُبْحَانَ اللَّهِ».

دیگر مسأله شاخه و ساقه است. نمی‌شود که خربزه ساقه داشته باشد؛ یعنی مثل درخت نارنج باشد. تمامش خراب می‌شود و شاخه را می‌شکند. بعضی هندوانه‌ها نه کیلواست؛ چون سنگین است سطح زمین باید دایه‌اش باشد؛ لذا روی زمین پهن می‌شود.

مرتبۀ دوم از تسبیح اشیاء، تسبیح ملکوتی است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ

معارفی از قرآن، ص: ۵۹

وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»^{۶۳} آدم در ملک است، در ظاهر و حسّ است، محسوس را می بیند و درک می کند. بدن آدمی، باطنش دائماً «سُبْحَانَ اللَّهِ» گویان است. اگر بعضی از افراد بشر در برخی از اوقات حالی پیدا بکنند، صداها می شنوند، می بینند که در و دیوار همه «سُبْحَانَ اللَّهِ» می گوید به لسان فصیح؛ اما ملکوتی نه ملکی. آن تسبیحی که اشیاء می کنند ملکی نیست، تسبیح ملکوتی است، تا کسی در ملکوت راهی پیدا نکند به آن اطلاع پیدا نمی کند.

بشر امروزه که کمی صنعت می داند، غرور عجیبی پیدا کرده که غیر از خودش را بی خبر می داند. اولاً: علم را اختصاص می دهد به طایفه‌ای از بشر که خودشان هستند و غیر از بشر که هیچ، این حرف اختصاص به این دوره ندارد. سابق هم زیاد علم را اختصاص به بشر می دادند در حالتی که قرآن و روایات اهل بیت، اثبات شعور برای

تمام حیوانات و نباتات بلکه جمادات نموده است؛ مثلاً شعور نبات
بیش از جماد است، شعور حیوانات بیش از نباتات است.

آهوان تشنه و باریدن باران

روایتی دارد که هر حیوانی سه علم دارد: «علم به خدا». منتها علم
به علم ندارد.

نوشته‌اند: «وقتی چند آهو تشنه بودند در صحرا در این گودال و آن
گودال جاهایی که احتمال آب می‌دادند، می‌گشتند تا آخرین
دامنه‌ای که احتمال آب می‌دادند، دیدند نیست، یکدفعه سر را بالا
کردند. طولی نکشید قطعه ابری پیدا شد و باران بارید.»

امام فخر رازی از قول آن که دیده است این قضیه را نقل می‌نماید.
حیوان است؛ ولی می‌داند خالق دارد.

دوم: «نر و ماده‌شناسی».

سوم: «تغذیه سالم‌شناسی». هر حیوانی این سه مرتبه از علم را
داراست.

(۱) - اسراء: ۴۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۶۰

**بالاخر بگویم: چیزهایی از شناخت این حیوانات طلوع کرده است
واقعاً آدمی را حیران می‌کند. داستانی بگویم.**

داستانی عجیب از شعور حیوانات

**مرحوم ثقه الاسلام نوری در کتاب کلمه طیبه داستان عجیبی نقل
کرده است در زمان خود. ایشان می‌فرماید:**

**«در زمان والد علامه‌ام (پدرش از علمای بزرگ زمان و ساکن قریه
نور بوده است) در آن وقت سید جلیلی از سادات طالقان به رشت
می‌آمده و بابت سهم سادات، تجار رشت به او کمک می‌کردند. در
این سال وضع تجار خوب شده بود. این سید بزرگوار هم دویست
اشرفی (در آن زمان خیلی بوده است) طلا جمع و آماده کرد،
خواست از رشت حرکت کند، اول بیاید قریه نور پیش پدرم. موقعی
که حرکت کرد، در اثنای راه یک نفر دزد سوار بر اسب بود به این
سید ساده رسید تعارفی کرد. از سید احوال پرسید. این سید هم
کاملاً سفره دلش را باز کرد. دزد دید عجب طعمه خوبی است، در
فکر این است که سید را بیندازد در راه و بالأخره جای خلوتی بشود
پولها را از او بزند. سید بیچاره هم خبر از جایی ندارد. دزد پرسید:**

تا کجا می خواهی تشریف ببری؟ سید گفت: تا قریه نور. دزد گفت:
من هم تصادفاً می خواهم بروم آن جا دو تایمان هم سفر هستیم. در
اثنای راه رسیدند به لب دریا. چند ماهیگیر چادر زده بودند برای
ماهی گرفتن. این دو نفر برای رفع خستگی نشستند پهلوی این چند
ماهیگیر که چای بخورند، رفع خستگیشان بشود. ماهیگیرها هم دزد
را می شناختند. باج از آنها می گرفت. سید بیچاره را هم
می شناختند. مقداری که نشستند، دزد بلند شد رفت برای تطهیر. تا
دور شد ماهیگیرها به سید گفتند: آیا او را می شناسی؟ گفت: آدم
خوبی است! گفتند: این دزد است!

سید بیچاره ترسید، گفت: از کجا می گوید؟

معارفی از قرآن، ص: ۶۱

گفتند: از ما باج می گیرد. گفت: به دادم برسید! برای خاطر جدم.
گفتند: ما هیچ کاری نمی توانیم بکنیم مگر این که وقتی آمد تو به یک
بهانه ای برو؛ ما او را مشغول می کنیم تو خودت را به جنگل برسان.
اجمالاً دزد برگشت، نشست.

مقداری گذشت، سید هم به بهانه تطهیر کردن رفت، مقداری گذشت و ماهیگیرها هم دزد را مشغول کردند، پس از چند ساعت دزد خبر شد، فهمید که اینها کلاه سرش گذاشته‌اند. طعمه را فرار [ی] داده‌اند. تهدیدشان کرد و گفت: من خودم را به سید می‌رسانم، لختش می‌کنم، سپس می‌کشمش بعد هم می‌آیم به حساب شما می‌رسم.

سوار اسب شد به جنگل رفت.

سید بیچاره خودش را به جنگل رسانده بود. تا هوا تاریک شد، صدای جانورها وحشتناک بود. از ترس جانورها از درختی بالا رفت. دزد هم به همان راهی که سید بیچاره رفته بود آمد، تا در جنگل نزدیک درخت. این جا که رسید دیگر نفهمید سید کجا رفته. بالأخره پای درخت چیزی خورد و خوابید که صبح سید را دنبال کند. سید بیچاره هم که معلوم است آن بالا می‌بیند.

اجمالاً ساعتی از خواب این دزد گذشت. شغالی صدایی داد، یکدفعه به صدای یک شغال، بیست تا یا بیشتر، شغال از اطراف جنگل جمع شدند ولی آهسته! آهسته! که از صدای پایشان دزد بیدار نشود.

همه دور این یکی جمع شدند. دید همان استاد کلّ که صدا زده بود رفت جلو، اینها همه آهسته! آهسته! عقبش می‌رفتند.

اول تفنگش را با دندانش گرفت، آورد این طرف. پوستی که رویش کشیده بود، کردند و خوردند. تفنگ را در گودالی انداختند. با چنگالشان رویش خاک ریختند. بعد شمشیر این دزد را هم برداشتند و جایی خاک کردند. بعد زین اسبش را هم بردند بدون این که دزد بیدار بشود.

بعد تمام این شغالها کم کم آمدند تا نزدیکش شدند. همه با هم به او حمله کردند.

مهلتش ندادند، ریختند از سر تا پایش هر چه می‌شد خوردند، چیزی باقی نگذاشتند غیر

معارفی از قرآن، ص: ۶۲

از استخوانهایش، همه را خوردند، سید هم از بالا کیف می‌کرد. صبح که شد سید از درخت پایین آمد شمشیر و تفنگ دزد را برداشت، چون دیده بود شغالها کجا گذاشته بودند. زین اسب را هم روی اسب گذاشت، سوار اسب دزد شده به قریه نور پیش پدر حاجی نوری

می آید و نفس راحتی می کشد».^{۶۴} در حیوة الحیوان دمیری نقل می کند از علی بن حاتم، می گوید:

«در کوفه عادت دیرینه من بود همیشه نان خشک خرد می کردم، اوّل روز در لانه مورچه‌هایی که در منزل بودند می ریختم. مورچه‌ها می آمدند به تدریج این ذرات را می بردند. یک روز طبق معمول خرده‌نانها را ریختم بعد از ظهر و عصر رد شدم، نگاه همان محل کردم، دیدم یک ذره دست نخورده. پس از تحقیق دیدم امروز روز عاشورای حسین علیه السلام است».

گویا عزای سید اولاد آدم
است^{۶۵}

جن و ملک بر آدمیان گریه
می کنند

(۱) - کلمه طیبه ۲۱۹ / حکایت ۲ ..

(۲) - محتشم کاشانی (بانندگی اختلاف) ..

معارفی از قرآن، ص: ۶۳

^{۶۴} (۱) - کلمه طیبه ۲۱۹ / حکایت ۲ ..

^{۶۵} (۲) - محتشم کاشانی (بانندگی اختلاف) ..

جلسه پنجم: عالم ملک و ملکوت

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا لِلْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^{۶۶}

آنچه که هست شده و محسوس به حواس است؛ یعنی آدمی آن را به حواس خمسہ ادراک می کند ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهرش را «عالم ملک» می گویند، باطنش را «ملکوت» می نامند. هر چیزی از ذره، کرم خاکی، باطنی دارد؛ آنچه که دیدنی نیست مکرر گفته شده است هر چه آدمی به این چشم نمی بیند حق ندارد منکرش شود؛ مثلاً «شعور»، به کسی بگویند بی شعور، بر می گردد دشنام می دهد. بگو تو را به خدا شعورت کجاست؟

کف دست؟ کف پا؟ دماغ؟ در چه چیز است؟ جواب می گوید: شعور دارم اما جایش را نمی دانم کجاست. حالا هر چیزی را که آدمی نمی بیند نمی تواند بگوید نیست و همچنین «عقل». به کسی بگو بی عقل! دادش بالا می رود. ای عاقل روزگار! عقلت کجاست؟ می گوید: جایش را نپرس که نمی دانم؛ ولی یقیناً من عاقلم.

خواستم بگویم ایها الناس! آنچه را که به چشمتان نمی‌بینید، هر چه را که به گوشتان نمی‌شنوید؛ نگوید که نیست. این گوش حیوانی نمی‌تواند همه اصوات را ادراک بکند. ارتعاشات صدا در هوا در حدّ مقررّی اگر واقع شد، ممکن است این گوش

(۱) - حدید: ۱ ..

معارفی از قرآن، ص: ۶۴

بشنود و اگر کمتر از حدّ مقررّ شد، گوش نمی‌تواند بشنود. این مقدمه بود برای بحث ملک و ملکوت؛ «ملک»؛ یعنی ظاهر، «ملکوت»؛ یعنی آنچه دیده نمی‌شود، باطن و حقیقت اشیاء.

تمام مراتب هستی دارای مرتبه‌ای از «شعور» است؛ منتها در بعضی شعور ملکی و در برخی ملکوتی. شعور ملکی در عالم ملک و ماده است با کم و زیاد؛ حتی درخت می‌گویند شعور دارد. درخت کدو وقتی لاله می‌کشد، نزدیک دیوار که می‌رسد، کج می‌کند یا شاخه‌های درخت، اگر حس کند آفتاب سمت دیگر است، رو به سمت آفتاب شاخه کج می‌کند.

عجیب‌تر «نخل» است که می‌گویند نر و ماده دارد. دو درخت نخل، یکی نر و دیگری ماده حالت معاشقه بینشان پیدا می‌شود. در حیوان بیشتر از نبات شعور ظاهر می‌شود؛ البته در خود حیوانات نیز شعور مراتب دارد.

زنبور عسل نمونه شعور

قرآن مجید بهترین شاهد است راجع به شعوری که خدا به «زنبور عسل» داده است.^{۶۷} خدا وحی تکوینی کرد به زنبور عسل که چگونه خانه بسازد. تمام جُثّه زنبور به قدر یک بند انگشت است. مهندسین روزگار حتی در زمان حال محال است خانه‌ای مثل زنبور عسل بسازند؛ یعنی بدون آلت. ماده این خانه، شل و سنگ و گل آن از گیاههاست. مواد مومیایی می‌آورد خانه می‌سازد. حالا باید چه شکلی بسازد؟ شش گوشه بدون پرگار. بدون این که زاویه‌ها فرقی بکند. با تساوی تمام زوایا. آیا می‌توانی با انگشت بکشی؟ هیچ مهندسی نمی‌تواند. بزرگان افتخار می‌کنند که ما فهمیده‌ایم چرا زنبور عسل شکل مسدّس می‌کشد؛ چون شکل‌های دیگر زاویه‌های حاده زیاد شده،

^{۶۷} (۱) - «i\» وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» E\ نخل: ۶۸ ..

(۱) - «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» نحل: ۶۸..

معارفی از قرآن، ص: ۶۵

مقداری از فضا را می‌گرفت و نیز زنبور عسل مستدیر و گرد است، اگر خانه‌ای که می‌سازد گوشه‌های حاده داشته باشد، رفتش در چنین حجره‌ای سخت است.

نسبت به عسل دادنش می‌داند باید روی گیاههای معطر بنشیند و آن وقت بخورد و برگردد به خانه‌اش. مسافتی را طی کرده، خانه‌اش را گم نمی‌کند. حالا که برگشته صد هزار خانه است، هر زنبوری خانه خودش را می‌داند. آنگاه موقعی که می‌خواهد عسل بگذارد، هنوز بشر سر از کار اینها در نیاورده که عسل را چطور می‌گذارد؟ دو قول است:

یک قول گفته‌اند که: «روی گیاه که می‌نشیند به مقداری که سیر شود می‌خورد، بعد مقداری هم در دهنش نگه می‌دارد، در لانه‌اش می‌ریزد و به تدریج عسل می‌شود».

بعضی گفته‌اند: «می‌خورد که سیر می‌شود، آن وقت به لانه‌اش می‌آید مقداری از آن را قی می‌کند».

گویند: ارسطو گفت: «باید ما بفهمیم این زنبور عسل چطور عسل می‌دهد؟ وقتی در حجره تنگ و تاریکش می‌رود، هیچ‌کس نمی‌تواند ببیند».

شخصی به اسکندر گفت که: «آینه بزرگی جلو خانه‌های زنبور نصب بکنید، عکسشان می‌افتد در آینه، آن وقت تماشا می‌کنیم».

به چه زحمتی آینه و وسایل را تدارک کردند جلوی لانه‌شان نصب کردند. فردا آمدند برای تماشا. دیدند عجیب است از زرنگی زنبورهای عسل! دست و پایشان را گلی کرده و آینه را کثیف کرده‌اند که عکسشان نیفتد که دیگری سر در آورد. بشر نباید سر از کار او در آورد.

برخی از حیوانات مانند همین زنبور عسل، تشکیلات حکومتی دارند برای سلطان‌شان. کاملاً مطیع و منقاد هستند. میرغضب باشی دارند. هر زنبوری در مراجعت، متعفن و بد بو باشد، نمی‌گذارد وارد لانه شود. در لانه نصفش می‌کند تا عبرت شود.

جنگشان با دشمن هم تماشایی است. اگر چنانچه دشمنی بیاید تعاون می کنند تا دشمن را بکشند. رهایش نمی کنند. آن وقت کشته اش را اگر زورشان رسید از لانه

معارفی از قرآن، ص: ۶۶

بیرون می برند، اگر زورشان نرسید (خدا خواسته که اینها عسل پاکیزه به بشر بدهند) بدنش را مومیایی می کنند که دیگر بو ندهد.

گویند: «مصریها و یونانیها که از چند هزار سال قبل بدنهای سلاطینشان را مومیایی می کردند، از زنبور عسل یاد گرفته بودند.»

این حد از شعور و ادراک! معلوم است از بشر خیلی کمی ندارد. اگر چه فرقی دارد. بشر فرقی با حیوانات دیگر آن است که اگر چیزی را بداند علم ترکیبی است، اما آنها علم بسیط دارند. زنبور عسل این کمال را دارد؛ اما نمی داند که کمال دارد. آدمی اگر کمالی داشته باشد، علم به کمال هم دارد. دوّم آن که بشر در مسیر ترقّی و زیادتی است.

شعور ملکوتی؛ یعنی باطنی، ملکوت تمام موجودات نطق دارد و ذکر و حمد و ثنا دارد؛ یعنی هر درخت و هر حیوانی همه می گویند:

«سُبْحَانَ اللَّهِ» نه صدای ملکی، سر و صداهایی که در ملکوت است. هر جا رو کنی ذکر خدا می‌بینی. حمد خداست. اگر کسی سر از ملکوت در آورد، آن وقت آن سر و صداها را می‌تواند ادراک بنماید؛ ولی تا در ملک است نمی‌شود.

سخن گفتن هدهد و مورچه با حضرت سلیمان علیه السلام

نطق، اظهار مافی الضمیر است. چیز نهان را کشف کردن است؛ خواه به آن که گوشت باشد یا با سر باشد، با اشاره باشد. لازم نیست حتماً به زبان باشد. در آدمی به زبان لیکن در حیوانات به اشارات است. طبق تحقیقات دانشمندان با ایجاد حرکات و در نتیجه امواج مخصوص صوتی، مطالب خود را به هم‌نوع می‌فهمانند.

راجع به نطق هدهد و نطق مورچه با سلیمان، در قرآن مجید در سوره «نمل» تذکر فرموده است. و از عظایم خداوند به سلیمان، فهمیدن این قسم نطق حیوانات که مربوط به عالم ملک است نه ملکوت، می‌باشد.^{۶۸} داستانش را مجمل بگویم:

(۱) - «... عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ...» نمل: ۱۶ ..

^{۶۸} (۱) - «... عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ...» نمل: ۱۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۶۷

«هدهد» در بین طيور که مسخر جناب سلیمان بودند، امتیازاتی داشت. جناب سلیمان در سلطنتش یک عدّه از جن، یک عدّه از انس، یک عدّه از وحش، یک عدّه از پرنده، اینها همیشه لشکریان سلیمان بودند. هدهد مزیتی که داشته، آب را زیر زمین خوب می‌شناخته است؛ لذا سلیمان علاقه داشته همراهش باشد.

نکته دیگر، حیوان باوفا با مهر و عاطفه است. از وفایش این است اگر همسری پیدا کرد، خودش و همسرش به قدری با محبت، وفا و صفا هستند. ماده هیچ نظر به هدهد نری نمی‌کند و نر هم نظر به هیچ ماده‌ای نمی‌کند. از خصوصیاتش، اگر ماده رفت و نیامد، همیشه ناله می‌کند و دنبالش می‌گردد و اگر پیدایش نشد چیزی نمی‌خورد و اصلاً نگاه زن دیگری هم نمی‌کند. اگر چنانچه زنش مُرد یا از پیدا شدنش مأیوس شد، می‌گویند که خوراکی و آب نمی‌خورد مگر به قدر سدّ جوع تا مرگش برسد.

مزاح جالب هدهد با حضرت سلیمان علیه السلام

تفریحی هم برای سلیمان کرده است. نوشته‌اند:

«وقتی این پرنده به فکر افتاد تفریحی برای سلیمان بکند، برای خوشحالی سلیمان آمد و گفت: جناب سلیمان! ممکن است فردا شما مهمان ما بشوید؟ سلیمان فرمود:

خودم یا با لشکرم؟ گفت: شما با لشکرتان. پرسید مکان پذیرایی کجا؟ گفت: لب دریا، آن جا محل پذیرایی است. هنگام پذیرایی شد، چرخ زرد در هوا ملخی گرفت، آن وقت آمد مقابل همه تا همه ببینند. در دریا افکند و گفت: **ان فاتکم اللحم لا یفوتکم المرق** گفت: آی سلیمان! اگر گوشت کم است، آب گوشت زیاد است».

حکایت هدهد و خبر از ملکه سبا

«روزی جناب سلیمان هدهد را ندید و تعجب کرد که بدون اذن کجا رفته است.

گفت: **«لَأَعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ...»**؛ «شکنجه شدیدش می‌دهم یا او را

معارفی از قرآن، ص: ۶۸

می‌کشم». ^{۶۹} پس از این که پیدایش شد، فرمود: کجا بودی؟

گفت: رفته بودم برایتان جاسوسی اطراف کشورها. کشوری پیدا کرده‌ام به نام سبا (این گفتگو راجع به ملکوت است. هدهد دارد به جهت ملکوتی می‌گوید) دیدم اهل این شهر را که سلطان‌شان زنی است، به قدری اینها پست شده‌اند که زنی بر اینها مالک شده است! دیگر آن که شیطان گمراهشان کرده برای آفتاب سجده می‌کنند نه برای خدا.

هدهد شروع کرد پستیهای قوم سبا را ذکر کردن. جناب سلیمان هم گفت: اگر چنین است، باید خودت قاصد بشوی. نامه‌ای نوشت برای ملکه شهر سبا که اسمش بلقیس بود. هدهد هم صاف، نامه را آورد بالای سر کاخ بلقیس انداخت در دامنش. شد واسطه. تا آخر ۷۰. نخواستیم قصه بلقیس را بگویم».

نطق ملکوتی هدهد

نکته‌ای از شعور و نطق ملکوتی بگویم. هدهد وقتی با سلیمان سخن می‌گفت، نه

۲۰ (۲) - «نطق» به معنای اظهار مافی الضمیر است و در انسان به وسیله زبان است و در حیوانات به وسیله صداهای مخصوص. و گفته شده که بسیاری از حیوانات مقاصد خود را به یکدیگر به وسیله صداهای خفیفی که بشر عاجز از شنیدن آن است، به یکدیگر می‌فهماند. و بعضی مانند مورچگان به وسیله حرکت شاخکهای خود مقاصدشان را می‌رسانند و اینها همه نطق ملکی و عالم ظاهر است. «نطق ملکوتی» عبارت است از آشکار نمودن حقایق و مطالب به وسیله اشیاء، جماد، نبات و حیوان، در همان عالم ملکوت که غیب عالم ماده است و بشر عادی از ادراک آنها عاجز است. و از این قسم است خبر دادن هدهد به سلیمان، حالات شهر سبا و شرك و كفر آنها و غفلت آنها از توحید خداوند و قدرت و علم خداوند و نیز خبر از این که آنها در دام شیطان و جلوه‌گرپهانش در اعمال زشت هستند و نیز از هدایت و ضلالت، ذکری نموده و بدیهی است درک این مطالب برای هدهد به جهت ملکی او محال است تا چه رسد به اظهار آن، پس به جهت ملکوتی است و شاید جمله سلیمان که خداوند به ما منطلق طیر داد، همان جهت ملکوتی است و گر نه جهت ملکی را افرادی از بشر هستند که می‌توانند منطق حیوانات را بفهمند. برای شرح بیشتر به کتابهای مورچگان، موربانه و زنبورعسل، تألیف موریس مترلینگ مراجعه شود ..

(۲) - «نطق» به معنای اظهار مافی الضمیر است و در انسان به وسیله زبان است و در حیوانات به وسیله صداهای مخصوص. و گفته شده که بسیاری از حیوانات مقاصد خود را به یکدیگر به وسیله صداهای خفیفی که بشر عاجز از شنیدن آن است، به یکدیگر می فهمانند. و بعضی مانند مورچگان به وسیله حرکت شاخکهای خود مقاصدشان را می رسانند و اینها همه نطق ملکی و عالم ظاهر است.

«نطق ملکوتی» عبارت است از آشکار نمودن حقایق و مطالب به وسیله اشیاء، جماد، نبات و حیوان، در همان عالم ملکوت که غیب عالم ماده است و بشر عادی از ادراک آنها عاجز است. و از این قسم است خبر دادن هدهد به سلیمان، حالات شهر سبا و شرک و کفر آنها و غفلت آنها از توحید خداوند و قدرت و علم خداوند و نیز خبر از این که آنها در دام شیطان و جلوه گریهایش در اعمال زشت هستند و نیز از هدایت و ضلالت، ذکری نموده و بدیهی است درک این مطالب برای هدهد به جهت ملکی او محال است تا چه رسد به اظهار آن، پس به جهت ملکوتی است و شاید جمله سلیمان که خداوند به ما

**منطق طیر داد، همان جهت ملکوتی است و گر نه جهت ملکی را
افرادی از بشر هستند که می‌توانند منطق حیوانات را بفهمند.
برای شرح بیشتر به کتابهای مورچگان، موریانه و زنبور عسل، تألیف
موریس مترلینگ مراجعه شود ..**

معارفی از قرآن، ص: ۶۹

**این که خیال کنید با تگه گوشت لای منقارش می‌گفت. ملکوتش دارد
می‌گوید. وقتی آشکارتر گفته‌ام. اگر کسی باورش نمی‌شود که غیر
از زبان می‌شود حرف زد، حرف زدن در خواب را دقت کند. خودت
در خواب مکرر برخورد کرده‌ای، دهنش روی هم است؛ ولی سخن
می‌گویی. اگر سخن گفتن مخصوص زبان است، پس دهنش که روی
هم است، معلوم می‌شود روح هم نطق دارد. روح هم گوش شنوا
دارد. نطق، منحصر به این تگه گوشت نیست. نفس هم نطق دارد.
ملکوت آدمی و هر حیوانی نطق دارد.**

گفتگوی حضرت سلیمان علیه السلام با سلطان مورچگان

**درباره مورچه و سلیمان نیز قرآن گواه مطلب است. جناب سلیمان
با آن قشون جن و انس تا از دور پیدا شدند، در صحرائی که پر بود**

از این مورچه‌ها، سلطان‌شان فریاد کرد: «ای مورچگان! خطر! زود به لانه‌هایتان بروید که اگر بمانید، لشکر سلیمان شما را پامال می‌کند».

باد این صدا را به گوش سلیمان رسانید.

سلیمان گفت: «برویم پهلویش». آمد پهلوی جناب رئیس. فرمود: «رئیس مورچه‌ها! (این روایت را که می‌گویم از امام صادق علیه السلام نقل شده) مرا می‌شناسی؟».

گفت: «تو نبی خدا هستی».

فرمود: «آیا می‌دانی من ظلم نمی‌کنم؟».

گفت: «بلی، می‌دانم».

فرمود: «چطور اعلان کردی به مورچه‌ها؟».

گفت: «نه این که گفتم مورچه‌ها بروند در لانه‌هایشان که به آنها ستم نشود بلکه اگر مورچگان دستگاه سلطنتی تو و لشکریان تو را ببینند، دیگر از شکر می‌افتند. همیشه باید نگاه پایین‌تر کرد». نرو آنجایی که قصر و مبل و پارک است، وقتی رفتی آنها را نگاه کردی، خودت را کم کم فاقد همه چیز می‌دانی.

معارفی از قرآن، ص: ۷۰

گفت: «ای سلیمان! می‌دانی چرا خدا باد را مسخر تو کرد که بساط سلطنتی تو را ببرد؟»^{۷۱} از صبح، باد قوی بساط سلیمان را بلند می‌کرد تا شام حرکت می‌کرد، نهار را بابل می‌خورد، از بابل حرکتش می‌داد، عصرانه را استخر فارس می‌خورد، یک ماه راه را صبح تا شام می‌رفت.

مورچه گفت: «سلیمان! می‌دانی خدا چرا باد را مسخر کرد بساطت را حرکت بدهد؟».

سلیمان فکری کرد فرمود: «نمی‌دانم».

گفت: «برای آن که مغرور نشوی. بدانی سلطنت تو روی باد است. دنبال سلطنتی بگرد که تکیه ات قوی باشد. زوال و فنا نداشته باشد. سلطنتی بخواه که عزلی نداشته باشد؛ آن هم در بهشت است».

مورچه‌ای که کلمه حکمت به سلیمان می‌گوید از جنبه ملکوت اوست نه ملکش.

^{۷۱} (۱) «وَلَسَلِّمَنَّ الريحُ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوْاحُها شَهْرٌ...» E\سبأ: ۱۲ ..

ملک ظاهری یک مورچه‌ای بیش نیست، ملکوتش، هستی اش، غیبش، جهت الهی‌اش است. آنچه را که ملکوت اشیاء است ذکر خدا، حمد خدا لیکن آن که مهم است ملک آدمی است؛ یعنی آدمی به این زبان گوشتی‌اش آنچه ملکوت می‌گوید آن را آشکار بکند، این سعادت است.

خدا در قرآن می‌فرماید: «با این زبانتان بگویید: **سُبْحَانَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ** و گرنه باطنتان و باطن جمیع اشیاء همه می‌گویند: **«سُبْحَانَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ»**».

حکایت حضرت سلیمان علیه السلام و مرد دهقان

در عده‌ی الداعی است که: «وقتی جناب سلیمان روی همین بساط کدایی در هوا حرکت می‌کرد، دهقانی بیل دستش بود آبیاری می‌کرد. صدای کبکبه بساط سلیمان را شنید. نگاه بالای سرش کرد و گفت: **سُبْحَانَ اللَّهِ!** خدا چه ملک عظیمی به سلیمان داده! باد سخنش را به گوش سلیمان رساند، سلیمان به باد امر کرد او را پایین بیاورد. همان جا

(۱) - «وَلَسَلِيمِنَ الرِّيحِ غَدُوْهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ...» **سبأ: ۱۲**..

معارفی از قرآن، ص: ۷۱

بساط پایین آمد. خودش رو به دهقان آمد. دهقان سلیمان را دید،
ادب و احترام کرد و فرمود: چه گفتی؟

گفت: گفتم: خدا به پسر داوود چه ملک عظیمی داده است! (حاصل
روایت شریفه) فرمود: به تو بگویم: اگر مؤمن از روی ایمان یک دفعه
بگوید **سُبْحَانَ اللَّهِ!** بهتر است از تمام ملک پسر داوود.^{۷۲}

(۱) عدة الداعی ۲۴۶ - ۲۴۷.

معارفی از قرآن، ص: ۷۲

جلسه ششم: تشابه نباتات با حیوانات در برخی جهات

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^{۷۳}

^{۷۲} (۱) عدة الداعی ۲۴۶ - ۲۴۷.

^{۷۳} (۱) - حدید: ۱ ..

خلاصه بحث این دوسه روزه «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَآلِ الْأَرْضِ» آنچه در آسمانها و زمین است، آنچه به چشم می خورد، هر چه که لباس هستی پوشیده، از کرم خاکی تا برسد به افلاک، دائماً «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ» گویانند.

عرض شد که این تسبیح و حمد علاوه بر لسان حال و تکوین، لسان قال است، اما ملکوتی نه ملکی؛ یعنی جهت باطن؛ چون اشیاء ظاهری دارد و باطنی، در ظاهر اشیاء شعوری نیست لیکن در باطنش شعور و نطق است. دیروز داستان هدهد و مورچه را از قرآن ذکر کردم علاوه بر حیوانات، نباتات نیز همین است.

ناله ستون حنانه از فاصله گرفتن رسول صلی الله علیه و آله با آن

داستان ستون حنانه نمونه آن است. در مسجد النبی، هنوز جایش هست، ستون دوومی است در ردیف دوّم. خوب است نزد آن دور کعت نماز بخوانند. وجه تسمیه اش به «حنانه» از حنین به معنای «ناله» است و علتش این بوده که رسول خدا تا مدتی در مسجد بعد از نماز می ایستاد و این جا که الآن ستون است، چوب نخل خشکیده ای بوده

(۱) - حدید: ۱ ..

معارفی از قرآن، ص: ۷۳

رسول خدا به این درخت نخل خشکیده تکیه می‌داد و صحبت می‌فرمود:

زن مؤمنه‌ای که از حاضرین مسجد بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد، شما دیگر ضعیف شده‌اید. روی پا که می‌ایستید خسته می‌شوی. پسر من نجار است. اجازه می‌دهید چیزی درست بکند که شما روی آن بنشینید؟ پیغمبر قبول فرمود. مادر به پسر سفارش کرد، پسر هم منبر سه پله کوچکی درست کرد آورد در مسجد گذاشت. روزی که آماده شد و در مسجد گذارده گردید پیغمبر سلام نماز را داد، برخاست منبر برود، از پهلوی این درخت که رد شد، یک دفعه صدای ناله جانگدازی (ناله فراق) از این چوب خشک بلند شد که تمام اهل مجلس را متأثر نمود. خود پیغمبر هم متأثر شد. رسول خدا برگشت چوب را در بغل گرفت و فرمود: «ناراحت نباش! من از خدا خواستم که تو را از درختان بهشت قرار دهد» قدری که آرام گرفت، روی منبر نشست.^{۷۴} این ناله ستون، جهت ملکوتی اوست.

فغان زمین از دست سه طایفه

همین زمین که رویش راه می‌روید، در ظاهرش شعور و نطقی نیست
لیکن باطنش مؤمن و کافر را می‌شناسد. نشنیده‌اید که زمین در سه
وقت از دست سه طایفه ناله می‌کند؟

۱- وقتی که خون مظلومی روی آن ریخته شود.

۲- وقتی که آب غسل زنا ریخته شود.

۳- وقتی که کسی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب بخوابد و بلند نشود
دو رکعت نماز صبح را بخواند.^{۷۵}

(۱) - منتهی الآمال: ۱ / ۳۲ - ۳۳ ..

(۲) - ما شکت الأرض الی الله بمثل شکایتها من صب الدّم الحرام
ومن ماء غسل الزنا ومن النوم بین الطلوعین علیها (لئالی الأخبار:
۵ / ۱۹۴) ..

معارفی از قرآن، ص: ۷۴

^{۷۵} (۲) - ما شکت الأرض الی الله بمثل شکایتها من صب الدّم الحرام ومن ماء غسل الزنا ومن النوم بین الطلوعین علیها (لئالی الأخبار: ۵ / ۱۹۴) ..

در روایت دارد وقتی که جنازه مؤمن را در قبر می گذارند و می روند، قبر (خود زمین) سخن می گوید. ملکوت قبر به مؤمن می گوید: «آی مؤمن! تو روی من راه می رفتی، من افتخار می کردم که روی من بندگی خدا می کردی و من را شاد می کردی، می گفتم: چه وقت می آیی در شکم من که تلافی کنم؟ الآن موقع تلافی من است.»

ملکوت قبر تا چشم کار می کند وسعت پیدا می کند «مد البصر».

و اگر به عکشی «تارک الصلوه» باشد، ملکوت قبرش می گوید:

«روی من راه می رفتی، از دست تو ناله ها داشتیم، حالا موقع تلافی کردن است»، چنان ملکوت قبر تنگ می شود، مثل میخی که در دیوار می کوبند چقدر در فشار است، این بدبخت هم در فشار است.^{۷۶}

نور و فرش برای ملکوت قبر

خیال نکنید اشیاء بی شعورند. در و دیوار عالم، شعور و ادراک و نطق، همه جا را گرفته است لیکن در ملک نیست تا آنهایی که در ملکند بفهمند. کسانی که در برزخ رفتند آن جا سرو صداهاى موجودات و نطق زمین را می فهمند. زمانی می آید که نطق زمین را

هم خودت بشنوی؛ آن وقتی که قبرت به تو بگوید: «نمّ نومۀ العروس». اگر مؤمن است می گوید: بخواب مثل دامادها. اگر زن است می گوید: بخواب مثل خانم عروسها. بی خود نیست که این شبها امام زین العابدین علیه السلام می گوید:

«لم افرشه بالعمل الصالح».

«با کار نیک، فرش نفراستادم».

«... ابکی لظلمة قبری...»^{۷۷}

«گریه کنم برای تاریکی گورم، برای قبرم»، نه نور ایمانی، نه نور تقوایی فرستادم برای گورم. ملکوت گور هم باید فرش شود. خواستم بگویم ملکوت گورتان را

(۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۲۱۸ - ۲۱۹ / ح ۱۳.

(۲) - مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی ..

معارفی از قرآن، ص: ۷۵

حجله ببندید نه ظاهرش را، ظاهرش می خواهد خرابه باشد، لجن باشد یا فرش کرمانی و این هم درست نمی شود مگر به عمل صالح، هر کاری که برای خدا کردی، حجله گورت را بسته ای.

خداوند؛ عزیز مطلق

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» دو اسم از اسمای کمالیه خود را ذکر می فرماید که اهل قرآن، طالبین معرفت باید خداشناس شوند که: «هُوَ الْعَزِيزُ». عزیز خداست و بس؛ عزیز مطلق.

«هو»، مبتدا، «عزیز»، خبر جمله اسمیه، الف و لام بر سر مسند در آمده که دلالت بر حصر می کند؛ یعنی منحصرأ عزت مال خداست.^{۷۸} مؤمن واجب است معتقد شود عزیز خداست و هر کس که قربی به او پیدا کند، از عزت خداوند بهره مند می شود و او هم عزیز می شود به واسطه عزت خدا.

«حکیم» حکمت، دانایی، به طور کلی از خداست. خدا حکیم است و بس. بعد هر مخلوقی آنچه از حکمت خدا به او داده باشد، بالعرض است. پس بالذات عزیز و حکیم خداست و بس. از عرش تا فرش از ارواح و نفوس، عقول و ماده، همه محتاج و از خود هیچ ندارند.

^{۷۸} (۱) - «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» E\مناقون: ۸ ..

عزیز است از این که به وهم و خیال کسی در آید و حدودی داشته باشد. پس عزیز، منحصر به ذات اقدس احدیت است. دانا شدن این مطلب واجب است. در قرآن مجید می فرماید:

«هر کس عزت می خواهد به درگاه خدا روی آورد؛ زیرا تمام عزت، مال خداست».^{۷۹}

اشتباه نادانان و منافقان

بعضی از نادانان و منافقین می گفتند: «اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان را از مدینه

(۱) - «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» منافقون: ۸ ..

(۲) - «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...» فاطر: ۱۱ ..

معارفی از قرآن، ص: ۷۶

خوار بیرون می کنیم! دیگر نمی دانستند که عزت برای خداست و پیغمبرش و کسانی که ایمان آورده اند».^{۸۰} منافق شعورش چه می رسد، تا می گویند عزیز، به خیالش یعنی فلان کس که چند

^{۷۹} (۲) - «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...» E\ فاطر: ۱۱ ..

^{۸۰} (۱) - «يَقُولُونَ لَنْ نَجْعَنَّا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» E\ منافقون: ۸ ..

میلیون مال دارد. ماشین دارد. مستخدم دارد. یا عزیز کسی است که کلانتر و رئیس بشود. خیال کردند عزت، در این امور ظاهری اعتباری است، در حالتی که بلا شک چیزهایی که تو ملاک عزت گرفتی، عین ذلت است و تو خبر نداری. وارونه می بینی. مال هر چه زیادتر شود، صاحبش ذلیلتر است. حرصش بیشتر می شود. صدها خیال و ناراحتی فکری دارد. هر کس مالش بیشتر، دشمنش بیشتر است. این مالی که تو میزان عزت قرار می دهی، پیش عاقل ذلت است.

صاحبش ذلیل اوست.

یک مثال بسیار ساده‌ای که همه بفهمند. یکی از علمای نجف لطیفه‌ای جالب می فرمود. گفت: «من تجربه کرده‌ام عبایم وقتی کهنه است، خادم من است. هر وقت عباى نو در بر می‌کنم به عکس می‌شود، من می‌شوم خادم عبایم».

مروی است که رسول خدا زیاد این دعا را می‌کرد: **«اللّٰهُمَّ اَرِنِي الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»**.

«خدایا! حقایق اشیاء را آن طوری که هست به من نشان ده».

آدمی بفهمد مال زیاد، زیاد شدن ذلت است، فقط کاری بکن که حالا بفهمی، نه در گور، آن وقت دیگر فایده ندارد.

چنانچه مقام و جاهش نیز تمام دردسر است. اگر کسی از دل این رئیسها با خبر بشود، هر چه برود بالاتر بلایش بیشتر، ذلتش بیشتر است، چنان ذلیل مقامش است که گاه می شود خواب راحت از او سلب می شود.

(۱) - «يَقُولُونَ لَبِنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا لَأَعَزُّ مِنَّا لَأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» منافقون: ۸..

معارفی از قرآن، ص: ۷۷

آرزوی حقیرانه عبدالملک مروان

درباره عبدالملک بن مروان می گویند:

در قصرش وقتی تماشا می کرد، از دور دید یک نفر قصاری می کند؛ یعنی لباس می شوید. آهی کشید و گفت: «ای کاش! از اول عمرم شغل این شخص را داشتم و این خلافت به دست من نیامده بود!».

باور کنید راست می‌گفت. ریاست چیزی است که از دور به نظرت خوب می‌آید.

ظاهرش چون گور کافر پر
باطنش قهر خدا عزوجل^{۸۱}
حلل

خیال می‌کنید که رئیس جایی شد راحت است؟ چقدر حسود و مزاحم دارد، این طور نیست که راحت باشد. اصلاً ریاست، جز وهم و اعتباری بیش نیست. ذاتش با یک گدا فرقی ندارد. امر خارج از ذات هم اگر حسابش کنید چیزی نیست. حالا که رئیس شد آیا خوراکش چند برابر شده؟ خلاصه، ریاست را عزت می‌نامی و گرنه موهوم و زود گذر است «ناگهان بانگی بر آمد خواجه رفت».

حکایتی عبرت‌انگیز از امیر تیمور لنگ

امیر صالح بعد از آن که مقابل با امیر تیمور لنگ می‌شود و می‌جنگد و بالأخره غالب می‌شود، امیر تیمور لنگ را می‌گیرند حبس می‌کنند. موقعی که مأمور خوراکی آورد خواست جلو امیر تیمور

^{۸۱} (۱) - مثنوی معنوی (با اندکی اختلاف).

بگذارد، ظرف نبود سطلی در آن جا بود خوراک را در سطل ریخت و جلوی امیر گذاشت. در این اثنا سگی رد شد، سر کرد در سطل. امیر تیمور نهیبش کرد. سگ سر بلند کرد بند سطل گردن سگ افتاد و پا به فرار گذاشت و آشپزخانه امیر را هم همراه برد، امیر خنده‌اش گرفت. مأمور به امیر صالح خبر داد، امیر هم برایش رقت کرد و گفت: «او را در حرم بیاورید». قدری از او دلجویی کرد

(۱) - مثنوی معنوی (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۷۸

گفت: «شنیدم خنده کردی؟».

گفت: «بله، روز قبل سیصد مرکب از قاطر و شتر و الاغ، طبّاخانه لشکر مرا حمل می کرد، امروز یک سگی آشپزخانه ما را حمل کرد».

امیر صالح هم گفت: «بنده خدا! اصل این امارتهای من و تو تمامش بازیچه است، بس است در پستی این عالم که یک شلی مثل تو و کوری هم مثل من، امیر شود».

غرضم تمامش وهم و خیال است.

داستانی دیگر برایتان بگویم تا خوب مطلب روشن شود. آخرین خلیفه اموی از بنی امیه - لعنت خدا بر اولین و آخرین آنها باد - مروان حمار است. وقتی که قشون سَفاح از خراسان تا عراق آمدند. مروان حمار هم از شام قشون را حرکت داد تا وقت تقابل شد. کلام راجع به وقتی است که قشون مروان حمار آخرین خلیفه اموی با قشون عباسی رو به رو گردید. هنوز شروع به جنگ و قتال نشده، مردک بولش گرفت. ناچار قدری از لشکریان کناره گرفت. گوشه‌ای پیاده شد نشست به بول کردن که در اثنای بول کردن صدایی بلند شد. اسب یک دفعه سکندری خورد، وحشت زده پا به فرار گذاشت و رو به لشکر آمد. لشکریان خودش تا دیدند اسب بی صاحب مروان می‌آید، گفتند:

مروان کشته شد. تمام لشکرش همه پا به فرار گذاشتند. لشکر عباسی هم تا دیدند اینها فرار می‌کنند دنبالشان کردند. منتها مروان بدبخت خودش تا فهمید مطلب چیست، تنها فرار کرد. خودش را به قریه‌ای رساند آخرش هم کشته شد، مشهور شد:

«ذهب الدولة ببوله».

«یک حکومت (هزار ماهه‌ای) به یک بولی تمام شد».

این جا جای سؤالی است، حالا که عزت در مال و جاه و خوراک نیست، پس عزت در چیست؟

معارفی از قرآن، ص: ۷۹

عزت در چیست؟

عزیز؛ یعنی کامران. عزیز؛ یعنی کسی که اراده‌ای کرد، محکم روی آن بایستد، هیچ چیز او را بازش ندارد. دلیل هیچ چیز نشود. دلیل هیچ خیالی، تحت تأثیر هیچ مخلوقی نشود، فقط یک جا سر سپرده باشد و بس و آن معدن عزت است: «اللَّهُ رَبِّي». من تسلیم خدایم.^{۸۲} تسلیم خدا که شد از عزت الهیه شعاعی به او می‌رسد. از آثار شعاعش این است که هیچ کس نمی‌تواند او را دلیل خودش بکند. برخی به قدری دلیل هستند که زنی می‌تواند آنها را اسیر خودش بکند. چه کسانی که خود و دیگران را بدبخت می‌کنند برای مال و شهرت. این ذلت حقیقی است تا کجا دلیل است که شانزده ساعت نمی‌تواند شکمش را بگیرد. جوان، قوی، صحیح و سالم، ولی دلیل شکم است.

^{۸۲} (۱) «إِنِّي وَجْهٌ لِلدُّنْيَا وَالْآرْضِ...» E\انعام: ۷۹ ..

یا کسی که ذلیل وهم و خیال و نفس و هواست. خیالی او را از پا در می آورد.

یک ماه قبل گفتند: «در روزنامه نوشته بود: احمق میلیونر زمین داری تا سر و صدای بلند شد قیمت زمینها کم شده، سم خورده خودش را کشته است!» چرا؟ چون ذلیل نفس و ذلیل پول است.

پاداش بزرگ خداوند به جوان پاکدامن

در تذکره‌ها نوشته‌اند که:

«در بصره یک نفر بوده است به **الرجل المسکی** مشهور بوده. مردی که همیشه بوی عطر از او طالع بود. از بدنش، نه لباسش. دائماً بدنش بوی عطر می داد. با این که هیچ وقت عطر استعمال نمی کرده، در کوچه که رد می شده است بوی عطرش همه را شاد می کرده است به طوری که در بصره **الرجل المسکی** منحصر به فرد بوده است.

علت این که این شخص به این مقام رسیده این بوده – معنای عزیز را می خواهم برایتان روشن کنم – که در جوانی اش خیلی زیبا و دلربا بوده است. از پدرش خواهش

(۱) - «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...» انعام:

۷۹..

معارفی از قرآن، ص: ۸۰

می کند سرمایه‌ای به او بدهد مشغول معامله گردد. مقداری جواهر یا چیز دیگری تدارک می کند، در بازار مشغول کسب می گردد. روزی پیره زالی که معلوم می شود مأموریت داشته، مقداری جنس از او می خرد. آنگاه بهانه می کند می گوید: تو جوانی، می توانی؛ اما من پیر شده‌ام نمی توانم اینها را ببرم. ممکن است تا در خانه زحمت بکشید تشریف بیاورید، جنس را بیاورید و پولش را بگیرید؟

می گوید: خیلی خوب، جوان ساده بلند می شود و قماش را همراهش می آورد، وارد منزل می شود. تا وارد منزلش می کند از پشت، در را قفل می کند. حدس می زند که خبری هست. به او می گوید: بفرماید بالا. می بیند زن بسیار زیبا، لخت و عریان نشسته، تا این بیچاره جوان وارد شد آن زن او را در بغل گرفت و بوسید. بیچاره جوان وحشت کرد. گفت: چکار می کنی؟ گفت: حرف نزن! کیف بکن! این جنس خریدنها بهانه بود.

من می خواستم به وصل تو برسم. برای تو خدا خواسته، فرج شده، کسی در خانه نیست، هیچ مانعی نیست.

اجمالاً معنی عزّت و ذلّت را توجه کنید هر که باشد این جا زانو به زمین می زند.

جوان، عزب باشد، تمام وسایل هم فراهم باشد، هیچ مانعی هم نباشد، طرف التماس هم می کند؛ اما کسی که خدا به او عزّت داده باشد مانند همین بزرگمرد ذلیل شهوت نمی گردد. «سالی که نکوست از بهارش پیداست» از همان اوّل معلوم می شود که خدای عالم از عزّتش به او داده بود.

بالآخره چاره‌ای ندارد غیر از این که مماشات بکند. اظهار موافقت کرد و گفت:

خیلی خوب! فقط چیزی که هست احتیاج به تطهیری پیدا کرده‌ام، بروم تطهیر کنم و بیایم. گفت: مستراح پایین است. رفت مستراح از سر تا پای خودش را آلوده کرد، با این منظره و گند کثافت آمد تا نزدیک خانم شد، خانم بوی گند که شنید دادش بلند شد؛ بیاید بیرونش کنید که این دیوانه است! رفته‌اید دیوانه آورده‌اید!

اجمالاً کلفتها آمدند این جوان صالح را از خانه بیرون کردند و از این شرّ عظیم نجات یافت. یک ساعت که بیشتر نبود. آمد در خانه شستشو کرد. خودش را پاک کرد. چیزی نبود؛

معارفی از قرآن، ص: ۸۱

امّاشب که شد در عالم رؤیا خواب دید ملکی آمد نزدیکش، اوّلًا از او تشکر کرد و گفت:

خداوند به خاطر کار امروزت از تو راضی و خشنود شد. بعد، از سر تا پاتمام بدنش را دست کشید، هر جا که دستش رد می شد بوی مشک بلند بود. تا آخر عمر بدنش بوی مشک و عطر می داد. در برابر یک ساعت که خودش را متعفن کرد برای رضای خدا، برای فرار از گناه، خدایچه عزّتی به او داد. قربان جوانی که خدای عزّتی به او بدهد، هیچ چیز ذلیلش نکند. پول، خلق را ذلیل کرده بیشتر ذلیل زن و شهوتند: **نسائهم قبلتهم».**

عزّت بی نظیر حضرت ابا الفضل علیه السلام

عزیزانی به شما نشان بدهم که به قول زین العابدین علیه السلام در هیچ شهدایی نبوده؛ قمر بنی هاشم ابی الفضل العباس علیه السلام.

خدا مقامی به او داده است که همه شهدا غبطه او را می‌خورند؛
یغبطه جمیع الشهداء چرا؟ چون عزّتی که خدا به او داد، پس از
عزّت حسین علیه السلام است. این مرتبه از عزّت از کجا به او رسید؟
عصر تاسوعا که همه یقین کردند هیچ چاره و راه فراری نیست، شمر
بن ذی الجوشن آمد در خیمه با ابی الفضل احوالپرسی کرد. بین از
عزّت چه خبر است! آقا اصلاً جوابی به او نداد. مردک به خیال
خودش رئیس و سر لشکر است.

حسین علیه السلام فرمود: «شمر است، برو بین چه می‌گوید؟».

گفت: «آقا! چون شما می‌فرمایید، چشم».

فرمود: «چه می‌گویی؟».

گفت: «من موقعی که از کوفه آمدم در فکر شما چهار برادر بودم!
امان نامه‌ای گرفتم که شما بیایید این طرف. مال و ریاست برای
شماست».

به خیال خام خودش عزّت این طرف است. در خیمه‌ها ناله العطش
بچه‌ها؛ اما این طرف آب فرات، موج زنان ... تا اینها را گفت،
ابوالفضل علیه السلام نهیبی به او داد. قربان عزّت! ابوالفضل

فرمود: «لعنت بر تو و امان نامه‌ات! آیا برای من امان باشد اما برای حسین علیه السلام امان نباشد؟!».

معارفی از قرآن، ص: ۸۲

جلسه هفتم: خداوند؛ مالک مطلق هستی

«لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُخَيِّرُ وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».^{۸۳}

مطلب مهم دیگر، قرآن بیان بعضی از صفات و افعال خداوند است که واجب است همه معتقد باشند.

یکی از اسما و صفات الهی که در قرآن به بیانات مختلف ذکر شده است، «مالک» است. مالکیت مطلقه الهی است. ملکیت طلق و تام رب العالمین است. جهان هستی آنچه به چشم می خورد و نمی خورد، خصوصاً آنچه روی آن هستی (گره خاک) چه روی آن و چه داخل

^{۸۳} (۱) - حدید: ۲ ..

آن همه و همه ملک خاص پروردگار است. اینها یک مالک بیشتر ندارد چون یک خالق بیشتر ندارد، آن که خلق کرده مالک است.

عقل می‌گوید: زمین، ملک همان است که او را آفریده است.

حکومت در این زمین با خدای لایزال است: **«لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ**

الْأَرْضِ»؛ اللام للملك، ملک طلق خداست، پس حکومت آسمانها و

زمین نیز از برای خداست.

در آیه شریفه دیگر: **«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛** «از برای خداست

سلطنت آسمانها و زمین»، حکمرانی واقعی مال آن کسی است که

آفریده است.

(۱) - حدید: ۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۸۳

در آخر سوره مبارکه «حشر» از جمله اسماء الله می‌فرماید: **«هُوَ**

لَمَلِكٌ»؛ «خداست ملک». و خداست آن سلطانی که هیچ مخلوقی از

تحت حکم او بیرون نیست. هر چه را نگاه می‌کنی، می‌بینی مسخر

اراده اوست. هیچ موجودی کمترین تخلف از حکم تکوینی الهی

ندارد. این کره زمین با این حرکت‌های عجیبش مسخر اوست. همین

حرکت وضعیه‌اش، یک دور به دور خود گشتن، تولید شبانه روز شدن، یک لحظه آیا وقفه پیدا می‌کند؟^{۸۴} حرکت انتقالیه که گویند: «در هر دقیقه‌ای چهار فرسخ به دور خورشید حرکت می‌کند» و در حرکت وضعیه‌اش می‌گویند: «در هر ثانیه‌ای چهار فرسخ سرعت دارد».

این کره به این بزرگی، آنگاه خدا به حکمتش چطور کوهها را مثل میخ قرار داده که به واسطه این حرکت سریع، زمین متلاشی نگردد، آن کسی است که آن را آفریده و این چنین منظم به حرکت آورده است.

عدم امکان فرار از حکومت خداوند

خودت را حساب کن آی بشر! بین مالک تو کیست؟ بگو همان کسی است که از شکم مادرتا این جا مرا آورده است؛ آن خدای بزرگ که اراده او در من حکمرواست نه خودم. من دلم می‌خواهد مثلاً همیشه موی سر و صورتم سیاه باشد؛ اما موها سفید و دندانها ریخته و قوا ضعیف می‌گردد. سلطان بر من آن کسی است که بدون میل من، بدون دلخواه من آنچه بخواهد انجام می‌دهد. پادشاه من کسی

^{۸۴} (۱) - «i\» هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ... E\ حشر: ۲۳ ..

است که بر من حکم می‌کند بدون اراده من و من نتوانم تخلف کنم. بشری را شما پیدا بکنید در کره خاک که توانسته باشد از حکومت خدا فرار کرده باشد.^{۸۵} اگر کره زمین قشونش شود آیا از

(۱) - «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَلَمَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمَّةً إِنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ الْبَصَرُ وَلَا يَحْصِيهِ الْعِلْمُ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» حشر: ۲۳ ..

(۲) - ... ولا يمكن الفرار من حكومتك ... (مفاتيح الجنان / دعای کمیل) ..

معارفی از قرآن، ص: ۸۴

حکم خدا می‌تواند فرار بکند؟ اینها شاهد صدق است که همه مملوک و مقهورند.

مالکی نیست مگر خدا و بس: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكًا أَلَمَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمَّةً إِنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ الْبَصَرُ وَلَا يَحْصِيهِ الْعِلْمُ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^{۸۶} مالکیست حقیقیه برای خداست و بس. گاهی شده گندم به کاری، ذرت بدهد؟ درخت زرد آلو بکاری، انار بدهد؟ می‌بینی هر چه برای چیز معینی آفریده شده است، تخلف‌پذیر نیست. نمی‌تواند تخلف نماید. هر

^{۸۵} (۲) - ... ولا يمكن الفرار من حكومتك ... (مفاتيح الجنان / دعای کمیل) ..

^{۸۶} (۱) - آل عمران: ۲۶ ..

عضوی از اعضای بدن برای هر چه آفریده شده است در همان اندازه و همان حد از او آشکار می‌شود.

زندگی و مرگ از شؤون ملک خداوند

«لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ».

«قطعاً به تحقیق برای خداست و بس ملک آسمانها و زمین».

یکی از حکومتها و ملکها و دارایی‌اش حیات است. داد و ستد، حیات و موت که در آیه متذکر شده، یکی از ملکهای اوست؛ چون مهم بود خصوصاً ذکر نمود: «يُحْيِي وَيُمِيتُ». حیات و موت به دست او است. این هم یکی از شؤون ملک است. این جا ذکر خاص بعد از عام است. اول به طور عموم فرمود: «لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، بعد به طور خصوص می‌فرماید: «يُحْيِي وَيُمِيتُ» اصل حیات از خداست به جمیع مراحلش؛ حیات نباتی، حیوانی، انسانی، حیات دنیوی و اخروی، همه‌اش. محیی، خداست، ممیت، خداست. واجب است مسلمانان باورش‌شان باشد.

نطفه که جان ندارد، تخم که حیات ندارد، رشد و نمو ندارد، چطور شد وقتی در خاک کاشته شد و آب مناسب هم به آن رسید، پوشیده

که شد جان به آن داده می‌شود، چطور جانی؟ نصفش می‌رود پایین
که بشود ریشه، نصفش می‌آید بالا. چه درختهایی! چه برگها و
شاخه‌هایی! بعد چه میوه‌هایی!

(۱) - آل عمران: ۲۶ ..

معرفی از قرآن، ص: ۸۵

همچنین حیات حیوانی. نطفه، نخست در شکم مادر حرکتی ندارد.
کم‌کم حرکت نباتی، رشد و نمو. اوّل یک قطره آب است، بعد کم‌کم
خون می‌شود. بعد مثل گوشت جویده شده می‌شود. استخوان در آن
پیدا می‌گردد تا چهار ماه که تمام شد، آنگاه روح حیوانی و انسانی
دراو پیدا می‌گردد.^{۸۷} وقتی به دنیا می‌آید جاندار است، وقتی
خواست او را به عالم دیگر ببرد، همان که در شکم مادر جان داد،
همان هم جان می‌گیرد.^{۸۸} خداست آن خدایی که جانها را وقت
مرگش می‌گیرد.^{۸۹} رجوع موقوف به ابتداست. از خدا آمدی به خدا
بر می‌گردی، از خزینه الهی آمدی به خزینه الهی هم بر می‌گردی.

^{۸۷} (۱) i\ «... أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...» E\ مؤمنون: ۱۴ ..

^{۸۸} (۲) i\ «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَازِلِهَا فِيمَنِّيكَ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...» E\ زمر: ۴۲ ..

^{۸۹} (۳) i\ «... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جُعُونَ...» E\ بقره: ۱۵۶ ..

هیچ کس مالک دیگری نمی‌شود؛ چون همه در عرض همدند. همه مثل همدند.

مالک و مملوک در طول است، اما خود مملوکها هیچ مزیتی بشری نسبت به بشر دیگر ندارند برای چه مالک دیگری بشود؟ با دیگری چه فرقی می‌کند به ذات؛ مثلاً آن چهار تا چشم دارد کسی را آفریده؟ از عدم به وجود آورده؟ به دیگران بگوید من می‌خواهم بر شما حکم بکنم. تو اصلت نطفه گندیده، من هم اصلم نطفه گندیده، بعد از چند سال دیگر من و تو لاشه مردار می‌شویم.

گویند: «در سابق کسی سلطان محمود غزنوی را در خواب دیده به او گفته بود: سلطان! تا گفته بود سلطان! لرزید و گفت: مبادا دیگر اسم سلطان روی من بگذاری؟ گفتم: چطور! گفت: مادر دنیا در اشتباه بودیم. همه ذلیل و عاجز تحت قدرت قاهره الهی».^{۹۰}

(۱) - «... أَنشَانُهُ خَلْقًا ءَاخِرَ ...» مؤمنون: ۱۴ ..

(۲) - «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...»
زمر: ۴۲ ..

(۳) - «... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ...» بقره: ۱۵۶ ..

(۴) - لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حيوةً ولا نشوراً
(مفاتيح الجنان / تعقیبات نماز عصر) ..

معارفی از قرآن، ص: ۸۶

اگر واقعاً (کسی) ملکی دارد، از همه نزدیکتر بدن خودش است. در بدن خودش حکم کند و نگذارد مویش سفید شود. اگر ملک واقعی هم خیال کند، همه‌اش اشتباه است.

مالکیت‌های مجازی و اعتباری

اینها همه اعتبار است، موهوم و خیال است. شنوندگان باید موعظه‌ای که گفته می‌شود، اول روی خودشان پیاده کنند. خداوند به حکمت بالغه‌اش اعتباراً نسبت‌ها را امضا فرموده و نسبت مالکیت را قرار داده است؛ مثلاً هر کدامتان رفتید هر جای صحرا، یا کوه را درست کردید، دیوار کشیدید، جایی که بی مالک بود، سنگچینی کردید که

برای خودتان باشد، شما مالک آن هستید، نه این که برای ذات باشد، فعلاً نسبتش با تو باشد اگر هم به کسی فروختی، پولش برای خودت باشد، این اعتبار، مورد امضای شرع است.

مثل بدنت، گوش و چشمت و دست و پایت ووو. مگر اینها مال خودت است؟ آیا تو درستش کردی؟ خدا این بدن را ساخته و در اختیار تو به طور عاریه قرار داده است.

این چشم قشنگ که خدا در اختیار گذاشته است، اگر به غیر از رضای خدا با آن نگاه کردی، غاصب هستی. خدا چشم به تو داده که کارهای خیر با آن انجام بدهی؛ قرآن بخوانی، حکمت‌های خدا را ببینی. زبان به تو داده که به این آسانی حرف می‌زنی، قدردانی کن. اگر خدای نخواستہ با این زبانت فحش دادی، لغوی گفتی، به مال غیر خیانت کردی، غاصبی. خیلی مواظب باشید. حاضرین به غایبین برسائید. و هکذا دست و پا و گوش. اگر این بحث را طولانی کنیم از حرف‌های دیگر باز می‌مانیم.

عبرتی ارزشمند برای انسانهای مغرور

اگر وضع شخص طوری شود که استقلال در مالکیت برای خودش
بینند، در حقیقت نوعی از کفر است. بهتر این است که این حقیقت
ضمن داستانی از قرآن مجید

معارفی از قرآن، ص: ۸۷

بیان شود. در سوره کهف داستانی ذکر فرموده که به طور خیلی
خلاصه آیات و تفسیر آن را عرض می‌نمایم:

درباره آن کسی که از دار دنیا رفت و دوپسر داشت و شانزده هزار
درهم از خودش باقی گذاشته بود، هشت هزار درهم برای یکی و
هشت هزار درهم هم برای دیگری باقی ماند. آن برادر اولی عاقلی
کرد و هشت هزار درهم را در راه خدا خرج کرد و صدقه و انفاق فی
سبیل الله کرد. مالش را به خداوند وام داد؛ چنانچه قرآن
می‌فرماید:

«کیست که به خدا وام دهد تا خداوند چند برابر به او پس دهد».^{۹۱}
برادرش هشت هزار درهم را داد و دو باغ گرفت و وسط آن دو باغ،
نهری بود و به خیال خودش کار خوبی کرده. تا یک روز این برادری
که مالش را قرض خدا داده بود به دیدن برادرش رفت. برای این که

^{۹۱} (۱) - «من ذا الذي يقرض الله قرضًا حسنًا فيضعفه له أشعافًا كثيرة...» E\ بقره: ۲۴۵ ..

وظیفه دینی‌اش را انجام دهد (صله رحم کند) برادرش او را سرزنش کرد و از خودش تعریف و تمجید نمود؛ باغ من! مال من! دارایی من! فهمید برادرش مغرور به خودش و دارایی‌اش شده است و خودش را در ردیف خدا می‌داند!

گفت: «بد بخت! مغرور به خودت نشو. و شروع کرد به نصیحت کردنش که هر گاه می‌روی در باغت، بگو **سُبْحَانَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ**»، باورش نشد.

اجمالاً چندی گذشت یک شب که با خیال راحت خوابیده بود، صاعقه‌ای آمد و هر چه دارایی و باغ و مال بود سوزاند. صبح که سراغ باغش رفت، دید همه خاکستر شده آن وقت پشت دستش می‌زد و تأسف می‌خورد.

پس به مال – که در معرض فناست – مغرور نشو که پشیمان می‌شوی. آن قدر غافل نباش، بیا و خودت را اصلاح کن. نگذار که در گور پشیمان بشوی.

معامله سودمند ابودحداح با رسول خدا صلی الله علیه و آله

دیگر از مفاسد مالک شمردن خود، این است که در انفاق کردن
مضایقه می‌نماید؛

(۱) - «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضِعَّهُ لَهُ أُضْعَافًا كَثِيرَةً
...» بقره: ۲۴۵..

معارفی از قرآن، ص: ۸۸

زیرا از خودش می‌داند و مطابق حس، چیزی که داد کم می‌شود.
بهر این است که این حقیقت را در ضمن داستانی که در شأن نزول
سوره «واللیل» رسیده عرض کنم:

«یک نفر در مدینه از اصحاب رسول خدا ناراحتی سختی برایش پیش
آمد.

گرفتاری اش هم این بود که همسایه اش درخت نخلی داشت که
شاخه اش پهن و کج شده بود. موقعی که خرمایی می‌افتاد در خانه
همسایه - که این مؤمن بیچاره بود - اگر خودش بود، جمع می‌کرد
برای صاحب نخل می‌برد (واجب است اگر چیزی از همسایه در
خانه ات افتاد بروی و به او پس بدهی، حق نداری تصرف کنی) وقتی
خودش نبود، بچه‌ها می‌خوردند. یک وقت وارد شد دید بچه‌ای

دانه‌ای از خرماها را برداشته، تا گذاشت در دهنش، دوید از دهن
بچه گرفت به همسایه داد. آنگاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
شکایت کرد که این درخت نخل همسایه بلایی برای من شده است.
رسول خدا صلی الله علیه و آله هم عقب این صاحب نخل فرستاد
(حاصل روایت منقوله) به او فرمود: بیا و این درخت نخلت را به من
بفروش در برابر یک درخت نخل در بهشت. قبول نکرد. اول این که:
به خیال خام خودش خود را مالک می‌داند.

دوم این که: ایمانی نداشت، به خیالش درخت بهشتی مثل درخت
دنیاست در حالی که اشتراک در لفظ و اختلاف در حقیقت است.
گفت: نمی‌خواهم.

آقا فرمود: بیا این درخت را بفروش به یک باغچه‌ای در بهشت که
چندین نخل دارد. باز هم نادان قبول نکرد. ناگاه جناب ابودحداح
خبر شد. دید عجب موقعی است.

خوب می‌شود با پیغمبر معامله کرد. فانی بدهد، باقی بگیرد. اول
نزد صاحب نخل رفت گفت: شنیده‌ام پیغمبر می‌خواهد نخلت را
بخرد ندادی؟

گفت: نه، پیغمبر می‌خواهد نسیه معامله بکند.

ابودحداح گفت: من به نقد معامله می‌کنم. این درخت را به چند درخت می‌دهی در دنیا؟

گفت: به چند تا می‌دهی؟

معارفی از قرآن، ص: ۸۹

گفت: من باغچه‌ای دارم از نخل که خرمايش مرغوب و چنين و چنان است يك نخل بده در برابر يك باغچه. گفت: فروختم. اين هم گفت: خریدم.

جناب ابودحداح آمد پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله معامله‌ای که می‌خواستی بکنی، من رفتم از او خریدم، درخت نخل از من شد، حالا من می‌خواهم با شما با نخلی در بهشت معامله بکنم.

فرمود: «جَنَّةٌ وَجَنَّةٌ وَجَنَّةٌ»؛ یک درخت نخل که به ما فروختی، من در برابرش یک بوستان و یک بوستان و یک بوستان به تو معامله کردم. مکرر گفته‌ام، درختهای بهشتی که گفته می‌شود ربطی به درختهای دنیا ندارد، اشتراک در لفظ است.

در روایت دارد: وقتی که باد می آید بر گهای درختان بهستی که حرکت می کند، نغمه دلربایی از آنها بلند می شود؛ نغمه: **سُبْحَانَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ**.

لذت بردن از مناجات با خدا نشانه حیات دل

حیات از خداست. حیات بدن و حیات دل. حیات بدن قوه‌ای است که سر تا سر بدن را گرفته؛ زبان حرف می زند، چشم می بیند ... اینها آثار آن قوه است هر چند حقیقتش مجهول است؛ ولی از آثارش پی به آن می بریم.

حیات دل را نیز خدا می دهد، دل زنده می شود.^{۹۲} نشانه‌اش این است که از ذکر خدا لذت می برد. وقتی می گوید «یا الله!» روحش شاد می شود. اگر این طور شد، می شود زنده دل. می شود بنده خاص خدا که خدا هم برای او وعده‌ها داده است.

یکی از بزرگان می فرموده: «چند سال است غصه و حسرت من وقتی است که هنگام طلوع فجر مؤذن می گوید: **الله اکبر**، می فهمم وقت مناجات تمام شد.»

^{۹۲} (۱) i\ «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ نَقَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...» E\ انعام: ۱۲۲ ..

(۱) - «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا...» انعام: ۱۲۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۹۰

از بس از ذکر خدا لذت می‌برده است. این از حیات دل است. قربان کسی که خدا دلش را زنده کرد! جان و روحی به دلش داده و گرنه جان به بدن حیوان هم داده است.

دروغگویی به خاطر یک گرده نان!

روایت را کوتاه کنم: «جناب مسیح با یک نفر از حواریین می‌رفتند و حواریین سیزده نفر بودند. گاهی یکی یا دوتا یا بیشتر همراهش بودند. محلّ خاصّی هم نداشت.

وقتی یکی از مال دوستان همراهش بود، حضرت مسیح سه‌تا نان جو به‌دست او داد و به راه افتادند. در بیابان، عصر که شد، خسته و گرسنه رسیدند به آبی. فرمود: این جا بنشینیم نانی که نزد تو امانت بود بیاور بخوریم.

گفت: چشم! در راه یکی از این سه نان را پنهان کرده بود. سفره پهن کرد. دو تا نان بود. گفت: آقا یکیش برای شما دیگرش برای من. جناب مسیح فرمود: سه تا نان بود.

شروع کرد به قسم خوردن. در اثنای راه جناب مسیح آیاتی از خداوند نشان داد که در روایت دارد که فردایش در اثر گرسنگی آهوپی را اشاره کرد و نزدیک آمد و ذبحش کرد و هر دو خوردند. بعد هم دعا کرد و زنده‌اش کرد و فرمود: تو را به خدایی که این معجزه را آشکار کرد بگو بینم نان دیگر کجاست؟

گفت: آقا! به همین خدای من! نمی‌دانم رفتند تا رسیدند به سه تا خشت، حضرت مسیح به آنها نظری کرد و هر سه خشت طلا شد، جناب مسیح گفت: یکیش برای خودم، یکیش هم برای تو، یکی هم برای آن کسی که یک گرده نان پیش اوست. تا این را فرمود، بی حیا گفت: خودم هستم!

حضرت گفت: کجاست؟ دست کرد در کمرش (نان را) بیرون آورد و جلوی مسیح گذاشت!«.

معارفی از قرآن، ص: ۹۱

جلسه هشتم: زنده شدن دل با یاد خداوند

«لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّهَرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».^{۹۳}

کلام درباره آیه دوم از سوره مبارکه «حدید» بود که فرمود:

«لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ».

«ملک آسمانها و زمین خاص و ملک طلق خداست، هر نوع تصرفی از خداست».

از آن جمله که شاهد ما می باشد «حیات و موت» است. زنده می کند و می میراند که دیروز مراتب حیات گفته شد. زنده و مرده کردن فقط شأن خداست و بس. مکرر در قرآن مجید «يُحْيِي وَيُمِيتُ» ذکر شده است. حیات به هر موجودی مطابق وضع او می دهد. حیات جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی.

حیاتی هم به دل آدمی می دهد - که دیروز ذکر شد - زنده شدن دل
به ذکر خداست.

از جهل بیرون آمدن است. به نور علم و معرفت، به نور ولایت و تقوا
منور شدن است.

هر چه آن خسرو کند شیرین بود

گفتیم حیات و موت دست خداست و بس. اگر کسی مرگش رسید،
اعتراض به

(۱) - حدید: ۲ - ۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۹۲

مرگ غلط است. ناراضی شدن به مرگ، کفر به خداست. هر وقت
خودش صلاح دانست، همان کسی که جان داد، همان هم جان
می گیرد و وقتش را خودش بهتر می داند. اگر کسی چون و چرا کند،
فضولی است. خدا خودش می داند. خدا به انسان مهربانتر از مادر
است. رحم و ترحم خدا صد برابر پدر و مادر است. چه بسا اگر این
جوان، می ماند آلوده می گردید. تا هنوز آلوده به گناه نشده زودتر

به منزل برسد بهتر است. خدا مهربانتر است به بندهاش از پدر و مادر، بگذار این جوان زودتر به منزل برسد، اگر بماند زیانی برای پدر و مادرش دارد. چه بسا جوانهایی هستند تا عیال نگرفته است مؤدّب و با محبت است، وقتی خودش خانه‌دار شد دشمن سر سخت پدر و مادرش بلکه قاتل آنها می‌شود. آیا نمی‌ترسی اگر جوانت می‌ماند چه شقاوتها از او سر می‌زد، هم به ضرر خودش و هم به ضرر پدر و مادرش تمام می‌شد: «هر چه آن خسرو کند شیرین بود».

کلامی جاودانه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون

مهر خداوند به بندگان

در روایت دارد: «عربی می‌خواست به مدینه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید. در اثنای راه که می‌آمد زیر درختی دو سه جوجه پرنده بود. آنها را برداشت که بیاورد هدیه برای پیغمبر و متوجه نبود که مادر جوجه‌ها بالای سرش همراهش می‌آید. همین طور آمد تا رسید به مسجد. جوجه‌ها را گذاشت جلوی روی پیغمبر. در این اثنا مادر بچه‌ها از چند فرسخ - خدا می‌داند - دانه‌ای در دهان داشت. آب یا گندم آورده بود تا در مسجد آمد پایین، منقارش را به دهان جوجه‌ها زد و فرار کرد تا او را نگیرند. باز رفت به دنبال

خوراکی. مرتبه دوم باز خودش را انداخت نزد بچه‌ها، در صورتی که پرنده از آدمی وحشت دارد، باز خودش را در خطر انداخت برای خاطر اولادش. بالأخره منقارش را نزدیک دهان بچه‌ها آورد. این‌جا در روایت چنین دارد: رسول خدا صلی الله علیه و آله رو کرد به اصحاب فرمود: چگونه دیدید مهر این مادر را به این بچه‌ها؟ گفتند: **رأینا عجیباً؛ خیلی**

معارفی از قرآن، ص: ۹۳

شگفت دیدیم. فرمود: قسم به خدایی که مرا به پیغمبری مبعوث کرد! خدای عالم مهرش به بندگانش هزار درجه بالاتر است. اصحاب همه شاد شدند». ^{۹۴} واقعاً همین طور است. رسول الله از معدن علم خبر می‌دهد. علاقه پدر و مادر به بچه کجا؟ علاقه خالق کجا؟

علاقه‌مندی خداوند به سعادت و خوشبختی بشر

از دوستی خدا به بندگانش است که این همه پیغمبران را فرستاد که بندگانش را هدایت کنند تا از سعادت دور نشوند. دوست دارد که بشر به پای خودش به آتش جهنم نرود. این همه وعیدها تشویق به توبه، اینها همه از محبت است. از بس مخلوقش را دوست می‌دارد

^{۹۴} (۱) - إمتاع الأسماع: ۱ / ۲۰۰ (با اندکی اختلاف) ..

راضی نیست بشر به آتش برود. ممکن است به خیالتان برسد، اگر خدا به مخلوقش محبت دارد جلویش را بگیرد تا اصلاً به گناه نزدیک نشود؟

جوابش این است که اگر جلویش را بگیرد، سلب اختیار می‌شود. خلاف حکمت است. یک جا مقتضی است که بشر مختار باشد، هم بتواند گناه بکند هم بتواند ثواب بکند، تا استحقاق ثواب و عقاب در او پیدا گردد؛ لذا او را به کار نیک تشویق و از گناه می‌ترساند، به مقتضای مهرش؛ امانی شود به زور او را به خیر بیاورد یا از شر دور گرداند که برخلاف حکمت است. کار خدا دعوت به بهشت است. مهمانخانه‌ای به نام بهشت برایتان درست کرده،^{۹۵} بیا و از مهمانخانه ما رو برنگردان؛ مهمانخانه‌ای که همه اسباب خوشی در آن جمع است؛ البته بهره‌برداری در آن هم تقوا می‌خواهد، با آلودگی جور در نمی‌آید.

خداوند؛ علّة العلل

آیه سوّم: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ». چهار اسم، چهار وصف از

^{۹۵} (۲) - «... فِيهَا مَا تَشْتَهُهُ الْإِنْسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ...» E\زحرف: ۷۱ ..

(۱) - إمتاع الأسماع: ۱ / ۲۰۰ (با اندکی اختلاف) ..

(۲) - «... فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْإِنْفُسُ وَتَلَذُّ لِأَعْيُنٍ...» زخرف: ۷۱ ..

معارفی از قرآن، ص: ۹۴

برای پروردگار جلّ جلاله در این آیه سوّم از سوره مبارکه «حدید» بیان می‌فرماید.

معنی آیه: «خداست که اوّل است، خداست که آخر است، خداست که ظاهر است، خداست که باطن است».

اما شرح آن: اوّل یعنی چه؟ اوّل است خدا؛ یعنی هر موجودی که شما تصوّر کنید، در رتبه متأخره از علّتش هست. کسی که آن را آفریده، آن اوّل است، وجود مخلوق حاصل و متفرّع از اوست، پس اوّل خداست «هُوَ الْأَوَّلُ» تا مخلوق حاصل گردد.

عکسش که بلا شک خلاف عقل است که بگویی اوّل مخلوق، آخر خالق و تساوی‌اش هم محال است در عرض هم باشند، این هم غلط است. اوّل واجب الوجود، بعد سلسله ممکنات. اوّل آفریدگار، بعد آفریده شدگان. مبدأ هستی خداست. و به تعبیر دیگر، خدا ازلی

است؛ یعنی همیشه خدا بوده و همیشه خواهد بود. مخلوق آن است که وقتی نبوده بعد هست شده؛ اما خدا «لا اوّل لا وّلیّته» اوّلیتش اوّل ندارد؛ یعنی پیش از خدا موجودی نیست، هستی عین ذات اوست، آنچه به نظر می خورد و آنچه به نظر نمی خورد همه از اوست جلّ جلاله:

ای همه هستی ز تو پیدا
شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

ما به تو قائم چو تو قائم به
ذات^{۹۶}

زیر نشین علمت کائنات

اوّل در همه چیز، در عطا و بخشش، در سلسله عالم هستی، اوّل و آغاز خداست.

فرجام هر چیز به سوی خداوند

«وَالْآخِرُ»، انجام هم خداست، آن هم به بیاناتی.^{۹۷} و^{۹۸} «إِنَّا لِلَّهِ» ما از
از برای خدا، از پیش خدا، آفریده شده خداییم. برگشتمان هم به

^{۹۶} (۱) - نظامی گنجوی/ مخزن الأسرار.

^{۹۷} (۲) -i «... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ» E\ بقره: ۱۵۶.

^{۹۸} (۳) -i «... إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ...» E\ هود: ۱۲۳ ..

سوی خداست. اوّل و آخر خدا؛ یعنی مبدأ و مرجع خداست. از خدا
آمدی به طرف خدا بر می‌گردی.

(۱) - نظامی گنجوی / مخزن الأسرار.

(۲) - «... إنا لله وإنا إليه راجعون» بقره: ۱۵۶.

(۳) - «... إليه يرجع الأمر كله...» هود: ۱۲۳..

معارفی از قرآن، ص: ۹۵

هستی از او، بعد هم به سوی او.

معنی دیگری که برای «وَالْآخِرُ» ذکر کرده‌اند آخر در ادراک؛ یعنی
هر عاقلی که بخواهد علت مراتب هستی را پیدا کند، بالأخره سر در
می‌آورد در دامن کبریایی الهی.

فرض کنید دارد باران می‌آید، خوب، این باران از کجا می‌آید؟
می‌بینید از ابر است. ابر از کجا آمد؟ می‌بینید از بخارهای دریاها
بلند شده و در هوا منجمد شده و متراکم گردیده و فشار به هم
می‌آورند، قطرات آب بیرون می‌آید. بخار از چه تولید می‌شود؟

آفتاب می‌تابد بر آبهای دریا، تبخیر می‌شود می‌آید بالا. حالا آب دریا از کجا پیدا شد؟ این‌جا کمی معطل می‌شود و جوابی هم ندارد مگر این‌که بگوید: آب دریا همان آبهای بارانی که می‌آید، سیلها به دریا می‌آید. راهی دیگر ندارد (و گر نه تسلسل و دور می‌شود) یک مرتبه تو ذهنش می‌آید چه کسی این طوری‌اش کرد؟ ناچار است بگوید:

قدرت فوقی است که این نظم را داده است. از نود میلیون میل راه حرارت آفتاب، سی میلیون فرسخ راه حرارت آفتاب به این آب می‌رسد و تبخیر می‌شود.^{۹۹} گاه می‌شود ابرهای متراکم شده بالای سر شهرها می‌گذرد یک قطره نمی‌چکد، معلوم می‌شود به اختیار خودش نیست. خدا داند اینها مأمور کدام زمین باشند.^{۱۰۰} ناچار است آدمی قبول کند همه از خداست.

باز هم مثال بزنم: علت پیدایش میوه از چیست؟ جواب می‌دهی میوه از درخت است. درخت از چیست؟ از هسته است، پس هسته از چیست؟ اگر بگویی از درخت است این‌که جور در نمی‌آید (دور

^{۹۹} (۱) - «... وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ...» E\ بقره: ۱۶۴ ..

^{۱۰۰} (۲) - «... فَسُقْنَهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيْتٍ ...» E\ فاطر: ۹ ..

می‌شود) پس ناچاری بگویی «رَبِّ اَلْعِزَّةِ». حالا اوّل، هسته خلق کرده یا اوّل درخت آفریده؟ نمی‌دانم!

مرغ تا تخم زیر پایش نگذارند، آیا جوجه پیدا می‌شود؟ بگونه، تا مرغ تخم نگذارد تخم پیدا می‌شود؟ نه، بالأخره تحقق جوجه به تخم است، تحقق جوجه به این

(۱) - «... وَالسَّحَابِ اَلْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ...» بقره: ۱۶۴ ..

(۲) - «... فَسُقْنَهُ اِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ ...» فاطر: ۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۹۶

است که تخم باشد. این که دور است، نمی‌شود، چاره نیست غیر از این که مستندش کند به «غیب الغیوب» به یک قدرت مافوق الطبیعه‌ای. این ربط و ارتباطات، تمام منتهی می‌شود به «رَبِّ العالمین». آدمی به مرز حیات که می‌رسد تمام عقلا می‌گویند: چاره‌ای نیست مگر بگویی مافوق الطبیعه است. برای حیات دیگر نمی‌شود چیزی فرض کرد؛ مثلاً اجزای اصلی حیوان اگر چنانچه می‌گویند ده چیز است: اکسیژن، ئیدروژن، فسفور، آهن، کلسیم ... این ده چیز را اگر ترکیب کنند شکلی درست کنند، یک ذره حیات در

آن پیدا نمی‌شود. به هر اندازه دقت کنند، بدنی درست کنند با قلب و... اولاً که نمی‌توانند، بر فرض بتوانند از اجزای اصلی درست کنند، نمی‌توانند جان به آن بدهند، اگر جان پیدا کند، خدا به آن جان داده است نه دانشمندان. هنوز از حقیقت جان، سر در نیآورده‌اند، چگونه چیزی که بر خودشان مجهول است می‌توانند عطا نمایند؟!

آشکار بودن هستی خداوند

«وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ» معنی «ظاهر»؛ یعنی آشکار. خدا از هر آشکاری آشکارتر است به حسب اصل وجود و فعل و صفت. و اما به حسب کنه و ذاتش، باطن و مخفی است. کسی نمی‌تواند ذات را بفهمد. اصل وجود حق از هر ظاهری ظاهرتر است. برای اثبات هر شیء، یک دلیل تا برسد صد تا اگر پیدا شد، شکی دیگر در آن نیست.

ایها الناس! خدای عالم چند تا نقش صورت نشان تو داده است. الآن روی کره زمین، بشر چهار میلیارد است، هر صورتی ساخته دستگاه نقاشی و قدرت الهی است.

هر صورتی می‌گوید: استاد من کامل است. هر صورتی گواهی می‌دهد که نقاش قدرت، بهترین نقاش است.

جمله عجیبی بگویم: نقاش که می‌خواهد نقاشی بکند سه شرط دارد:

شرط اول آن است که: محلّ نقّش، سفت و محکم باشد، آیا می‌شود روی آب نقّش کشید؟

معارفی از قرآن، ص: ۹۷

دوم آن که: بر ظاهرش باشد. همیشه نقّاش روی ظاهر جسم نقّش می‌کند نه در جسم.

سوم آن که: در روشنایی باشد، در تاریکی نمی‌شود. به هر اندازه که استاد باشد، در تاریکی نمی‌شود نقّاشی بکند، اما نقّاش قدرت در نقّشی که می‌کند هیچ یک از این شرایط سه گانه را ندارد، نقّش صورت را در یک قطره آب منی جا داده، آن هم نه روی آن بلکه داخلش نقّشها فرموده است. اول نقّشی که در نطفه پیدا می‌شود سه چیز است:

قلب و کبد و مغز، این سه نقطه اولین چیزی است که نقّاش قدرت تأسیس می‌فرماید.

دیگر آن که در تاریکیهای رحم و مشیمه و شکم^{۱۰۱} نقشها پشت سر هم ادامه می‌یابد تا تکمیل شود تا برسد به نقش زن و مرد.^{۱۰۲} الآن روی کره زمین چهار میلیارد نفر گواهی می‌دهند «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» بلکه در این چهار میلیارد نفر و در داخل اینها میلیاردها چیز است که گواهی می‌دهند به یگانگی خدا تمام اینها از یک کارخانه بیرون آمده است، زیر دست یک استاد تنظیم گردیده است.

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

اینها درباره «**الظاهر**» بود؛ ولی از آن طرف «**الباطن**» به حسب حقیقت ذات.

ادّعی پوچ و پاسخ امام صادق علیه السلام

«**الباطن**». اگر کسی خواست از ذات خدا سر در بیاورد که خداوند چیست؟

حقیقتش کدام است؟ این فکر، حرام است. آتش می‌زند؛ چون حدّت نیست. مخلوق نمی‌شود محیط به خالقش بشود. مخلوق محال

^{۱۰۱} (۱) «... فی ظلمتٍ لئب...» E\زمر: ۶ ..

^{۱۰۲} (۲) «... یَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّا وَتَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ» E\شوری: ۴۹ ..

است فوق خالق بشود. تو چکارت به ذات خدا؟ عظمت حق آشت میزند. غیرت حق، هلاکت می کند. تفکر در ذات خدا حرام است. امام می فرماید: «مسلمانان تا می توانید فکر در نعمت بکنید. فکر در دلیل و شواهد

(۱) - «... فِي ظُلْمَةٍ ثَلَاثٍ...» زمر: ۶..

(۲) - «... يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ» شوری: ۴۹..

معارفی از قرآن، ص: ۹۸

و آیات کن. مبادا در ذات خدا بیایی؛ چون حدت نیست. محال است که آدمی بتواند ذات خدای عالم را بفهمد.^{۱۰۳} در روایت دارد: «در زمان امام صادق علیه السلام از همین مرشدهای صوفیه مدعی شده بود که من خدا را در عرش می بینم. خبر به امام صادق علیه السلام دادند که این مردک مدعی مشاهده ربّ العالمین است! امام علیه السلام فرمود: بروید به او بگویید نگاه به نور آفتاب بکن، تا چند دقیقه می توانی در آفتاب نگاه بکنی؟ اگر توانستی، در حالی که این نور آفتاب یک جزء از هفتاد هزار جزء از نور کرسی است و نور

^{۱۰۳} (۱) - اصول کافی: ۹۳-۹۴.

کرسی هم یک جزء از هفتاد هزار جزء نور عرش خداست. احمق! تو
طاقة یک جزء از نور آفتاب را نداری، آن وقت چه ادعاها
می‌کنی؟!». ۱۰۴

خدا آفتابها خلق کرده که نور و حرارتش چندین برابر نور این
شمس است. در هیئت جدید گفته‌اند: «این کهکشانشا میلیونها آفتاب
که نور و حرارتش هزاران برابر کره آفتاب است چنان که امام صادق
علیه السلام فرمود: «این نور آفتاب، یک هفتاد هزارم نور کرسی و
عرش است» آن وقت می‌توانی خدا را بینی. **«استغفر الله العظيم»**.
خدایی که خالق این نورهاست. نورها همه آفریده شده اوست.
خداست **«الباطن»** هیچ کس حق ندارد در ذات حق، خیال و فکری
بکند.

مثل مسیحی‌ها که می‌گویند: «خدا و مسیح و روح القدس متحد
شدند!»؛ آیا علت و معلول و خالق و مخلوق در ردیف هم هستند؟!
اگر همه جمع گردند نتوانند نعمتهایش را بشمارند. نتوانند سر از
وصف او در آورند، چه رسد به این که ذات بی زوال او را بشناسند.

اوّل مطلق، خدا، آخر مطلق، خدا، ظاهر حقیقی، خدا، باطن حقیقی، خدا.

و به تعبیر دقیق اهل معرفت، آیه شریفه بیان احاطه کلی الهی است؛ یعنی از اوّل تا

(۱) - اصول کافی: ۱ / ۹۳ - ۹۴.

(۲) - همان: ۹۸ / ح ۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۹۹

آخر از ظاهر تا باطن، همه جا احاطه خداست. دو جمله لازم است در این آیه بگویم که قدری رفع اشتباه بشود.

نخستین مخلوق خداوند

«هو الأوّل» خدا اوّل است. اوّل حقیقی داریم و اوّل اضافی؛ یعنی حقیقتاً اوّل است، یا نسبت به فلان چیز اوّل است. اوّل مطلق به طور کلی خداست، لکن اوّل اضافی چند چیز است که در روایات است: «اوّل مخلوق می‌فرماید آب است».^{۱۰۵} و در روایت دیگر: «اوّل

^{۱۰۵} (۱) - اوّل ما خلق الله الماء (بخارالأنوار: ۵۷ / ۲۰۴ / ح ۱۵۲ و ص ۲۰۸ / ح ۱۷۰) ..

چیزی که خلق کرد، عقل است».^{۱۰۶} و در روایت دیگر: «اول چیزی که خلق کرد، نور محمد و آل محمد است». اینها همه‌اش درست است؛ زیرا اولیت اضافی است؛ یعنی نسبت به اجسام؛ مثلاً اولین جسمی که آفریده شد، آب است، از آب هم حیات رسیده به نباتات و حیوانات و انسان.

«اول ما خلق الله العقل»؛ نسبت به مجردات است. اول مجردات که آفریده شد، عقل کلی است. عالم انوار اولین روح کلی الهی که صادر اول است، روح مطهر محمد و آل محمد است. باز برای این که بفهمید اولیت اضافی چیست، در چند روایت است که نسبت به علی بن ابی طالب است. اول علی، آخر علی، ظاهر علی، باطن علی، روایات دارد. در خطبه «البیان» نیز دارد، خودش فرموده از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم دارد.

این روایت یعنی چه؟ این نه اولی است که در آیه گفتیم، برای خداست، این اولیت و آخریت، نسبی اضافی است.

و برای شرح، حدیث شریفی در تفسیر برهان نقل کرده از کشف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که: «یک روز رسول خدا

^{۱۰۶} (۲) - اول ما خلق الله العقل (بخارالأنوار: ۱ / ۹۷ / ح ۸) ..

صلی الله علیه و آله بعد از عصر خسته بود، سر گذاشت در دامن
امیرالمؤمنین علیه السلام در بیرون شهر مدینه، در جایی که هم
اکنون مسجد فضیخ و ردّ

(۱) - اوّل ما خلق الله الماء (بحار الأنوار: ۵۷ / ۲۰۴ / ح ۱۵۲ و ص
۲۰۸ / ح ۱۷۰) ..

(۲) - اوّل ما خلق الله العقل (بحار الأنوار: ۱ / ۹۷ / ح ۸) ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۰۰

الشمس است بسیار مسجد روحانی و عظیمی است. این جا جایی
است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مبارکش را گذاشت در
دامن علی علیه السلام و خوابید.

مقداری خواب رسول خدا طول کشید که به حسب پاره‌ای از
روایات، وقت فضیلت عصر گذشت نه این که آفتاب غروب کرد.
امیرالمؤمنین علیه السلام مبتلا شد بین دو کار، یک جا نماز نخوانده
وقت فضیلت می‌گذرد، یک جا استراحت رسول الله صلی الله علیه و
آله هست این هم مهم است؛ لذا ملاحظه رسول خدا را کرد، هیچ
حرکت نکرد تا رسول خدا خواب راحتی کرد. از خواب که بلند شد

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! من نماز عصر را
نخوانده‌ام.

تا این را گفت: فرمود: یا علی! برخیز رو به آفتاب. اول سلام کن،
بعد از او طلب کلام کن با تو سخن می‌گوید بعد از او بخواه که
برگردد به اذن خدا تا تو نمازت را به وقت فضیلت بخوانی. رسول
خدا هم سلام یادش داد و گفت: بگو **السلام علیک یا خلق الله!**
عجب این است که بعضی از سنیها هم مسأله رد الشمس را قبول
دارند.

تا سلام کرد، ناگاه به لسان فصیح از آفتاب صدا بلند شد: **فقلت
علیک السلام یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن من ینجی محبیه و یوبق
مبغضیه.** و این دو بشارت را نیز داد: علی جان! خدای عالم دوست تو
را نجات می‌دهد و دشمن تو را هلاک می‌کند.»

توجیه دیگری که برای ظاهر و باطن بودن امیرالمؤمنین علیه السلام
شده:

«الظاهر علی اعدائک وانت الباطن فی العلم».^{۱۰۷}

^{۱۰۷} (۱) - بحارالأنوار: ۴۱ / ۱۸۱ / ح ۱۸؛ تفسیر برهان: ۴ / ۲۸۷.

«ظاهر و پیروز هستی بر دشمنانت و در علم، پنهانی».

یعنی به قدری فضیلت تو آشکار شده که دشمنانت نیز انکارش را نمی‌توانند بکنند و در عین حال کسی به کنه و ذات دانشت پی نخواهد برد.

در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: «**ظهر علمی کله له**».^{۱۰۸}

(۱) - بحار الأنوار: ۴۱ / ۱۸۱ / ح ۱۸؛ تفسیر برهان: ۴ / ۲۸۷.

(۲) - مدینه المعاجز: ۱ / ۲۱۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۰۱

پس یا ظاهر؛ یعنی ای کسی که تمام علم محمد صلی الله علیه و آله برای او آشکار گردید و «**بطن سری کله له**».^{۱۰۹} علی باطن محمد است؛ یعنی حامل اسرار اوست. سر محمد در علی پنهان است. و از روایات دیگر دانسته می‌شود که «ظاهر است» به حسب آیات بیّنات و «پنهان است» به حسب مقامات و نورانیّت.

^{۱۰۸} (۲) - مدینه المعاجز: ۱ / ۲۱۹ ..

^{۱۰۹} (۱) - بحار الأنوار: ۴۱ / ۱۸۰ ..

دو مرتبه آفتاب برای علی علیه السلام برگشت؛ یکی همین جا که گفته شد در مسجد فضیخ. یکی هم در راه صفین که آن جا هم هنوز آثارش هست. و اما آنچه بعضی دشمنان علی خواستند منکر بشوند که چطور می شود آفتاب برگردد و اگر برگردد باید تمام جهان بفهمند، جواب اینها در باب شق القمر گفته شده. جواب همان است.^{۱۱۰} در آسمان صدها اتفاق می افتد اهل زمین هیچ نمی فهمند، خصوصاً چیزهایی که در زمین اثری پیدا نمی شود و دو تکه شدن ماه و بهم چسبیدن که اثری نمایان نمی شود، بر فرض چه کسی سر بالا می کند ببیند چه خبر می شود.

محلّ شاهد روایت این جاست. علی علیه السلام نمازش را خواند و آفتاب هم برگشت به جای خودش. علی علیه السلام آمد پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله. پیغمبر فرمود: «یا علی! بگویم آنچه را که آفتاب به تو گفت، یا خودت می گویی؟».

عرض کرد: «اگر شما بگویند شیرین تر است».

^{۱۱۰} (۲) - برای شرح به تفسیر سوره قمر در کتاب حقایق از قرآن از بیانات حضرت آیه الله دستغیب رحمه الله مراجعه شود ..

فرمود: «به تو گفت: یا اوّل یا آخر یا ظاهر یا باطن. آیا می‌دانی
یعنی چه؟ یعنی:

یا اوّل من آمن بالله ورسوله؛ ای کسی که تو اوّل مؤمن به خدا و
رسولش هستی (این

(۱) – بحار الأنوار: ۴۱ / ۱۸۰ ..

(۲) – برای شرح به تفسیر سوره قمر در کتاب حقایق از قرآن از
بیانات حضرت آیه الله دستغیب رحمه الله مراجعه شود ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۰۲

اولیت اضافی است) خبرت بدهم علی جان: انت الآخر؛ آخرین
کسی که با من عهد می‌بندد و من از دنیا می‌روم، تو هستی».

در نفس آخر، محمد صلی الله علیه و آله سرش در دامن علی علیه
السلام بود و از دار دنیا رفت.

آیا می‌شود ساعت مرگ، ما جمال علی را ببینیم امّا، ما که خود را
قابل نمی‌دانیم.

می‌توان گفت: «سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش».

«**انت الظاهر!** علی جان! تو کسی هستی که آیات خدای را تو ظاهر کننده هستی.

هر که علی را شناخت، خدای را شناخته است. مردم خدا را به تو می‌شناسند: **انت الباطن!** تویی آن پنهانی که کسی حقیقت تو را نفهمید.^{۱۱۱} اگر ترس این نبود که این خلق با تو مثل نصارا یا مسیح بشوند، فضیلت و کمال تو را می‌گفتم به طوری که خاک زیر پایت را بردارند در چشم کنند. یا علی! شناخت تو را غیر از من و حق؛ چنان که شناخت کسی حق را غیر از من و تو».^{۱۱۲}

باطن است، پنهان است حقیقتش، مقام نورانیتش: «... وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

فرمود: «یا علی! آنچه که خدا به من یاد داد، یاد تو هم داده شد».

مطلب دوّم که باز ناچارم این جا بگویم، اشکال دوّم در «**الظاهر**» است. بلا شک خدا ظاهر است. آیاتش آشکار است. اگر تمام درختهای روی کره خاک قلم شوند و تمام دریاها مرگب شوند، آن وقت جن و انس نویسند گردند، به غیر حساب بنویسند، دلیل قدرت

^{۱۱۱} (۱) - بحارالأنوار: ۴۱ / ۱۸۱ / ح ۱۷ ..

^{۱۱۲} (۲) - بحارالأنوار: ۴۱ / ۱۸۱ / ح ۱۷ ..

خدا و شواهد حکمت خدای را، دریاها خشک می‌شود، قلمها شکسته
و تمام می‌شود، اما دلیلهای خدای تمام نمی‌شود.^{۱۱۳} و الله! چنین
است. تو خودت، سر تا پایت، چند تا دلیل خدا دارد. ۲۴۸ استخوان
در بدنت است، اینها همه استخوانهای

(۱) - بحار الأنوار: ۴۱ / ۱۸۱ / ح ۱۷ ..

(۲) - بحار الأنوار: ۴۱ / ۱۸۱ / ح ۱۷ ..

(۳) - «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِي
سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ...» لقمان: ۲۷.

- «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ
كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» كهف: ۱۰۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۰۳

اساسی؛ مفصلها هر کدام آیه‌ای است، ۳۶۰ رگ جهنده و ۳۶۰ رگ
ساکن، هر کدام آیه‌ای است.

^{۱۱۳} (۳) - «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِي سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ...» E\لقمان: ۲۷.

- «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» E\كهف: ۱۰۹ ..

خلاصه، اشکال این جاست با این همه آیات، چرا بیشتر مردم منکر خدا هستند؟

چرا بیشتر بشر، بعضی عملاً به زبان منکر می‌شوند و می‌گویند: خدا یعنی چه؟ این عالم خودش پیدا شده است. چطور جور در می‌آید. و بعضی هم هستند منکر و معاند نیستند، لکن ایمان هم ندارند، با این همه آیات، باز هم شک دارند. معاند نیستند، مثل آن فرقه که واقعاً در شک هستند؛ یعنی باورشان نمی‌شود که خدایی دارند و این دستگاه همه از اوست. همه جا محیط است. جوابها دارد، مختصرش را حالا می‌گویم، تتمه‌اش اگر خدا یاری کرد، فردا یا وقت دیگر اگر پیش بیاید.

یکی از علت‌هایی که آدمی خدای به این آشکاری را باور نمی‌دارد آخرت به حقّی را باور نمی‌دارد، «گناه» است. من نمی‌دانم گناه چه بر سر آدمی می‌آورد؟ ایمان جایش در دل است. دل اگر خراب شد، چطور می‌شود در آن نقشی پیدا شود؟ اگر دل خراب شد چطور می‌شود ایمان در آن بیاید؟

امام جعفر صادق و حضرت باقر علیهما السلام می‌فرمایند:

«هیچ چیزی برای آدمی ضرر دارتر از گناه نیست.»

جلسه نهم: برخی از صفات خداوند

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّهَرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ* لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ* يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^{۱۱۴}

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ». دیروز توضیحاتی درباره آیه شریفه در اسما و صفات الهیه ذکر شد. «هو الاول فی الایجاد؛ آغاز هر هستی از خداست»؛ یعنی سلسله موجودات عالم هستی، اول خداست. تا واجب الوجود و هستی مطلق نباشد، هستی به موجودات چگونه اضافه می‌گردد. اول باید خدا باشد؛ اولی که (بدون اولیت زمانی)

هست کند. هست شدگان را و بعد از آن که هست شدگان فانی می‌شوند، او باقی باشد:

«الباقی بعد فناء الاشیاء».

«هو الآخر؛ آخر همه چیز باز خداست»؛ یعنی ثابت است. اوّل، وسط، آخر خداست. محیط است فنا و زوال در او راه ندارد. ازلی وابدی است.

«والظهِرُ»؛ یعنی ظاهر است به حسب حجت و برهان و دلیل. دیروز معنی این

(۱) - حدید: ۳ - ۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۰۵

کلمه را مشروحاً گفتم. هر چه را که تصوّر کنید اثباتش به یکی یا دو، یا صد دلیل است، مگر ذات بی‌زوال حق که برگ درختان، قطرات باران، عدد ستارگان؛ هر چه را تصوّر کنید، همه شاهد و گواه است بر «لا اله الا الله»؛ آن خدای قادری که قدرتش حد و اندازه ندارد. این است نمایشهای قدرت او که از آن جمله آنچه روی کره زمین

مشاهده می‌گردد. در هر چه بشود شک کرد در خدا نمی‌شود شک کرد^{۱۱۵}؛ یعنی اگر کسی بخواهد انکار خدا بکند واقعاً خودش را به بی‌عقلی رسوا کرده است.

ذکر دو مثال

۱- مثالی بزنیم: همین ساعتی که همه شما دارید، اگر کسی ادعا بکند که این ساعت خودش درست شده که عبارت از چند تا میخ و چند تا عقربه و چند چرخ باشد. اگر کسی منکر سازنده‌اش بشود تو سرش می‌زنند، مگر می‌شود خودش درست بشود؟! باید یک قدرتی با ادراک فوق معمولی باشد که این ساعت را درست کند. فکرت را ببر بالا تا برسد به آسمانها و کرات.

۲- باز هم داستانی بگویم تا شاید معنی، ظاهر و واضح‌تر گردد. نوشته‌اند:

«سلطان و وزیری بوده‌اند. سلطان منکر خدا بود، وزیر موحد و معتقد به خدای عالم. هر چه می‌کرد سلطان را متنبه کند نمی‌شد. ناچار شد در بیابانی که مسیر شکار بود، معمار فرستاد، خانه قشنگی با درختکاری بسازد. وقتی از باغ فارغ شد، روزی سلطان را به بهانه

^{۱۱۵} (۱) - «... أُنِيَ اللَّهُ شَاكًا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» E\ابراهیم: ۱۰ ..

شکار به آن حدود برد. از دور، چشم سلطان به این ساختمان افتاد،
به وزیر گفت: این چیست؟

وزیر گفت: برویم ببینیم. عجب ساختمان قشنگی است! وزیر گفت:
مگر نمی‌دانی چطور شده؟ زمستان که آمد زمستان عجیبی بود،
سیل آمد هر چه درخت در جنگل بود کند و آورد این‌جا در راه که
می‌آمدند به سنگها می‌خورد و می‌سایید و پنجره

(۱) - «... أَفِي اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» ابراهیم: ۱۰..

معارفی از قرآن، ص: ۱۰۶

می‌شد و سیل دیگری که می‌آمد شل و گل و سنگ را تا این‌جا
می‌آورد، می‌شد آجر و ساختمان. ساختمان که درست شد، یک سیل
دیگری آمد چندتا از این درختها را صاف کرد، چوبها را انداخت بالا،
شد سقف ساختمان و بعد سیل دیگری آمد، درها را به دیوار
چسباند. شروع کرد به بافتن این حرفها.

خوب که گفت، سلطان گفت: وزیر! دیوانه شدی؟ یا مرا دیوانه
حساب می‌کنی؟ تا معمار و کارگر و وسایل نباشد، چطور می‌شود که
ساختمان به این شکل در بیاید؟

گفت: قربان آن طور که من گفتم چطور است؟ گفت: محال است (شاهد این جاست) گفت: آیا من دیوانه‌ام که می‌گویم این ساختمان خودش درست شده یا آن کسی که می‌گوید این دستگاه عالم وجود خودش این طور شده؟ اگر من بگویم یک خانه چند متری خودش این جور شده بدون این که کسی در کار باشد، دیوانه‌ام و اما تو که منکر صدها هزار ساختمان و غیره شده‌ای دیوانه نیستی؟!».

عقلای روزگار افتخار می‌کنند اسرار عالم را بفهمند. چقدر حکمت در هر موجودی نهفته است که می‌فهمی بلا شک سازنده‌اش خیلی دانا بوده.

تعلق قدرت به ممکنات

وقتی جناب هشام – که از اصحاب امام صادق علیه السلام بود، جوان زرنگ و در علم کلام وارد بوده است – برخورد کرد به یکی از زنادقه که در زمان امام صادق علیه السلام اوایل بنی العباس پیدا شده بودند. خیلی فساد می‌کردند. برخی از شبهه‌هایی که حالا در کتابها و در دست و زبان بعضیهاست مال ۱۳۰۰ سال قبل است.

یک نفر از این زندقها به هشام رسید خواست مسخره بکند، گفت: «آیا خدا قدرت دارد تمام این عالم را در یک تخم مرغ جا بدهد بدون این که عالم کوچک بشود یا تخم مرغ بزرگ بشود؟».

هشام بنده خدا از جواب باز ماند. اگر بگوید خدا نمی‌تواند، کفر گفته است، اگر

معارفی از قرآن، ص: ۱۰۷

بگوید خدا می‌تواند، این که نمی‌شود، خلاف عقل است. از او مهلت خواست که بعداً جواب بدهد. خودش را رساند مدینه خدمت امام صادق علیه السلام از آقا مدد خواست. امام، اوّل نمایش قدرت را خواست به او بفهماند، فرمود: «نگاه‌بکن بالای سرت چه می‌بینی».

عرض کرد: «آقا بالا سرم ستاره‌ها که شماره ندارند».

فرمود: «اطرافت چه می‌بینی؟».

گفت: «اطرافم کوهها، حیوانات، انسانها (حاصل روایت منقوله)».

فرمود: «این بینایی توبه وسیله چیست؟ اینها همه به وسیله انطباع وانعکاس این موجودات است در یک عدسی که چشم باشد».

آن وقت فرمود: «خدای عالم که عکس این کره‌های به این عظمت، آفتاب و کوه و دشت و بیابان و حیوان و بشر، همه اینها را در یک عدسی از چشم قرار داده است، آیا می‌شود گفت خدا عاجز است لکن به او بگو آنچه تو می‌گویی نمی‌شود، نه این که خدانمی‌تواند: **لایوصف ربنا بالعجز**».

اگر جاهلی خواست شما را از راه منحرف کند، در جوابش بگو فرق است بین نشدن و نتوانستن. عالم در تخم مرغ جا دادن این نشدنی است نه این که خدا نمی‌تواند.

این محل قابلیت ندارد، ممتنع است لذا همه عقلا گفته‌اند ممتنع، متعلق قدرت واقع نمی‌گردد، قدرت به امر ممکن تعلق می‌گیرد.

سخنی از امام صادق علیه السلام درباره خداشناسی

در روایتی است (که شخصی) به امام عرض می‌کند: «آقا چرا خدا خودش را آشکار نمی‌کند که همه او را ببینند؟».

(حاصل روایت شریفه) آقا در جواب فرمود: «تو خودت نمی‌خواهی خدا را ببینی».

نگاه بدنت بکن. از یک قطره آب منی تا این حد چه کسی تو را
رساند؟ خوابی، به بیداری، بیداری، به خوابی، مرض بعد از عافیت
و بالعکس. بچگی، به جوانی، جوانی،

معارفی از قرآن، ص: ۱۰۸

به پیری، پیری، به مرگ، چه کسی تو را می‌چرخاند؟ غیر از خدا
کسی را سراغ داری؟

آیا می‌توانی بگویی خودم؟ اگر راست می‌گویی نگذار هر گاه جوان
هستی پیر شوی تا آخر، پس خدا آشکار است به حکمتها و نعمتهای
او اما تو متوجه نیستی، به حکمت و نعمت خداست که به او پی
می‌بریم».

پاسخ به یک پرسش

«الْبَاطِنُ» که به حسب ذات و حقیقت باطن است. دیروز پرسیدند:
خدایی که ظاهر است و از هر بدیهی، بدیهی‌تر است، پس چرا بیشتر
بشر منکر خدا هستند؟

«خاک بر فرق من و تمثیل من». خدایی که از آفتاب روشنتر است،
آیا چطور شده که این بشر عاقل، منکر خدا با این ظهور و با این همه
آثار شده است؟

دیروز عرض کردم. خلاصه‌اش را بدانید. ایها الناس! خداشناسی
مال چشم دل است. اگر چشم دل کور شد، نمی‌شود خدا را دید.
چشم دل را هم گناه کور می‌کند.

می‌خواهی در لجنزار شهوت فرو بروی، آنگاه در گلزار معرفت سر
در آوری؟ محال است. کسی که پشت به خدا کرده چطور می‌تواند
خدا را ببیند؟!

بر رخ او نظر از آینه پاک
انداز^{۱۱۶}

چشم آلوده نظر از رخ
جانان دور است

تا آدمی دل را به ترک گناه صفا ندهد، خدا بین نمی‌شود. اگر تقوا را
رعایت کرد، به قدری حق برایش آشکار می‌گردد که اگر تمام اهل
کره زمین بگویند خدایی نیست، محکم جلوی همه می‌ایستد، مثل

ابراهیم خلیل که یک نفر است ولی بالأخره فهمیده است. دلش را صفا داده است. ظهور حق را می بیند، او را می خواهند در آتش بیندازند باکی ندارد که کم و بیش داستانش را شنیده‌اید.

خدا کند آدمی در شهوات غرق نشود. در حبّ دنیا فرو نرود. گناه، چشم دل را

(۱) - حافظ.

معارفی از قرآن، ص: ۱۰۹

کور می کند. اصل ایمان را از بین می برد. آیه قرآنی برایتان بخوانم:

«عاقبت آنهایی که در گناه فرو رفتند، این است که تکذیب کردند آیات خدا را و مسخره کردند». ^{۱۱۷} قربان جوانی که جوانی اش را به پاکدامنی و تقوا بگذراند تا سر در آورد در گلزار معرفت. به مقام یقین و خداشناسی برسد.

علیم بودن خداوند

^{۱۱۷} (۱) - «ثُمَّ كَانَ عَقِبَةُ الَّذِينَ أَشْرُوا الشُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» E\ روم: ۱۰ ..

«... وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».^{۱۱۸}

«خدا همه چیز را می‌داند».

برهان آن از عملش آشکار است: «آیا آن که خلقت کرده نمی‌داند؟»؛^{۱۱۹} «البته که می‌داند بلکه از آنچه در دلت می‌گذرد آگاه است».^{۱۲۰} هر کاری که بخواهی بکنی، هر جا بروی، خدا باتواست. هر کجا بروی از علم خدا بیرون نیستی. مسلمان کسی است که خدای را به احاطه علمی‌اش بشناسد. بداند که سر و صدایی که از او خفیف‌تر نباشد، نزد خدا آشکار است. اگر یقین کنی خدا عالم است می‌دانی چقدر کارهایت درست می‌شود.

در تفسیر نیشابوری داستانی نقل کرده است، گوید:

«یک نفر غلام حبشی (از حبشه افرادی را به عنوان غلامی می‌گرفتند و می‌آوردند و می‌فروختند) پس از چندی مصاحبت با مسلمانها آمد خدمت رسول الله و مسلمان شد. شهادتین را به زبان جاری کرد و بعد: «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارْيَبَ فِيهَا...».^{۱۲۱} اسلام همین است؛ اقرار به شهادتین و قیامت. آن گاه نزد بعضی از اصحاب مسأله

^{۱۱۸} (۲) - حدید: ۳.

^{۱۱۹} (۳) - (۱) «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ...» E\ ملك: ۱۴ ..

^{۱۲۰} (۴) - (۱) «... يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» E\ طه: ۷.

^{۱۲۱} (۵) - حج: ۷ ..

دینی‌اش را درست کرد. دوباره برگشت پرسشی از رسول خدا صلی
الله علیه و آله کرد. (واقعاً)

(۱) - «ثُمَّ كَانَ عِقَبَةُ الَّذِينَ أُسُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا
يَسْتَهْزِءُونَ» روم: ۱۰ ..

(۲) - حدید: ۳.

(۳) - «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ...» ملک: ۱۴ ..

(۴) - «... يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ» طه: ۷.

(۵) - حج: ۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۱۰

از غلام بی‌سوادی عجیب است) گفت: یا محمد! خدای ما عالم هم
است یا نه؟ فرمود:

«... يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ»^{۱۲۲} خدای عالم همه چیز را می‌داند. قدری

فکر کرد و گفت: یعنی موقعی که من گناه می‌کردم، گناهان مرا

می‌دید؟ فرمود: بلی، گناهان تو را می‌دید. ناگهان گفت: **وافضحنا!**

(دل پاک نتیجه‌اش همین است) صیحه‌ای زد و افتاد و از دار دنیا رفت».

دوران آفرینش آسمانها و زمین

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...» ۱۲۳

این آیات اول سوره حدید، تمام بیان اسما و صفات حق و توحید ربّ العالمین است. پس از اسمایی که ذکر فرمود، می‌فرماید:

«خداست آن خدایی که این آسمانها و این کره خاک را آفرید به مدت شش روز».

«یوم» تا گفته می‌شود، در ذهنها معنی روز می‌آید که عبارت از دوازده ساعت یا کمتر یا بیشتر. و به حسب فصلها که از گردش زمین به دور خودش پیدا می‌شود که همیشه نیمی از کره زمین برابر آفتاب است که روز می‌باشد لیکن بلا شک مراد به این که آسمان و زمین را خدا در شش روز خلق کرد، نه روزهای معمولی است؛ چون که هنوز کره زمین نبوده تا بگویند روزی بوده است، پس مراد به «یوم» در اصطلاح عرب و عجم و سایر لغات، گاهی «روز» می‌گویند

و از آن یک دوره‌ای را می‌خواهند، یک قسمتی از زمان را اراده می‌کنند.

مثلاً فرض کنید یک روز ما بچه بودیم و در دامن پدر و مادر بودیم یک روز هم جوان بودیم دنبال شهوات، یک روز هم پیر و مردنی شده‌ایم، در حالتی که این سه روز هشتاد یا نود سال است؛ مراد از روز؛ یعنی یک قسمتی از زمان.

شعری از حکیم کاشانی در این باره:

(۱) - طه: ۷.

(۲) - حدید: ۴..

معارفی از قرآن، ص: ۱۱۱

آن هم کلیم با تو بگویم

چسان گذشت

روز دگر به کندن دل زین و

آن گذشت

بد نامی حیات دو روزی

نبود بیش

یک روز صرف بستن دل شد

به این و آن

از روز اوّل تا جوانی‌اش یک روز. یک روز هم از آخر جوانی تا آخر عمرش.

خواستیم بگوییم یک قسمت از زمان روی هم هر چه می‌خواهد باشد تمامش را یکی قرار می‌دهند. کره خاک و آسمان بالا را شش روز؛ یعنی شش دوره، نه شش تا گردش کره؛ زیرا کره‌ای آن وقت نبود، مطابق با هیئت و زمین‌شناسی جدید گویند:

«در ابتدا کره خاک نبوده، در اوّل گاز مایعی از کره آفتاب جدا شده بود که حرارت سطح این کره در ابتدا شش هزار درجه و حرارت جوفش یک میلیون درجه، آن گاه در یک دوره (دوره‌اش چند هزار سال شده است، در هیئت جدید از یک میلیون هم متجاوز گویند، خدا بهتر می‌داند) پوسته‌ای روی آن حرارتها و معدنهای آتشین تولید گردید، پس از دورانی (از شش دوره) که هر دوره‌ای هزاران سال طول کشیده، کوهها درست شد. در دوره دیگر نباتات درست گردیده. در دوره دیگر حیوانات وبعد آماده شد برای پیدا شدن انسان. شش دوره هر دوره‌ای میلیونها سال طول کشید تا آماده برای خلقت آدمی گردید.»

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ». عرش کدام است؟ عرش معانی متعدّد دارد (خود عرش به معنی تخت است) عرش؛ یعنی تدبیر امور. خدای عالم عرشها دارد. یکی از تختهای سلطنتی الهی روی آب است؛^{۱۲۴} یعنی قدرت و حکمتش را بر آب قرار داده است. آب به این روانی که هرگاه در باغچه می آید از اوّل شروع می کند تا

(۱) - «... وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ...» هود: ۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۱۲

آخر، تمام درختها را سیراب می کند. در این باغچه هزاران درخت است، از آن که میوه اش ترش است تا این که میوه اش شیرین است. آن وقت قدرت در آب چطور ظهور می کند بلکه اساس حیات در آب است.^{۱۲۵} تا آب پای درخت ریخته نشود، درخت مرده است، آب که آمد همه را زنده می کند؛ چگونه قدرت نمایی در آب کرده است؟ آن هم با چه تدبیری؟ قدری آب که پای درخت رسید؛ مثلاً به صد هزار برگ آب می رسد، یک برگ از قلم نمی افتد و آب را بر خلاف

^{۱۲۴} (۱) - «... وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ...» E\ هود: ۷ ..

^{۱۲۵} (۱) - «... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» E\ انبیاء: ۳۰ ..

مجرای طبیعی قرار داده. مجرای طبیعی هبوط و پایین آمدن است نه رفتن به بالا لکن بر خلاف جریان طبیعی. نمی دانم خدای عالم چه جاذبه‌ای به ریشه داده که آب را به بالا می‌برد، همان آب می‌رسد به این میوه‌ها، چطور تغییر وضع می‌دهد؟ آب می‌آید پای این درخت تا می‌رسد به میوه، چه قدرتی باید اینها را اداره بکند. چه استادی این دانه‌ها را مرتب می‌کند؟!

غرض سلطنت و عرش خداست. یک معنی آن این است که عرش خدا بر آب است، می‌خواهی سلطنت خدای را ببینی؟ آب را نگاه کن. عرش خدا بر آب است؛ یعنی تدبیرش بر خوراکیها، حیوانات، نباتات، پرندگان، تمامش به وسیله آب است. این یکی از مراتب عرش الهی.

مراد از عرش چیست؟

دیگر از معانی عرش الهی که ذکر شده است، در روایت این طور است که تمام زمین و آسمان اوّل، یک حلقه است نسبت به آسمان دوّم تا آخر، تا آسمان هفتم. آن وقت آسمان هفتم همه یک حلقه است نسبت به کرسی و کرسی هم یک حلقه است نسبت به عرش. حالا

بینید عظمت عرش چقدر است. بعضی از مفسرین چنین گفته‌اند که:
«شاید این کهکشانها باشد».

(۱) - «... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» انبیاء: ۳۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۱۳

کهکشان بالای سرت که نگاه می‌کنی، یک خط شیری مانندی که راه کعبه را گرفته؛ یعنی رو به قبله، این را می‌گویند کهکشان. در عالم وجود گویند: صدها هزار کهکشان است، آن وقت در هر کهکشانی (منظومه ما جزء کهکشان شیری یا مجره است) میلیونها ستاره و در بعضی تا سی هزار میلیون کره است که نه تا از آنها این آفتاب، ماه، مریخ، زهره، زحل، مشتری و ... است.

تا به حال دانشمندان از روی تحقیق و استدلال حدس زده‌اند در این سی هزار میلیون، صد و پنجاه میلیونش آفتاب است؛ یعنی کره عظیمی است نور بخش که بعضی از آنها چندین برابر این آفتاب است، از حیث حُرْم و نور و اما از حیث وسعت، یکی از کهکشانها در هر ثانیه‌ای شصت میلیون کیلومتر از منظومه ما دور می‌شود؛ یعنی وسعت و دامنه پیدا می‌کند. اجمالاً به حسب روایات نسبت به

«عرش» این طور تعبیر شده است: هشت رکن دارد از هر رکنی تا رکن دیگر سی هزار سال راه است. اصلاً از حساب دور است، عرش چقدر است؟

خدا می‌داند، همین قدر بدانید که خدای عالم می‌فرماید:

«... ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ...»؛^{۱۲۶} یعنی «اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ!»

حکمران در عرش»، تدبیر کن در عرش با آن عظمت، خداست در تمام این کره‌ها، در تمام این آسمانها، تدبیر و نظم قرار داده است. چه بسا در بسیاری از آنها حیات باشد، چنان که در برخی از روایات رسیده است و بشر روی کره خاک خبر ندارد. تو که نمی‌دانی، نباید منکر شوی؛ حتی تا جایی که چند سال است سر و صدا بلند است که در بعضی از این کره‌ها تمدن‌ها و اکتشافاتی است که هنوز ما که روی خاک هستیم، پی به آنها نبرده‌ایم. و همین طور دارند تحقیق می‌کنند می‌گویند: «در فوق، موجوداتی هستند که آنها در تمدن و اختراع و پیشرفت، مقدم هستند بر بشری که روی کره خاک است».

(۱) - حدید: ۴ ..

قلب مؤمن عرش خداوند

یکی دیگر از مصادیق عرش، کلّ عالم وجود، تمام کهکشانها، تمام کره‌ها، تمام جهان هستی، عرش خداست؛ یعنی محلّ سلطنت خداست. محلّ قدرت خداست؛ نه آب تنها که اوّل گفتم. آب یکی از آنهاست. از آن جمله دل مؤمن است: «قلب المؤمن عرش الرحمن». ۱۲۷

ای انسان! تو به کجا اوج گرفته‌ای و خودت هم نمی‌دانی؟ همین قدر بدان! این قلب تو اگر قلب سلیم شد، ان شاء الله غیر از خدا چیزی در او نباشد. از حبّ مال و جاه و مقام و ریاست و شهوات پاک بشود، همه‌اش خدا و آنچه خدایی است گردد. اگر دل سالم شد، می‌شود عرش الرحمن.

بسیاری از دلها طویله است نه عرش خدا؛ دلی که در آن پول و متاع است کجا می‌شود عرش الرحمن؟! اگر علاقه‌های دنیایی از دل بیرون رفت و بنده خدا شد، آن وقت دلش عرش خدا می‌شود.

نشانه قلب سلیم این است که اگر نقصی به دنیایت رسید، دلت تکان نخورد؛ ولی وای! اگر به دینت رسید، دلت شکسته می‌شود؛ یعنی اگر خدای نکرده یک مرتبه خبر شدی که مغازه‌ات آتش گرفته است، دلت قوی بود، درست است. آدمی ناراحتی نفسانی پیدا می‌کند، اما در هر حال دل مؤمن قوی است؛ ولی اگر گناهی از تو سر زد سخت پژمرده و ناراحت و مضطرب می‌گرددی،^{۱۲۸} این است نشانه ایمان.

(۱) - بحار الانوار ۵۸ / ۳۹.

(۲) - من سرته وسائته سیئته فهو مؤمن (عدة الداعی ۲۲۴) ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۱۵

جلسه دهم: برخی از شگفتیهای عالم خلقت

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ
فِيهَا...» ۱۲۹.

خداشناسی در سوره حدید

روایت در کتاب کافی است از حضرت زین العابدین علیه السلام
از توحید پرسیدند، فرمود:

«خداى تعالى چون مى دانست که در آتیه بشر فحص مى کنند، دنبال
خدا مى گردند؛ لذا سوره توحید و شش آیه از اول سوره حدید نازل
فرمود تا قیامت هر که مى خواهد خدا را بشناسد، این سوره و این
شش آیه را بخواند.»

اینک آیه چهارم:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ».

ای کسی که می خواهی خدا را بشناسی! خداست آن خدایی که این
آسمانها و کره زمین را درشش روز (دوره) آفرید.

گفته شد که بنا به هیئت جدید، در ابتدا این کره زمین قطعه مذابه بود و غلیان داشته.

هزاران سال حرکت کرد و در اثر طول کشیدن و دوری از آفتاب، حرارت شش هزار

(۱) - حدید: ۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۱۶

درجه اولی کم شد تا این که پوسته‌ای روی کره زمین بسته گردید که بشود روی سطحش، صاحب حیاتی پیدا شود. میلیونها سال این کره زمین در حرکت بود و بعد در اثر رگبارهایی که بر این کره زمین ریخته گردید، کوهها درست شد و گیاهها و حیوانات را خداوند آفرید، آن هم در دو دوره پس از تمام کردن کره خاک و آماده شدنش برای رویدن گیاه و پیدا شدن حیوانات، آفریدن انسان و آماده کردن آسمانها... «اَسْتَوَى عَلَی الْعَرْشِ».

تدبیر خدا بر این جهان هستی قرار گرفت. خدای عالم پدید آورنده عالم و بر همه این عالم تدبیر کننده است؛ مثلاً زمین را خلق کرد، نظم در حرکتش را هم درست کرد. فرض کنید نظم در زندگی خود

بشر را هم خدا باید تدبیر کند در زندگی اش الهامها به او کند. این صنایع که از بشر درست می‌شود آیا از این گوشت و پوست است، نه بلکه همه از الهام خداست؛ پس یکی از معانی «**اَسْتَوَى عَلٰی الْعَرْشِ**»، «**استوی علی عالم الوجود**» است، بر این جهان هستی، این ملک عظیم مستولی و تدبیر کننده است.

آیه بعد: «**يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا**».

از کلمه «**يَعْلَمُ**» فهمیده می‌شود که واجب است عقلاً و شرعاً بر هر بشری یقین کند خدا عالم است به برهانهایی که در قرآن ذکر فرموده و خبر داده است. مسلمان کسی است که همیشه خدا را با خودش بداند که در تتمه آیه ذکر شده است. خدا می‌داند آنچه در شکم زمین فرو می‌رود؛ مثلاً قطرات باران، دانه‌های تخم گیاهانی که در زمین فرو می‌رود، همه را خدا می‌داند.

بانویی زیبا در عمق سی قامتی دریا!

باز از مصادیقش: «**مَا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ ...**»، بدنهای مردگان است.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: «خدا می‌داند از اول خلقت تا حالا چه گنجهایی که

معارفی از قرآن، ص: ۱۱۷

در این زمین فرو رفته». ^{۱۳۰} به این مناسبت مفسر مصری طنطاوی در پنجاه سال قبل می نویسد که: «در جراید مصر اخیراً منتشر شده که به تازگی در بحر ابیض نزدیک تونس، غواصان فرانسوی مشغول غوص در دریا بودند، یکی از غواصان به عمق سی قامت که پایین می رود، منظره هولناکی در زیر دریا در عمق سی قامت می بیند. نگاه می کند می بیند زنی است در نهایت زیبایی و آرایش به انواع جواهرات، مبهوت و حیران شده در آن وقت می بیند ماهیها می آیند اطرافش و بر می گردند. دلهره ای پیدا می کند و اعلان خطر می دهد. او را بالا می آورند. به سایر رفقاییش خبر می دهد که من در دریا چنین چیزی دیده ام. اجمالاً بزرگترشان آمد آنها هم غوص کردند دیدند این جا زیر دریا (عمق سی قامت) جای خیابان، کوچه، بازار است. باز آن طوری که باید و شاید نفهمیدند. تا می نویسد: از آمریکا استمداد خواستند و از علمای آمریکا که در این فن وارد بودند آوردند. پس از تحقیقات گفته بود آنچه من کشف کرده ام این است: این زن آدمی نیست، این شکل بتی است که به حسب طبقات دریا که من تفحص کردم، سه هزار سال قبل در این قطعه شهری

بوده و این هم شکل بتشان بوده است. بالأخره بزرگشان دستور داد یکی از دو کار را بکنند یا این که دور این قطعه حصاری بکشند و همین جا موزه‌ای شود، یا این که این بت را بیرون آورند و در یکی از موزه‌های معتبر در معرض نمایش بگذارند؟

و سپس شروع کردند به حفاری برای تحقیقات وسیع بعدی. سنخ این، صدها بت یا چیزهای دیگر پیدا شد.^{۱۳۱}

از مصادیق این آیه معدنهاست. همین معدنهای: نفت، آهن، معدن مس، طلا، همان که خلق کرده می‌داند «... وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا ...». آنچه از زمین بالا می‌رود آن را هم خدا می‌داند از زمین، شاخه‌های حبوبات، سبزیها، عددش را خودش می‌داند و باز از چیزهایی که از این زمین بلند می‌گردد بخارات است خصوصاً از قسمت دریاها. خدا

(۱) - تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۷۴.

(۲) - الجواهر فی تفسیر القرآن: ۱۲ / ۹۶ / جزء ۲۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۱۸

داند که روزی چقدر بخار متصاعد می‌گردد و این بخارها متراکم می‌شود، حالت ابری پیدا می‌کند.

«... وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ...» از آن طرف از بالا هر چه پایین می‌آید، خدا می‌داند؛ مثلاً چیزی که محسوس است، باران است، حرارت آفتاب در هر روزی رقم عجیبی است. حرارت آفتاب به کره زمین می‌رسد؛ مثلاً قطره‌های باران را خدا می‌داند.

خدا مخلوقهایی دارد که آنها هم می‌دانند. امام هم می‌داند؛ حتی در لیلۃ المعراج رسول خدا ملکی را دید عظیم الجثه که هزار هزار صورت، هزار هزار دست تا آخر، فرمود حساب چه می‌کنی؟ گفت: «یا رسول الله! من عدد دانه‌های باران که در دریاها ریخته می‌شود می‌دانم.

عدد دانه‌های باران که در کوهها ریخته می‌شود می‌دانم. عدد دانه‌های بارانی هم که در بیابانها ریخته می‌شود می‌دانم.»

فرمود: «آیا حسابی است که عاجز باشی (برای همه شما بشارت است) گفت: یا رسول الله! حساب ثوابی است که آن را نمی‌توانم، هر گاه جماعتی از امت تو دور هم جمع باشند و صلوات بر تو بفرستند از

حساب ثوابش ناتوانم. نتوانم بشمارم! من که دانه‌های باران را می‌توانم بشمارم، از حساب ثوابهایی که خدا – ان شاء الله – به این جمع عنایت می‌کند عاجزم!».

سنگهای آسمانی و تخریب زمین

اخيراً شنیده‌اید که سنگهای ریزه که از کره‌ها جدا می‌گردد به کره زمین ما می‌آید.

در هر دقیقه‌ای میلیونها سنگ به زمین می‌ریزد؛ منتها چیزی که هست در همان حلقه‌ای که محیط به کره زمین است، در همان هوای متصل به کره زمین از بس حرارت آفتاب در آن جا جمع شده، آن سنگ ریزه‌ها آن جا حل می‌شود. اگر یکی از آنها به زمین برسد از بمب اتمی اثرش بیشتر است. وای! اگر در یک دقیقه‌ای یک میلیون بمب روی

معارفی از قرآن، ص: ۱۱۹

کره زمین بریزد چه می‌شود؟ لذا خدا همان جا حلش می‌کند «وَمَا يَعْزُجُ فِيهَا» آنچه را هم که بالا می‌رود خدا می‌داند.

مکان بدنها و ارواح پس از مرگ

اینهایی که گفتیم، صورت است، در عالم معنی و عالم حقیقت بدنهایی که در زمین می‌روند خدا می‌داند. روحهایی که از بدن فاصله می‌گیرند و در عالم بالا می‌روند، آنها را هم می‌داند. بدنت در زیر خاک می‌رود و روح در عرش می‌رود.

در روایت خصال شیخ صدوق است: «مؤمن ساعت مرگش که روحش را می‌گیرند و به عرش می‌برند، دست به دست این گل عالم وجود را ملائکه به عرش خدای رسانند».

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ». رسیدیم به نقطه حسّاس ایمان. مسلمان، مؤمن و موحد کسی است که همیشه خدای را همراه خود و ناظر بر خود و همه ببیند؛ یعنی بداند خدایی که غیب است با تو است: «وَهُوَ مَعَكُمْ» هو یعنی خدا، «مَعَكُمْ» یعنی با شما «أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» هر کجا باشید؛ خواه زیر زمین یا روی کره ماه، خدا با تو است. باز تکرار می‌کند: «بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ ای مسلمانان! هر کاری بکنید خدا می‌بیند. کار خیر کن؛ چون خدا می‌بیند، کار شر نکن؛ چون خدا می‌بیند. از خدا حیا کن، معنای دینداری همین است. همیشه خدای را بر خود دانا و محیط بدان در هر کجا که باشی.

اگر این طور شدی این ایمان است، در دنیا و آخرت سعادتمند هستی. تمام سعادت و خوشی در همین یک کلمه است. آنهایی که اهل ایمان باشند،^{۱۳۲} امنیت حقیقی در زندگی دنیا و از ساعت مرگ الی الابد برای آنهاست. هر چه اضطراب است، در کفر به خداست و هر چه امن است، در ایمان به خدای عالم است.

از چهار طریق آدمی اضطراب دارد که بعد علاجش را هم می‌گوییم. اولین راه دلهره «بی خبری» است که به تعبیر دیگر، از معمای هستی سر در نیاوردن است که

(۱) - «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» انعام: ۸۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۲۰

منجر می‌شود به مالیخولیا. دوّم: حرصها، شهوترانیاها، ماده پرستی بی مرز و بی حدّ و حساب، این هم اضطراب می‌آورد.

یکی از رفقای ما اهل منبر بود، این کار را رها کرد رفت در شغل زمین و ساختمان.

^{۱۳۲} (۱) - «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» E\ انعام: ۸۲ ..

اجمالاً یک وقت با خبر شدیم ایشان میلیونر شده تا بالأخره از خانواده‌اش سؤال شد که ایشان کجاست؟

گفت: «از وقتی که مالش زیاد شده این بدبخت نه خوراکش را می‌فهمد نه زندگی‌اش را؛ پیش از آفتاب می‌رود بیرون، ساعت یازده – دوازده شب می‌آید و در حالی که گیج و خسته است».

بعد از چندی احوالش را پرسیدم، گفتند زخم معده پیدا کرده، چهار ماه است گذرنامه تهیه کرده تا برای معالجه به خارج برود نمی‌تواند؛ زیرا هر روز کاری از کارهایش را می‌خواهد انجام دهد تا فردا برود.

شهوات هم‌چنین است. حرص بر شکم، گاه می‌شود خودش را فدای شکم می‌کند.

گویند: «در آمریکا (آمار هفت – هشت سال قبل است) یک میلیون و هشت هزار تختخواب برای بیماران روانی دارند». همینهایی را که اضطرابها و دلهره‌ها به فحشا و منکرات در شراب و قمار کشانده است. سپس تیمارستان. بعد می‌گویند: «در هر دقیقه‌ای در آمریکا دو نفر دیوانه می‌شوند». این سالها دیگر چه خبر است؟!!

جلسه یازدهم: علم و قدرت خداوند

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ * يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».^{۱۳۳}

در این آیات از اوّل سوره حدید تکیه روی صفت «علم و قدرت» است. تمام صفات کمالیه حق، برگشتنش به علم و قدرت است. واجب است بر هر مسلمانی بداند خدای عالمیان دانا و تواناست، هموزن ذره (در تعبیر از این خردتر مثالی نیست) از دانش خدا بیرون نیست.^{۱۳۴} هرگاه زمستان در اتاق را باز کنند و شعاع آفتاب داخل حجره گردد، ذراتی در حرکتند، در نور آفتاب به قدری کوچک

^{۱۳۳} (۱) - حدید: ۴-۶ ..

^{۱۳۴} (۲) - «... وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ...» E\ بونس: ۶۱ ..

است که گاهی دیده نمی‌گردد، تا جایی که «يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى»^{۱۳۵} هنوز حرف نزدی، خدا از دلت خبر دارد. «وَأَخْفَى» آنچه از خودت هم نهان است آن را هم خدا می‌داند.

(۱) - حدید: ۴ - ۶ ..

(۲) - «... وَمَا يَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي

السَّمَاءِ...» یونس: ۶۱ ..

(۳) - طه: ۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۲۲

بدون استثنا، هیچ چیز از علم خدا بیرون نیست. واجب است یقین کنی، از آن جمله: «يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ» آنچه در زمین فرو می‌رود.

دیگر آنچه را که به آسمانها صعود می‌کند، شیاطین‌اند که آنها را با تیر شهاب رد می‌کنند. دیگر ملائکه‌اند که هر کدام مقام معینی دارند.^{۱۳۶}

^{۱۳۵} (۳) - طه: ۷ ..

^{۱۳۶} (۱) - «وَمَا مِمَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» E\ صافات: ۱۶۴ ..

ملکوت آسمان جای اعمال اهل ایمان

دیگر از اموری که به آسمان بالا می‌رود و در آسمان جا می‌گیرد اعمال اهل ایمان است.^{۱۳۷} در ملکوت آسمان جای اعمال اهل ایمان است. (البته آنچه که واجد شرایط باشد)، که در حدیث معاذ ذکر شده است:

«عملی را بالا می‌برند، ملائکه آسمان اوّل ردّش می‌کنند، می‌گویند: ما مأمور غیبیم؛ چون صاحب این عمل غیبت کرده عملش بالا نمی‌رود. عمل دیگری که غیبت نکرده آسمان دوّم معطلش می‌کنند، می‌گویند، صاحبش دارای کبر است ردّش می‌کنند. عمل دیگری بالا می‌رود به آسمان سوّم که می‌رسد، می‌گویند: حسود است، ردّش می‌کنند. عمل دیگری را ملک می‌گوید: من صاحب رحمم، صاحب این عمل قسی القلب است، کسی که قلبش قساوت دارد عملش قبول نمی‌شود.^{۱۳۸} کسی که رحم ندارد چه توقع رحمی از خدا دارد که خدا رحمتش بکند، عملش را قبول بفرماید بلکه گاه می‌شود بعضی از قساوتها علاوه این که نمی‌گذارد عملت بالا برود، قهر خدا را به تو می‌چشاند. عملی از این حجابها می‌گذرد، ندا می‌رسد ما بهتر

^{۱۳۷} (۲) - «... إِنَّ كِتَابَ الْإِنْتِزَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ» E\مطففين: ۱۸ ..

^{۱۳۸} (۳) - «... فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ...» E\زمر: ۲۲.

می‌دانیم و در این عمل ریا کرد، نظرش به ما نبود. این انفاقی که کرد نظرش تعریف خلق بود نه رضای خدا».^{۱۳۹}

غرض اعمالی که بالا می‌رود، خدا همه را می‌داند؛ حتی عملی که از نظر ملائکه هم پنهان باشد.

(۱) - «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» صافات: ۱۶۴ ..

(۲) - «... إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ» مطففين: ۱۸ ..

(۳) - «... فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ...» زمر: ۲۲.

(۴) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۴۶ - ۲۴۸ / ح ۲۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۲۳

دیگر از مصادیق «... مَا يَعْرُجُ فِيهَا...» البته مراد سماء ملکوتی است.

ارواحی که از قالب جدا می‌شوند و می‌میرند، اگر چنانچه اهل

ایمان و تقوا باشد همان ساعت مرگ، روحش را می‌برند از آسمانی

به آسمان دیگر تا به آسمان هفتم می‌رسانند.^{۱۴۰} ملائکه با چه خوشی

و بهجتی روح مؤمن را که تازه از بدن فاصله گرفته است به عالم

^{۱۳۹} (۴) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۴۶ - ۲۴۸ / ح ۲۰ ..

^{۱۴۰} (۱) - «الَّذِينَ تَتَوَفَّلُ - هُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ...» E\ نحل: ۳۲ ..

ملکوت اعلی می‌برند. اگر - نعوذ بالله - کافر یا گنهگار باشد، وای
اگر ظالم باشد! وای! اگر مال یتیم خور باشد! وای اگر قسم دروغ
خور باشد! اینها وقتی می‌میرند به عکس، هبوط است، عروج ندارد؛
یعنی او را رو به پایین به اسفل السّافین می‌کشاند.

پرسشهای مردگان از همدیگر

در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام است می‌فرماید:

«گاه می‌شود مؤمن که از دنیا می‌رود و پاک است، او را به عالم
اعلی می‌برند و در آن جا ملحق می‌شود به ارواح عالیه و آنها
می‌گویند، تازه مهمان عزیز و مکرم است، مثل مسافری که می‌آید،
پس از حضور شروع به احوالپرسی می‌کنند، این که تازه مرده، وارد
شده در عالم ملکوت، آشنایانی که جلوتر مرده بودند، تا او را
می‌بینند می‌گویند:

خوش آمدی! بگو بینم مثلاً فلانی در چه حال است؟ احوال
می‌پرسند از حال زنده‌ها که هنوز روی خاک هستند».

این جا امام علیه السلام می‌فرماید: «اگر بگوید: خوب هستند، در
دنیا زنده هستند، می‌گویند: امید است که - ان شاء الله - به ما

برسند؛ یعنی در عالم اعلا؛ ولی اگر احوال یکی را پرسیدند، گفت:
پیشتر از من مُرد، آن ارواح شریفه می‌گویند: آه! **قد هوی مع لوم**
می‌شود این بدبخت سرنگون شده، **حقّ الناس** گردنش بوده که
گرفتار شده، اگر سالم بود که به ما می‌رسید، سقوط کرده، عالم
ملکوت سفلی رفته، تا چه وقت خلاص

(۱) - «الَّذِينَ تَتَوَفَّلُ - هُمْ أَلْمَلِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ...»
نحل: ۳۲..

معارفی از قرآن، ص: ۱۲۴

شود آن را دیگر خدا می‌داند». ^{۱۴۱} **حقّ الناس** مثل سنگی است که به
پای مرغی بسته‌باشند، چطور مرغ نمی‌تواند بپرد، آدمی که می‌میرد
اگر **حقّ الناس** به گردنش باشد، نمی‌تواند بالا برود و از عقبات
بگذرد.

حاضر و ناظر بودن خداوند

«... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...».

یعنی: «خدا با شماست هر کجا که باشید».

در مسجد، در بازار یا در خانه.^{۱۴۲} اگر سه نفر هستید، چهارمی شما خداست. پنج نفر باشید، خدا ششمی شماست. خلاصه، همه جا حاضر و ناظر است و از بندگانش جدا نیست. با آفریده‌اش هست. «یا من کلّ شیء قائم به» هستی هر مخلوقی وابسته به یدِ قدرت اوست. «یا من بیده ناصیتی» جان من در قبضه قدرت خداست نه قدرت خودم. یک خواب و بیداری دست آدمی نیست. گاه می‌شود دلش می‌خواهد زود خوابش ببرد، نمی‌برد. گاهی دلش می‌خواهد خوابش نبرد، یک مرتبه قهراً سرش پایین می‌آید خوابش می‌برد. بی خود آدمی را غرور گرفته است. چه چیزت دست خودت است؟ همه‌اش خدا، خدا، خداست که همه چیزت را او می‌داند. هر کاری را او می‌تواند بکند. قیام هر موجودی به اوست: «کلّ شیء قائم به». هیچ موجودی روی پای خودش نایستاده؛ یعنی هستی‌اش مال خودش نیست.

پرسشی از سهل شوشتری و پاسخ او

سهل شوشتری – که خیلی در تذکرها در جلالت قدرش نوشته شده است – کرامات

^{۱۴۲} (۲) - «... ما یكون من حیثی ثلثة إلا هو رابعهم...» E\ مجادله: ۷ ..

(۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۲۶۹ / ح ۱۲۱ و ۱۲۳ ..

(۲) - «... مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...» مجادلہ: ۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۲۵

بسیاری از او نقل شده. از آن بزرگوار پرسیدند: «ابتدای سلوک و انقلاب تو چه بوده؟».

گفت: «من در سن هفت سالگی نزد دایی ام بودم. شبی خوابیده بودم وقت سحر بولم گرفتم. از رختخواب بلند شدم رفتم بول کردم. خواستم بخوابم، دیدم دایی ام رو به قبله نشسته، عبايي به دوش کشیده عمای پیچیده و نشسته. من خوشم آمد، پهلویم نشستم تا ایشان نمازش تمام شد. گفت: پسر چرا نشسته‌ای؟ گفتم: خوشم آمده می‌خواهم پهلوی تو بنشینم. گفت: نه، برو بخواب! رفتم خوابیدم. تا شب دوم باز همان موقع بلند شدم رفتم بول کردم، دیدم دایی ام دارد نماز می‌خواند. باز رفتم پهلویم نشستم، گفت: برو بخواب! گفتم: دوست دارم هر چه تو می‌گویی من هم بگویم. مرا نشانند رو به قبله گفت: یک مرتبه بگو: **یا حاضر! یا ناظر!** من گفتم. گفت: برو بخواب! شب سوم بلند شدم باز رفتم پهلویم نشستم و گفتم: امشب

دو مرتبه بگو: **یا حاضر! یا ناظر!** بالأخره هر شبی سه تا، یا چهار تا به آن اضافه می‌کرد، من هم خیلی خوشم می‌آمد تا کم کم مرا واداشت به وضو گرفتن (خوشا به حال کسانی که در خانه‌هایشان پیری است که جوانها را به یاد آخرت بیندازد) شب دیگر هم وضو گرفتم، گفت: امشب هفت بار بگو: **یا حاضر! یا ناظر!** این مرد بزرگ چه دعایی به این بچه یاد داده **یا حاضر! یا ناظر!** ای خدایی که همه جا هستی! ای خدایی که همه را می‌بینی! واجب است عقیده داشته باشی، یقین کنی هر جا بروی خدا با تو است».

**در آن دم کافر است اما
نهان است**

**هر آن کو غافل از حق یک
زمان است**

نه کفر به معنای حقیقی که انکار حق است. «کفر» به معنای «ستر و پوشش» است. همین که آدمی حق را پوشید، کافر شده. کسی که خدای را ندید، خودش و مخلوق را می‌بیند.

در اسلام بروی بسته بودی

**اگر آن کافری پیوسته
بودی**

شکر خدای را که در نعمت را بر ما نبست. این همه کفر و دروغ ...
یک وقت به گوشت می‌رسد: «حیّ علی الصلوٰه» می‌دوی، می‌آیی
برای نماز، استغفار،

معارفی از قرآن، ص: ۱۲۶

باز می‌روی بیرون، در خانه کفر، در کوچه و بازار کفر، باز می‌آیی
مسجد، ظهر که شد خدا را می‌شناسی.

می‌فرماید: «نماز به منزله نهر آبی است که از در خانه رد می‌شود.
شبانه روزی پنج مرتبه اگر کسی برود در آب و بیرون بیاید، هر چه
کثافت هست پاک می‌شود». غفلتها - ان شاء الله - پاک می‌شود. اگر
مثلاً نماز نمی‌آمد کفر، کفر شخص استمرار پیدا می‌کرد.

«اگر آن کافری پیوسته بودی!»؛ یعنی اگر به یاد خدا به برکت نماز
نمی‌افتادی، «در اسلام بروی بسته بودی». اگر به برکت نماز،
غفلتهای از صبح تا ظهر و از ظهر تا شب پاک نمی‌شد، کجا مسلمانی
باقی می‌ماند.

خلاصه، گفت: «دایی‌ام شبی دو تا یا سه تا اضافه می‌کرد تا کار رسید به این جا که دیگر من خودم بدون این که بروم پهلوی دایی‌ام مقداری که پیش از اذان باقی مانده است بلند می‌شدم. از همان بچگی کیف می‌کردم. تسبیح دست می‌گرفتم و می‌شمردم:

یا حاضر! یا ناظر!».

کلمه «یا حاضر!» را خواستم برایتان عرض کنم، برای فرزندان هم این معنی را روشن کنید. بگو پسر جان! هر جا بروی خدا با تو است. برهان نمی‌خواهد. فطرتش کافی است.^{۱۴۳} فقط تذکر می‌خواهد. اکتفا می‌کنم به ذکر داستانی که در آن عبرتی باشد برای تشویق هر کس که ملاحظه حضور حق کند.

تأثیر سخن بانوی علویّه بر مرد بی‌تقوا

ابن جوزی نقل کرده است و دیگران و در کتاب فضائل السادات آن جا که نقل می‌کند از کتابهای متعدّده از یکی از اخیار که گفت:

«در بازار مصر رد می‌شدم رسیدم به آهنگری (البته آهنگریهای سابق که کوره

^{۱۴۳} (۱) - «... فطرت الله التي فطر الناس عليها...» E\ روم: ۳۰ ..

(۱) - «... فَطَرَتَ اللَّهُ اللَّيِّ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...» روم: ۳۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۲۷

داشتند) می گوید: دیدم این جناب آهنگر موقعی که می خواهد آهن تفتیده را از کوره در آورد، دستش را می کند در کوره و آهن را بیرون می آورد می گذارد روی سندان، آن وقت می کوبدش. تا این منظره را دیدم حیران و متحیر همان جا ایستادم تا استاد فارغ شد. از من سؤال کرد چه می خواهی که این جا مدتی است ایستاده‌ای؟ گفتم: معذرت می خواهم! چیز عجیبی از تو دیده‌ام. پس از اصرار زیاد گفت: حقیقتش این است در جوانی ام قحطی شده بود، یک زن علویّه‌ای همسایه‌ام بود و آن زن عائله هم داشت، در اثر قحطی و بیچارگی پیش من آمد و مطالبه طعام کرد، دیدم خیلی زیباست، مطالبه عمل حرام را از آن زن بیچاره کردم، آن زن نپذیرفت رفت. مرتبه دیگر گرسنگی طوری بیچاره‌اش کرد که تسلیم شد و گفت: حاضرم ولی به یک شرط. گفتم: چه؟ گفت:

به شرط این که چون من آبرو دارم، مرا جایی ببری که هیچ کس خبردار نگردد. من هم قبول کردم گفتم: برایت جایی معین می کنم

که هیچ کس نباشد. وقت را معین کردم همه را بیرون کردم. خانه خلوت شد. هیچ کس غیر از من و زن محترمه (علویّه صالحه) نبود.

زن آمد او را به اتاق بردم. تا دست به سویس دراز کردم دیدم لرزید، وحشت کرد. گفتم چیست؟ گفت: مگر قول ندادی جایی مرا ببری که کسی نباشد؟ گفتم: نگاه بکن! هیچ کس نیست. زن گریه کرد، گفت: خدا هم نیست؟ تا زن گفت خدا هم نیست، من هم لرزیدم، گفتم: ای زن! واللّٰه! من باید بلرزم. من باید بترسم. من گنهکارم. من مقصّرَم. تو زن پاکدامن را خواستم آلوده سازم. تو چرا بترسی؟ - خیلی گذشته است - ملاحظه حضور ربّ العالمین را کردم. او را با کمال احترام آوردم آنچه که رفع احتیاجش می شد مجاناً به او دادم، گفتم: برو به امان خدا. این زن علویّه صالحه دعا کرد، گفت:

الهی چنانی که مرا به آتش نسوزاندی، خدا آتش دنیا و آخرت را بر تو حرام کند. از آن روز تا به حال آتش دنیا مرا نمی سوزاند. دیگر نمی دانم آتش جهنّم و آخرت چه می شود؟ ولی امیدوارم به حقّ جدّه اش که آتش آخرت هم مرا نسوزاند.»

غرضم، ملاحظه حضور است، تا گفت خدا حاضر است، زود تسلیم شد
و قبول

معارفی از قرآن، ص: ۱۲۸

کرد. قسمت عمده عذابهای جهنم مال قلدرهاست لکن خدا خودش
می‌داند من و شما ملاحظه‌ای داریم و عذابهای او را سبک
نمی‌شماریم لکن زورمان به نفسمان نمی‌رسد، غم دلت را باز کن و
بگو:

دمی با حق سخن با راز می

غم دیرینه دل باز می گوی

گوی

الهی رحمت دریای عام

وز آن جا قطره‌ای ما را

است

تمام است

اگر آرایش خلق گنهکار

فرو شویی در آن دریا به

یک بار

نگردد تیره آن دریا زمانی

ولی روشن شود کار جهانی

«لا يمكن الفرار من حكومتك».^{۱۴۴} از هر کس فرار کنیم، از قدرت و حکومت تو فرار نمی‌توانیم بکنیم. فقط خوشحالی ما این است که وقت مرگ، تو با ما هستی.

سرازیری قبر، محشر، فریادرس ما تو هستی.

وقتی از شکم مادر متولد شدی، چطور خدا مهر تو را در دل بستگانت قرار داد، حالا می‌خواهی در دل خاک فرو بروی، مهربانها با تو هستند. بستگانت با تو هستند. تا کار می‌رسد به جایی که تو را می‌برند به عرش، آن جا که حسین علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الآن حسین نزد عرش است».

قرآن هم می‌فرماید:

«يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * (یعنی فی آل محمد) وَادْخُلِي جَنَّتِي».^{۱۴۵}

ای کسی که یک عمر راه بندگی را طی کردی! راه تقوا را از کف ندادی! «فادخلی فی عبادی» یعنی امیرالمؤمنین سید المتقین، امام

^{۱۴۴} (۱) - مفاتیح الجنان دعای کمیل

^{۱۴۵} (۲) - فجر ۲۷ - ۳۰

حسن، امام حسین علیهم السلام ایشان بندگان شایسته خدا هستند،
تو هم به آنها ملحق شو.

ساعت مرگ آدمی اگر با هوش باشد، این معنی را حس کند که خدا
با اوست و تنها نیست. به مرگ نیست نمی‌شود. خوشا به حالش!

(۱)۔ مفاتیح الجنان دعای کمیل

(۲)۔ فجر ۲۷ -- ۳۰

معارفی از قرآن، ص: ۱۲۹

جلسه دوازدهم: بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال بندگان

«... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَ الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ * يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ
فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».^{۱۴۶}

«... وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». باز هم تأکید می‌فرماید به این که خدا می‌بیند.

علاوه بر این که در محضر خدا هستید، خدا هم به کارهایتان بیناست. این کلمه «بصیر»؛ یعنی بینا، دانا، دانستن همه امور را شامل می‌گردد که از آن جمله انسان است.

آدمی مانند سایر حیوانات برای دیدن، محتاج به وسیله‌ای است که چشم باشد. از مور ضعیف تا فیل کزایی برایشان چشم خلق کرده و این چشم برای ادراک مادیات است که سفیدی، سیاهی، قرمزی، فرق بین زن و مرد، پیر و جوان را از این روزنه بفهمد لکن خیال نکنید دیدن، منحصر به این آلت است. خدای عالم می‌بیند اما نه تنها ظاهر را بلکه زیر پرده را، ته دلت را می‌داند. گذشته و آتیه را می‌داند. و مراد به دیدن خدا، دانایی است نه به این چشم. خدا چشم ندارد؛ چون ماده نیست. خدا چشم خلق کن است. بدون این که چشم داشته باشد، به خودی خود می‌بیند. می‌داند؛ یعنی علم دارد. مخلوق باید برایش چشمی خلق بشود تا از این دستگاه عکاسی، ادراک بعضی از

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۰

جزئیات را بنماید؛ ولی خدا احتیاجی به چشم ندارد. خودش دستگاه آفرین است.

چشم درست کن است. اگر احتیاج به چشم داشت، دیگر چشم آفرین نمی‌گردید. و ادراک هم اختصاص به این چشم ندارد؛ منتها در عالم ملک (ماده) جریان قانون الهی بر این شده است که آدمی و حیوانات اگر بخواهند رنگ و شکل و صورت را ببینند، از این دستگاه عکاسی چشم ببینند و اما وقتی جان از این بدن جدا شد، دیگر بینایی اش احتیاج به این چشم ندارد؛ زیرا مجردات در ادراک قویترند. آدمی وقتی که می‌میرد، این چشم ظاهری بسته است، اما جمال اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را می‌بیند. روحش می‌بیند. ادراک روح باقی است. ماورای ماده را، صور مثالیه را ادراک می‌کند. محتضر، چشمش بسته شده، لکن جمال علی علیه السلام را می‌بیند. ملکوت اعمال را می‌بیند. گوش، ساعت مرگ ضایع شد؛ اما سامعهای که در ذات آدمی است - که علم و ادراک

باشد - صداها را می شنود. می فهمد. زبان به مرگ بر طرف می شود؛
اما خود روح نطق دارد.

گستاخی ضمیره به امام سجّاد علیه السلام و کیفر سخت آن

در کافی سبب این روایت را چنین نقل می کند:

«جمعی به منزل حضرت سجّاد علیه السلام آمده بودند برای استماع حدیث. به امام اصرار کردند که آقا حدیثی از قول جدّتان برایمان بگویند. امام سجّاد علیه السلام این حدیث را عنوان کرد:

رسول خدا فرمود: محتضر روحش بالای بدنش است. وقتی

جنازه اش را از خانه بیرون می آورند، روح که بالای بدن است

متوجه می شود، به بستگانش می گوید: ای بستگان من! «یا اهلی ویا

ولدی لاتلعبنّ بکم الدنیا کما لعبت لی مال جمعته من حلّه و غیر حلّه

لکم فالمهناً لکم والتّبعة علیّ». این جناب میّت روی نعشش فریاد

می زند: ای باقی ماندگان من! شما مثل من بدبخت، گول دنیا را

نخورید. دیدید که چقدر من زحمت کشیدم. از حلال و حرام و

مخلوط همه را جمع کردم. حقوق واجبه را

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۱

ندادم، حالا که می‌خواهم بروم، خوش گذرانها با دیگران است
ولکن حسابش به گردن من بدبخت است. گوارایی و خوشگذرانی
برای وارثهاست. حساب و کتاب هم به دوش آقای حاجی بدبخت».

تمّه حدیث را بگویم: «امام وقتی این حدیث را نقل کرد، در مجلس،
ضمیره مردکی بوده که ایمان درستی نداشت. این بدبخت در مجلس
مسخره کرد، گفت: آیا مرده حرف می‌زند؟ فرمود: بله. گفت: اگر
حرف می‌زند پس فرار بکند. کاری بکند که نگذارد او را در قبر
ببرند. امام سجّاد علیه السلام را خیلی ناراحت کرد، فرمود: چه
بکنیم؟ اگر ساکت بنشینیم که می‌گویند بخل کرد، چرا حدیث را
برایمان نمی‌گوید، اگر هم بگویم چنین استهزا می‌کند.

مجلس گذشت. راوی ابو حمزه است، گوید: چند روز بعدش از خانه
بیرون آمدم، شخصی به من رسید و گفت: البشاره! ضمیره مُرد. – آن
شخصی که راجع به گفتگوی روح فوق جسد استهزا کرد – ابو حمزه
گفت: تا شنیدم، گفتم بروم ببینم چه می‌شود؟

وضع چطور است؟ رفتم تشیّعش، بعد از این که غسل و کفنش
کردند، در گور که خواستند او را ببرند، من رفتم جلو شاید در

گورش چیزی بفهمم، صورتش را روی خاک گذاشتم خواستم بالا
بیایم، دیدم دو لبش می‌جنبید، گوش کردم دیدم می‌گوید:

«ویل لک یا ضمیره!»؛ وای بر تو ای ضمیره! دیدی صدق کلام رسول

خدا را؟ خودش داشت به خودش می‌گفت. بالأخره ابو حمزه

می‌گوید: لرزیدم، بیرون آمدم مستقیماً آمدم خدمت امام سجّاد

علیه السلام عرض کردم: آقا! از تشییع جنازه این منافق می‌آیم

و خودم شنیدم ناله‌اش را در قبر که می‌گفت: وای بر تو ای کسی که

استهزا می‌کردی! حالا رسیدی به آنچه که پیغمبر خدا فرموده

بود». ^{۱۴۷} خواستم بگویم بینایی، شنوایی و گویایی اختصاص به چشم

و گوش و زبان ندارد.

خود روح آدمی بدون چشم ممکن است ببیند. بدون گوش، یا زبان

ممکن است بشنود

(۱) - اصول کافی: ۳ / ۲۳۴ - ۲۳۵؛ لئالی الأخبار: ۵ / ۱۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۲

یا بگوید. در خواب که خوب آشکار است، چقدر حرف می‌زنی؛ ولی
زبان ساکت است. غرض وقتی می‌گویند خدا می‌بیند، به بینایی
چشم خودت قیاس نکن. خدا علم دارد در محضرش همه چیز حاضر
است.

«... وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». معنی «بصیر» که معلوم شد؛ یعنی خدا
علم به مبصرات دارد. می‌بیند، نه به چشم. تمام کارهای بشر،
رفتارهایش و بالاترش، آنچه به دلش می‌گذرد: «يَعْلَمُ السِّرَّ
وَأَخْفَى»؛ تمام امور را می‌داند.

حیا لازمه ایمان

خدایا! خودت ایمانی بده که دائماً تو را همه جا حاضر و ناظر ببینیم
و آنگاه به واسطه این علم و ایمان، حیایی در ما پیدا شود. «حیا»
لازمه ایمان است. هر کس یقین کرد که خدا او را می‌بیند، تو را به
خدا! آیا دیگر خیانت می‌کند؟ در خانه‌اش هم باشد، تنها که باشد،
پیش خدایش حیا می‌کند. حیا صفت کمالی است که خدا در ضمیر
آدمی قرار داده که به برکت آن، جلوی فسادها گرفته می‌شود. به
برکت شرم حضور خالق، حیا می‌کند؛ خدایی که محیط برماست،
زمین و آسمان لشکر او هستند. اراده کند شخص به زمین

فرومی رود. می‌ترسدومی لرزد. اگر در تنهایی باشد یا غیر تنهایی، هیچ فرقی نمی‌کند، این صفت چه وقت پیدا می‌شود؟ وقتی که آدمی یقین کند «هُوَ مَعَكُمْ» هر جا هستی خدا با تو است، مثل داستانی که دیروز گفتم، قضیه آهنگر در پنهانی بود ولی حیا کرد.

«... وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» این آیه شریفه بشارت است برای اهل ایمان و تهدید است برای اهل فسق. ای مؤمن! البشاره! که خدایم کارهای خوبت را می‌بیند. ای روزه خور و بی‌نماز! به توبت گویم خدایم چیزت را می‌داند، هم بشارت است و هم انداز است.

ارتباط معاد با مبدأ

«لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۳

«از برای خداست ملک آسمانها و زمین و تنها به سوی خدا بر می‌گردد تمام کارها».

و در سوره شوری می‌فرماید:

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ».^{۱۴۸}

«بدانید تمام کارها به خدا بر می‌گردد».

در آیه قبل هم فرمود: «لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» این جا هم می‌فرماید:

«لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» آیه اول راجع به ابتدای هستی است و آیه‌ای که حالا می‌خواهیم شروع کنیم، راجع به نهایت هستی است. آن آغاز است، این رسیدن به غایت است. آن مبدأ و این معاد است. اول فرمود: «خدای عالم، ملک آسمان و زمین دست اوست، حیات و موت هم دست اوست». این از ابتداست. این ابتدای آفرینش است، بعدش چطور؟ بعدش هم ملکش است، بعد از خلق هم ملک، ملک خداست، حکومت، حکومت خداست. کارها هم بر می‌گردد به خدا. ابتدا از خدا، انتها هم از خدا «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» چنانی که ملکش بود از اول، بعد هم تا قیامت ملکش است. خصوص وقتی که قیامت را بر پا می‌کند، کارها را بررسی می‌فرماید. میزانهای عدل را بر پا می‌دارد.^{۱۴۹} تمام کارها رجوعش به خداست صدوراً و بقائاً و نتیجتاً هم‌ه‌اش به خدا بر می‌گردد. فرض کنید این آپولو واقعاً اگر کسی دقیق شود، این هم «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» این چیست؟

^{۱۴۹} (۲) - «وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ...» E\ انبیاء: ۴۷ ..

قطعات آهن، فلزات، معادن. اینها را چه کسی آفریده؟ خدا. برق و بخار و قوه‌ای که آن را بالا ببرد می‌خواهد، برق کجاست؟ خدا در اجسام قرار داده. چیز دیگری لازم دارد و مغزهای حسابگری «کامپیوتری» لازم دارد که حساب کند این آپولو در ساعت، چقدر می‌تواند بالا برود. از زمین تا ماه سیصد هزار کیلومتر است، کامپیوتر ساز را چه کسی باید بیافریند؟ خدا.

هر کاری را که حساب کنید صدوراً به خدا بر می‌گردد، خودتان بنشینید حسابش بکنید؛ چنانچه غایت و نتیجتاً نیز همه به خدا بر می‌گردد. ناچارم مطلب را روشن‌تر کنم؛

(۱) - شوری: ۵۳.

(۲) - «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ...» انبیاء: ۴۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۴

خاک و هوا و آب می‌شود میوه و گیاه آنها هم می‌شود خوراک حیوان، آنگاه حیوان می‌شود خوراک انسان، انسان را هم خدا می‌بردش در عالم قرب خودش^{۱۵۰} که هیچ چشمی ندیده و هیچ

^{۱۵۰} (۱) - «... فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» E\ قمر: ۵۵ ..

گوشی نشنیده، اینها همه فدای آدم، اینها همه فانی در آدم و آدم باقی به بقاء الله. برگشتش به خدا شد.

قوس صعود و نزول که بالأخره مبدأ، خدا و مرجع، خدا، اول خدا، آخر خدا «إِلَى اللَّهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ». «الی» برای حصر است منحصرأً همه کارها به خدا بر می‌گردد و بس. هر نفسی، هر چه کرده، پاداش داده می‌شود. به تمام کارهای هر فرد فردی رسیدگی می‌شود.^{۱۵۱} از قلم نمی‌افتد. اگر ظلمی به کسی کرده، محاکمه‌اش می‌کنند. به قول حضرت زینب علیها السلام به یزید فرمود:

«به همین زودی محکمه‌ای پیا می‌شود که در آن محکمه دشمن تو، به پا کننده این محکمه، جدّم خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است. خون حسین علیه السلام خون محمد صلی الله علیه و آله است، باید روز قیامت حقّ هر ذیحقی از ظالم گرفته گردد و به صاحب حق داده شود».^{۱۵۲} خدا سوگند یاد فرموده از ستم ستمگری در نمی‌گذرم. در ملک خدا کسی را بکشند، چه کسی باید تلافی بکند؟ خدا؛ چون در ملک او شده است بلکه در بعضی از امور در همین دنیا هم مکافاتهایی داده می‌شود، باز آن هم از خداست.

^{۱۵۱} (۲) - «... وَتُخْرَجُ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...» E\ جاثیه: ۲۲ ..

^{۱۵۲} (۳) - لا يجوز ظلم ظالم (اصول کافی: ۲/ ۴۴۳؛ الجواهر السنیه: ۳۱۹) ..

گاهی برای آدمی مکافات و مجازات مشتبه می‌شود. اگر کسی به مادرش اذیت کرد، مجازاتی دارد و مکافات؛ مجازاتش بعد از مرگ است، همان عذابهایی که در قرآن و اخبار خبر داده شده برای عاق والدین. مکافات جدی‌تر در دنیا دارد. اولین

(۱) - «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» قمر: ۵۵ ..

(۲) - «... وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...» جاثیه: ۲۲ ..

(۳) - لا يجوزنى ظلم ظالم (اصول کافی: ۲ / ۴۴۳؛ الجواهر السنیه: ۳۱۹) ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۵

اثرش این است که عمرش کوتاه می‌شود. هر کس پدر و مادر را دلشکسته کرد تا برسد به کشتن، عمرش کوتاه می‌شود دیگر آن که عاقبت به شر می‌گردد.

توهین به حضرت فاطمه علیها السلام و کیفر سخت آن

می‌گویند: «متوکل عباسی خیلی بی‌حیا و از دشمنان سخت فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام بود. در مجلسش از بس بد زبان و رذل بود بیشتر وزرا هم با او دشمن بودند. از جمله کسانی که دشمن او شد پسرش بود. بالأخره به پسرش فحش می‌دهد. پسر تصمیم به کشتنش می‌گیرد. به قاضی وقت گفت: اگر کسی به فاطمه زهرا علیها السلام جسارت کند، حکمش چیست؟»

گفت: فاطمه زهرا علیها السلام کسی است که خدا در قرآن گواهی به عصمت او داده، اگر کسی جسارت به ساحت قدس فاطمه کند، مثل این است که قرآن را منکر شده، کافر است و کشتنش جایز است.

گفت: به فتوای خود شما من امشب می‌خواهم پدرم را بکشم؛ زیرا که خودم به گوش خودم شنیدم که این ملعون به صدیقه طاهره علیها السلام جسارت کرده است.»

غرضم جواب قاضی است. قاضی گفت: «بلا شک درست است، کشتنش حلال است، اگر هم بکشی در کشتنش ثواب است؛ اما با همه اینهایی که گفتیم، اگر پدرت را کشتی عمرت کوتاه می‌شود.»

بالآخره پدر ملعونش را تگه تگه کرد. خودش هم نشست به تخت سلطنت. شش ماه هم بیشتر طول نکشید که خودش هم کشته شد. اجمالاً خواستم بگویم هر چند قتلش بجا بود، این اثر وضعی است، مکافات است. معنی مکافات غیر از مجازات است. جزای عمل آن آخرت است و لکن بعضی اعمال است آثاری هم خواهی نخواهی در دنیا دارد، هر چند به حق باشد، این اثر وضعی را دارد. یا مثلاً فرض کنید کسی قسم دروغ بخورد، قطعاً یکی از آثارش کوتاهی عمر است، مگر کارهای نیکی

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۶

بکند که اثر وضعی آن برداشته شود؛ اینها مکافات است پس این هم از خداست.

حکایت جالب ابن مسعود و ابو جهل در جنگ بدر

داستان عجیبی است واقعاً شیرین! نسبت به ابن مسعود و ابو جهل. در مکه معظمه که عدد مسلمین کم بود سوره «الرَّحْمَن» نازل شد. پیغمبر اکرم رو کرد به آن چند نفر مسلمان فرمود: «کدامتان حاضرید بروید این سوره را بر مشرکین بخوانید؟».

امیرالمؤمنین نبود، ابن مسعود گفت: «من حاضر م» و عبدالله بن مسعود از مسلمانهای پاکدامن بلکه قبول ولایت کننده و شیعه علی است. بنده خدا کوچک و ضعیف الجثّه بود. مسخره اش می کردند. رسول خدا می دانست که بالأخره ابن مسعود طاقت ندارد، فرمود: «بنشین! کدامتان هستید این سوره «الرَّحْمَن» را ببرید و بر مشرکین بخوانید؟».

باز ابن مسعود گفت: «من».

مرتبّه سوّم رسول خدا قبول کرد. ابن مسعود آمد در مسجد، ابو جهل و دیگران هم نشسته اند. با رشادت شروع به خواندن کرد. ۱۵۳ ابو جهل معطلش نکرد و فقط یک سیلی به این بیچاره زد، صورت و گوشش زخم شد و خون جاری گردید و به سختی به زمین افتاد. بعد از ساعتی که به حال آمد، بلندش کردند و با این منظره رقت بار پیش رسول خدا آوردند.

فرمود: «چطور شده؟».

گفت: «ابو جهل یک سیلی زد این طور سرم آمد».

رسول خدا فرمود: «من گفتم تو نرو؛ چون طاقت نداری»؛ ولی
بالآخره این جا جبرئیل تبسمی کرد و سرش را فرمود تا آخر کار
«إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»، «... وَإِلَى اللَّهِ عِاقِبَةُ الْأُمُورِ»^{۱۵۴} آخرش چه
وقت بود؟ ظاهراً در سنه دو هجری یا کمتر،

(۱) – السیره النبویه: ۱ / ۲۷۵؛ تفسیر ابوالفتوح: ۱۰ / ۳۸۰ (با

اندکی اختلاف) ..

(۲) – لقمان: ۲۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۷

در مدینه منوره در وقتی که لشکر ابو سفیان و ابو جهل حمله کردند
و در بدر با مسلمین جنگیدند و فتح با مسلمین شد. مسلمین عده‌ای
از آنها را کشتند و هفتاد نفر را اسیر کردند. در این جبهه جنگ از
کسانی هم که کشته شد «ابو جهل» بود. پیغمبر خدا دید ابن مسعود
نشسته نمی‌تواند برود جبهه جنگ؛ چون کوچک و ضعیف بود،
فرمود: «ابن مسعود! کاری می‌گویم بکن. خیلی کار شیرینی است».
رسول خدا یادش داد فرمود:

«شمشیری بردار برو در میدان جنگ، هر کافری را که دیدی افتاده، زخم کاری خورده، مردنی است سرش را ببر».

ابن مسعود هم اطاعت کرد. شمشیر را برداشت آمد در جبهه جنگ. همین‌طور تماشا می‌کرد ببیند کجا کافری افتاده برود سرش را ببرد که زحمتی هم نداشته باشد، یکدفعه چشمش به ابو جهل افتاد، دید همان ابو جهل کذایی افتاده، زخم کاری هم خورده لکن «له خوار؛ خُر و پفی می‌کند».

ابن مسعود از صدایش ترسید که اگر برود سرش را ببرد شاید حرکتی بکند و ابن مسعود را از بین ببرد. از همان دورها نیزه‌ای که دستش بود دراز کرد سر نیزه را گذاشت در گلویش فشار داد، دید نمی‌تواند تکان بخورد، کاملاً مناسب سر بریدنش است، نزدیک آمد دید کارش خلاص است، فقط منتظر است که ابن مسعود با کمال آسانی سرش را ببرد. ابن مسعود چقدر کوچک بوده و چقدر ابو جهل بزرگ بوده که می‌گویند: «به سختی رفت بالا روی سینه‌اش نشست». مردک یک مرتبه چشمش را باز کرد زبانش را بیرون آورد، گفت: «ای بچه چوپان! (این مردک نفس آخرش هم دارد چه کبری به خرج می‌دهد) از جای سختی بالا رفتی!».

جناب ابن مسعود هم فرمود: «آمده‌ام برای این که خلاصت کنم».

گفت: «حالا که مرا کشتی و رفتی به صحبت بگو ای محمد! من حالا که می‌خواهم بمیرم، از تو کسی نزد من بدتر نیست، من دشمن‌ترین خلق با تو هستم».

بعد وقتی که به رسول خدا گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او بدتر از فرعون است؛

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۸

فرعون وقتی خواست غرق بشود گفت ایمان آوردم؛^{۱۵۵} ولی این بدبخت مرگ را می‌بیند، کفرش بیشتر می‌شود».

بعد ابو جهل نگاه کرد دید این کارد گاوکشی که دست ابن مسعود است؛ هم کاردش کند است و زوری هم ندارد کله گنده این مردک را ببرد، فهمید که با شکنجه سرش بریده می‌شود، گفت: «ابن مسعود! کاردت مناسب سر من نیست بپرداز دور، با شمشیر خودم سر من را باید ببری».

^{۱۵۵} (۱) - «... ءَاَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَاَمِنْتُ بِهِ بِئُوا إِسْرًا ءَعِيلٌ...» E\ یونس: ۹۰ ..

ابن مسعود هم شمشیر خودش را برداشت که هم تیز و هم زود این سر را خلاص می‌کند. اجمالاً سر را برید از سینه‌اش پایین آمد. حالا فتح کرده می‌خواهد سر ابو جهل را ببرد، زورش نمی‌رسد، ناچار شد رفت کارد گاو کشی خودش را آورد و گوشش را سوراخ کرد، بندی پیدا کرد در گوشش کشید، آن وقت طناب را گرفته و کشید تا آورد جلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله. وقتی آورد، رسول خدا تبسمی کرد فرمود: «یادت می‌آید آن روزی که همین ابو جهل سیلی به تو زد، گوشت را خون آلود کرد، حالا تو هم امروز خوب گوشش را زخم کردی.»^{۱۵۶} اینها نه این که جزای ابو جهل است، گفتم مکافات است؛ لذا کلّیت هم ندارد بلی گاهگاهی برای ناظرین عبرت شود و تقویت ایمانها گردد تا بشر بداند کره خاک صاحب دارد، مثل کره‌های دیگر مالک دارد، اگر انتقام نکشد خودش ظالم است؛ چنان که در روایت دارد.^{۱۵۷} در محضر خود او این جنایتها می‌شود، در ملکش. وای بر تو ای آدم ظالم! هر که باشی و هر نوع ظلمی باشد و هر چند پرگاهی نسبت به حیوانی باشد که به ظلم از او بگیری.

^{۱۵۶} (۲) - السیرة النبویة: ۲/ ۲۰۱؛ کامل ابن اثیر: ۲/ ۱۲۷ (با اندکی اختلاف) ..

^{۱۵۷} (۳) - ان لم انتقم من الظالم فانا الظالم ..

زین العابدین علیه السلام در سفر حج بر شتر سوار است. شتر را آزاد
رها کرده از جاده

(۱) - «... ءَامَنْتُ أَنَّهُ لَأِلهَ إِلَّا الَّذِي ءَامَنْتُ بِهِي بَنُوا إِسْرًا عَيْلَ...»
یونس: ۹۰ ..

(۲) - السیره النبویّه: ۲ / ۲۰۱؛ کامل ابن اثیر: ۲ / ۱۲۷ (با اندکی
اختلاف) ..

(۳) - ان لم انتقم من الظالم فانا الظالم ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۳۹

کمی کج شد. سر کرد در خارها و سرگرم خوردن شد. مقداری
معطل کرد. امام دید از قافله باز می ماند، تازیانه را بلند کرد که
بزند، یکدفعه خودش را گرفت، فرمود: «**لو لا القصاص**؛ اگر نبود
ترس از تلافی!» بالأخره نزد^{۱۵۸} لعنت خدا بر تو ای ظالمی که
مظلومی را سیلی بزنی! به قدری سیلی اثرش زیاد است که دیه اش
نسبت به اعضای دیگر دو برابر است؛ یعنی اگر کسی پای کسی را
زخم کند، مجروح کند، دیه اش یک مثقال و نیم طلاست. یا اگر بزند

^{۱۵۸} (۱) - کشف العقه: ۲ / ۸۶ ..

که جایش سیاه شود، واجب است سه مثقال طلا دیه بدهد. این حکم نسبت به صورت دو برابر می‌باشد. سیلی به طور کلی حرام است هر چند طرف، خائن هم باشد، هیچ کس حق سیلی زدن ندارد.

«وقتی که به امر پروردگار حاکم عادل، امامان و پیغمبران میزانهای عدل را بر پا می‌دارند».^{۱۵۹}

نمی‌دانم وقتی که ما را در آن محکمه حاضر می‌کنند چه کنیم؟

وای از زبان! هر کدام از ما که چقدر تهمت زده‌ایم و یادمان هم نیست. اینها همه حساب دارد. تو یادت رفته، خدا که یادش است. تو بی خبری؛ اما در نامه عملت که ضبط و ثبت است.

چاره‌ای نیست جز آن که به خودش پناهنده شویم. در این شبها با زین العابدین علیه السلام هم ناله گردیم: «ومن ایدی الخصماء غداً من یخلصنی».^{۱۶۰}

«چه کسی از دست صاحبان حقوق و مدعیان مرا می‌رهاند؟ (جز تو پروردگار!)».

^{۱۵۹} (۲) - «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتُهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» E غاشیه: ۲۵ - ۲۶.

^{۱۶۰} (۳) - بحارالأنوار: ۹۸ / ۸۸.

(۱) - کشف الغمّه: ۲ / ۸۶.

(۲) - «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» غاشیه: ۲۵ - ۲۶.

(۳) - بحار الأنوار: ۹۸ / ۸۸.

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۰

جلسه سیزدهم: خداوند؛ خالق علّتها

«لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ * يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ» ۱۶۱

آسمان و زمین منحصراً ملک ربّ العالمین است و بس. شریک ندارد برای هیچ مرتبه‌ای از مراتب خلقت. ملک نیست، یک اراده در تمام این عالم هستی حکومت می‌نماید با حفظ سلسله علل و معلول، نه

این که ما منکر عِلَّت و معلولیم؛ یعنی آتش بلاشک آلت سوزاندن است، برق عِلَّت روشنایی است لکن چه کسی این را چنین قرار داده است؟ حرف ما این است. علل و معلول در تحت یک قدرت است. خداست که آتش را سوزان قرار داده است و آب را ترو سیراب کننده قرار داده است: «وَاللّٰهُ تَرْجَعُ اَلْاُمُورُ» و به سوی خدا همه چیز برمی گردد به شرحی که روز گذشته ذکر گردید.

اختلاف شب و روز نشانه‌ای از قدرت خداوند

رشته دیگر از ملک دارای اش که گواه صدق است بر نفوذ مشیت و کمال قدرت و حکمتش – که در چند جای قرآن ذکر فرموده – موضوع اختلاف شب و روز است.

(۱) – حدید: ۵ – ۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۱

این جا می فرماید: «يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ» «ایلاج» به معنای ادخال است؛ داخل می کند روز را در شب و داخل می کند شب را در روز. این معنی که عبارت باشد از اختلاف شب و روز و درهم شدن آن دو، روز برود در شکم شب و شب برود در شکم روز، در دستگاه خلقت

اگر کسی این معنی را دقت کند، اختلاف روز و شب در دو جهت خوب آشکار می‌گردد.

جهت اول - در حرکت وضعیه است؛ یعنی حرکت شبانه روزی که کره زمین یک دور به دور خودش می‌گردد که هر ثانیه‌ای چهار فرسخ طی می‌کند. این حرکت وضعیه که به مدت ۲۴ ساعت است، دائماً در این کره زمین شب و روز است. اول آفتاب، پیش از ظهر، عصر، مغرب، عشا، نصف شب، اذان صبح دائماً روی کره زمین است. باز صریحتر بگوییم و مثال بزنیم. شیراز وقتی که آفتاب می‌زند در آن هنگام جاهایی است که یک ساعت از آفتاب گذشته، دو ساعت، پنج ساعت، جاهایی است که ظهر است. روی همین کره زمین، جاهایی است که وقتی شیراز اول آفتاب است، آنجا اول غروب است. جاهایی است که تازه آنجا نصف شب است. اینجا اول روز است هم اکنون تقریباً یک و نیم یا دو ساعت بعد از ظهر است که در مسجد جامع نشسته‌اید، روی کره زمین جاهایی است که عصر است. بعضی جاها الآن غروب می‌شود. بعضی جاها الآن عشاء است. الآن در سمت آمریکا جاهایی است که نزدیک به نصف شب است. آن طرف

کره زمین الآن شب است. حدود چین و ژاپن می باشد که الآن آفتاب می خواهد غروب کند. مصر با ما دو ساعت تفاوت دارد.

هر جایی یک طوری است. غرض مسأله دخول روز در شب است. آفتاب طالع می شود و تاریکی شب را از بین می برد، تا وقتی که خواست غروب بکند، آفتاب که غروب کرد تاریکی پیش می آید: **«يُوجِ الْأَيْلَ فِي النَّهَارِ»**؛ یعنی اول غروب که شد دیگر موقع شب است: **«يُوجِ الْأَيْلَ فِي النَّهَارِ»** ظلمت شب پیش می آید تا ده ساعت یا بیشتر. از دوباره شروع می شود دائماً روز و شب تداخل می کنند. **ظلمت**

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۲

شب و نور روز در هم می روند **«وَيُوجِ النَّهَارِ فِي الْأَيْلِ»**.

و اما نسبت به حرکت شمالی به جنوبی و جنوبی به شمالی، کره زمین که از آن حاصل می گردد فصول اربعه: بهار و پاییز و زمستان و تابستان، این چهار فصل پیدا می گردد. در این چهار فصل میزان روز و شب عجیب و دقیق است از اول پاییز (اعتدال خریفی) شبها شروع می شود به بلند شدن، روزها به کوتاه شدن، تا سه ماه این طور است، شبها بلند، روزها کوتاه می گردد. شبها می شود دوازده ساعت و ربع،

تا آفتاب بزند قریب چهارده ساعت شب طول می کشد. روز به عکس می شود. ده ساعت، سه ماه هم به تدریج کوتاه می گردد، از روز کم می گردد تا اول بهار (اعتدال ربیعی) شبها کوتاه و روزها بلند. آن هم باز تا سه ماه و از اول تابستان روزها کوتاه و شبها بلند می شود تا اول پاییز. ای کسی که چهل - پنجاه سال از عمرت می گذرد! آیا هیچ وقت شد این نظم تغییر بکند، نامنظم بشود؟ دائماً این نظم و اختلاف بین روز و شب، بلندی روز، کوتاهی شب و بر عکس از اول خلقت تا حالا بوده و خواهد بود؛ لذا می توانند تقویم و ساعات سالهای آتی را به خوبی معین نمایند.

عالم بودن خداوند به اسرار و نهانها

«وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ» ختم می فرماید آیاتی که دلالت بر اسما و صفاتش دارد، به صفت علم. باز تکرار می کند: «بدانید خدا عالم است». خدایی که این دستگاه منظم را مرتب کرده می داند. قبلاً فرمود که: «بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ»؛ به کارهایتان خدا داناست. اینک می فرماید: «بِذٰتِ الصُّدُوْرِ». ذات صفت برای موصوف محفوظ است؛ یعنی «بِخِصْلَةِ ذٰتِ الصُّدُوْرِ»؛ خصلتی که در سینه ها نهان است، خدا آن را هم می داند.

روایت جالبی است، قسمتی از آن را به مناسبت بگویم، راجع به سه نفر مشرک که تصمیم گرفته بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناگهانی بکشند، امیرالمؤمنین علیه السلام به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی را کشت و دو نفر دیگر را گرفت و آورد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله. محل شاهد

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۳

این جاست، هر چه رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار فرمود اسلام بیاورند، نپذیرفتند؛ لذا بت پرست که تصمیم کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارد، باید او را بکشند، ماده فساد است. فرمود: «ببرید او را بکشید».

دومی هم گفت: «پس از رفیقم نمی خواهم زنده بمانم، مرا هم به او ملحق کنید». تا بردند او را بکشند جبرئیل نازل شد، عرض کرد: «یا محمد! او را نکشید؛ چون سخی است. مهمان دوست است. خصلتی دارد که خدا آن را دوست دارد. دیگر آن که حسن خلق دارد». رفتند و آزادش کردند. گفت: «چطور شد مرا نکشید».

فرمود: «وحی خدا بود». عین واقع را فرمود. خدای من به من خبر داد که تو این خصلتها را داری.

گفت: «به خدای محمد صلی الله علیه و آله قسم! هیچ کسی این خصلتهای مرا خبر نداشت» و همان موقع مسلمان شد، شهادتین را به زبان جاری کرد.^{۱۶۲} اگر بگویم خصلتهای خوبش او را به اسلام هدایت کرد، دور نگفتم چنان که خصلتهای زشت، آخرش به کفر می‌کشاند و بی ایمان از دنیا می‌برد.

وجوب ایمان آوردن به خداوند

«**ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ**». در این شش آیه خدای عالم مقداری از اسما و صفاتش را ذکر فرمود. خصوصاً در مسأله علم و حکمت چند بار تکرار کرد. پس نتیجه این می‌شود: حالا که دانستی از روی نظم و برقراری هر چیز، عالم مربوط به یکی است که آن خدا باشد، بیاید به چنین خدایی ایمان بیاورید. «**ءَامِنُوا**» خطاب به مسلمانهاست.

اقرار و شهادت دادن به زبان کافی نیست؛ حتی با کمی اقرار به قلب باز هم این ایمان نیست، ایمان به معنای گوش است. ایمان؛ یعنی آدمی دلش با خدای عالم راهی پیدا

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۴

بکند، در هر حالی خودش را محتاج به او بداند.

در قرآن می‌فرماید: «ای مؤمنین! بیایید حالا دیگر ایمان

بیاورید». ^{۱۶۳} ای کسانی که به زبانتان می‌گویید: «**لا اله الا الله**»،

بیایید و به قلبتان ایمان بیاورید به آن که همه چیزتان از اوست. باید

توجه و علاقه داشته باشید. تو که علاقه ات به صدها چیز است،

امیدت به صدها سبب است، به همه امید داری مگر به خدا، از همه

می‌ترسی مگر از خدا، خضوع و خشوع برای همه می‌کنی مگر برای

خدا، دعوی ایمانت کدام است؟!!

لزوم خشوع و خضوع برای خداوند

باید تنها برای خدای خودت خاضع باشی. در دعای ابو حمزه

می‌خوانید:

«**سَيِّدِي اَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثَّرْتَهُ اَنَا الضَّعِيفُ الَّذِي قَوَّيْتَهُ**».

خدای من! من همان بچه در قنடைیه‌ای هستم. ضعیفی بودم که یک‌پشه را نمی‌توانستم از خودم دور کنم. آدمی تا نعمت را از او نگیرند، قدرش را نمی‌فهمد.

دست و زبان و پا چه نعمتی است، حالا نمی‌فهمی، اگر می‌خواهی قدرش را بفهمی، به کسی که کور است پرس چشم چیز خوبی است یا نه؟ آن وقت قدرش را بفهم. آقایان! خانمها! نعمت خدا را منکر نشوید. گناه خدا را نکنید. به زبانی که خدا داده گناه خدا را نکنید. نعمتهای خدا را یاد آور شوید: «... انا القلیل الذی کثرته ...». وقتی من آمدم بچه‌ای بیش نبودم، حالا چند اولاد پدید آمده، خدایا! تو زیادم کردی: «... والعاری الذی کسوته ...»؛^{۱۶۴} خدایا! من برهنه آمدم (و تو مرا پوشاندی). «چطور خدا لباس برای تو تدارک کرد؟ از پشم حیوانات، از نباتات و اخیراً از نفت، تمامش از خداست. او به بشر الهام می‌کند، بشر هم درست می‌کند. می‌گویند: «نوعاً لباسهای امروز را از نفت درست می‌کنند»، نفت از کیست؟ از خدا. چه کسی به بشر الهام کرد و یادش داد که از

(۱) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ...» نساء: ۱۳۶ ..

(۲) - مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۵

نفت پارچه یا غیره درست بکند؟ من همان برهنه اوّلی هستم که تو مرا پوشاندی. آنگاه که آدمی خدای را بشناسد به این که جمع ملک از اوست، اصولاً و فروعاً خودت و دیگران همه و همه «مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ»، پس برای چنین خدایی چقدر باید خاضع و خاشع باشی؟

انسان کفور و نمک شناس

باید ترس و لرز از خلاف بندگی کسی داشته باشی که جانت همه از اوست. آدمی اگر شعوری داشته باشد باید پیشانی اش از خجلت عرق کند و جان بدهد من آن قدر بی حیا باشم؟

در دعای ابو حمزه می خوانید: آه! چقدر من بی حیا هستم! ۱۶۵
چقدر من جاهل هستم، ملاحظه حضور ربّی که: «لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ربّی که «وَاللّٰهُ تَرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ ربّی که «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»؛ ربّی که «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّهْرُ وَ الْبَاطِنُ...» ۱۶۶ است
نکرده و نمی کنم. این شش آیه که همه اش در صفات و علم خدا و

۱۶۵ - (۱) ... انا یارب الّذی لم استحیک فی الخلاء ولم اراقبک فی الملاء... (مفاتیح الجنان/ دعای ابو حمزه ثمالی).

۱۶۶ - (۲) - حدید: ۳ ..

احاطه اوست چقدر باید آدمی ایمانش، خضوعش، خشوعش بستگی اش به پروردگارش شدید و قوی بشود، صد هزار درجه بالاتر از بستگی بچه به مادر. بچه چقدر به مادر بستگی دارد، چرا این طور است؟ بچه است به خیالش اگر مادر قهر کرد، دیگر همه چیز رها شده. وای از وقتی که مادر با بچه قهر بکند! تا قهر کرد و از بچه فاصله گرفت، چه بر سر این بچه می آید؟ بزرگترین بلا برای بچه است. فقط دلش می خواهد مادر به رویش بخندد، بداند مادرش از او راضی است؛ چون همه چیزش را از مادر می بیند.

ای عاقل! صد هزار درجه باید با خدای خودت چنین باشی؛ چون همه چیزت

(۱) - ... انا یارب الذی لم استحیک فی الخلاء ولم اراقبک فی الملاء ... (مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی).

(۲) - حدید: ۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۶

واقعاً از خدای عالم است، پس سر خجلت به زیر انداز. ملاحظه حضور بنما؛ لذا پس از این چند آیه می فرماید: «**أَمِنُوا**» بیاید

ایمان به خدای خودتان بیاورید؛ یعنی خاشع بشوید. چسبیده به او بشوید. فروش به خدای خود داشته باشید. همه‌اش از خدا بگو از خدا بخواه. گاه می‌شود آدمی نمک به حرام، از صبح تا شب یک لحظه به فکر نمی‌افتد که خدا دارد با او چه می‌کند. کفور است.

تازه‌ای بگویم تا بفهمید مسلمانانی یعنی چه؟ در صدر اسلام غزالی می‌نویسد: «عادت داشتند مسلمانان (البته از برکت رسول‌الله صلی الله علیه و آله) به هم که می‌رسیدند، احوالپرسی که می‌کردند، می‌گفتند: **کیف حالک**؛ احوال شما چطور است، برای چه؟ به قصد این که طرف را بیندازند در شکر و بگویند: **الحمد لله**. آن وقت پرسش کننده شریک باشد در ثوابش».

ولی حالا جرأت داری با مسلمانهای امروزه بگو احوالت چطور است؟ می‌گوید:

«بابا دست به دلم نزن! چه می‌گویی؟ وضع خراب است». اگر جنست به فروش نمی‌رسد، زبانت که گنگ نیست. اگر گنگ می‌شدی چکار می‌کردی.

«... **ءَامِنُوا بِاللَّهِ**...»؛ «ایمان به خدای خودتان بیاورید». با خدای خود سازش کنید. «**وَرَسُولِهِ**»؛ «و به رسول خدا ایمان بیاورید»؛

رسولی که شما را با خالق خود آشنایتان کرد. باید طوری شوی که محمد صلی الله علیه و آله را از اولادت هم بیشتر دوست بداری بلکه از خودت هم بیشتر دوستش بداری؛ چون محمد صلی الله علیه و آله کسی است که تو را با محبوبت آشنایی داده. محمد صلی الله علیه و آله کسی است که پیغام آور از نزد الله جل جلاله است.

«وَأَنْفِقُوا». به خیالتان تا گفتید: **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»** این

اسلام و ایمان و دین تمام است؟ ایمانی پیدا کن که از آن ایمان پیبری به ربّ الارباب که خودت را و هر چه داری ملک خدا بدانی.

مالی که در دست است آن را عاریه بدانی. **«مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ»** خانه، باغ، فرش، همه را از خدا بدانی. نگو این قدر زحمت کشیدم تا یک خانه درست کردم. پس پولهای در بانک از کیست؟ می گوید:

«پدرمان مُرد یک مشت پولی گیرمان آمد، آن هم از پدرم است».

پس همه اش خودت، خودت از کجا؟ الآن پدرت

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۷

خجالت می کشد که یک عمر می گفت پول من چطور شد؟ من رفتم یک طرف، پولها هم رفت یک طرف، پس معلوم می شود چند روزی به عاریت با ماست.

این سرایی است که البته

خنک آن قوم که در بند

خلل خواهد یافت

سرای دگرند^{۱۶۷}

اگر مالی که در دست است عاریه و مال خدا دیدی، خرج کردنش در راه خدا برایت آسان می‌شود، آن وقت بدان ایمانی پیدا کرده‌ای «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ»؛ ولی مادامی که پول خرج کردن در راه خدا برایت سخت است، بدان هنوز ایمان به پول است نه خدا. چطور اگر پای هوای نفس باشد، می‌گویند: آقای فلان! اگر یک پاساژی فلان جا بسازی، روزی ده هزار تومان مثلاً مال الاجاره داری، زیر سنگ پول باشد پیدا می‌کنی، چرا؟ چون اگر این پاساژ را ساخت، روزی فلان قدر مال الاجاره دارد؛ اما به او بگو: آقای میلیونر! اگر این مدرسه علمیه را درست بکنی، امید است خدا چند برابر به تو عوض بدهد؛ چون اسم خدا رویش است مسامحه می‌کند، پس خوب معلوم می‌شود که ایمان ضعیف است.

وظیفه ثروتمندان هنگام جهاد

^{۱۶۷} (۱) - سعدی/ مواعظ (با اختلاف).

در شأن نزول همین آیات شریفه گویند برای غزوه تبوک بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلان بسیج دادتا قشون همه جمع گردد، آیه شریفه هم نازل شد که: «... أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ...»^{۱۶۸} ای پول دارهای مدینه! باید شما جور قشون را بکشید. مسلمانان صدر اسلام این طور بودند. هر کس هر چه داشت آورد، تا عثمان که چند وقیه نقره هر چه داشت آورد؛ چون جهاد راه خداست. امروز جهاد راه خدا رشته‌ها دارد. عالم درست کردن، کتابهای دینی را نشر دادن، دعوت کردن خلق رو به خدا، جهاد است.

(۱) - سعدی / مواعظ (با اختلاف).

(۲) - حدید: ۷.

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۸

سه نفر یا هفت نفر آمدند در حالی که گریه می‌کردند - که خدا در قرآن تعریفشان می‌کند - گفتند: «یا رسول الله! ما هم آرزو داریم

بیاییم در رکاب تو کشته شویم؛ ولی وا اسفا! نه نفقه داریم نه مرکب، هیچ چیز نداریم».

رسول خدا هم فرمود: «من هم ندارم که نفقه راه شما را بدهم». اینها دلشکسته گریه کردند و رفتند که آیه شریفه نازل شد.^{۱۶۹} مؤمن به خدا باید وضعش چنین باشد. فقیرش این جور، غنی اش آن جور. غنی هر چه دارد می آورد، فقیرش آه می کشد می گوید:

آه! که نفقه ندارم تا بیایم جانم را فدا کنم؛ چون می خواستند بروند غزوه تبوک صد و چند فرسخ راه. هوا در نهایت گرمی، خرما هم رسیده، کارها هم زیاد، باید مشغول خرما چیدن بشوند، خرما و زندگانی ات را رها کن، بلند شو بیا جانت را فدای دینت کن! در این گرما این چه امتحانی است؟ اگر من و تو بودیم چکار می کردیم؟! من نمی دانم، اگر امام زمان علیه السلام بیاید چه بر سرمان می آید. دستوری بدهد این شیعه ها چه خواهند کرد؟!

شیفتگی شگفت آور اباذر غفاری به پیامبر صلی الله علیه و آله

در همین جنگ تبوک – یک تکه تاریخی بگویم – از کسانی که به سختی خودش را رساند. بعضیها بودند مرکب گیرشان نمی آمد، از

^{۱۶۹} (۱) - «... تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ» E\ توبه: ۹۲ ..

این نمونه ابوذر است، یک شتر لاغر به دستش رسید، اولاً چیزی
برایش پیدا نشد، تا سه روز عقب ماند و به زحمت فوق العاده خودش
را به لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید.

در اثنای راه، شتر ابوذر از رفتن باز ماند. ابوذر هر چه کوشید
نتوانست شتر را به راه بیندازد. ناچار پیاده بارها را به دوش گرفته به
راه افتاد. آفتاب گرم به شدت بر سر ابوذر می‌تابید، از تشنگی به
زحمت افتاده بود؛ ولی هدفی جز رسیدن به پیغمبر نداشت. همان
طوری که می‌رفت، در گوشه‌ای از آسمان ابری مشاهده کرد، چنین
پنداشت که در آن

(۱) - «... تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ»

توبه: ۹۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۴۹

سمت باران آمده است، راهش را کج نمود به سنگی برخورد که
مقدار کمی آب در آن جا جمع شده بود. اندکی از آن چشید. به
خاطرش گذشت بهتر است آب را با خود ببرد شاید پیغمبر و یارانش
تشنه باشند و آبشان تمام شده باشد. آنها را در مشکی که همراه

داشت ریخت و با سایر بارهایی که داشت به دوش کشید و با جگری سوزان طیّ راه می نمود تا به هر زحمتی بود، خودش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید.

مردی فریاد کرد: «به خدا ابوذر است که می آید!».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند ابوذر را پیامرزد! تنها زندگی می کند، تنها می میرد، تنها محشور می شود». ^{۱۷۰} رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبالش شتافت. بارها را از پشتش به زمین نهاد و ابوذر از خستگی و تشنگی بی حال به زمین افتاد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آب حاضر کنید و به ابوذر بدهید». ابوذر گفت: «آب با من است».

از او پرسیدند آب همراه داشتی و نیاشامیدی؟

گفت: «پدر و مادرم به قربانت! به سنگی بر خوردم دیدم آب سرد و گوارایی است، اندکی چشیدم با خود گفتم از آن نمی آشامم تا حبیبم پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بیاشامد».

(۱) - سفینه البحار / ۱ / ۴۸۲ ..

جلسه چهاردهم: وجوب ایمان آوردن به خدا و رسول

«ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ
ءَامِنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ* وَمَالِكُمْ لَاتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ
يَدْعُوكُمْ لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^{۱۷۱}.

«ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» پس از آن که از اول سوره مبارکه حدید
شش آیه راجع به قدرت، علم و حکمت خدا را ذکر فرمود، خودش
را معرفی کرد: اول خدا. آخر خدا. ظاهر و باطن خدا. خالق
آسمان و زمین خدا. آن کسی که روز و شب را درهم می کند خدا.
آن کسی که می میراند و زنده می کند خدا. عالم خدا. حالا که
چنین است «ءَامِنُوا»، ایمان به خدا بیاورید؛ یعنی دل متوجه بشود به
خدایی که همه چیزت از اوست؛ ایمان به خدایی که همه کارهایت
از اوست؛ ایمان به آن خدایی که الآن اوصافش ذکر شد که از آن

جمله است مالکیت مطلقه. خودت را بنده بدانی. زنده شدن و مردن و نفس کشیدن و اولاد و مال و تمام چیزها را از خدا بدانی.

ایمانها معمولاً سطحی است. مرتبه نازله از ایمان است. آدمی باید در هر حدی است یک قدم جلوتر برود. در آیات بعد مراتب ایمان را ذکر می‌فرماید.

«**ءَامِنُوا بِاللَّهِ**»، ایمان به خدا بیاورید. «**وَرَسُولِهِ**» محمد صلی الله علیه و آله شناسی شوید.

(۱) - حدید: ۷-۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۵۱

محمد دوست شوید. ببینید او چه کسی بوده؟ آن کسی است که خدای تعالی با وحی خود او را برگزید و اختیار کرد و او را معلم و هادی بشر قرار داد تا قیام قیامت.

محمد صلی الله علیه و آله کسی است که نه استاد دیده و نه مکتب رفته. محمد صلی الله علیه و آله کسی است که علوم اوّلین و آخرین

از اوست. «آمنوا بر سوله» حرفش را بشنوید. بدانید قرآن از خداست.

به غمزه مسأله آموز صد

مُدَرِّس شد^{۱۷۲}

نگار من که به مکتب نرفت

و خط ننوشت

قرآن مجیدی که علوم اوّلین و آخرین در آن است، بر زبان پیغمبر امّی نازل شده است. باید شما ایمان بیاورید؛ یعنی تا فرمان محمد صادر شد از جان و دل بپذیرید.

از لوازم قطعی شناخت خدا، خود را به بنده بودن، خدای را به مولایی شناختن، سهولت انفاق است. وقتی که بشر فهمید خودش بنده و ملک خداست، همه چیزش هم از خداست. اگر بنا شود خودش را و همه چیزش را ملک خدا بداند، دیگر چرا انفاق کردن برایش سخت باشد؟ خودت می‌گویی مال دیگری است، انفاق کردن به مال دیگری به دستور خودش آیا سخت است!؟

معنای مستخلف

«أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ». «مُسْتَخْلَفٌ» از «خليفة» است. انفاق کنید از آنچه که شما را خليفة قرار داد. این جا دو احتمال در «مُسْتَخْلَفِينَ» داده شده است.

احتمال اول این که: مراد، خليفة از طرف «رَبِّ الْعَالَمِينَ» باشد از جمله آیه شریفه: «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»^{۱۷۳} از همان اول خدا آدم ابوالبشر را خليفة قرار داد؛ یعنی کره خاک و هر چه در او پیدا شود، عاریه و به عنوان امانت از طرف خداست که آدم و اولادش در آن تصرف کنند «خِلافَةً عَنِ اللَّهِ» ملک از خداست. این معدنها، زراعتها، حاصلها و میوهها مال خداست. آدم خليفة است؛ یعنی

(۱) - حافظ.

(۲) - بقره: ۳۰.

معارفی از قرآن، ص: ۱۵۲

از طرف خدا مأمور است در زمین تخم بریزد، آب بدهد، بقیه‌اش باخداست؛ مثلاً زمین را شخم کند، تخمی که خدا آفریده بریزد،

آبی هم که خدا آفریده به آن برساند، همین مقدار خلافت و نیابت از طرف حق دارد؛ یعنی آقای مالک! زمین زراعتی، نه ملک تو است و نه ملک دیگری است، ملک خداست و هکذا هر چه که تصور کنید.

احتمال دوّم: مستخلف از نسل پیش است. مستخلف از مورث؛ مثلاً خانه‌ای که تو در آن نشسته‌ای پیش از پدرت بوده، پس شما خلیفه از طرف پدرت هستی. شما که مُردید سر جای شما هم اولادت، قومی سر جای قوم دیگر.

دیگران در رحم مادر و

پشت پدرند^{۱۷۴}

ای که بر روی زمینی همه

وقت آن تو نیست

هر نسلی وارث نسل جلو می‌گردد. کره زمین و آنچه در زمین است همه جای خودش هست. همه‌اش عاریه. عده‌ای استفاده می‌کنند، می‌میرند، عده دیگر می‌آیند و جمع و تفریق. بدبختی می‌آید زحمت می‌کشد و روی هم می‌گذارد، می‌افتد و می‌میرد. زحمت کشیدنهایش قسمت می‌شود، در بین وارثهایش پخش می‌گردد و هکذا. وارث کلّ هم خداست.

^{۱۷۴} (۱) - سعدی/ مواعظ) با اندکی اختلاف).

غرض درباره مستخلفین است **«أَنْفِقُوا»** ای مسلمانها! خرج کنید از این مالی که شما جانشین دیگران هستید. این کنایه است؛ یعنی مال خودت نیست، چقدر مهم است.

تذکر این نکته انفاق را آسان می کند از بس آدمی انفاق کردن برایش سخت است، می گویند: **«أَنَّما سَمَى المالَ مالا لانه تميل اليه القلوب»**؛ مال را که مال گفته اند چون به دل چسبیده، طبع آدمی این است. هر جا پول است، دل هم آن جاست.

پرسی از مرگ و پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله

یک نفر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد:
«آقا! چطور است که ما از مرگ

(۱) - سعدی / مواعظ (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۱۵۳

بدمان می آید؟ درحالی که مرگ بلا شک برای آدمی بزرگترین سعادت است و بعدش هم رسیدن به سعادتهاست. مرگ به این خوبی چرا ما از آن منزجر هستیم؟».

پیغمبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد بگو بینم: «**الک مال؛ مالی هم داری؟**».

گفت: «آقا! پول و مال فراوان دارم».

فرمود: «هر جا مالت است، دلت هم آن جاست».^{۱۷۵} شکی نیست اگر مال تو در دنیا و در بانکهاست غیر ممکن است که دل کنده شود و برود به عالم اعلی و اگر مالت را جلوتر فرستادی، دلت هم از دنیا کنده شود و می رود به عالم اعلی در حساب خدا.

علت وحشت از مرگ

جوابی دیگر شیخ در کشکول از آقا نقل کرده:

«حضرت نسبت به کسی که می گفت من از مرگ وحشت دارم، فرمود: حق داری وحشت داشته باشی، چرا؟ **لأنکم عمرتم الدنیا؛** شما یک عمر است چسبیده‌اید این جا را آباد کنید، نه آخرت، هیچ عاقلی نمی خواهد از آبادی به خرابی برود، آن وقت این جا آباد و آن جا خراب».^{۱۷۶} قربان کسی که به عکس شد! آخرتش را درست و آباد کرد. تمام میل و علاقه اش آن جاست، یقیناً دلش می خواهد از این

^{۱۷۵} (۱) - اتی النبی صلی الله علیه و آله رجل فقال: مالی لا احب الموت؟ فقال له: الک مال قال نعم... (بخارالأنوار: ۶ / ۱۲۷ / ح ۹) ..

^{۱۷۶} (۲) - بخارالأنوار: ۶ / ۱۳۷ ..

وحشکده دنیا زودتر خلاص شود و برود به عالم اعلیٰ. ۱۷۲ خواهی
نخواهی باید آدمی از این جا برود، چه بهتر که خودش به دست
خودش مالش را جلوتر بفرستد، طولی هم نمی کشد که به آن ملحق
می شود.

(۱) - اتی النبی صلی الله علیه و آله رجل فقال: مالی لا احبّ
الموت؟ فقال له: الکی مال قال نعم... (بحار الأنوار: ۶ / ۱۲۷ / ح ۹)
..

(۲) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۳۷.

(۳) - «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِکٍ مُّقْتَدِرٍ» قمر: ۵۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۵۴

عبرتی بزرگ از یک واقعیت!

یک نفر در شیراز در پنجاه سال قبل، از اعیانهای مشهور فارس بود.
علاوه بر این که ملکهای زیاد داشته مثل این که گنجی هم پیدا کرده
بود. مکرر می گفته: «من تا هفت پشتم که بخورند دارم! تا هفت نسلم
حساب کرده ام دارایی من تمام شدنی نیست». باور کنید پشت اولش

را خود بنده مشاهده کردم بیچاره فقیر شد. خانه و زندگی و وسایل رفت. سید هم بود.

بنده ماهی شصت تومان برای خوراکش به او می‌دادم. این طور سرش آمده بود.

همان کسی که پدرش ادعا داشت تا هفت پشت مال دارم، پشت اوّلی گدا شد. عجایبی که در تاریخ ذکر کرده‌اند بسیار است.

مادر جعفر برمکی و تقاضای خفت بار

محمد بن حنان گفت: «روز عید قربان در خانه ما یک زن محترمه‌ای به دیدن مادرم آمد. از مادرم پرسیدم این خانم کیست؟ گفت: این مادر جعفر برمکی است. می‌گوید تا فهمیدم مادر جعفر است، محترمه است، سلام و احوالپرسی کردم. بعد گفتم: بی بی! شما سرد و گرم روزگار را زیاد چشیده‌اید، عبرتی برای ما بگویید.

گفت: چه بگویم؟ بهترین عبرتها حال خود من است، یک روز عید قربانی، شماره غلامان و کنیزان من چهارصد بود. آنگاه جعفر امر کرد به عدد هر غلام و کنیزی یک قربانی بکنید؛ البته غلام و کنیز مادرش، مال خودش هم جداگانه بود و من در همان سال و همان

روز از جعفر گله داشتم که تشریفات مرا کم کرده است. بالأخره این گذشت.

امروز روز عید قربان است. بلند شده‌ام آمده‌ام منزل شما بینم یک پوست گوسفند قربانی به دست می‌آید زیر پایم بیندازم یا نه؟ فهمیدم امروز که روز عید قربان است شما قربانی می‌کنید، پوستش را بدهید به من». ^{۱۷۸} این شد دنیا؟! واقعاً عبرت است.

(۱) - منتخب التواریخ: ۷۳۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۵۵

نمونه‌ای از زندگانی ذلت‌بار خاندان برمک

چون سخن راجع به برامکه پیش آمد، باز عرض کنم:

«فضل بن یحیی برمکی رئیس الوزرای هارون بود. برامکه هر چه می‌خواستند بر می‌داشتند و داد و دهششان عجیب بوده؛ البتّه برای حفظ وزارتشان بوده نه برای خدا، تا بالأخره خیانتشان بر هارون کشف شد و از بینشان برد. در آن اوقات طمطراق، شبی پسری برایش متولد شد، فرستاد عقب شاعر وقت (اسمش در نظرم نیست).

شاعر وقت را آوردند گفت: پسرِی خدا به من داده مولودیه‌ای می‌خواهم برایم بگویی. سه تا شعر گفت: «ویفرح بالمولود من آل برمک...». از بس فضل خوشش آمد، یک صد هزار درهم به شاعر داد! یک قباله ملک هم به نامش کرد! خلاصه همان شب آن شاعر را غنی و مالدار کرد. شاعر، اموال کذایی در تصرفش بود. از دارایی‌اش استفاده می‌کرد.

تا چند سال بعد روزی حمام رفته بود. کارگری کیسه‌اش می‌کشید، این آقای شاعر در حمام خوشش آمد که شعر بخواند، همان سه شعری که برای پسر برمکی گفته بود، شروع کرد خواندن. یک وقت کیسه کش صیحه زد و افتاد! بالأخره بعد از دقایق و لحظاتی به خود آمد، آنگاه از او پرسید چطور شد یکدفعه حالت بهم خورد؟ گریه کرد گفت: این شعرها برای چه کسی گفته شده؟ گفت: پسر فضل بن یحیی برمکی، وقتی به دنیا آمده بود ما آن شب این چند شعر را گفتیم، صله فراوان هم گرفتیم حالا یادم آمد خواندم. گفت: من بدبخت! همان پسر هستم؛ همان بچه‌ای که آن شب برای ولادتش میلیونها می‌دهند و این شاعر را صاحب ملک می‌کنند برای سه بند

شعر. من همان هستم که روزگار رسیده به جایی که باید کیسه کشی
(آن شاعر را) کنم». ^{۱۷۹} این است دنیا ایها العقلاء!

بنابراین، ای کسی که مال در دست می آید! به این مال تکیه نکن.
خیال نکن این

(۱) - منتخب التواریخ: ۷۲۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۵۶

رازق و خدای تو است. این کاشف الکروب است. بعضی از عوامها
می گویند: «بعد از خدا، پول حلال مشکلات است!» **استغفر الله!** نه
چنین است. اگر خدا نخواهد میلیونها باشد، حلال هیچ مشکلی
نخواهد گردید و ضمناً هم بدان به خرج کردن تمام نمی شود و اگر
خدا خواست تمام بشود به امساک نمی ماند.

امام حسین علیه السلام فرمود: «انفاق، مال را تمام نمی گرداند و
امساک مال هم آن را نگه نمی دارد». ^{۱۸۰}

^{۱۷۹} (۱) - منتخب التواریخ: ۷۲۷ ..

^{۱۸۰} (۱)

على النَّاسِ طَرَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَلِتَ
وَلَا الْبُخْلُ يَبْقِيهَا إِذَا مَا تَوَلَّتْ

- إذا جادت الدنيا عليك فجد بها
فلا الجود يبقئها إذا هي اقبلت

پاداش بزرگ خداوند برای انفاق

«فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَأَنفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ».

«هر کدامتان اهل ایمان و انفاق شدید (از آنچه که خدا به شما عاریه داده در راه خدا خرج کردید) برای آنهاست پاداش بزرگ».

خدا می‌فرماید: «بزرگ است تمام کره خاک». و عالم دنیا را تعبیر کرده به لهو و لعب. تعبیر به «قلیل^{۱۸۱}» فرموده. هفت اقلیم کم است. تمام خوشیهای روی کره خاک، کم است؛ اما اگر برای خدا کردی، پاداش خدا بزرگ است: «لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ»، بزرگی همین بس که نهایت ندارد؛ یعنی اگر با خدا معامله کردی، خدا جزای باقی به تو می‌دهد.

هر چه در دنیا است، فانی است. هر چه در دنیا خدا به تو می‌دهد این پاداش خدایی نیست، چون دنیادار جزا نیست، ممکن است مکافات باشد چنانچه گذشت؛ چون مال و جاه و اسم و رسم و ریاست و شهرت، تمامش از بین رفتنی است؛ اما اعطای خدایی، باقی و در آخرت است.

^{۱۸۱} (۲) - i «... فَمَا مَتَعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فِي الْأَجْرَةِ إِلَّا قَلِيلًا» E\ توبه: ۳۸ ..

-اذا جادت الدنيا عليك
 فجد بها
 فلا الجود يفنيها اذا هي
 اقبلت
 على الناس طرا قبل ان
 تنقلت
 ولا البخل يبقيا اذا ما تولت

(سفينة البحار: ۱ / ۶۰۹) ..

(۲) - «... فَمَا مَتَعُ الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» توبه: ۳۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۵۷

هدیه ارزشمند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه
 زهرا علیها السلام

خداوند چند اولاد به فاطمه زهرا علیها السلام داده. تمام کارهای
 خانه به عهده ایشان است از جاروب تا آرد کردن جو و پختن.
 بالآخره امیرالمؤمنین پیشنهاد فرمود، از پدرت رسول الله کنیزی
 بخواه تا به تو کمک نماید. فاطمه زهرا علیها السلام (حاصل روایت

شریفه) چادر سر کرد پیش پدر آمد و جریان را عرض کرد. فرمود: «برو خودم می آیم». فاطمه رفت منزل. بعد رسول خدا تشریف آورد، فرمود: «فاطمه جان! بچش تلخی زندگی دنیا را تا بینی شیرینی زندگی آخرت را. فاطمه جان! بهتر و بالاتر از کنیز می خواهم چیزی یادت بدهم؛ بعد از هر نماز فریضه، صد مرتبه ذکر که سی و چهار مرتبه **الله اکبر**، سی و سه مرتبه **الحمد لله**، سی و سه مرتبه **سبحان الله** باشد - این تسبیح فاطمه زهراست - فرمود: این را بخوان تا عطای باقی نصیب تو گردد». ^{۱۸۲} غرض مسأله باقی است، خدا بخواهد عطا بدهد باید عطای باقی بدهد.

بعضی هستند می گویند: «خدا چرا یزید را مهلت داد؟». اگر خدا بخواهد مجازات کند، در دنیا نمی شود؛ فو قش خدا او را بکشد. باید مجازات در عالمی بشود که هر لحظه که بمیرد باز زنده بشود: «...
كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَنِّهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا...». ^{۱۸۳} می سوزد و خاکستر می شود، دوباره درست می شود و همچنین.

^{۱۸۲} (۱) - ریاحین الشریعه: ۱/ ۱۹۳ - ۱۹۴.

^{۱۸۳} (۲) - نساء: ۵۶.

«وَمَا لَكُمْ لَأْتُمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ...» ۱۸۴.

مفسرین فرموده‌اند: این خطاب به مؤمنین است نه به کفار: «ءَامِنُوا»؛ یعنی ای مؤمن! بیا ایمان بیاور «وَمَا لَكُمْ لَأْتُمِنُونَ»؛ چه می‌شود شما را ای مسلمانها! که ایمان نمی‌آورید؟ «وَمَا لَكُمْ لَأْتُمِنُونَ» در حالی که پیغمبر ما «يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ» شما را می‌خواند می‌فرماید: بیاید ایمان بیاورید: «وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ» همان روزی که

(۱) - رِیَاحِیْنِ الشَّرِیْعَةِ: ۱ / ۱۹۳ - ۱۹۴.

(۲) - نِسَاء: ۵۶.

(۳) - حَدِید: ۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۵۸

ایمان آوردی، مگر عهد نکردی بنده خدا بشوی؟ لازمه‌اش این است که خدا بشود معبود و محبوب و تو بشوی بنده و مطیع و فرمانبردار او، خاضع و خاشع برای او. آن روزی که گفتم «اشهد انّ محمداً

رسول الله؛ یعنی حاضر شدم حرف محمد را بشنوم، پیغمبری که شما را به توحید دعوت کرد، چرا دعوت پیغمبرتان را نمی‌پذیرید؟

این جا جای سؤالی است، چگونه به مسلمان بگویند بیا مسلمان بشو، به مؤمن بگویند بیا مؤمن بشو (تحصیل حاصل است)؟

جوابش آن است که «ایمان» مراتب دارد. ای کسی که درجه ضعیف

از ایمان را داری، بر تو واجب است جلو بروی ایمان بیشتری پیدا کنی. ایمانی که الآن تو داری ضعیف است، معلوم نیست در گور با تو

باشد، ایمانی که عمل خیز نباشد، ترس خیز نباشد، این چه ایمانی است! می‌گویی معاد حق است: **«وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارْيَبَ فِيهَا...»**^{۱۸۵}

حساب، قیامت، میزان، صراط، حق است، این تنها ایمان به آخرت نیست، ایمان به آخرت این است که: **«الْجَنَّةُ حَقٌّ»** می‌گوید، بترسد و

شبانه روز ضجه زند که نکند من بدبخت از بهشت محروم باشم؟ **«وَالنَّارُ حَقٌّ»** که می‌گویی، بلرزی! نکند پایم بلغزد بیفتم در آتش؟

«سؤال منکر و نکیر فی القبر حق»^{۱۸۶} به زبان گفتن که ایمان نشد، ایمان آن است که تا می‌گویی، لرزشی در تو پیدا بشود.

نشانه‌های مؤمن از قرآن

^{۱۸۵} (۱) - حج: ۷.

^{۱۸۶} (۲) - حاشیه مفاتیح الجنان/ تلقین میت ..

«از کوزه برون همان تراود که در اوست». بهتر این است که من یک آیه از قرآن برایتان بخوانم از سوره مبارکه انفال.^{۱۸۷} مؤمن کسی است که اسم خدا که برده شود، دلش تپش پیدا می کند. بلا شک باید این طور شود. کسی که خدای را به عظمت

(۱) - حج: ۷.

(۲) - حاشیه مفاتیح الجنان / تلقین میت ..

(۳) - «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ...» انفال: ۲

..

معرفی از قرآن، ص: ۱۵۹

شناخت، خدایی که این همه مخلوق همه به اراده او می چرخد،^{۱۸۸} آیه قرآن که برایش می خوانند، ایمانش زیاد می شود. و دیگر آن که توکل به خدا، لازمه ایمان است.^{۱۸۹} اگر خدا را شناختی، رازق، مدیر و مدبر خداست، پس تکیهات هم باید خدا باشد، دلهره از هیچ چیز نباید باشد.

^{۱۸۷} (۳) - «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ...» انفال: ۲ ..

^{۱۸۸} (۱) - «... إِذَا تَلَّيْتُ عَلَيْهِمْ ءَايَةَ رَأَوْهُمْ إِيمَانًا...» انفال: ۲ ..

^{۱۸۹} (۲) - «... وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» انفال: ۲ ..

از آن جمله: «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نماز را اهمیت می دهد. ایمان آن است که در دل است و اعمال گواهی است؛^{۱۹۰} مثلاً اگر کسی را بینی لبهایش خشکیده است، خسته و کوفته است، حالش می گوید عطش پیدا کرده است: «الظَّاهِرُ عِنْوَانِ الْبَاطِنِ». قرآن مجید می فرماید: «...الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...»^{۱۹۱} مؤمن کسی است که نماز می خواند، اگر کسی نماز نخواند، مؤمن نیست! آیا می شود بگویند بنده هستیم اما بندگی نمی کنیم! این که تناقض است. مؤمن به خدایم، از خدا ترسناکم ولی گناه هم می کنیم. «...مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ».^{۱۹۲} من مسلمان و مؤمن هستم اما دست به جیب نمی زنم. هر عبادتی که بدنی است به هر زحمتی باشد حاضرم، نماز، روزه و قرآن حاضرم اما پول خرج کردن را قبول ندارم، پس اسم ایمان را هم نیاورد، در دل جناب عالی از ایمان خبری نیست.

اگر تو خودت را بنده بدانی، آیا کسی می آید از حواله مولایش، نسبت به خزینه مولایش خیانت بکند و ندهد؟ مولا که خزینه را به دست غلام داد، اگر حواله کرد از خزینه ام فلان مبلغ بده، آیا می تواند امتناع بورزد؟! لذا می گویند: «سخی، به خدا و به بهشت و

^{۱۹۰} (۳) - الایمان ما وقرته القلوب وصدقها الاعمال... (مکاتیب الرسول: ۲ / ۱۶۴) ..

^{۱۹۱} (۴) - مائده: ۵۵.

^{۱۹۲} (۵) - بقره: ۳ ..

به مردم نزدیک است و بخیل از هر سه دور».^{۱۹۳} نماز می خواند و
روزه می گیرد

(۱) - «... إِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا...» انفال: ۲ ..

(۲) - «... وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» انفال: ۲ ..

(۳) - الايمان ما وقّرتة القلوب وصدقّتها الاعمال ... (مکاتیب
الرّسول: ۲ / ۱۶۴) ..

(۴) - مائده: ۵۵.

(۵) - بقره: ۳ ..

(۶) - السّخىّ قریب من اللّٰه قریب من الجنّة قریب من النّاس
والبخیل بعید من اللّٰه بعید من الجنّة بعید من النّاس (سفینه البحار:
۱ / ۶۰۷) ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۰

^{۱۹۳} (۶) - السّخىّ قریب من اللّٰه قریب من الجنّة قریب من النّاس والبخیل بعید من اللّٰه بعید من الجنّة بعید من النّاس (سفینه البحار: ۱ / ۶۰۷) ..

و حج می‌رود. اما ناقص است؛ چه بسا نماز خواندن از روی عادت و تخیلات باشد. اگر از روی ایمان شد، هیچ فرق نمی‌کند بین نماز و روزه و پول خرج کردن و انفاق کردن.

اگر کسی واجبی را بجا می‌آورد واجب دیگر را ترک می‌کند، مال این است که ایمانش ناقص است. بالأخره مؤمن حقیقی کسی است که اهل نماز است، اهل زکات و انفاق است،^{۱۹۴} پول خرج کن است تا می‌رسد به جایی که اگر یک دانه خرما دارد نصفش را می‌دهد در راه خدا.

مؤمنین! اگر میثاق و عهد را قبول دارید چرا ایمان به خدا نمی‌آورید؟ هر فردی این آیه را بخواند و به خودش سرزنش کند چرا به خدا ایمان نمی‌آوری؟ ای نفس! چرا خدا را حاضر و ناظر نمی‌دانی؟ چرا خدا را رازق و کافی المهمات نمی‌دانی که توکل به او داشته باشی؟ به نفس خودت بگو چرا حیا نمی‌کنی؟ به آن خدایی که تا این جا تو را آورده بعد هم رزقت را می‌رساند؟ چرا از داده خدا بخل می‌کنی؟ چرا تسلیم خدای خودت نمی‌گرددی؟ چرا به قضا و قدر او راضی نمی‌شوی؟ چهل سال است مثلاً سر سفره‌اش نشسته‌ای

^{۱۹۴} (۱) - «أَوْلَيْكَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا...» E\انفال: ۴ ..

و او را نشناخته‌ای؟! همه چیز به تو داده است. چهل سال را بده. به خودت بگو وای بر تو! چرا مسامحه می‌کنی ای بخیل لئیم؟

در دعای ندبه زین العابدین علیه السلام عرض می‌کند: «آه! آه! هر چه عمرم بیشتر می‌شود، حالم خرابتر می‌شود».

عزای خودت را بر پا کن. هر چه عمرم بیشتر می‌شود، قساوت‌م بیشتر می‌شود.

دل‌م تاریکتر می‌شود. نفس آدمی تا لوّامه نشود، به نفس ملهمه نمی‌رسد. «لوم» یعنی به خودش ملامت و سرزنش کند، به عکس مسلمانهای امروزه که ملامت و سرزنش می‌کنند، تو سری می‌زنند اما به دیگران. عاقل کسی است که نسبت به خودش این قسم باشد.

(۱) - «أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا...» انفال: ۴..

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۱

دیده ز عیب دگران کن
فراز

صورت خود بین و در او
عیب ساز^{۱۹۵}



همه عیب خلق دیدن نه
مروّت است و مردی

نظری به خویشان کن که
همه گناه داری^{۱۹۶}

انفاق کامل را از اهل بیت علیهم السلام بجوییم

شنیده‌اید در شأن نزول سوره «هل اتی» وقتی که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تب کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورد به علی علیه السلام فرمود: «نذری بکن تا خدا حسن و حسین را شفا دهد». نذر کرد که اگر خدا شفا بدهد، به شکرانه این نعمت، سه روز روزه بگیرد. زهرا علیها السلام هم نذر کرد، هم شفا داد. حالا می‌خواهند وفای به نذر کنند و روزه بگیرند.

^{۱۹۵} (۱) - نظامی گنجوی / مخزن الأسرار.

^{۱۹۶} (۲) - سعدی / مواعظ.

برای افطار خوراک می‌خواهند (حاصل روایت منقوله)
امیرالمؤمنین علیه السلام سه صاع جو، یا به عنوان قرض یا مزد
رسیدن پشم، توسط زهرا تدارک فرمود. فاطمه زهرا هم تصمیم
گرفت که هر صاعی برای روزی باشد. یک صاع جوع را پنج قرص
نان کرد چون پنج نفر بودند، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام،
حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، و فضّه. هنگام افطار که شد تا
خواستند که میل کنند، صدا بلند شد: ای اهل بیت پیغمبر! مسکین و
فقیری هستیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً سهم خودش را داد و
همه سهم خودشان را به مسکین دادند. آن شب با آب افطار کردند.

روز دوم هم فاطمه زهرا یک صاع دیگر آرد کرد و پنج قرص نان
پخت، هنگام افطار تا خواستند میل کنند، ناله‌ای بلند شد: ای اهل
بیت پیغمبر! یتیمی هستیم. علی علیه السلام سهمش را داد. آن شب
هم بالأخره تمامشان سهم خودشان را بخشیدند.

روز سوم خیلی سخت است، همچنین مثل روزهای قبل تا خواستند
افطار کنند، صدا بلند شد: ای اهل بیت پیغمبر! اسیری هستیم، به داد
من برسید! علی علیه السلام سهمش را

(۱) - نظامی گنجوی / مخزن الأسرار.

(۲) - سعدی / مواعظ.

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۲

داد، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام و فضّه هم سهم خودشان را انفاق کردند، آن شب هم با آب افطار کردند.^{۱۹۷} در روایت شیعه و سنی هم چنین دارد (صاحب تفسیر روح البیان نیز نقل می‌نماید).

این است نمونه انفاق کامل که نشانه ایمان کامل است. خداوند هم قدردانی فرمود و با فرستادن سوره «هل ائی» تا قیام قیامت، این انفاق را زبانه زد خاص و عام گردانید.

(۱) - «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَنُرِيدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» دهر: ۸-۹.

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۳

^{۱۹۷} (۱) - «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَنُرِيدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» E\ دهر: ۸-۹.

جلسه پانزدهم: خشوع در دل، نشانه ایمان

«ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَاَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ فَالَّذِيْنَ
ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَاَنْفَقُوا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيْرٌ * وَمَالَكُمْ لَّا تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ
يَدْعُوْكُمْ لِتُؤْمِنُوْا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ اَخَذَ مِيْثَقَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ»^{۱۹۸}.

روز گذشته کلام در این آیه شریفه بود: «وَمَالَكُمْ لَّا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»؛ ای مسلمانان! چند سال است که پیغمبر اکرم شما را می خواند، شما را با خدا آشنا می کند، آیا نرسیده که ایمان بیاورید؟ این نسبت به صدر اسلام. الآن هم همین است آیات قرآن مجید، شواهد ربوبیت الهیه، امر به ایمان توسط پیغمبر مکرم، آیات قرآن این همه بر شما مردم خوانده شده است، آیا نرسیده وقتی که ایمانی در شما پیدا بشود؟ اسلام به زبان تنها قیمتی ندارد، فقط نتیجه اش طهارت بدن و صحت نکاح و توارث است، اما بعد از مرگ، خبری نیست.

اگر ایمان به دل رسید، نشانه اش خشوع است. تذلل نزد پروردگار است. ترس از مخالفت پروردگار است. اگر کسی ایمان پیدا کرد که خدا او را می بیند (سوره حدید که موضوع بحث ماست، یک

جمله‌اش کافی است). «... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»^{۱۹۹} ای
مسلمان! تو باید بدانی هر جا بروی، خدا با تو است. در هر حالی
خدا ناظر بر تو

(۱) - حدید: ۷-۸.

(۲) - حدید: ۴..

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۴

است. اگر این طور شد همیشه حالت خضوع و خشوعی دارد؛ چه تنها
باشد و چه با کسی باشد هیچ فرق نمی‌کند، می‌گوید خدا حاضر
است؛ البته مراتب دارد تا برسد به مقدّس اردبیلی - اعلی الله
مقامه - که گویند: «این بزرگوار چهل سال آخر عمرش در خانه هم
پایش را دراز نمی‌کرده است. ملاحظه حضور نسبت به ملک الملوک،
ربّ الارباب می‌کرده که پایش را دراز نمی‌کرده؛ حتی در
خانه‌اش».

این که می‌گوید: «مَالِكُمْ لَاتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» خطاب به من و تو است نه به
کفار، ای آنهایی که مدتی است دم از دین می‌زنید! دم از اسلام

می‌زنید، چرا ایمان کلی به خدا پیدا نمی‌کنید؛ یعنی ایمانی که تو را
و اداری به ادب کردن در حضور ربّ العالمین کند؛ ایمانی که تو را
و اداری به خضوع و خشوع و تذلل در برابر ربّ العالمین کند، خود را
عبد ذلیل در محضر ربّ جلیل بدانی، هیچ وقت عبد ذلیل در محضر
مولا صدای بلند هم نمی‌دهد.

در دعای سحر می‌خوانی: «اللّهُمَّ اِنِّی اسئَلُکَ خُشُوعَ الْاِیْمَانِ قَبْلَ
خُشُوعِ الذَّلِّ فِی النَّارِ».^{۲۰۰} هر کس این‌جا خاشع شد خوشا به حالش!
هر کس خاشع نشد، فردا با توستری خاشعش می‌کنند. بشر بالأخره
باید برای خدای خودش خاشع بشود. اگر این‌جا ایمان و خشوع و
خضوعی پیدا کرد خوشا به حالش! اگر نشد فردا در جهنم ذلت
می‌کشد. از همان اولین موقف ذلت بر جهنمیان ریخته می‌گردد که
در قرآن مجید ذکر می‌فرماید: متکبرها، بی‌ایمانها، بی‌خشوعها سر
از قبر که در می‌آورند، هیبت الهیه از اوضاع قیامت، آنها را
می‌گیرد. و در برزخ هم همین است؛ ذلیل، غبار آلود، سیاه چهره،
مهیّب،^{۲۰۱} تا چهل سال سرهایشان به زیر است: «خُشِعَهُ اَبْصَرُهُمْ

^{۲۰۰} (۱) - مفاتیح الجنان/ دعای ابو حمزه ثمالی ..

^{۲۰۱} (۲) - «اِنَّ الْوُجُوهُ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غُرَّةٌ * تُرْفَعُهَا قَتَرَةٌ» E\ عبس: ۴۰ - ۴۱.

...»^{۲۰۲} قربان آن کسی که در نمازش خاشع شد.^{۲۰۳} دیگر در قیامت نمی‌خواهد با توسری خاشعش کند،

(۱) - مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی ..

(۲) - «وَوَجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرَاهُهَا قَتْرَةٌ» عبس: ۴۰ - ۴۱.

(۳) - معارج: ۴۴ ..

(۴) - «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ» مؤمنون:
۱ - ۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۵

خشوعش در دنیا پیدا شد؛ اما اگر این‌جا خشوعی نداشت (ای تارک الصلوات) منتظر باش خشوع قیامت را که چهل سال «خَشِعَةً أَبْصَرُهُمْ»
...» چشمت تکان نمی‌خورد، بالأخره‌ذلتی است که یک‌روز و یک
سال نیست، چهل سال، آن هم موقف اول. هر کس این‌جا خاشع
نشد، آن‌جا خاشعش می‌کنند: «اللَّهُمَّ إِنِّي اسئَلُكَ خَشُوعَ الْإِيمَانِ»؛
خدایا! طوری بشود این‌جا خاشع بشوم «قَبْلَ خَشُوعِ الذَّلِّ فِي النَّارِ»

^{۲۰۲} (۳) - معارج: ۴۴ ..

^{۲۰۳} (۴) - «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ» E مؤمنون: ۱ - ۲ ..

نه در آتش جهنم، نه در گور، نه در برزخ. صد هزار فریاد از زندانخانه الهی. گاهی دیده‌اید زندانیهای انفرادی دنیا را، کسی که مثلاً صاحب زور اورا خائن خیال کرده، در این سلولهای انفرادی چه خشوعی دارد؟ خصوصاً وقتی که در را هم به رویش می‌بندند. غرض تذلل است، خشوع اگر در دنیا برای خدا شد، فردا اول سرفرازی و اول خوشی است.

لزوم خوف کردن از روز قیامت

در زمان خلیفه عباسی رسم بود فرّاش باشی باید از سحر جاروب بکند و تا هنوز هوا تاریک است بیرون برود. روزی این فرّاش باشی جوان که یک موی سفید در سر و صورتش نبوده است، مشغول جاروب کردن می‌شود. مقداری طول می‌کشد. بدون التفاتش از مطبخ خواست بیرون بیاید برای جاروب کشیدن، دیده‌ها روشن شده جرأت نکرد پایش را از مطبخ بیرون بگذارد از ترس خلیفه، بالأخره در مطبخ همان جا ماند.

نوشته‌اند که: «این بیچاره فرّاش باشی هر چه کرد راهی برای فرار پیدا نکرد. رفت در دودکش مطبخ تا شب بشود دوباره جاروب بکند و بیرون برود که تقریباً ۲۴ ساعت کمتر شد، هر چه دود و آتش آمد،

ساخت. اذان صبح فردا پایین آمد، تا هوا تاریک بود فرار کرد رفت
خانه‌اش در زد. زن در را به رویش باز نکرد، تا برایش قسم خورد که
والله! این خانه من است. من دیشب نتوانستم بیایم، بالأخره راهش
داد. آینه آوردنش داد دید یک موی سیاه در سر و صورتش نمانده
از ترس خلیفه. این را می‌گویند خشوع».

این است که در قرآن مجید می‌فرماید: «بترسید از آن روزی که
بچه را پیر

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۶

می‌کند».^{۲۰۴} چقدر ترسها و هولها دارد که این طور قرآن مجید
حقیقت را بیان می‌فرماید. قرآن مبالغه‌گویی ندارد، عین واقع
است.

اگر آدم هستی، مؤمن هستی، پس کجاست ترست؟ گناهی که از تو
سر می‌زند، مگر غیر از تجاوز از قانون الهی است؟ با زبانت که فحش
می‌دهی جز خیانت در حضور خدا و در ملک خداست؟ تو چقدر باید
بترسی از گناهت، دین خدا حریم خداست. وای از آن بی‌حیایی که
در حریم الهی جسارت کند!

^{۲۰۴} (۱) - «فَكَيْفَ تَقُولُونَ إِن كُنتُمْ يَوْمًا تَجْعَلُ الْوِلْدَانَ سُيُوفًا» E\ مزمّل: ۱۷.

مردن به خاطر ترس از روز قیامت

زمخشری و نیشابوری نقل کرده‌اند که:

«یکی از اخیار، بچه‌اش را به مکتب فرستاده بود. پسر غیر مکلف یک روز برگشت. وقتی به منزل آمد پدر دید این پسر غیربالغ مریض شده، شکستگی و انکساری برایش پیدا شده. صبح سالم بود و حالا که برگشته است با تب و انکسار رو به رو شده است: بالأخره از پسر پرسید آیا پیشامدی شده؟ گریان گفت: امروز در مکتبخانه این آیه را به ما یاد داده‌اند: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا»^{۲۰۵} بترسید از آن روزی که بچه را پیر می‌کند! این ترس، مرا گرفته‌است وای! این چه روزی است!؟»

برای من و تو این حرفها قصه و حکایت است. می‌خواهم عرض کنم «وَمَالِكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ» برای من و تو است.

می‌گویند: بالأخره بچه تب کرد طاقت نیاورد، عاقبت هم از هول و دلهره از دنیا رفت. پدرش گریه می‌کرد و می‌گفت: بچه جان! باید پدر پیرت از غصه بمیرد که سر تا پایش گناه است. خوش به سعادت

ای بچه! پیش از این که مثل پدر بدبخت، آلوده شوی و قساوت دل پیدا کنی، از این جا رفتی».

«وَمَا لَكُمْ لَأْتُمِنُونَ بِاللَّهِ». چرا گنج هستید؟ چرا ایمان به خدا نمی آورید؟

(۱) - «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا» مزمل: ۱۷.

(۲) - مزمل: ۱۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۷

«وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ». محمد صلی الله علیه و آله شما را می خواند به ایمان دعوتتان می کند: «وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». اخذ میثاق هم دیروز عرض کردم، بهترین وجهش آن است که از اوّل انسان با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله عهد کرد، شما از اوّل تکلیف مگر نگفتی: «اشهد ان لا اله الا الله» این عهد شد، مگر از همان اوّل نگفتی؟ «اشهد ان محمداً رسول الله».

اگر گواهی می دهی به وحدانیت حق، پس ایمان هم باید بیاید. گواهی به رسالت محمد اطاعت هم می خواهد.

سرزنش شدن مردم به خاطر عدم انفاق

«هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ».^{۲۰۶} خداست آن خدایی که بر این پیغمبر مکرّمش آیات قرآن مجید را که فرستاد، بیّنات است. آشکار کننده حقایق و معارف و مبین حلال و حرام و راه سعادت است. محمد صلی الله علیه و آله برایتان بیان کرد. یکی از مصادیق ظلمت و نور، بخل و انفاق است که بعد هم می‌فرماید: «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...».^{۲۰۷} محمدی که شما را روشن کرد، به این قرآن مجید آشنایتان کرد، چرا انفاق نمی‌کنید؟! چرا داد و دهش را رها کرده‌اید؟ اگر ایمان است و خودت را بنده می‌شناسی چرا خودت را مالک می‌دانی؟ ایمان با بخل جمع نخواهد شد. هر بخیلی بی ایمان است.

یقین بدانید هر مؤمنی سخی است. بخل و ایمان با هم تضاد دارد. مال، مال خداست، حواله به تو می‌دهد که پنج یک آن را بده، آیا می‌توانی بخل بکنی؟ حکایت سید بن طاووس را بگویم:

^{۲۰۶} (۱) - حدید: ۹.

^{۲۰۷} (۲) - حدید: ۱۰.

جناب سید بن طاووس مزرعه‌ای در حله داشت. موقع خرمن و زکات دادن که می‌شد، می‌فرمود: «عشرش برای خودم، نه تایش را در راه خدا می‌دهم»، این شوق

(۱) - حدید: ۹.

(۲) - حدید: ۱۰..

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۸

است. اگر کسی مؤمن باشد، باید شکر بکند دست سید را ببوسد، با التماس خمس بدهد، نه این که او التماسش بکند.

نمونه‌هایی از انفاق ائمه معصومین علیهم السلام

۱ - نسبت به حضرت سجّاد و حضرت باقر دارد که:

«وقتی سائلی آمد اظهار ناراحتی کرد، آقا هر چه داشت به او داد تا گرفت در دستش فرمود بده به من و گرفت و بوسیدش روی چشمش گذاشت، دو مرتبه داد.

پرسید چرا چنین کردید؟ فرمود: خدا در قرآن می‌فرماید: «يَأْخُذُ
الصَّدَقَاتِ»؛^{۲۰۸} خدا صدقات را می‌گیرد».

۲- روایت دیگری دارد که: «گاهی دست سائل را می‌بوسید».

۳- در روز عید عرفه بود. حضرت رضا علیه السلام در مشهد، آقا در
خانه را باز کرد آنچه بود انفاق کرد به طوری که فضل بن ربیع وقتی
آمد آن وضع را دید، گفت: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! انْ هَذَا الْغَرَمُ!»؛ خیلی
غرامت است! فرمود: «هُوَ الْغَنِيمَةُ!»؛ سود کرده‌ام.

۴- زهری، عالم مدینه و از مخلصین زین العابدین علیه السلام بود،
گوید: «در تاریکی شب در کوچه‌های مدینه حرکت می‌کردم، چشمم
به آقا امام سجّاد افتاد. دیدم آقا باری همراهش است. ظاهراً به
دوش کشیده بود، سلام کردم، گفتم: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! كجا تشریف
می‌برید؟»

فرمود: زهری! ما خیال سفری داریم و این آذوقه راه است. محلّ
امنی در نظر گرفته‌ام می‌خواهم این را آن‌جا بگذارم برای وقتی که
مسافرت کنم.

زهري گوید: پس از چندی، یک روز زین العابدین علیه السلام را دیدم، گفتم: مگر شما مسافر نبودید؟ فرمود: چرا، حالا هم مسافر هستم. پرسیدم کجا؟ فرمود: سفر آخرت».^{۲۰۹}

۵- بهتر این است که امروز دو سه جمله از امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کنم که

(۱) - لئالی الأخبار: ۳ / ۳۰ - ۳۱.

(۲) - بحار الأنوار: ۴۶ / ۶۵ - ۶۶ / ح ۲۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۶۹

روز نیمه ماه رمضان و ولادت ایشان است. حتی سنیها از آن جمله خواجه ابو نعیم نقل کرده‌اند. در کتاب حلیه الاولیاء و در صحیح ترمذی هم نقل کرده است.

«وكان حسن عليه السلام قاسم ربّه ثلاث مرّات حتّى نعلًا ونعلًا».

حسن مجتبی علیه السلام که عین ایمان و ایمان حقیقی بود، ایمان، او را واداشت که در عمرش سه مرتبه هر چه داشت مقاسمه کند

بالمناصفه تا برسد به نعلینش؛ یعنی نصف دارایی‌اش را در راه خدا داد. این سه مرتبه به طور مسلم و غیر سه مرتبه هم مواقع دیگر هر چه داشت می‌داد.^{۲۱۰} ۶- عربی، خدمت آقا آمد خیلی گرفتار بود. عرض کرد: «آقا! من دشمن سختی دارم که ملاحظه پیری من نمی‌کند».

فرمود: «کیست؟».

عرض کرد: «فقر است».

امام فرمود: «الآن علاجش می‌کنم. فرمود: هر چه هست بیاورید!» پنجاه هزار درهم و پانصد دینار به آن فقیر عطا کرد و برای بردن این پولها حمّال می‌خواست.

حمّال آوردند. حمّال هم کرایه می‌خواهد؛ حتی آقا کرایه حمّال هم نداشت؛ چون عطا از امام است، پول حمّال هم باید امام بدهد و پولی هم برایش نمانده بود، عبایش را برداشت داد به حمّال، گفت: «این هم اجرت حمل تو!».^{۲۱۱} ۷- فقیر دیگر می‌آید، پیش از این که

^{۲۱۰} (۱) - وسائل الشیعه: ۹ / ۴۸۰؛ عیون اخبار الرضا: ۱ / ۲۳۶ ح / ۶۲؛ احقاق الحق: ۱۱ / ۱۲۸ ..

^{۲۱۱} (۲) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۴۱ ح / ۱۴ ..

گرفتاری اش را بگوید، امام فرمود: «هر چه هست بیاورید!» این دفعه بیست هزار درهم بیشتر نبود که آقا عذر خواهی فرمود.

۸- در سفری که خود امام حسن مجتبی و آقا حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر، این سه بزرگوار از اسخیای روزگار، در بیرون مدینه از قافله بازماندند. هر سه نفر تشنه و گرسنه و خسته و بازمانده، از دور خیمه‌ای دیدند. آمدند نزدیک، دیدند در خیمه

(۱) - وسائل الشیعه: ۹ / ۴۸۰؛ عیون اخبار الرضا: ۱ / ۲۳۶ / ح ۶۲؛ احقاق الحق: ۱۱ / ۱۲۸ ..

(۲) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۴۱ / ح ۱۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۰

پیرزنی است و بزغاله‌ای دارد.

فرمودند: «ما از اعیان قریش هستیم و تشنه و گرسنه هستیم، آیا چیزی یافت می‌شود؟».

گفت: «بز را بدوشید». دوشیدند قدری شیرش را خوردند. فرمودند: «گرسنه هستیم».

پیرزن گفت: «من بیش از یک بز را ندارم، شما او را ذبح کنید برایتان کباب می‌کنم.»

خوراک هم خوردند و خوابیدند. فردایش امام حسن علیه السلام فرمود: «ای زن! اگر وقتی سر و کارت به مدینه افتاد، ما جبران خواهیم کرد» و رفتند. شوهرش که آمد سراغ بز را گرفت، گفت: «سه نفر از اشراف قریش آمدند چیزی نبود، آن را کشتیم و آنها هم میل کردند.»

گذشت تا وقتی که خیلی به این دو نفر فشار آمد. به مدینه آمدند. در مدینه امام حسن علیه السلام پیرزن را دید. صدایش زد، فرمود: «مرا می‌شناسی؟»

گفت: «نه.»

فرمود: «من همان مهمان آن روز هستم.» حضرت او را به منزل برد. حواله داد هزار گوسفند و هزار دینار به او عطا کردند و فرمود: «او را ببرید پیش برادرم حسین علیه السلام.»

هزار گوسفند و هزار درهم هم حسین علیه السلام عطا فرمود. و عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب علیها السلام) هم همچنین عطا

کرد. عطا در راه بزرگان نتیجه‌اش همین است.^{۲۱۲} اینهایی که به اسم حسین علیه السلام سفره می‌دهند، روز قیامت حسین علیه السلام با آنها چه می‌کند؟ چیزی که هست تو، فانی می‌دهی؛ اما حسین علیه السلام به باقی تو را پاداش می‌دهد.

تو را از آن کوثر ان شاء الله سیراب می‌کند؛ آبی که یک صد هزار مزه دارد.

امروز از امام حسن علیه السلام بگویم:

امام حسن علیه السلام با این انفاقی بیست مرتبه پای برهنه و پیاده به مکه مشرف شد.

هشتاد فرسخ است. می‌فرمود: «خلاف ادب است که من سوار بشوم». بعضی سفرهایش

(۱) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۴۱ - ۳۴۲ / ح ۱۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۱

هم نسبت به حسین علیه السلام و هم نسبت به حسن علیه السلام دارد که روی سنگها پای آقا زخم شد. گفتند: «دوایی بزنی»، فرمود: «آماده باشید منزلی که الآن می‌رسیم، یک نفر پیدا می‌شود دواي زخم من هم همراهش هست». یک وقت دیدند عربی پیدا شد.

رفتند عقبش گفت: «پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله تو را می‌خواهد». او هم دوید. آقا فرمود: «همراه شما روغنی هست (که شاید روغن بلستون باشد)». مقداری داد تا حضرت به پایش مالید آنرا شفا پیدا کرد. حضرت فرمود: «هر چه بخواهی به تو بدهم».

گفت: «آقا! حاجتی دارم و آن این است که وقتی از خانه بیرون آمدم، زخم حامله بود، شما دعایی بکنید خدا پسری به من بدهد».

امام بشارتش داد که خدای تعالی به تو پسری می‌دهد که از دوستان ما اهل بیت خواهد شد.^{۲۱۳} غرض عبادت است. با این همه عبادت موقعی که می‌خواست بمیرد گریه می‌کرد.

گفتند: «پسر پیغمبر تو چرا گریه می‌کنی؟».

فرمود: «ابکی لخصلتین لهول المطلع وفراق الاحبّه».^{۲۱۴}

^{۲۱۳} (۱) - بحارالأنوار: ۴۳ / ۲۲۴ / ح ۳.

^{۲۱۴} (۲) - همان: ۳۲۲ / ح ۲.

فرمود: «گریان و نالانم برای دو چیز: یکی هول مطلع؛ یعنی اطلاع به عالم اعلی چه خبر است که خدا او را به بزرگی یاد کرده (لیوم عظیم).

گریه دوّم من برای فراق دوستان است؛ یعنی حسین علیه السلام. وقتی من می‌روم، به جدایی شخصی مثل حسین علیه السلام مبتلا می‌شوم». آنّا جهت مثبت را نیز تذکر فرمود:

«گریه‌ام برای شوق به لقای محمد صلی الله علیه و آله است». مثل مار گزیده به خود می‌پیچد. آن وقت یاد بهشت و جهنم می‌کرد. می‌دانست بزرگ و عظیم است. من و تو بی‌خبریم.

یک خوشه ببخشند که ما
تخم نکشیم

سعدی مگر از خرمن اقبال
بزرگان

(۱) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۴ / ح ۳.

(۲) - همان: ۳۳۲ / ح ۲.

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۲

به همین بشارت دلت را خوش کنم:

روایت کرده‌اند: «امام حسن علیه السلام طرف راست پیغمبر صلی
الله علیه و آله، حسین علیه السلام هم طرف چپ، رسول خدا صلی
الله علیه و آله گفت: خدایا! تو شاهد باش که من این دو تا را دوست
می‌دارم، هر کس هم این دو نفر را دوست بدارد، او را هم دوست
می‌دارم.»^{۲۱۵}

(۱) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۷۵ / ح ۴۲.

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۳

جلسه شانزدهم: اصرار پیامبر صلی الله علیه و آله در ایمان آوردن
مردم

«هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ* وَمَالِكُمْ أَلا تَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَّنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقْتِهَا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». ٢١٦ «وَمَا لَكُمْ لَأْتُمُنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ».

ای مؤمنین! این همه پیغمبر ما شما را می خواند بیاید ایمان بیاورید؛ یعنی دور خدا باشید. مکرر ما گفته ایم ایمان یعنی گوش. اطاعت نفس و هوا را کنار بگذار.

فرمانبرداری از خدا کنید. ٢١٧ مگر نه از شما عهد گرفتیم. شما که گفتید: «القرآن کتابی»؛ قرآن کتاب من است. این عهد است بله بله من مطیع قرآنم: «هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»؛ خداست که بر این پیغمبر مکرش از روی رحمت و رأفتش (بعداً هم می فرماید: «لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ» از بس خدا به بشر مهربان و رحیم است) نور اعظمش که عرش نشین است از عالم اعلی، او را به دنیا آورد و

٢١٦ (١) - حدید: ٩ - ١٠.

٢١٧ (٢) - «أَمْ أَعْهَدُ لَكُمْ يٰبَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...» E\س: ٦٠ ..

خاک نشینش کرد؛ یعنی صادر اوّل، عقل کل، هادی سبل، محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله. قاصدی بالاتر از محمّد نمی شود. عنایت به شأن بشر است از بس خدا به بشر عنایت دارد، رأفت و رحمت دارد،

(۱) - حدید: ۹ - ۱۰.

(۲) - «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بِنِيءِ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...» یس: ۶۰..

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۴

می خواهد آنها را به کمالهایی برساند. بزرگترین شخص اوّل وجود، عبد مطلق و خالصش را فرستاد، آنگاه محمّد صلی الله علیه و آله هم آیات خدا را رسانید (آیات یعنی نشانه‌ها) آیاتی که راجع به معرفت و احکام و شرایع و معارف است آن هم رشته‌های متعدّدی دارد و آیات راجع به آفاق و انفس.^{۲۱۸}

خاک، آغاز و فرجام انسان

اگر بخواهم مثال ذکر کنم، در رشته‌های دیگری می‌افتیم و از اصل مطلب باز می‌مانیم، فقط اشاره‌ای می‌کنم؛ مثلاً از نشانه‌های خدا این است که ما را از خاک آفرید^{۲۱۹} و این دستگاه عجیب را درست فرمود هر فردی رجوع به خودش بکند:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى».^{۲۲۰}

«از این خاک ما را بلند کرد، بعد هم در این خاک جزء خاک می‌کند و در قیامت نیز از خاک بر می‌انگیزد».

نشانه‌هایی که خدا می‌فرماید: «آیة بَیِّنَةٌ» آیه بیّنه برای این است که تو ایمان بیاوری به آن کسی که تو را از مشت خاکی به این جاها رسانده است.

خاک ضعیف از تو توانا
شده^{۲۲۱}

ای همه هستی ز تو پیدا
شده

خواب، نشانه شگفت خداوند

^{۲۱۹} (۲) - «1» وَمِنْ عَائِي وَيُؤْنُ أَنْ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ... «E\ روم: ۲۰ ..

^{۲۲۰} (۳) - طه: ۵۵.

^{۲۲۱} (۴) - نظامی گنجوی / مخزن الأسرار ..

از آیات بیّنه خواب است.^{۲۲۲} شبانه روز چقدر خواب می‌روی و بیدار می‌شوی؟

افراد عادی یک مرتبه روز و یک بار شب به خواب می‌روند، این خواب و بیداری از چیست؟ دست خودت است؟ مکرر شده آدمی کار داشته بدون اختیار خوابش

(۱) «سُرِّيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ...» فصلت: ۵۳ ..

(۲) – «وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ...» روم: ۲۰ ..

(۳) – طه: ۵۵.

(۴) – نظامی گنجوی / مخزن الأسرار ..

(۵) – «وَمِنْ ءَايَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...» روم: ۲۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۵

می‌گیرد، برای این است که عجزت را متوجه بشوی که نمی‌توانی چرت بزنی.

جناب لقمان حکیم کلمه حکمتی فرموده:

^{۲۲۲} (۵) – «وَمِنْ ءَايَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...» E روم: ۲۳ ..

«تعجب می‌کنم از کسی که منکر بعث و حیات بعد از مرگ می‌شود، در حالتی که شبانه روز، یک مرتبه می‌میرد و زنده می‌شود: **النوم** **اخ الموت**».^{۲۲۳} مگر خواب غیر از مرگ است؟ مرگ، خواب سنگین است بیداری ندارد. نفس نمی‌کشد؛ ولی خواب، مرگی است ناقص؛ یعنی هنوز نفس می‌کشد. جان دارد و کارهای بدن را انجام می‌دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر شب که می‌خوابید وقتی بلند می‌شد سر به سجده می‌گذاشت، عرض می‌کرد:

«الحمد لله الذي احياني بعد ما اماتني واليه النشور».^{۲۲۴}

«شکر خدای را که من را میراند و بعد زنده‌ام کرد، چه اشخاصی که خواب بودند تتمه حیاتشان هم رها شد».^{۲۲۵}

زن و مرد آیتی از خداوند

ایمان بیاور برای آن خدایی که زوج برای تو خلق کرد. زن و مرد، آیت خدایند.

^{۲۲۳} (۱) - بحارالأنوار: ۸۷ / ۱۷۳ ..

^{۲۲۴} (۲) - بحارالأنوار: ۸۷ / ۱۷۳ ..

^{۲۲۵} (۳) - «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ...» E\ زمر: ۴۲ ..

نعمت و نشانه قدرت خدا هستند. آدمی تنها نمی‌تواند زندگی کند. وحشت، اضطراب، ناراحتی دارد. سکون و تکیه می‌خواهد. زن برای مرد، سکون است.

نزول آیات بینات در قرآن

«هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» خداست که در قرآن نازل فرمود آیات بینات، نشانه‌های آشکار کننده، واضح کننده توحید، معاد، اسما و صفات خدا

(۱) – بحار الأنوار: ۸۷ / ۱۷۳ ..

(۲) – بحار الأنوار: ۸۷ / ۱۷۳ ..

(۳) – «اللَّهُ يَتَوَفَّىٰ الْإِنْسَانَ حِينَ مَوْتِهِ أَلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ...» زمر: ۴۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۶

را: «لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» تا از تاریکیهای جهل و بی خبری شما را بیرون بیاورد به نور علم، به نور ایمان، به نور خداشناسی. «إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ خدا به شما مهربان است.

از مهرش است که این همه آیات بیّنات فرستاد بلکه آدمی با خدای خودش آشنا گردد.

احکام از آیات بیّنات

رشته دیگر آیات بیّنات «احکام» است که خدای تعالی احکامی را مقرر داشت، آنچه فرمود واجب است عمل کنی تا به نور تقوا برسی تا از ظلمتهای آخرت، صراط، قیامت، محشر که تمام در نتیجه گناه است نگه داشته گردی. «لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» به شما فرمود: ای بشر! زنا حرام است تا از تاریکی وحشکنده گناه نجات دهد. ایها الناس! شراب، قمار، فتنه، فساد، دروغ، غیبت، تهمت، رباخواری حرام است که «لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» حالا که چنین است، حالا که ما آیات بیّنات نازل کردیم که شما ایمان به خدا بیاورید و گروش به او داشته باشید، دور دنیا را رها کن، بیا دور آخرت.

حالا چنین است: «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» شما را چه می شود ای مسلمانها! چرا این قدر بخیل! پول خرج نکن! در راه خدا مسامحه کن هستید؟ با این همه تشویق به ایمان، دانش، معرفت. لازمه ایمان آن است که آدمی اگر خدا را شناخت در راه خدایش از

بذل جان مضایقه نکند تا چه رسد به بذل مال. خداشناس حاضر است
جان در راه خدای خودش بدهد، مال چیست. اگر کسی در راه خدا
از مال مضایقه دارد، یقین بدان ایمانی ندارد. دور خدای خودش
نیامده است، معبودش پولش است.

ایمانش شهوات است؛ لذا انفاقی هم نمی‌کند: «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ...» چرا انفاق نمی‌کنید؟ مال به دلتان چسبیده، هر کس
در حدّ خودش. گاه می‌شود شخصی نسبت به یک تومان برای خدا
گذشت ندارد. انفاق در راه خدا، دینی را ادا کردن،

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۷

از طلبی گذشتن، می‌گوید نباید آدم زیر بار ظلم برود! این که زیر بار
ظلم نیست، فتوّت، گذشت، عفو، صدقه است، تو در راه خدا بده به
هر که می‌خواهد باشد.

تدبیر هوشمندانه مفضل در حلّ اختلاف شیعیان

مفضل روزی در بازار کوفه رد می‌شد. دو نفر از شیعیان اهل بیت
نزاعشان شده بود در بازار. جناب مفضل پیش آمد، پرسید: «برای

چه نزاع می‌کنید؟ (مفضل نماینده کشاف حقایق جعفر بن محمد
الصادق بوده است)».

گفتگو این بود که یکی از آنها ادّعی طلب ارث از دیگری داشت.
ظاهراً چهار صد درهم مورد نزاع بوده است. آنها را به منزل خودش
برد، چهار صد درهم را به مدّعی داد و گفت: «سر و صورت یکدیگر
را ببوسید و بروید در امان خدا!». بعد جناب مفضل گفت: «ضمناً
بدانید این پول از خودم نیست مال مولایم جعفر بن محمد علیه
السلام است. خود امام به من فرموده از مواردی که اذن داری خرج
کنی، اصلاح ذات بین است». ^{۲۲۶} نزاع برای چه؟! حیف عمر عزیز
نباشد دو نفر شیعه برای مال دنیا با هم قهر و در جدال باشند؟! پس
شما کی به فکر آخرت می‌افتید؟ قرآن این طور تحریک می‌کند.
کیست که تحریک بشود؟ چرا در راه خدا خرج نمی‌کنید؟ در راه
نفس و هوا این همه جنب و جوش! اما خیری که پیش بیاید چقدر
مسامحه کار؟ خانه‌تان چقدر قشنگ! فرش، گل؛ اما بنای خیری که به
نام خداست چنان مسامحه کار؟!

خداوند، آخرین وارث

برای چه خرج نمی کنید؟ «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» برای این که خوب تکانت بدهد، می فرماید: «بدان! وارث همه خداست. ارث آسمان و زمین از خداست؛ یعنی کسی که بعد از همه می ماند خداست.»

(۱) - بحار الأنوار: ۴۷ / ۵۷ - ۵۸ / ح ۱۰۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۸

اندر دوجهان خدای
می ماند و بس
باقی همه کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانُ

وارث همه خداست. پس بیا به اختیار خودت، جلوتر به خودش بده تا برایت ذخیره کند. خدا می فرماید: «مسلمانها! من وارث همه شما هستم تا مال دست خودتان است بدهید در راه من تا برایتان ذخیره کنم: «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»».

بعدش نکته‌ای در باب اخلاص ذکر می‌کند. این هم لازم است همه بدانیم.

اخلاص شرط اساسی انفاق

انفاق در راه خدا اولین شرطش «اخلاص» است چه یک تومان و چه یک میلیون تومان. آنچه که آدمی می‌خواهد در راه خدا بدهد، شرطش این است که هیچ منظوری نداشته باشد، فقط روی علاقه و محبت خدا جدا گردد؛ یعنی خدا پیشش عزیزتر از تمام دارایی‌اش باشد. گاه می‌شود آدمی بدبخت برای یک مرحبایی مالش را می‌دهد که تعریفش کنند، چقدر پست است! پیش خدا هیچ ندارد. فایده‌ای هم ندارد^{۲۲۷} بلکه در کفه سیئاتش محسوب می‌گردد اگر ریا کرده باشد در انفاقش. مسجد، حسینیه، درمانگاه، مدرسه علمیه، اگر برای ریا باشد، هیچ فایده‌ای ندارد، اگر فقط برای خدا شد خوشا به حالش!

مثل بهلول و هارون. وقتی بهلول رد شد، دید هارون بنای عظیمی، مسجدی در بغداد می‌سازد و برای سرکشی آمده است. صدا زد: «ای هارون! چکار می‌کنی؟».

^{۲۲۷} (۱) - «... يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَتَذَكَّرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» E\ نساء: ۱۴۲ ..

گفت: «دارم خانه خدا بنا می‌کنم».

بهلول گفت: «خانه برای خداست».

گفت: «بله».

گفت: «امر بکن بالای سر درش بنویسند مسجد بهلول!».

گفت: «احمق! من پول می‌دهم، به اسم تو باشد؟».

(۱) - «... يُرْآءُونَ النَّاسَ وَلَآ يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» نساء: ۱۴۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۷۹

گفت: «احمق تو هستی یا من؟! برای خودت خانه می‌سازی، اسم

خدا رویش می‌گذاری؟».

انفاق علی علیه السلام به مقدار

پس از دانستن این مقدمه، اخلاص بیشتر در حال سختی و فشار پیش

می‌آید. اگر کسی در سختی انفاق کرد، معلوم می‌شود از اخلاصهای

حقیقی است؛ ولی انفاق در گشایش، اخلاص، چندان ظهور ندارد؛ به

عنوان مثال:

«امیرالمؤمنین علیه السلام به منزل وارد شد (حاصل روایت شریفه) دید فاطمه علیها السلام چشمهایش به گودی فرو رفته، احوال او و حسنین علیهما السلام را پرسید، عرض کرد: همه گرسنه‌اند (مثل این که امیرالمؤمنین علیه السلام خارج از مدینه رفته و حالا برگشته بود).

عرض کرد: سه روز است چیزی نخورده‌اند.

امیرالمؤمنین هم فوراً نزد عبدالرحمن بن عوف رفت، فرمود: یک دینار قرض می‌خواهم. رفت کیسه پول را آورد و گفت: آقا! قرض برای چه؟ همین طور می‌دهم خدمتان. فرمود: ابداً.

اجمالاً حضرت یک دینار (یک مثقال طلا) از عبدالرحمن بن عوف به عنوان قرض الحسنه گرفت که برای فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خوراک تدارک کند: **فاذاً بالمقداد قد جلس علی قارعه الطریق**. وقتی که تشریف آورد، وسط راه دید مقداد در راه توقف کرده در حالی که از زمین و آسمان گرمای باران. آفتاب سوزان و زمین نیز سخت داغ است. امیرالمؤمنین علیه السلام احوالش را پرسید: چرا در این حرارت این جا نشسته‌ای؟

مقداد حیا کرد حقیقت را بگوید و خواهش نمود حضرت او را از پاسخ دادن معاف فرماید ولی امیرالمؤمنین علیه السلام تکرار فرمود. مقداد هم به واسطه عفت نفس، حقیقت را نگفت. در مرتبه سوم چون اصرار علی علیه السلام را دید به ناچار گفت: صدای ناله و گریه عیالم از گرسنگی توان من را گرفت، نتوانستم بمانم، از خانه بیرون آمدم.

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۰

چشمان علی علیه السلام گریان شد، فرمود: ما هم مثل تو مبتلاییم؛ دیناری به وام گرفته‌ام، تو را بر خودم مقدم می‌دارم، آن را بگیر! حضرت به مسجد رفت، نماز ظهر و عصر را خواند و به خانه رفت. پس از نماز مغرب رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جریان، به وحی آگاه شده بود، رو به علی علیه السلام کرد و فرمود:

امشب چطور است شام را در خانه شما باشیم؟ علی علیه السلام حیا کرد جواب نفی بدهد، به اتفاق، به خانه آمدند، زهرا علیها السلام از نماز فارغ شده بود و پشت سرش ظرف سر بسته خوراکی بود که بخار از آن بر می‌خاست، پس آن را برداشت خدمت پیغمبر و علی گذاشت. پیغمبر به فاطمه فرمود، این خوراکی را از کجا آوردی که

به رنگش ندیده و مثل بویش نشنیده و پاکیزه‌تر از آن نخورده‌ام؟
آنگاه پیغمبر دست مبارکش را میان دو شانه علی علیه السلام
گذاشت. سپس فرمود: یا علی! این خوراک به جای دینار تو است
(که به مقدار دادی) ...».^{۲۲۸} مقدار خیلی بزرگوار است. پس از
رسول خدا صلی الله علیه و آله چهارمین مرد اسلام است؛ اوّل:
سلمان. دوّم: ابوذر. سوّم: عمّار. چهارم: مقداد. و در بعضی روایات،
مقداد مقدّم بر همه ذکر شده که امام می‌فرماید: «دلش فولادین
بوده». قبر شریفش هم شام است. اگر کسی ایمانی داشته باشد
هر گاه این روایات را می‌شنود، شوق پیدا می‌کند که چیزی در راه
خدا بدهد.

ثواب قرض و صدقه

امام فرمود: «قرض الحسنه هجده ثواب دارد و صدقه ده ثواب
دارد»؛^{۲۲۹} یعنی اگر کسی پیش شما آمد آبرودار است، گفت: صد
تومانی قرض می‌خواهم می‌شناسیدش که آبرودار است، شما که صد
تومان قرض می‌دهید، فقیر مستحقّی هم آمد یک صد تومانی به او

^{۲۲۸} (۱) - بحار الأنوار: ۴۱ / ۳۰.

^{۲۲۹} (۲) - الهدایه: ۱۸۰ - ۱۸۱ ..

دادی، قرض که دادی بهتر است یا صدقه‌ای که دادی؟ نزد شرع اسلام

(۱) - بحار الأنوار: ۴۱ / ۳۰.

(۲) - الهدایه: ۱۸۰ - ۱۸۱ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۱

آن که نمی‌خواهد پس بگیرد، صدقه می‌دهد، ثوابش ده‌تاست، آن که قرض می‌دهد و عوضش می‌گیرد هجده برابر است. سرش هم در خود روایات ذکر شده. صدقه اشخاصی می‌گیرند که آبروی ظاهری زیادی ندارند. قرض کسی می‌گیرد که عقیف النفس است. آن که صدقه‌اش دادی، شکمش را سیر کردی، بسیار خوب کردی، به آن که قرض دادی، آبرویش را نیز حفظ کردی.

یکی از اعیان جبل عامل، بزرگ مرد شریفی بود که هر سال به مدینه منوره می‌آمد و مدتی در جوار امام ششم کشاف حقایق جعفر بن محمد الصادق می‌ماند. بعد به فکر افتاد که من باعث زحمت امام می‌شوم. من که تمکن دارم، چرا خودم خانه‌ای در این جا تهیه نکنم. ده هزار درهم یا دوازده هزار درهم داد به آقا امام صادق علیه

السلام گفت: «برای من خانه‌ای بخرید، وقتی که مدینه می‌آیم به خانه خودم بروم، زحمتی برای شما نداشته باشم». امام هم قبول فرمود. امام شیعه‌اش را می‌شناسد؛ لذا بدون این که از آن مرد بزرگ پرسد. حضرت تمام دوازده هزار درهم را بین فقرای سادات قسمت کرد تا وقتی که آقای جبل‌العاملی آمد و وارد شد بر امام. عرض کرد: «آقا! معامله را انجام دادید؟».

فرمود: «بله، قباله‌اش را هم برایت نوشته‌ام». قباله را گرفت که برود خانه‌اش، دید در قباله‌اش نوشته است:

«جعفر بن محمد به فلان شخص جبل‌العاملی خانه‌ای در بهشت فروخت که فنا و زوال ندارد؛ یعنی خراب شدنی نیست، صاحبش هم از آن بیرون کردنی نیست. برای او چهار حدّ است؛ یک حدّش به خانه جدّم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، حدّ دیگرش به خانه جدّم علی مرتضی علیه السلام، حدّ دیگرش به خانه حسن مجتبی علیه السلام و حدّ دیگرش به خانه حسین علیه السلام» حضرت هم امضا کرده است.

بقدری این مرد جبل عاملی شاد شد. دعا کرد به امام که گفتنی نیست؛ چون خیلی معامله عظیم است. ضمناً امام می‌دانست که این مرد بزرگسال آخر عمرش است.

اجمالاً پس از آن که به وطن برگشت بیمار شد، در حال بیماری وصیت کرد گفت: «این

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۲

قباله را در کفن من بگذارید». آنها همین کار را کردند. فردایش بستگانش آمدند برای فاتحه سر قبرش دیدند همان قباله روی قبرش است، سطری هم به آن اضافه شده است:

«وفی لی جعفر بن محمد بما قال؛ امام جعفر صادق علیه السلام به من وفا کرد؛ چون خانهای در بهشت را ضامن شد». ^{۲۳۰} معامله با خدا زیانی ندارد. عجیب این است که حتی برای دنیایش هم بهتر می‌شود که قرآن هم خبر داده: «... فَهُوَ يُخَلِّفُهُ...» در همین دنیا هم عوض می‌دهد. همان چیزی که برای خدا دادی، علاوه آخرت، بهترش را

پس می‌گیری. روایت دارد که بیمارانتان را به صدقه مداوا کنید:
«داوا مرضاکم بالصدقه». ۲۳۱

ناچارم هم معجزه بگویم، هم رفع کسالتان کنم، هم شاهد مطلبم
باشد. داستان دیگری بگویم.

فریادرسی علی علیه السلام از تاجر کوفی

آیت الله حلّی از ابن جوزی و دیگران از موثقین عامّه و خاصّه نقل
کرده‌اند:

«در کوفه مردی بوده به نام ابو جعفر تاجر. از خصایصش این بوده
از اوّل سال تا آخر سال، همه روزه هر سید فقیری چیزی از او
می‌گرفته او در حساب علی علیه السلام می‌نوشت و بابت خمس
حساب می‌کرد؛ چون حسن اخلاق و رفتار داشت، سادات زیاد به او
رجوع می‌کردند به طوری که از حساب خمس می‌گذشت. بعد اتفاقاً
این بنده خدا (ابو جعفر کوفی) ورشکست شد. کاملاً فقیر شد. رفت
گوشه خانه نشست. در خانه که نشسته بود دفتر سابق را می‌آورد
بدهکارها را نگاه می‌کرد. اگر مرده بودند اسمشان را خط می‌زد و
اگر زنده بودند می‌فرستاد عقبشان که ما این قدر از تو طلب داریم،

حالا هم گرفتاریم، آن وقت طرف چیزی می داد. معیشتش به همین وضع می گذشت.

روزی بیرون در منزلش نشسته بود یکی از ناصبیهای ولد الزنا از آن دشمنهای

(۱) - بحار الأنوار: ۴۷ / ۱۳۴ / ح ۱۸۳.

(۲) - همان: ۶۲ / ۲۶۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۳

علی علیه السلام رد شد شماتی به او کرد؛ گر چه به نفع تاجر تمام

شد، گفت: با آن بدهکار بزرگ علی علیه السلام چکار کردی؟

مسخره کرد. ابو جعفر چیزی به او نگفت. از غصه و حسرت بلند شد

رفت در منزل گریه کرد. این تاجر محترم بعد خوابید در عالم رؤیا

خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما

السلام را دید. خاتم انبیا رو کرد به حسنین فرمود:

پدرتان علی کجاست؟ علی علیه السلام نزد محمد صلی الله علیه و

آله حاضر شد. فرمود: یا علی! چرا بدهی ات را نمی پردازی؟

عرض کرد: یا رسول الله! الآن آورده‌ام. به تاجر فرمود: دستت را دراز کن! دستش را دراز کرد، کیسه‌ای پر از پول به دستش داد، فرمود: آخرت هم محفوظ است.

از خواب بیدار می‌شود می‌بیند کیسه‌ای پهلوش است. دست به کیسه می‌زند صدای اشرفی می‌دهد. تاریک هم هست صدای همسرش زد، گفت: چراغ بیاور. چراغ آورد دید تمامش اشرفی است. همسرش باور نکرد تا بالأخره گفت: این عطای علی علیه السلام است؛ زیرا علی علیه السلام فرمود: بدهی‌ام را آوردم. هم اکنون دفتر حساب را بیاور ببینیم چقدر از علی علیه السلام طلب داریم. سبحان الله! همان شبی، تمام بدهکاریها را جمع زد و پولها را هم شمرد بدون این که یک درهم کم یا زیاد باشد مطابق است با آنچه از علی علیه السلام طلب داشته است.»

بگذریم. خواستم بگویم اگر در دنیا عوضش داده نشد آن هم به نفع تو است (مثلاً مرگت نزدیک است به تلافی در دنیا نمی‌رسد) و اگر اتفاق در هنگام سختی بکند آن هم از روی اخلاص زهی سعادت «...»

لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ»؛^{۲۳۲} هر کس پیش از

گشایش، ادای حق کرده هر چند قبل از گشایش و چه پس از آن
«وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى»^{۲۳۳} در هر دو حال خدا اجر می‌دهد، اما
کجا به کجا؟

اگر کسی یک نان داشت و داد بهتر است؟ یا کسی که نان زیاد دارد
و یک دانه بدهد؟

البته آن که یک نان بیشتر ندارد و بدهد بهتر است.

(۱) - حدید: ۱۰.

(۲) - حدید: ۱۰.

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۴

جلسه هفدهم: قرض دادن به خداوند و پاداش آن

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضِعَّهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»^{۲۳۴}.

^{۲۳۳} (۲) - حدید: ۱۰.

^{۲۳۴} (۱) - حدید: ۱۱.

کیست که قرض به خدا بدهد؟ خیلی تکان دهنده است. خدا می‌فرماید: از مال خودم بیار و قرض خودم بده تا من چند برابر به تو بدهم. این غیر از کرم چیزی نیست.

واقعاً زهی شرمساری! برای آن بنده‌ای که بخل کند در راه خدا. از مال صرف نظر نکند با این همه تهیج! امروز من معنی قرض به خدا دادن را روشن می‌کنم که قرض خدا دادن یعنی چه؟ ضمناً چیزی که نزد شما بی اهمیت است در راه خدا ندهید.^{۲۳۵}

بزرگی و عظمت دستگاه آفرینش

علم هیئت، ستاره‌شناسی، فلک‌شناسی، علم مهمی است که در معرفت و شناخت ربّ العالمین مؤثر است. به قول شیخ الرئیس ابوعلی سینا می‌گوید:

«من لم يعرف الهيئة والتّشريح فهو عین فی المعرفة». کسی که از علم تشریح و هیئت اطلاعی ندارد، کسی که از ساختمان بدن خودش بی‌خبر است، در معرفت خدا مردانگی ندارد. این شخص درست خداشناس نمی‌شود. «یا من فی السّماء عظمته».

^{۲۳۵} (۲) - «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» E آل عمران: ۹۲ ..

عظمت خدا را می‌خواهی بفهمی در علم هیئت جدید کار کن. سابق
می‌گفتند این عالم

(۱) - حدید: ۱۱.

(۲) - «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» آل عمران: ۹۲..

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۵

منحصر به نه فلک است، حالا بین چه خبر است، سال به سال
تلسکوپهای قوی و عظیمی که تدارک کرده‌اند، کشفیات جدیدی
می‌کنند.

وجود کهکشانهای فراوان در آسمان

آن وقت به وسیله این تلسکوپها عجایبی دریافتند که خودشان اقرار
دارند تا حالا هر چه کشف کردیم، نسبت به آنچه نفهمیده‌ایم چیزی
نیست؛ مثلاً مجره (کهکشان) که عبارت است از مجموعه ستارگانی که
با هم هستند. علت این که «مجره» به آن می‌گویند چون مجره
عبارت از مجرای آب است مثل آب سفید که روی زمینی سیاه حرکت

کند، این طور به نظر می آید. در فارسی اسمش را «کهکشان» گذاشته‌اند.

کهکشان مخفف از «گاه کشان» است. اگر بار گاهی از ده بیایند در شهر، در اثنای راه همین طور خاک گاه می‌ریزد بالای سر هم، یک عدد ستارگان که عدد اینها را خدا می‌داند، در اثر این که نزدیک هم هستند از دور وقتی آدم نگاه می‌کند می‌بیند مثل یک خط گاهی است؛ لذا به آن کهکشان گویند.

هر کهکشانی میلیونها ستاره دارد. کهکشان ما یک صد و پنجاه میلیون ستاره دارد.

می‌گویند: «آنچه تا الآن به توسط تلسکوپها کشف شده است دو هزار کهکشان به دست آمده و به حدسی که زده می‌شود در آتیه ممکن است تا پانصد میلیون مجره برسد، تازه ما دو هزارتایش را کشف کرده‌ایم».

هر مجره‌ای میلیونها کوب که یکی از آن کهکشانشا کهکشان ماست که این گوشه قشر خارجی‌اش این آفتاب به چشم می‌خورد. آفتاب هم یک کره معتدلی است؛ نه خیلی بزرگ است و نه خیلی کوچک نسبت به کره‌های دیگر لیکن در اثر پیری رو به ضعف و زرد رنگی

رفته است. می‌گویند: «آفتاب پیر است، قیامت نزدیک است، آفتاب نورش تمام گردد، نزدیک است زمین از حرکت بیفتد».

کره زمین یک ستاره دور افتاده از یک منظومه شمسی که منظومه شمسی یک صد و پنجاه میلیون یک کهکشان است.

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۶

انفاقهای بی حساب خداوند

خدای ما، جود دائم، گرم ثابت، انفاق مستمر به تمام عالم هستی دارد آن هم چه انفاقی! یکی از رشته‌های انفاقی خود «آفتاب» است. می‌گویند: «سالیانه چهار صد و پنجاه هزار میلیون تن این کره آفتاب از جرم و موادش، تبدیل به حرارت و نور می‌شود. سالیانه به کره زمین و چند کره دیگر که تحت عائله او هستند، مستمراً می‌بخشد.

در روزنامه‌ای در سر مقاله‌اش نوشته بود: «ولخرجی خورشید!»
خنده‌ام گرفت که نویسنده خیال می‌کند خورشید از خودش است که ولخرجی کند. اینها انفاق دیگری است. خداست که این همه حرارت و نور می‌دهد تا از نورش بشر استفاده کند. از مقدار بخشش

خورشید تنها مختصری انرژی به کرات منظومه شمسی می‌رسد و بقیه‌اش در فضای بی‌پایان پخش می‌گردد.

انفاقهای شگفت‌انگیز زمین و خاک

در سال، چند هزار میلیارد تن این کره خاک مواد غذایی به ریشه درختها می‌دهد.

اینها تمامی انفاق خداست. از این خاک چقدر مواد غذایی، مواد رشد گیاهی افاضه می‌شود، خدا داند. در سال، میلیاردها تن آب دریاها تبخیر می‌شود به صورت ابر در فضا و سپس باران می‌بارد و زمینهای مرده را سیراب می‌کند. درختهای خشکیده را شاداب می‌کند، این هم انفاق دریایش.

اما انفاق گیاهی، در سال میلیاردها از برگ تا علف، تا میوه‌هایی که تمام این نباتات به حیوانات می‌دهند، این انفاق است.

حیوانات شیر دهنده مثل گوسفند و گاو، در سال میلیونها تن شیر دارد. انفاق به بشر می‌کند. گوشت و پوست آن نیز انفاقهای الهیه است؛ میلیونها تن گوشت انفاق می‌کند.

انفاقهای خدا را که نمی‌شود شمرد. برای نمونه به خاک، آب، گیاه اشاره کردم.

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۷

روزانه میلیونها زنبور عسل از این سفره الهی می‌خورند، عسل شیرین به بشر می‌رسانند، این نمونه‌ای از انفاقهای خداست.

جاودانگی روح انسان

انفاقی که لایق مقام ربوبیت باشد، هیچ کدام از اینها نیست؛ چون تمامش فانی است. هر چه آفتاب، زمین، گیاه، حیوان، دریا می‌دهند فانی است، مناسب مقام الوهیت و ابدیتش، انفاق ابدی است. عطا‌های فناپذیر و بخششهایی که نهایت نداشته باشد، منحصرأ لایق طایفه بشر است؛ چون غیر از بشر، موجودات مادی همه فانی است. فقط چیزی که باقی می‌ماند، خدا و روح آدمی است؛^{۲۳۶} خدا شما را ابدی خلق کرده، برای همیشگی آفرید. من که می‌گویم آدمی مرگ و میر ندارد، غرض مرگ و میر روحی است، نه بدنی. از وقتی که در شکم مادر، سن چهار ماهگی، روح دمیده شد و بعد رو به تکامل رفت، دیگر مرگ ندارد.

^{۲۳۶} (۱) - خلقتم للبقاء لا للفناء (علم الیقین: ۲ / ۸۳۶) ..

خلاصه، روح آدمی باقی به بقاء الله است. ساعت مرگ به مؤمن
خطاب می‌رسد «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ ا لْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً
مَّرْضِيَةً». ۲۳۷

مرگ بدن، اول تکمیل حیات روح است. خواستم بگویم انفاق خدایی
برای شماست که خدا گرمی‌تان داشته است. ۲۳۸

معامله کردن با خداوند منشأ عظمت و جاودانگی انسان

انفاقهای ابدی نهایت ندارد. روایت دارد: «هر کسی از ساعت مرگش
عذابی نداشته باشد، دیگر ندارد». قربان آن کسی که از ساعت
مرگش کارهایش درست باشد. ۲۳۹ از

(۱) - خلقتم للبقاء لا للفناء (علم اليقين: ۲ / ۸۳۶) ..

(۲) - فجر: ۲۷-۲۸.

(۳) - «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» اسراء: ۷۰ ..

۲۳۷ (۲) - فجر: ۲۷-۲۸.

۲۳۸ (۳) - «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» E اسراء: ۷۰ ..

۲۳۹ (۴) - واجعل لي في لقاءك الراحة والفرج والكرامة (مفاتيح الجنان/ دعای ابی حمزه ثمالی) ..

(۴) - واجعل لی فی لقاءک الرّاحة والفرج والکرامه (مفاتیح

الجنان / دعای ابی حمزه ثمالی) ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۸

ساعت مرگ عطا‌های ابدی است؛ اما رسیدن به این عطاها استعداد می‌خواهد. آمادگی می‌خواهد. از ابتدا آدمی استعداد عطا‌های عظیمه باقیه ابدیه را ندارد.

پیدا شدن آمادگی به این است که آنچه که خدا به او داده، پول، سلامتی، آبرو، تمامش را در حساب خدا بیاورد. خیلی آسان است؛ ولی کمی باید پا روی هوای نفس گذاشت که تمام کارهای مشکل آسان می‌شود. اگر آمد در حساب خدا بزرگ می‌شود.

بزرگ که شد سعه روح پیدا می‌کند. وجودش، هستی‌اش بزرگ می‌شود. عظمت کسب می‌کند از عظیم مطلق. کسی که با خدای معامله می‌کند، بزرگ است؛ به قدری بزرگ می‌شود که به عالم غیب سر و کار پیدا کند.^{۲۴۰} مردانگی می‌خواهد، مردانگی هم در انفاق پیدا می‌شود؛ یعنی قوایی که خدا به تو داده تا مالی که خدا به تو داده، هر اندازه در حساب خدا گذاشتی، رشدی در خودت پیدا

^{۲۴۰} (۱) - «i» رجالاً لآئلهیهم حجراً ولا یتبع عن ذکر الله... E\ نور: ۳۷.

می‌شود؛ چون طرف خداست، آماده سلطنت ابدی الهی می‌گردد،
عظای ابدی پس از این است که تو با خدا سر و کار داشته باشی.
«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» هر که قرض خدا داد نه این که
خدا احتیاج دارد! اگر می‌خواهی به عظای الهی برسی، همین که
داری، فانی بده، باقی بگیر «... فَيُضِعُّهُ لَهُ أضعافًا كَثِيرَةً...».^{۲۴۱}

بهرمندی از زبان در کار خیر

مثال بزخم تا خسته نشوید: خدا یک تکه گوشت که زبان باشد به همه
ما داده، این عاریه است. بالأخره روزی می‌آید که با این زبان هر
چه می‌خواهی بگویی «لا اله الا الله» نمی‌توانی. ساعت مرگ
نمی‌شود از آن استفاده کرد. حالا که می‌شود از آن استفاده کرد،
پس بیا و حرفت را بینداز در حساب خدا. با این زبان نگو، مگر هر
چه رضای خدا باشد. معنی قرض با خدا همین است. رد می‌شوی دو
نفر با هم نزاع دارند،

(۱) - «رَجَالٌ لَاتُلْهِيمُهُمْ تِجْرَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» نور: ۳۷.

(۲) - بقره: ۲۴۵..

معارفی از قرآن، ص: ۱۸۹

بایست اصلاحشان بده. زن و شوهری با هم نزاع دارند، می خواهند بروند دادگاه و تو نگذارشان. از زبان خدا دادی بهره‌ای ببر.

با زبانت چیزی نگو، مگر خیر، رحمت. نگو، مگر حفظ اتحاد قلوب.

وای به تو اگر با زبانت دلی را رنجیده کنی! لعنت به تو اگر زبانت را در حساب شیطان بگذاری و کسی را رسوا کنی! عیب کسی را آشکار کنی! چیزی که علم نداری بگویی! قرض شیطان دادی. معامله با شیطان کردی. با این زبان بشر می‌تواند هم با خدا معامله کند هم می‌تواند با شیطان معامله بکند؛ ولی «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» کیست که زبانش را بیاورد در حساب خدا بگذارد؟ چشم: ایها المؤمنون! چشمتان را در حساب چه کسی گذاشته‌اید؟ من نمی‌دانم چشمت را قرض رحمان داده‌ای یا شیطان؟

و همچنین همه اعضای بدن تا برسد به قوه فکر و عقل. در آثار صنع خدا تفکر می‌کنی یا به اوهام می‌گذرانی؟! خواستم بگویم قرض به خدا منحصر به مال نیست بلکه رشته‌ای از آن مربوط به مال می‌شود.

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۰

جلسه هجدهم: هدفمند بودن جهان آفرینش

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضِعْفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ * يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَ لَكُمْ الْيَوْمَ جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» ۲۴۲

از آنچه آدمی اطلاع یافته از این عوالم بی نهایت و این دستگاه عظیم خلقت، به عقل خودش می فهمد و یقین می کند که هدف و غرض، امر باقی است، نه این اوضاع زود گذر و فانی؛ یعنی آفتاب با این عظمتش با تفصیلی که روز گذشته ذکر گردید، نمی شود برای امر مادی باشد. ربّ العالمین اعزّ و اعلی است که به هدف فانی، چنین دستگاهی درست کند. واقعاً محال است به حکم عقل، از خدایی که این همه حکمت و علم در دستگاه خلقتش آشکار است، خداوند یک عضو بی خاصیت نیافریده است، آیا خاصیت کل هدف و

نتیجه کل، می شود هیچ باشد؟^{۲۴۳} آیا گمان کردید ما شما را عبث، بیهوده، بی فایده آفریدیم؟ غرض، عالم باقی است. تمام اشیاء برای آدمی و آدمی برای امر باقی. چند سالی در کره خاک باب تجارت و معامله را باز کند، با خدای ابدی سر و کار داشته باشد تا ابدی بشود. تا آدمی با بزرگ سر و کار نداشته باشد، بزرگی نصیبش نمی شود.

(۱) - حدید: ۱۱ - ۱۲.

(۲) - «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...» مؤمنون: ۱۱۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۱

معامله با خدا که دیروز گفتیم، قرض با خداست که در قرآن چند جا ذکر شده است؛^{۲۴۴} سعادتی که هیچ وقت نحوست ندارد. سلطان حقیقی می شوی اگر با ملک الملوک معاملات باشد. دیروز مختصرش را گفتیم، باز تکرار نکنم. خواستم رشته مطلب به دست بیاید.

^{۲۴۳} (۲) - «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...» مؤمنون: ۱۱۵ ..

^{۲۴۴} (۱) - «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...» توبه: ۱۱۲ ..

در دلت حبّ خدا، آل محمد، آخرت باشد. اعضای که به تو داده، همه را در بازار خدا به کار بینداز، به زبانت ذکر و یاد خدا، به چشمت آنچه رضای خداست، به گوشت معامله با خدا، دست و پا و اعضای دیگر بدنت، همه در راه او. اگر پول و چیزی هم داری آن هم در راه خدا. از نفقه‌ای که به خانواده‌ات می‌دهی تا برود بالا همه در حساب خدا و بعدش هم در وجوه خیریه، هر راه خیری که پیش آمد همه‌اش قرض به خداست.^{۲۴۵} همین الآن نور انفاق نصیبش می‌گردد، وقت مردن هم همین نورهایی که قرض خدا داده است خدا به او پس می‌دهد و اجمالاً (انسان باید) با بدنش و مالش با خدا معامله کند.

نقش اساسی نیت در اعمال

مهم در این جا کلمه «حَسَنًا» است. اگر کسی می‌خواهد معامله با خدا بکند و غیرت الهیه مانع است از این که شریک بپذیرد. اگر به ما قرض می‌خواهی بدهی، ریا نکن؛ هر قرضی می‌خواهد باشد؛ خواه بیمارستان باشد؛ خواه مدرسه علمیه. اگر منظورش این باشد؛ مثلاً اسمش را در روزنامه بنویسند، باطل است. مزدش گیرش آمد،

^{۲۴۵} (۲) - «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...» E\محل: ۹۶ ..

به قصد این که اسمش را بیاورند انجام داد، اسمش را هم آوردند
دیگر از خدا طلبی ندارد.

بعضی از جوانها می پرسند چگونه مخترع برق و کاشف میکروب جهنم
بروند؛ ولی آن شخصی که هیچ خیری کسی از او ندیده برود
بهشت؟

(۱) - «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمَوْا لَهُمْ...» توبه: ۱۱۲

..

(۲) - «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...» نحل: ۹۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۲

پاسخ: آن کسی که این اختراع کرده به چه غرضی کرده؟ هر غرضی
که داشته به همان غرض می رسد. تو نگاه کارش نکن، نگاه نیتش
بکن. گفتند کسی دوايي اختراع کرده برای دردی، آنچه التماسش
کردند بگو دوا از چیست، نگفت، تا آخر هم نگفته بود؛ مثلاً برای
این که شاید کسی دیگر بفهمد دگان او تخته بشود، به اسم دیگری
تمام شود. عمل تابع نیت است، آیا در حساب خلق است یا در حساب
خالق؟ بهترین کارهای خیر هم کرد، بسیار خوب! اما بین در حساب

کیست؟ می‌خواهد مردم ببینند یا می‌خواهد خدا ببیند؟ والا اگر در حساب خدا باشد، اگر خاری سر راهی برداری، برای تو کافی است. ایمان به خدا و آخرت، کارها هم برای خدا و آخرت باید باشد و گرنه قرض به خدا محسوب نمی‌شود.

باطل شدن قرض الحسنه به خاطر منت و اذیت کردن

شرط دوّم و سوّم برای صحّت قرض الحسنه برای خدا آن است که «با منت و اذیت نباشد. وای به آن بدبختی که قرض می‌دهد، خرج می‌کند منتی هم می‌گذارد! تا منت گذاشت، باطل شد.»^{۲۴۶} مؤمنین کارهای خیرتان را به منت گذاشتن باطل نکنید! مبادا منت بگذارید! مبادا اذیت زبانی بکنید!^{۲۴۷} هیچ چیز نده اما با زبان خوش بگو خدا ان شاء الله فرج کند، نه این که بده و نیش هم بزن. بگو مثلاً دعا می‌کنیم تا خدا فرج کند. خلاصه، طوری که آن فقیر از تو رنجیده نشود. نده، اذیت هم نکن! نده، منت هم نگذار! تو خرج می‌کنی دیگر مگر مرض داری که می‌روی و همه جا بازگو می‌کنی که بله من

^{۲۴۶} (۱) - «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَانْتِظَلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...» E\ بقره: ۲۶۴ ..

^{۲۴۷} (۲) - «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى...» E\ بقره: ۲۶۳ ..

امروز مثلاً یک منزلی برای فلانی خریدم این که دادی و حالا می‌گویی، خرابش می‌کنی.^{۲۴۸}

(۱) - «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَاتُبْطَلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ...» بقره: ۲۶۴ ..

(۲) - «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى ...» بقره: ۲۶۳ ..

(۳) - «... كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ ...» بقره: ۲۶۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۳

دو مثال از قرآن کریم

۱- خداوند مثلی شیرین و لطیف می‌زند: ^{۲۴۹} سنگ صاف، کمی خاک رویش بریزند، یکدفعه باران هم بیاید از خاکها چیزی نمی‌ماند؛ مثلاً آقای حاجی یک میلیون پول می‌دهد اما با زبانش منت می‌گذارد، یا اذیت می‌کند، خرابش می‌کند، هیچ چیز برایش نمی‌ماند.

۲- مثال دیگری خداوند متعال ذکر می‌فرماید:

^{۲۴۸} (۳) - «... كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ ...» E\ بقره: ۲۶۴ ..

^{۲۴۹} (۱) - «... كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا ...» E\ بقره: ۲۶۴ ..

«کسی که بوستانی دارد، درختها، میوه‌ها یکدفعه نیمه شبی
صاعقه‌ای بیاید و همه‌اش را آتش بزند». ۲۵۰

نمونه‌ای از منت و اذیت

برای منت گذاشتن یا اذیت کردن، داستان لطیفی در داستانهای
شگفت، بنده نقل کرده‌ام که آن مرد شریف فرمود:

«در عالم رؤیا قصر مجلل و باشکوهی را دیدم. گفتم: از کیست؟
گفت: مال فلان شخص نجار است، بعد در همان حال یک وقت دیدم
صاعقه‌ای آمد تمام قصر و باغ و درخت، آتش گرفت و خاکستر
مطلق شد.

از خواب بیدار شدم، فردا رفتم در مغازه‌اش گفتم: رفیق! راستش را
بگو، دیشب چکار کردی؟ او را قسمش دادم. خلاصه آخرش گفت:
نصف شب بین زنم و مادرم گفتگو شد. من هم کمک زنم کردم مادرم
را زدم. گفتم: برو بدبخت! که همه چیزت را آتش زد. هستی‌ات را
سوزاندی. یک عمر زحمت کشیدی به سبب زدن یک چوب به
مادرت، همه‌اش را به آتش کشیدی».

راستی سخت است آدمی قرضی که به خدا می دهد نگهش بدارد،
باطلش

(۱) - «... كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا...»
بقره: ۲۶۴ ..

(۲) - «... فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ...» بقره: ۲۶۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۴

نکند به ریا؛ اذیت، منت، آزار رسانی. ای کاش! از همان اول نداده بودی. وای به کسی که زحمت بکشد بعد هم به دست خودش خراب بکند! خدایا! تو خودت آنچه را که به ما عطا می فرمایی حفظش فرما. خدایا! از ریا به تو پناه می بریم. در دعای ابو حمزه می خوانید:

«اعوذ بك من الشك والشرك والرياء». نمایش به خلق، جلوه به مخلوق؛ لذا از کمالات صدقه «خفا» است. هر چه کار خیر می کنی، کسی نفهمد برای خودت بهتر است.^{۲۵۱} صدقه نهانی که هیچ کس نداند، آتش قهر خدا را خاموش می کند. اگر بزرگترین گناه از تو

^{۲۵۱} (۱) - ... صدقة السرّ تطفى غضب الرب... (بخارالأنوار: ۹۶ / ۱۳۷ / ح ۷۰ و ص ۱۷۹، ۱۸۰ - ۱۸۱) ..

سر زده که قهر خدای را به هیجان آورده تا صدقه سر دادی، خاموشش می کند. خاموش کردن آتش جهنم دست خودت است.

مثال بزنیم برای **صدقه السرّ**: فرض کنید کسی ده هزار تومان قرض دارد، موعدهش هم رسیده ندارد. شما تا شنیدید، چکی می نویسید به اسم حامل که اسم خودت را هم ننویسی، بدون این که کسی بفهمد. یا این که اگر چنانچه می خواهی از این پنهانتر باشد، پول نقد بر می داری سر و صورتت را هم می پیچی که حتی همان شخص هم نفهمد، می روی به او می دهی و تا آخر عمر هم به احدی نمی گویی؛ چون اگر گفتی، از حساب خدا بیرونش آوردی.

چند روز قبل گفتم که زهری گفت: «امام سجّاد را دید پشته ای به دوش داشت، در خانه ها که می رفت، نقابی به صورت می انداخت تا شناخته نشود- در عین حالی که شب بود- تا صاحب خانه نفهمد کیست».

بعضی از بستگان امام، هر وقت اسم زین العابدین علیه السلام برده می شد، جسارت می کردند می گفتند: «آقا خودش می خورد و هیچ به یاد مان نیست!». چه وقت فهمیدند؟

بیست و پنجم ماه محرم دیدند خبری از اطعام نشد، چون آقا دار
فانی را وداع گفته بود.

(۱) - ... صدقة السرّ تطفئ غضب الربّ ... (بحار الأنوار: ۹۶ / ۱۳۷ /
ح ۷۰ و ص ۱۷۹، ۱۸۰ - ۱۸۱) ..

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۵

از علی علیه السلام آموز اخلاص عمل

صدقه سرّی که علی علیه السلام داشته است، همه شما سابقه (ذهنی)
دارید که وقتی حسنین علیهما السلام از تشیع جنازه بر می‌گردند
می‌رسند به خرابه‌ای سرّی. می‌بینند بیماری افتاده. سرش را در
دامن می‌گیرند احوالش را می‌پرسند. می‌گویند: «کسی به داد ما
نمی‌رسید مگر یک نفر که این جا می‌آمد و خوراک در دهن من
می‌گذاشت».

آقایان پرسیدند: «از او پرسیدی کیست؟».

گفت: «من چشم نمی‌دید، از او پرسیدم آقا اسم شما چیست؟
فرمود: بنده خدا هستم».

امامین فرمودند: «آیا نشانه‌ای از او داری؟».

گفت: «در این خرابه که بود، ذکر که می‌خواند تمام سنگ و کلوخ و دیوار این جا همه تسبیح خدا می‌کردند».

صدای گریه حسن مجتبی بلند شد فرمود: «پدر ما علی علیه السلام بود که حالا ما از تشیع جنازه‌اش بر می‌گردیم».

این بیچاره مریض هم گریان شد. التماس کرد گفت: «آقا زاده‌ها! ممکن است مرا سر قبر پدرتان ببرید. منت بر من بگذارید».

چنین گویند که: «او را آوردند به نزد امام، او به سر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام آن قدر نالید و گریه کرد تا مُرد».

لزوم انفاق از بهترین اموال

اگر می‌خواهی با خدا معامله بکنی، اول باید سرّ باشد تا علوی در تو پیدا گردد.

از بزرگی حق، تراوشی در تو پیدا گردد. دیگر آن که چیزی که می‌خواهی بدهی از بهترین دارایی‌ات باشد. وای از آن بی‌حیاهایی که آیه قرآن در مذمتشان نازل شد! خرما می‌خراب شده می‌دهد در راه خدا! حالا که آورده، کاش می‌گذاشت

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۶

گوشه‌ای جداگانه. آمده خرما می‌ترش کرده را به داخل خرماهای پاکیزه دیگران می‌ریزد که آیه شریفه می‌فرماید:

«خودتان از این خرما نمی‌گیرید،^{۲۵۲} نه فقط خوب بلکه بهترین را باید برای خدا بدهی.»^{۲۵۳}

احسان امام سجّاد علیه السلام

«انگور تازه‌ای برای امام زین العابدین علیه السلام هدیه آوردند. حضرت خوشه انگور را گرفت تا میل کند، سائلی رسید مقابل امام اظهار فقر کرد. حضرت هم همین انگوری که بود به او داد.

راوی عرض کرد: آقا! این انگور نوبر را برای شما آورده‌اند، به سائل پول بدهید انگور را خودتان میل کنید.

فرمود: نخواندی آیه قرآن را «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» من انگور را دوست می‌دارم، این بهتر از پول است.»

احسان ابو طلحه انصاری

^{۲۵۲} (۱) - «... وَلَا تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِنْهُ...» E\ بقره: ۲۶۷ ..

^{۲۵۳} (۲) - «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» E\ آل عمران: ۹۲ ..

باز روایت در این مقام بسیار است. در وقت نزول آیه شریفه: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ...» (مسلمانها این جور قرآن بر آنها اثر می گذاشت) ابو طلحه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد گفت: «من چند نخلستان دارم، بهترینش که هم چشمه آب در آن است و هم نخلهایش چنین و چنان است، این را در راه خدا می دهم».

رسول خدا هم دعا در باره اش کرد فرمود: «وقفش کن بر ارحامت». قبول کرد و وقف بر ارحامش کرد طبق دستور رسول خدا.

(۱) - «... وَلَاتَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ...» بقره: ۲۶۷..

(۲) - «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» آل عمران: ۹۲..

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۷

احسان حارثه بن اسامه

در تفسیر آیه شریفه دارد که حارثه بن اسامه اسب قیمتی اش را داد، دید از اسبش عزیزتر چیزی ندارد، اسبش را آورد در منزل رسول الله که: «یا رسول الله! من این اسب را خیلی دوست می دارم، این را دادم در راه خدا» که رسول خدا هم دعایش کرد.

اجمالاً هر کس هر چیزی را دوست می‌داشت، همان را می‌داد.

احسان زبیده همسر هارون

بعضی از زنها هستند که روی مردها را سفید می‌کنند مثل زبیده که گویند: «در باطن خدمت موسی بن جعفر علیه السلام ارادت داشته».

همسرش هارون. آن وقت بین چنین خانمی از امتحان بیرون می‌آید؛ اولاً تمکن و دارایی‌اش عجیب بوده، اموال نفیسه هم زیاد داشته است. نفیس‌تر از همه، سی جزء قرآن بود؛ یعنی تمام سی جزء قرآن را در نود پاره داده بود نوشته بودند، همه باطلا و زر. در جلد و ورقش طلاکاری و زربافی کرده بودند. اجمالاً وقتی این آیه شریفه را خواند، خودش گفت: «هر چه فکر می‌کنم در دارایی‌ام از همه بیشتر نزد من قرآنها است، خیلی برایم عزیز است، من همین را در راه خدا می‌دهم».

فرستاد استاد زرگر آمد زرهایی که در این قرآن مجید عمل شده است، همه را بیرون آوردند و در راه خدا انفاق نمود. به این ترتیب دستور داد آب چشمه‌ای که در طائف بود، به مکه معظمه آوردند که هنوز مردم بعد از هزار سال از آن بهره می‌برند.

این زن نفیس‌ترین دارایی‌اش که همان طلاکاریها و زربافیهای که کرده بود، همه را داد تا این چشمه آب را جاری کردند.

لزوم صدقه در حال تندرستی و امید به زندگی

یکی دیگر از چیزهایی که مؤثر است در کمال صدقه، آن که آدمی در حالی که

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۸

سالم است و به زندگی امیدوار است صدقه دهد، چنانچه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مروی است که از ایشان پرسیدند: آقا! بهترین صدقه‌ها چیست؟

فرمود: «بهترین مواردش آن است که در حالی بدهی که سالم باشی و امید داشته باشی زنده می‌مانی و به کارت می‌خورد».^{۲۵۴} و بهترین بیانش روایتی است که در لئالی الأخبار نقل کرده که:

«در زمان خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مرد جوانی بوده - ظاهراً از این روایت هم معلوم می‌شود وارثی نداشته است - این مرد جوان در مدینه زحمت کشیده مال فراوانی تحصیل

^{۲۵۴} (۱) - سئل الصادق علیه السلام: ای الصدقة افضل؟ قال: ان تصدق وانت صحيح شحيح تأمل البقاء وتحاف الفقر... (سفينة البحار: ۲/ ۲۵) ..

کرده بود. بیمار شد به حال مرگ افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادتش تشریف آوردند. به پیغمبر التماس کرد یا رسول الله! من زحمت کشیده‌ام مالی جمع کرده‌ام حالا که مردم شما تمام دارایی مرا در راه خدا انفاق بفرمایید. در یک روایت دارد که رسول خدا پذیرفت. پس از مرگش رسول خدا هم اموالش را انفاق فرمود.

راوی گوید: در دلم چنین گذشت: خوشا به حال پولدارها که با مالشان بهشت را می‌خرند! تا در دلم این معنی گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله خم شد یک دانه خرما که روی زمین افتاده بود، برداشت. آن را بلند کرد، به طوری که زیر بغلش پیدا شد که همه ببینند.

آنگاه رو کرد به من فرمود: این چیست؟ من گفتم: دانه خرماست، فرمود: قسم به آن خدایی که جانم به دست اوست! این شخصی که مرده اگر در حال حیاتش یک دانه خرما داده بود بهتر از این انبارهای مال است که من پس از مرگش دادم». ۲۵۵

صدقه و احسان به خویش

غرض از انفاق نه این است که شکمی سیر بشود. اصل غرض این است
که تو آدم

(۱) – سئل الصادق علیه السلام: ای الصدّقه افضل؟ قال: ان تصدّق
وانت صحيح صحيح تأمل البقاء وتخاف الفقر... (سفينه البحار: ۲ /
۲۵) ..

(۲) – ... والذی ارسلنی بالحقّ نبیاً صدقاً لو تصدّق هذا الرجل بیده
تمره واحده لکان خیرا له ممّا تصدّقه عنه (لئالی الأخبار: ۳ / ۱۰۱)
..

معارفی از قرآن، ص: ۱۹۹

بشوی. تو بزرگ بشوی. پاک بشوی. این که می گویند انفاق بکن برای
خودت است.

ظاهراً برای مدرسه علمیّه و ... می دهی؛ ولی باطناً خانه خودت را
درست می کنی.

حقیقتش به ذات خودت می دهی. در خودت عطیه ای موجود
می گردد. خودت اصلاح می گردی. قرآن می فرماید: «فَهُوَ لَكُمْ»؛

این وقتی است که به دست خودت بدهی؛ اما وقتی بعد از تو بدهند، چیزی از دل تو که کنده نمی‌شود. بدبخت آن کسی که منتظر باشد بعد از خودش کار خیری برایش بکنند! ^{۲۵۶} خودت وصی خودت باش. خدا همه را موفق بدارد تا زنده‌اید به دست خودتان بار سفرتان را ببندید.

قدر دانستن شب قدر برای شب قبر

امشب شب نوزدهم ماه رمضان است. چقدر خوب می‌گوید شیخ شوشتری:

«علیکم باحیاء لیلۃ القدر لحياء لیلۃ القبر».

می‌گوید: «ای مسلمانان! شب قدر را قدر بدانید برای شب اول قبرتان».

مقداری از آسایشان را بدهید، ناراحتی بکشید برای راحتی «لیلۃ القبر» تا آن جا هم «اذکرونی اذکرکم».

«اذکرونی فی الدنیا اذکرکم فی الآخرة».

«شما در دنیا یاد ما باشید تا ما هم آن جا یاد شما باشیم».

^{۲۵۶} (۱) - قال الصادق علیه السلام: اعد جهازك وقدم زادك وكن وصی نفسك ولا تقل لغیرك بیعت الیک بما یصلحک (لنالی الأخبار: ۳ / ۱۰۱) ..

مبادا به غفلت بگذرد! اگر کسی گمان کند بدون معامله با خدا بزرگی برایش پیدا می‌شود، اشتباه کرده است.^{۲۵۷} یهود و نصارا از این حرفها خیلی می‌زنند. شما مسلمانها هم خیلی از این حرفها می‌زنید؛ ولی تا ایمان نباشد کار درست نمی‌شود.^{۲۵۸} هر چند به

(۱) – قال الصادق عليه السلام: اعد جهازك وقدم زادك وكن وصي نفسك ولا تقل لغيرك يبعث اليك بما يصلحك (لئالي الأخبار: ۳ / ۱۰۱) ..

(۲) – «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكُتُبِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ...» نساء: ۱۲۳ ..

(۳) – «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرِيَّ وَالصَّبِيْنَ...» بقره: ۶۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۰

سر خودت بزنی، علی علی هم بگویی، من شیعه علی هستم، زبان می‌گویدی؛ اما در عمل شیعه معاویه است. ای شرابخوار! تو پیرو

^{۲۵۷} (۲) – «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكُتُبِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ...» E\ نساء: ۱۲۳ ..

^{۲۵۸} (۳) – «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرِيَّ وَالصَّبِيْنَ...» E\ بقره: ۶۲ ..

معاویه هستی. هر کسی رئیسی دارد که امامش می‌باشد. و یا به
تعبیر دیگر هر کس بزرگتری دارد. بزرگتر شهدا کیست؟ بگو:
حسین علیه السلام. بزرگتر مظلومها کیست؟ بگو: علی علیه السلام.

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ».

ایام لیلۃ القدر روزهای اجابت دعاست. بیاید امروز از خدا بخواهیم
که به حرمت ماه رمضان فضیلت لیلۃ القدر را نصیب همه ما بگرداند.

به مناسبت این شبها عرض کنم: «احیا» به معنای نخواستیدن نیست،
احیا دل به ذکر خداست؛ خواه نیم ساعت یا یک ساعت باشد. خوشا
به حالت! ای صد آفرین به تو که تا اذان صبح دلت بیدار باشد!
غفلتها کنار برود، دل بیدار گردد؛ یعنی متوجه به خدا و آخرت
گردد. متوجه پستی و کوچکی خود بشود.

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۱

جلسه نوزدهم: اخبار قرآن از سرای جاویدان

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
بُشْرَ لَكُمْ الْيَوْمَ جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ
لِفَوْزٍ أَعْظَمٍ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا
نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ
بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَهْرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * يُنَادُونَهُمْ
أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ
وَعَرَّيْتُمْ الْأُمَانِيَّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَرَّيْتُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ * فَالْيَوْمَ
لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَى كُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَى
كُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» ۲۵۹

به راستی احسن الحدیث، «قرآن» است: «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ أَحْسَنَ
الْحَدِيثِ».

حدیث؛ یعنی سخن. هر مطلبی که گفته شود. بدانید حسن، سزاوار
گوش دادن مثل کلام خدا نیست، چرا؟ زیرا هر حرفی، هر خبری،
حدیثی از رادیو، روزنامه، مجله، سخنرانی، بشنوی هر حرفی راجع
به دنیاست، بر فرض اگر خبر خوشی هم باشد، چون زود گذر است
ارزشی ندارد؛ چون نه خبر خوشش خیلی خوشی دارد و نه خبر

ناخوشش خیلی ناراحتی دارد. همه‌اش خیال خام است. در دنیا خبر
خوشش سزاوار

(۱) - حدید: ۱۲ - ۱۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۲

نیست که آدمی خوشحال شود تا چه رسد به خبرهای دیگرش؛ اما
قرآن از عالم ثابت حق خبر می‌دهد: «لِحَاقَّةٍ * مَا لِحَاقَّةٍ». دنیا
تمامش از زود گذر خبر می‌دهد. عالم اعلی که خدا خبر از آن
می‌دهد، عالمی است که فناپذیر است. محض خیر و خیر محض،
مختلط نیست. بهجتی مستمر، آن هم نه به طور تکرار که ملال آورد.
در عالم طبیعت هر نوع زندگی به هر خوبی که باشد تکرارش ملال
می‌آورد؛ اما بهشت تکرار ندارد،^{۲۶۰} هر لحظه هر چه اختیار کند و
هر چه اراده کند آنآ موجود می‌گردد.

بگذرم. «أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» خبر قیامت است که سزاوار است آدمی
گوش بگیرد.

شادی کند. فرحناک شود. خبر از وطن است ایها المؤمنون! وطن؛
یعنی ایستگاه.

آرامگاه. وطن همه، دارالرحمة است. سر قبرهای همه می نویسند:
«آرامگاه ابدی»؛ یعنی وطن این جاست. پس قرآن دارد از وطنت
می گوید. چقدر احسن الحدیث است که آدمی از وطنش بشنود چه
خبر است.

در دعای ابو حمزه بخوانید: «**ارحم فی هذا الدنیا غربتی**»؛ من در
دنیا غریبم؛ یعنی وطنم این جا نیست. می رویم آسایشگاه ابدی – ان
شاء الله – سر حوض کوثر در جوار اسدالله الغالب علی بن ابی طالب
علیه السلام.

دنیا کشتزار آخرت

اگر خبر قیامت و آخرت «**أحسن الحدیث**» است، لذیذترین و
شیرین ترین سخنان است. دلنشین ترین کلمات است، پس چرا
مسلمانها از قرآن لذت نمی برند؟! کسی شوقی ندارد که ببیند خدا
از آرامگاه ابدی چه می فرماید؟

جواب: مسلمانها کارشان به جایی رسیده است که در آخرت به شک افتاده‌اند. از بس حبّ دنیا دارند. از هنگام بیداری تا موقعی که می‌خوابند، همه‌اش در فکر است زندگی دنیایشان مرفّه گردد. تمام همّ و غمّشان همین است. نمی‌گویند عقب کسب نرو،

(۱) - «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ...» فرقان: ۱۶..

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۳

نمی‌گویند زندگی نکن، می‌گویند تمام همّت همین نباشد: «الدّنيا مزرعة الآخرة».^{۲۶۱} آیا در دارالرحمه بیشتر می‌مانی یا در خانه‌ای که داری؟ این که آشکار است پس فکر هر جا که بیشتر می‌مانی، بیشتر باش. هر کس به خودش بگوید: مثلاً این جا نود سال می‌خواهی بمانی، خوب! آن جا نود هزار سال ... بلکه حساب ندارد، باید بمانی، پس بدون تردید فکر آن جا باید بیشتر باشی. چقدر باید شبانه روز از عمرت استفاده ببری ای بیچاره‌مالدار! که در دنیا نه روز آرام دارد و نه شب خواب و در آخرت هم وضعیت چنین است، واقعاً **«... خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ...».**^{۲۶۲} تا پهلوی هم می‌نشینید حرف دنیا

^{۲۶۱} (۱) - عوالم اللّٰه: ۱ / ۶۷

^{۲۶۲} (۲) - حج: ۱۱ - ۲

می‌زنید. گاهی شده پهلوی هم که می‌نشینید از پس از مرگ صحبت کنید از هم بپرسید در قبر از چه سؤال می‌کنند؟ یا بروید پیش عالمی، کارهایتان را درست کنید؟ یا مثلاً فشار قبر که هست آیا همین قبر جسمانی است یا محلّ روح در برزخ است؟ غرض، آدمی باید در فکر سفرش باشد ببیند چه به سرش می‌آید. ۲۴ ساعت می‌گذرد تمام هم و غم بر سر زندگی دنیاست. اگر مثلاً کمی بدهکاری پیدا کرد، چه بر سرش می‌آید؟ آیا فردای قیامت نمازهای پذیرفته می‌شود؟ روزه‌های لایق این درگاه است؟

تفاوت روزه واقعی با ظاهری

نشنیده‌اید این روایت را: «یک نفر آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

دختر من روزه بر او سخت گذشته است، اذن بدهید امروز را افطار کند، در اثر این که طاقت ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او که روزه نیست، به او بگو قی کند؛ البتّه به اعجاز رسول خدا صورت ملکوتی، صورت ملکی پیدا کرد، قی کرد تگّه مرداری (عبارت روایت علقه؛ یعنی قطره خون بسته شده) از دهان دختر

روزه‌دار بیرون آمد. رسول خدا فرمود: به او بگویند ساعت قبل نشسته بودی پیش کسی، آن وقت غیبت می‌کردید». ۲۶۳

(۱) - عوالی اللئالی: ۱ / ۶۷

(۲) . ۲ - حج: ۱۱.

(۳) - لئالی الأخبار: ۵ / ۲۲۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۴

روزه‌اش را خراب می‌کند. فردا که می‌بیند این روزه‌ای که این قدر به آن دلخوش بود، واخورد، جزء اعمال مقبوله نشد، چه به سرش می‌آید؟! در تعقیب نماز می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ صَلَوةٍ لَا تَرْفَعُ وَمِنْ دَعَاءٍ لَا يَسْمَعُ...» ۲۶۴

وای اگر نماز پذیرفته نشود! روزه‌ام مقبول نشود. وای اگر دعایم اجابت نشود!

۲۶۳ - (۳) - لئالی الأخبار: ۵ / ۲۲۶ ..

۲۶۴ - (۱) - مفاتیح الجنان/ تعقیبات نماز عصر ..

چنین نفسی که جز خودخواهی و دنیا دوستی چیزی ندارد، هیچ وقت از قرآن خوشش نمی آید. هیچ وقت راضی نیست از قیامت اطلاعی پیدا کند، هیچ وقت نمی خواهد از وطنش خبردار گردد. تا این جا مقدمه بود. امروز می خواستم کلمه «أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» را قدری تشریح کنم. شما را آماده کنم. گزارش عجیبی از گزارشات دلربا، شوق دهنده و هم ترساننده.

آیاتی که اول منبر بیان شد ترجمه می کنم:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ...».

آرامگاه ابدی چه اوضاعی است؟ آن روز، روزی است که می بینی تمام مؤمنین و زنهای مؤمنه هر کس با ایمان مرده باشد از خودش نورافشانی می کند. «نُورُهُمْ» در آن دلی که حبّ خدا و محمّد و آل محمّد بوده است، نورافشانی شان از پیش رو و سمت راست است. «بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»؛ جلوی شان. «وَبِأَيْمَنِهِمْ» از طرف راستهای شان.

در این جا بعضی از مفسّرین گفته اند: ایمان نه این که نفی شمال است، از جهت این که مؤمن شمال ندارد و تمام جهاتش یمین است «بِأَيْمَنِهِمْ» به معنی بجهاتهم؛ هر طرفش نور بخش است؛ یعنی مؤمن

در اثر اعمال صالحه‌ای که کرده است تمام جهاتش نور شده. دیروز گفتم تا چه اندازه کسب نور کرده باشد، مراتب دارد، تا ایمان چه باشد؛ یا مدّ البصر است تا چشم کار می‌کند یا اقلّاً جلوی پایش را می‌بیند.

(۱) - مفاتیح الجنان / تعقیبات نماز عصر ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۵

گستره نور مؤمن

این آیه که «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ...» در قیامت است، در برزخ و محشر، آن هم در روایات ذکر شده است آنهایی که حسابشان تصفیه شده با توبه مرده‌اند، آنها از همان اوّل قبر و برزخشان نورافشانی می‌کنند.

حدیث مبارکی از خصال صدوق قدس سره برایتان ذکر کنم، می‌فرماید:

«مؤمن می‌بیند نوری از بالا، نوری طرف راست، طرف چپ، از پایین، در قبرش نورافشانی می‌کند، نوری هم جلویش است مثل

کوکب درّی. آنها مثل ستاره عادی است؛ اما این یکی مثل کوکب درّی می درخشد. طرف بالا نور نماز است. طرف راست نور روزه‌های ماه رمضان است. از طرف چپ، نور حج است. پایین پا نور زکات. بعد می گوید: این چه نوری است که جلوی من است و بر دیگر نورها غالب است؟ گویند:

نور ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد است.^{۲۶۵} نوری که می گویم غیر از نور آفتاب و برق است. طور دیگری است. دیدنی و درک کردنی است؛ نه شنیدنی و گفتنی. علاوه بر برکاتی که به توسط نور می آید، خودش لذتبخش است. بهجت آور است.

نهرهای بهشتی برای مؤمنین

«بُشْرَ لَكُمْ اَلْيَوْمَ جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ». ملک مقابل مؤمن می آید می گوید: ای مؤمنین! امروز روز مژده است البشاره! بوستانهای الهی که فناپذیر نیست «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ» از زیر این بوستانها جویها روان است، نهرها؛ البته اسم نهر که آورده می شود، نهرهای دنیوی را در نظر نیاورید، وضع جور دیگر است؛ اشتراک در لفظ و اختلاف در حقیقت است.

^{۲۶۵} (۱) - المؤمن ... مدخله نور ومخرجه نور وعلمه نور وكلامه نور ومنظره نور يوم القيمة الى النور (خصال: ۱/ ۳۰۷) ..

(۱) – المؤمن ... مدخله نور ومخرجه نور وعلمه نور وكلامه نور
ومنظره نور يوم القيمة الى النور (خصال: ۱ / ۳۰۷) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۶

خداوند در سوره محمد صلی الله علیه و آله می فرماید:

«در بهشت چهار نهر از زیر ساختمانهای مؤمنین جریان دارد: نهری
از عسل و نهری از شیر و نهری از شراب بهشتی و نهری از آب گوارا
است». ^{۲۶۶} «أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» همین است که دارم گزارشات و طنتان
را می دهم، چقدر باید خوشحال شوید! شراب بهشتی ضد شراب
دنیوی است؛ هوش زیاد می گردد:

«شَرَابًا طَهُورًا»، ^{۲۶۷} طهور مبالغه در طاهر است، نهری از آب خالص
است که هیچ مخلوطی ندارد. این جا پاکترین آبها باز خالص نیست
این چهار نهر را خدا در بهشت قرار داده است.

^{۲۶۶} (۱) - «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّرْبِ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى...» E\ محمد: ۱۵ ..

^{۲۶۷} (۲) - انسان: ۲۱ ..

«ذَالِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» رستگاری بزرگ این است. دست و پا بزن، زحمت بکش، خون دل بخور، خودت را به بهشت برسان که اگر خودت را رساندی، زهی سعادت!

روزگار نکبت منافقان در قیامت

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا» وای از آنهایی که نور ایمان ندارند! هنگامی که دستشان را بیرون می آورند نمی توانند ببینند.^{۲۶۸} نه از قلب که جای ایمان و کمالات و دوستی خدا باشد و نه از جوارح که نور عمل باشد، نه عقاید حقه‌ای، نه محبت صادق الهیه‌ای، نه نماز و روزه و عبادت و کارهای خیری، هیچ چیز نیست، پس تاریک محض است. حالامی خواهد رد هم بشود صراط هم سه هزار سال راه است؛ هزار سال سر بالایی، هزار سال سرازیری، هزار سال سنگلاخ که در تاریکی بدون نور از چنین راهی باید بگذرد. وقتی می بیند فلانی را که در دنیا مسخره می کرد، با چه

(۱) - «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَرٌ مِّنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَرٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٌ لِلشَّرِيبِينَ وَأَنْهَرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى...» محمد: ۱۵ ..

^{۲۶۸} (۳) - «... إِذْ أَخْرَجْتَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَى - مَا...» E\ نور: ۴۰ ..

(۳) - «... إِذْ آخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رِل - هَا...» نور: ۴۰..

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۷

سرعتی می‌رود، اهل ایمان به سرعت رد می‌شوند، این بدبختها صدا می‌زنند:

«انظرونا!» نگاهی هم به ما بکنید! «نقتبس من نورکم!»؛ تا ما از نور شما جلوی پایمان را ببینیم، اقتباس از نور ولایت و عمل شما بکنیم.

«قيل ارجعوا وراآءكم فالتمسوا نورا!»؛ به آنها می‌گویند: «ای بدبختها! نوری که ما داریم عاریه نمی‌شود داد!»؛ البته این آیه آخری خطاب تعجیزی است، به آنها می‌گویند: دوباره برگردید به دنیا از آن جا کسب نور کنید؛ ماه رضانی بیاید، نور روزه‌ای کسب کنید؛ یعنی گذشته است، نمی‌شود.

تفسیر دیگر شده است «ارجعوا فی اوائل الموقف» (این جا معلوم می‌شود که از اول حشر که سر از قبرها در می‌آورند، نورها تقسیم می‌گردد، هر کس به اندازه عملش) اول صراط آن بیچاره‌های منافقین، بی‌دینها داد می‌زنند چکار کنیم؟ مؤمنین به آنها می‌گویند:

برگردید به اول موقف، نوری پیدا کنید. وقتی می آیند می بینند هیچ خبری نیست، نه نوری است و نه کسی چیزی به کسی می دهد!

می گویند: برگردیم از دوباره دست به دامن مؤمنین بزنیم، وقتی بر می گردند: «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ»؛ بین مؤمنین و آنان دیواری کشیده می شود. و این دیوار هم شنیدنی است؛ «بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَهْرُهُ مِنْ قِبَلِهِ ا لْعَذَابُ» خداوند این طور وصفش کرده: دیواری که بین مؤمنین و منافقین زده می گردد، باطنش که مؤمنین هستند روح و ریحان و نسیم خوش، این طرف دیوار که منافقین هستند، آتش، عذاب، حرارت و سختی، یک دیوار و دو وضع مختلف:

«يُنَادُونَهُمْ اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ»؛ منافقین از پشت دیوار صدا می زنند: «اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ»؛ مگر ما با شما نبودیم؟ در دنیا همه با هم بودیم چطور شد این قسم شد؟

«قَالُوا بَلَىٰ وَاَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ اَنْفُسَكُمْ»؛ بله، همه مان در یک جا بودیم، با هم نشست و برخاست می کردیم؛ اما فرقی داشت و آن این که شما در دنیا تا اسم آخرت می آمد، منکر می شدید و مسخره می کردید. شما در شک بودید؛ اما ما وعده خدا را راست می دانستیم: «وَعَرَّتْكُمْ ا لْاَمَانِي»؛ شما رفتید عقب هوسرانی، ما هم رفتیم عقب

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۸

خداشناسی. شما رفتید دنبال رقص و خوشگذرانی، ما هم رفتیم عقب
گریه و استغفار.

بله، فرق دارد؛ شما خوشیها را اختیار کردید، ما هم این طرف را
اختیار کردیم، آیا مثل هم هستند؟^{۲۶۹} آیا کسی که هم‌اش دنبال
شهوات است با کسی که تمامش عقب رضای خداست،^{۲۷۰} با کسی که
تمامش ذکر خدا، یاد خدا، با آن بدبختی که تمامش ذکر دنیا و
شهوات باشد مثل هم هستند؟^{۲۷۱} غرور، شما را فریفت، هر کس به
سببی؛ عده‌ای دنبال شهوات، عده‌ای هم در مسجد، آیا هر دو مثل
هم هستند؟ کجا به کجا؟

سفارش علی علیه السلام به رفتن در مساجد هنگام بیکاری

**امیرالمؤمنین علیه السلام شاید دیروز یا پریروز بوده در بازار ابن
ملجم مرادی را دید.**

^{۲۶۹} (۱) - «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ* وَلَا الظُّلُمُتُ وَلَا النُّورُ* وَلَا الظُّلُّ وَلَا النُّورُ» E\ فاطر: ۱۹-۲۱ ..

^{۲۷۰} (۲) - «فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَأْتِيهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» E\ مريم: ۵۹ ..

^{۲۷۱} (۳) - «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» E\ سجده: ۱۸ ..

حضرت به او فرمود: «کجا می روی؟». با این که می دانست این بدبخت تمام همّتش در رضایت آن زن ملعونه بوده، امیرالمؤمنین فرمود: «در بیکاری در مسجد برو!».

ای مسلمانها! ساعتهای بی کاریتان را در مساجد به سر ببرید، نه در بازار. خصوصاً بازارهای این روزها! بروید در مساجد به یاد آخرت باشید. همیشه بگو خدایا! خانه آخرتم چه می شود؟ خدایا! آن جا بی سروسامان نباشم؟ دیشب چقدر مناجات کردید، دیگران هم برای چیز دیگر گریه می کنند، ما هم برای چیزی، بالأخره این جا می گذرد:

«شب سمور گذشت و لب تنور گذشت». با آن احسانهای علی علیه السلام مع الوصف چقدر او نمک به حرامی کرد. امیرالمؤمنین خیلی به او لطف کرد... تا آخر الامر عاشق زن زانیه ای شد و زن هم خواست سوارش بشود، گفت: «مهر من سنگین است؛ اوّل سه هزار درهم نقد، یک غلام و یک کنیز و مهر دیگر من خون علی است!!»
اجمالاً حاضر

(۱) - «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَالْظُّلْمُ وَالنُّورُ * وَالْظُّلُّ وَالنُّورُ» فاطر: ۱۹-۲۱ ..

(۲) - «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» مریم: ۵۹ ..

(۳) - «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» سجده: ۱۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۰۹

شد. احسانهای علی علیه السلام را فراموش نمود. تو هم هرگاه گناه می‌کنی، در همین موقع احسانهای خدا را فراموش کرده‌ای.

نجات یافتن جوان مست به حکمت الهی

ذوالنون مصری؛ این مرد شریف، روزی کنار رود نیل می‌رفت. دید عقبی به سرعت به طرف رود نیل می‌رود. گفت: «معلوم می‌شود این عقرب مأموریت فوق العاده‌ای دارد». عقب سر عقرب آمد تا اوّل رود رسید. دید قورباغهای از آب بالا آمد خودش را به دیوار ساحل چسبانید و عقرب سوار بر قورباغه شد و عرض رود نیل را طی کرد. ذوالنون هم فوراً قایقی گرفت، سوار شد به عرض رود رفت آن

طرف. وقتی او رسید، قورباغه هم رسید آن طرف رود. خودش را چسباند به دیوار، جناب عقرب مأمور الهی، پیاده شد آمد بالا، آن طرف رود نیل به راه افتاد. ذوالنون هم عقب سرش آمد تا رسید به زیر درختی. جوانی مست کرده افتاده و مار عظیمی نزدیک او شده، سرش را نزدیک سینه جوان آورده و این بدبخت دهانش باز بود. آن لحظه‌ای که نزدیک بود افعی سرش را در دهان جوان کند، این عقرب مأمور، از پشت مار آمد بالا روی سر مار نیشی به او زد و مار را از کار انداخت و برگشت.

ذوالنون از لطف خدا در حفظ جوان مست حیران شد. لگدی به او زد و رهایش نکرد تا کمی به هوش آمد، گفت: «بلند شو بین چه خبر است، آیا چطور تو با چنین خدایی طرف می‌شوی؟».

نوشته‌اند که: «این جوان گریان شد و ذوالنون را رها نکرد، گفت: تو را به خدا سوگند! مرا با خدایم آشتی بده. کاری بکن که خدا من را بیامرزد. او را همراه خود به شهر مصر آورد. بالأخره مدتها ماند و سرگرم توبه و انابه و تدارک گذشته‌ها شد تا از صلحا و اخیار گردید.» ۲۷۲

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۰

جلسه بیستم: آشکار شدن باطنها در آخرت

«... فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بِابٍ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَهْرُهُ مِنْ قِبَلِهِ ا
لْعَذَابُ * يُنَادُونَهُمْ اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ اَنْفُسَكُمْ
وَتَرَبَّصْتُمْ وَاَرْتَبْتُمْ وَاغْرَبْتُمْ اِلَآ اَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ اَمْرُ اللّٰهِ وَاغْرَبَكُمْ بِاللّٰهِ ا
لْعُرُورُ * فَالْيَوْمَ لَأَيُّوْخِذُ مِنْكُمْ فِدْيَةً وَاَمِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مَأْوِلٌ - كُمْ
النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ» ۲۷۳

تفسیر آیات شریفه روز گذشته به این جا رسید بعد از آن که مؤمنین نورافشانی می کنند و رو به بهشت می روند، منافقین در تاریکی هستند؛ یعنی کسانی که در دنیا ظاهراً مسلمان اما در دلشان ایمانی نیست، مؤمنین را مسخره می کردند. آخرت، غلبه معنی بر صورت است. در دنیا هر بشری ظاهری دارد و باطنی؛ مثلاً به حسب ظاهر

گویند سلمان زمان است؛ ولی در معنی کافر است؛ اما در آخرت دو رویی نیست؛ یعنی ظاهر و باطن یکی می‌شود: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَّابُ»؛^{۲۷۴} سریره‌ها و باطنها فردای قیامت آشکار می‌گردد. این جا می‌شود ریا بکنی، ظاهرش اخلاص؛ ولی مخلوق در نظر است.

آن جا این حرفها نیست؛ سرائر روز قیامت آشکار می‌گردد.

(۱) - حدید: ۱۳ - ۱۵.

(۲) - طارق: ۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۱

نعمتهای روحانی در بهشت

بنابر خبری که در بحار الأنوار است امام علیه السلام می‌فرماید:

«در بهشت سه نعمت از نعم بهشتی است، مال حجت روح است که از همه نعمتهای بهشت بالاتر است: اولین نعمت از نعمتهای روحانی که مؤمنین داده می‌گردد آن است که هر کس در بهشت است، از خانه

او اتّصالی به خانه‌های محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله است تا جایی که اصل درخت طوبا در خانه علی علیه السلام است، در خانه‌های مؤمنین شاخه‌هایی از آن درخت است.

نعمت دوّم: «رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ». وقتی که ندا بلند می‌شود: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» ای مؤمنین! خدا از شما راضی است، به قدری دل‌هایشان شاد می‌شود که از همه نعمتهای بهشتی بالاتر است. کار برسد به جایی که بنده از خدا راضی، خدا هم از تو راضی! ^{۲۷۵} تا کسی به مقام رضا نرسد نمی‌فهمد که چه مقامی است؛ چه بهجتی است که فوق آن تصوّر نمی‌شود.

سوّم از نعم بهشتی می‌فرماید: بعد از آن که بهشتیان را در بهشت و جهنّمیان را در جهنّم قرار دادند، آنگاه مأمورین الهی مرگ را به صورت گوسفند ابلقی ممثّل می‌کنند؛ البتّه مرگ امر معنوی است مصوّرش می‌کنند به این صورت بین بهشت و جهنّم که همه ببینند— همان جا ذبحش می‌کنند؛ یعنی ای بهشتیها! دیگر این نعمتها را از شما نمی‌گیرند.

دیگر لذّت بهتر از این می‌شود؟».

^{۲۷۵} (۱) - «... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَا لِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» E\ ینہ: ۸.

چرا عقلا به دنیا بی اعتنایی می کنند؟ چون همه اش دلهره مرگ دارند. بزرگترین بشارت برای بهشتیان و سخت‌ترین موحش‌ترین خبرها برای جهنمیان نبود مرگ است: «... ذَالِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛^{۲۷۶} رستگاری بزرگ این است. واللّٰه! هر چه داری اگر بدهی در راه خدا و بهشت، چیزی نیست.^{۲۷۷} مال و مقام دنیوی تمامش رها می‌شود.

(۱) - «... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَا لِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» **بینه: ۸.**

(۲) - **توبه: ۷۲ ..**

(۳) - «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»

الرحمن: ۲۶ - ۲۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۲

خوشا به حال کسی که آن‌جا مقامی دارا شود! فوز عظیم برای کسی است که به باقی برسد؛ یعنی چیزی که فنا ندارد آن هم بهشت است.

^{۲۷۶} (۲) - توبه: ۷۲ ..

^{۲۷۷} (۳) - «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» E\الرحمن: ۲۶ - ۲۷ ..

حالا که رشته سخن به این جا رسید، حدیثی که امروز مناسب است
عرض کنم.

شنیدن و نوشتن فضایل علی علیه السلام کفاره گناهان

در روایت است که: «اگر کسی گوش بدهد فضیلتی از فضایل علی را
کفاره گناهان گوش اوست. کسی که بنویسد فضیلتی از فضایل علی
را تا این نوشته هست، برایش حسنه دارد».

آیا معامله سودمندی از این بالاتر هست؟: «... ذَالِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ».

در شب قدر تا اذان صبح، ملائکه پیوسته از آسمان به زمین^{۲۷۸} و از
زمین به آسمان می‌روند، اینها حقایقی هست که دارای اسراری
است. یکی از حکمتهایی که اذن داده می‌شود ملائکه عالم اعلیٰ شب
قدر به زمین بیایند، این است که چیزهایی که در هیچ عالم دیگری
نیست و آن صدای ناله توبه کنندگان است مشاهده کنند.

زاری به درگاه خدا هیچ جا نیست مگر روی کره خاک، آن هم
مادامی که زنده است اگر قدر عمرت را بدانی:

^{۲۷۸} (۱) - «تَنْزِيلُ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ» قدر: ۴ ..

التماسِ منافقان از مؤمنان

دیروز گفتم بین مؤمنین و منافقین دیواری حائل می‌شود. فوراً بین دو دسته، مؤمن یک جا، منافق هم یک طرف، تا دیوار حائل شد، آن طرفش، «بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ»

(۱) – «تَنْزِيلُ الْمَلِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ» قدر: ۴ ..

(۲) – عطار نیشابوری / منطق الطیر (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۳

طرف مؤمن، رحمت، لذت، بهجت؛ «ظَهْرُهُ مِنْ قِبَلِهِ ا لْعَذَابُ» طرف منافق، سختی و ناراحتی. یکدفعه منافقین فریاد می‌زنند: «أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ» از پشت دیوار داد می‌زنند، آخر مگر ما با شما نبودیم؛ مثلاً همشهری نبودیم، هم مجلس و هم خوراک، هم معامله نبودیم؟ «قَالُوا

بَلَىٰ»؛ گویند: آری، اما کجا به کجا. «وَلَكِنَّكُمْ فَتَنُكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ شما بدبختها خودتان را هلاک کردید، قیامت را حکایتی پنداشتید.

«وَتَرَبَّصُّمُ»؛ می‌گفتید: این چیزها از بین می‌رود، دین محمد صلی الله علیه و آله از بین می‌رود.

«وَأَرْتَبْتُمْ» در شک و شبهه و وسوسه خودتان را انداختید. «وَعَرَّيْتُمْ الْأُمَانِيَّةَ»؛ آرزوها و هوسرانیها و غیره شما را سرگرم نمود. «حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ»؛ تا وقتی که امر خدا آمد؛ یعنی همین طور سرگرم شدید تا وقتی که مرگتان آمد. «وَعَرَّيْتُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ شیطان هم شما را فریب داد فریب دادنی!

امر خدا موت است: «ناگهان بانگی بر آمد خواجه رفت». گاه می‌شود امر خدا که می‌آید شخص در گناه است، در طغیان است،^{۲۸۰} یک لحظه پس و پیش نخواهد گردید.

مرگ، بالاترین سعادت برای مؤمن

به مناسبت «... حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ...» کلمه حکمتی راجع به مرگ بگویم و این بحث را تمام کنم. موت را بشر بی‌خبر و بی‌خرد، امر عدمی خیال کرده است. معنای نیستی برای موت، خلاف عقل و

^{۲۸۰} (۱) - «... فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» E\ اعراف: ۳۴ ..

شرع است. مرگ برای انسان لباس نو بر تن کردن است. بدن مرکب روح است. مرگ آن است که مرکب جسمی که خیلی برایش زحمت داشت، عوضش می‌کند، بدنی به تو می‌دهند که مثل بلور است. صاف و پاک. ترکیب مادی هیچ ندارد. به قدری لطیف است که به یک چشم زدنی یک مرتبه نجف، کربلا، خراسان می‌رود. آن بدن لطیف به اراده بشر است آناً هر جای از آسمان باشد حاضر می‌گردد؛ البتّه تا قدرتی که خدا به او داده است چه اندازه باشد همین قدر بدانید مرگ برای مؤمن بزرگترین سعادت است. اوّل روح و راحت اوست. اوّل برداشت خرمن

(۱) - «... فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَاسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» اعراف: ۳۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۴

و نتیجه اعمال یک عمر زحمت کشیدن اوست. آیا به مرگ می‌شود گفت امر عدمی؟! لذا آیه شریفه می‌فرماید: «... جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ» مرگ آمد، نه یک چیز عدمی است.

سخن جالب حضرت ابراهیم علیه السلام با عزرائیل

در روایت دارد: «یک روز جناب عزرائیل ملاقات ابراهیم آمد
(حاصل روایت منقوله در حیوة القلوب) جناب ابراهیم فرمود:
آمدهای جانم را بگیری یا آمدهای برای دیدنم؟ گفت: آمدهام برای
دیدارتان. فرمود: من میل دارم بینم چطور بالین محتضر مؤمن
حاضر می‌گرددی؟ گفت: چشمت را ببند و باز کن، همین کار را کرد،
یک وقت در شگفت شد از جمال عزرائیل و مبهوت شد، آن وقت
فرمود: ای عزرائیل! اگر مؤمن نتیجه اعمالش هیچ نباشد مگر دیدن
جمال تو، همین اندازه برایش بس است. دلم می‌خواهد موقعی که
بالین کفار هم می‌آیی تو را بینم. گفت: طاقت نداری. ابراهیم گفت:
میل دارم بینم، قبول کرد چشمش را روی هم گذاشت و باز کرد دید
هیولای زشتی که تاب دیدنش را ندارد. جناب ابراهیم غش کرد که
بعد هم فرمود: اگر کافر هیچ عذابی نداشته باشد مگر دیدن این
منظره هولناک، بس است برای عقوبت بدیهایش در دنیا».

غرضم، هر چه هست از خود آدمی است و آلا مرگ ذاتاً برای تبدیل
آدمی است؛ مثلاً یک عمر گفت: علی! علی! ساعت مرگ، باید علی
علیه السلام را ببیند. هر کس ساعت مرگ به هر کس علاقه دارد او را
می‌بیند. نتیجه یک عمر محبت و رزی، وصال با اوست.

روایت برای این موضوع زیاد است که خصوص ساعت مرگ خود
علی علیه السلام به حارث همدانی فرمود (مضمون روایت) وقتی
جناب حارث پیر و فرتوت و ضعیف شده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه
السلام آمد و اظهار عجز خود کرد.

حضرت از او پرسید: «چه چیز تو را به این جا کشانید (و از راه دور به
ملاقات من آمدی)؟!».

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۵

گفت: «دوستی تو».

امیرالمؤمنین به او بشارت داد فرمود: «من یمت یرنی؛ بشارت بدهم
هر کس ساعت مرگ، علی را می بیند». ^{۲۸۱} منتها هر کس به اندازه
معرفتش، به مقدار پاکی اش.

سخنی ارجمند از شیخ جعفر شوشتی قدس سره

کلمه لطیفی شیخ شوشتی ذکر کرده است می فرماید:

«مستحب است کسی که عیادت مریض می رود، هدیه ای برای بیمار
ببرد؛ چون دلشاد می گردد».

امروز هم علی علیه السلام سخت بیمار است، بیاید کاری کنید علی علیه السلام را شاد کنید. آن وقت شیخ می‌گوید: «پیش از رفتن و عیادت، تا در مسجد هستیم، توبه‌ای از گناهان بکنیم که با توبه برویم پیش علی علیه السلام».

(۱) - بحار الانوار ۶ / ۱۷۸ و ۱۸۱ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۶

جلسه بیست و یکم: حق‌شناسی شگفت‌انگیز علی علیه السلام

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا...» ۲۸۲

روز بیست و یکم ماه رمضان و روز شهادت علی علیه السلام است. دوستان و اهل محبت از راههای دور در خانه خدا جمع شده‌اند.

امروز سالگرد شهادت علی است. موقع جوش آمدن مهرهای اهل محبت است.

مرحوم نراقی در دارالسلام نقل کرده است (مختصر می‌گویم محل شاهد را):

«راجع به شیعه‌ای که در ورود به عراق، شرطه بغداد خیلی اذیتش کرد، به طوری که بالأخره گفت: می‌روم نجف شکایت را به علی علیه السلام می‌کنم. در نجف اشرف بالای قبر علی علیه السلام متحصن شد. حاجتش فقط این بود که این ظالم هلاک بشود. نفرین کرد.»

شب در عالم رؤیا اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را دید. حضرت فرمود: او را به من ببخش رهایش کن. گفت: آقا! رهایش نمی‌کنم تا شما تلافی نکنید. من دوست شما هستم. در راه دوستی شما این‌طور به سرم آورده. فرمود: او را به من ببخش من تلافی می‌کنم؛ چون این شخص حقی بر من دارد. گفتم: آقا! این شخص چه حقی به شما دارد؟ فرمود: وقتی همراه قشونش از صحرای نجف می‌گذشت، نظرش به گنبد قبر من

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۷

افتاد، پیاده شد ادب و خضوع کرد، بعد سوار شد و رفت، آن ادب پیش ما محفوظ است، در عوض آن ادبی که کرده من عفویش را از تو می‌خواهم.

بعد از این که بر می‌گردد، آن رئیس شرطه به او می‌رسد می‌گوید: رفتی چکار کردی؟ گفت: چه بگویم از فتوت علی علیه السلام کاری کرده بودی که علی علیه السلام ملاحظه آن کارت را کرد و جریان را برایش گفت. مبهوت شد. گریه کرد. توبه و انابه کرد. کارهایش را اصلاح کرد. بعد هم رفت نجف سر قبر علی علیه السلام گفت: ای آقای که شما کوچکترین عملی را فراموش نمی‌کنی، خاک بر سر ما اگر به غیر از شما سرو کار داشته باشیم!».

مکاشفای بزرگ برای حاج میرزا مهدی آشتیانی

در کتاب آثار الحجه، مکاشفه علامه بزرگوار حکیم اسلامی فیلسوف بزرگ مرحوم مغفور حاج میرزا مهدی آشتیانی را نقل کرده است.

این عالم بزرگ برایش مکاشفهای رخ داد که واقعاً شنیدنی است، آدمی باید عبرت بگیرد.

ایشان فرمود: «من مبتلا به مرض یرقان بودم. وقتی مشرف شدم برای زیارت مشهد رضا علیه السلام به قصد این که از علی بن موسی الرضا علیه السلام سه حاجت بطلبم؛ یک حاجتم این که این مرض خوب شود، حاجت دوم حاجت مخصوصی بود که ذکر نمی‌کنم، حاجت سوم نجات ایران از فتنه کمونیست بود. موقع فتنه توده‌هایها و گرفتن شمال ایران بود، که همان فتنه پیشه‌وری باشد که در سی سال قبل واقع شد. ایران در خطر بزرگی قرار گرفته بود. ایشان می‌فرماید: خیلی ناراحت بودم. حرکت کردم برای مشهد مقدس. در اثنای راه حالم بهم خورد، بی هوش شدم. همراهانم هم از سفر باز ماندند، در آن حال اغما مکاشفهای به من دست داد. یک وقت دیدم از آسمان متصل نور به زمین می‌آید. متوجه شدم که صحرای عرفات است. دیدم نورهایی که می‌آید در یک قسمت است که همه خلق هم متوجه آن قسمت هستند. آن قسمت را نگاه کردم دیدم چهارده خیمه نورانی است که نور از آسمان به این چهارده خیمه، متصل در ایاب و

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۸

ذهاب می‌باشد. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: آن که از همه بزرگتر است، خیمه خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تا آخری آنها خیمه مهدی آل محمد امام ثانی عشر صلوات الله علیهم اجمعین است.

دویدم خودم را رساندم به رسول الله. مقابل رسول خدا عرض ادب و سلام کردم، گفتم: یا رسول الله! سه حاجت دارم. رسول خدا فرمود که چون تو در راه زیارت فرزندم رضا علیه السلام هستی، می‌خواهی به روی سر قبر حضرت رضا علیه السلام این حاجت‌های را هم از آقا بگیر.

از خیمه بیرون آمدم رفتم خیمه امام هشتم و اذن گرفتم. وارد شدم سلام کردم.

خیلی به من رأفت و مهربانی کرد. گفتم: یا مولا! سه حاجت دارم. آمده‌ام سر قبر شما برای این سه حاجت. یکی - یکی سه حاجتم را گفتم: اول خوب شدنم. دوم آن حاجت مخصوص، سوم رفع شرّ توده‌های‌ها از ایران.

امام فرمود: اما حاجت اوّلت، موضوع بیماری یرقان، صلاح تو این است. تو باید تا آخر عمر بیمار باشی، قبول کردم (گاه می شود خدا برای مؤمن مقامی تدارک کرده که به آن مقام نمی رسد مگر به یک نوع گرفتاری در دنیا).

حاجت دوّم را فرمود: رواست و اما حاجت سوّم که شاهد ماست به پیشه‌وری و توده‌ای‌ها و فسادها که هست، فرمود: راحت باش به این زودی تمامشان را رد می کنیم.

رفع شرّ تمامشان خواهد شد. و این جمله را هم فرمود که تمام عرایض مقدّمه این جمله بود، فرمود: شما ایرانیان مادامی که با قبور ما اهل بیت سر و کار و پناهندگی دارید و به مجالس مصیبت ما علاقه‌مندید از هر شری در امانید». واقعاً همین است.

خواستم بگویم که هر چه بروز ارادتی که دادید، اینها فراموش شدنی نیست.

ایمان و عمل صالح دورکن سعادت انسان

در جاهای متعدّد قرآن مجید که از «ایمان» نام می برد، در پی آن «عمل صالح» را

معارفی از قرآن، ص: ۲۱۹

نیز تذکر می‌فرماید. شاید یکی از نکات آن این باشد که این دو، – ایمان و عمل صالح – باید با هم باشد تا شخص بهره‌مند گردد و حیات روحانی بیابد: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» این دو تا در هر کس پیدا شود، خدای عالم حیات تازه‌ای به او می‌دهد.

دو سه آیه‌اش را می‌خوانم و به ترجمه اکتفا می‌نمایم.

در سوره انفال می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

...» ۲۸۳.

«ای کسانی که ایمان آوردید! پاسخ دهید خدا و پیغمبرش را هنگامی که شما را به چیزی می‌خواند که شما را زنده می‌کند». ای مؤمنین! وقتی خدا و محمد صلی الله علیه و آله به شما می‌گویند بیاید چیزی یادتان بدهیم که زنده بشوید (و آن ایمان و عمل صالح است)، اگر این دو را پذیرفتید حیات پیدا می‌کنید و شما را زنده می‌نماید.

آیه شریفه دیگر: «**أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَهُ...**»^{۲۸۴} آیا کسی که مرده بود، پس او را زنده گردانیدیم، مرده‌ها! می‌خواهید زنده شوید؟ ایمان و عمل صالح کنید.

آیه شریفه دیگر می‌فرماید که: «**مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...**»^{۲۸۵} از این صریحتر نمی‌شود، هر کس کار نیک کند از واجبات یا مستحبات هر چند خار از سر راهی بر دارد، مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن باشد، پس زنده می‌گردانیم او را زندگی نیکو. در ایمان و عمل صالح، زن و مرد ندارد. اگر ایمان و عمل صالح آمد، این ترقی، رشد و تکامل است، حیات طیبه خالصه، حیات پاکیزه به او می‌دهیم.

ایمان و عمل صالح منشأ نیرومندی انسان

«حیات» که فارسی‌اش «زندگی» است، حقیقت حیات نیرو است. منشأ آثار است؛ یعنی چیزی است که از آن آثار تراوش می‌کند. منشأ اثر، خدای عالم برای تو قرار داده

(۱) - انفال: ۲۴.

^{۲۸۴} (۲) - انعام: ۱۲۲.

^{۲۸۵} (۳) - نحل: ۹۷.

(۲) - انعام: ۱۲۲.

(۳) - نحل: ۹۷..

معارفی از قرآن، ص: ۲۲۰

که اگر ایمان و عمل صالح داشته باشی، یک نیروی فوق العاده‌ای به تو می‌دهد. اگر ایمان نباشد، بشر ضعیف است. به قدری شخص بی ایمان ذلیل می‌شود. از در سینما که ردمی شود چشمش به مناظر عکسهای مهیج شهوات که می‌افتد نمی‌تواند رد شود، جای خود خشک می‌شود. نیرو و عزت آن است که اگر خوشگلترین زنها جلوی عریان شود، می‌تواند خودش را بگیرد. نگاهش نمی‌کند چون قوی است. قوی که شد خود زن لخت هم ببیند نگاهش نمی‌کند، آخرش را می‌خواند «مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است».

می‌فهمد اگر نگاهش کرد، به آن میل می‌کند. دنبالش می‌کند. در چه ذلت‌هایی که می‌افتد! مگر هر کس دنبال هر هوسی رفت به آسانی به آن می‌رسد؟ نیروی ایمان که نباشد، آدمی در برابر هر شهوتی زانو به زمین می‌زند: «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

...»^{۲۸۶} اگر حیات آمد، خیانت نمی کند. خیانت مال آدم ضعیف و ذلیل است.

ناکامی معاویه در فریب دادن حضرت ابوذریع رحمہ اللہ

مؤمن، عزیز و قوی است؛ مثل «ابوذریع» که وقتی معاویه می خواست دینش را بخرد، دویست اشرفی داد به دو غلامش، گفت: «اگر توانستید این پول را به ابوذریع بدهید و ابوذریع را پولکی بکنید، من شما را آزاد می کنم».

دو نفرشان آمدند پیش ابوذریع و دویست اشرفی را گذاشتند جلوی ابوذریع.

ابوذریع پرسید: «چیست؟».

گفتند: «دویست اشرفی است و معاویه داده».

فرمود: «از کجا آورده؟ معاویه مالش کجا بود؟».

گفتند: «از بیت المال است».

**فرمود که: «بیت المال از همه مسلمانهاست، به چه مناسبت دویست
مثقال اشرفی به من می دهد؟ آیا به همه مسلمانها دویست مثقال طلا
داده است؟».**

(۱) - منافقون: ۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۲۱

گفتند: «نه، برای شما خصوصی آورده شده».

**تا این را گفتند، فرمود: «فوراً پولها را بردارید و به معاویه بدهید و
بگویند من احتیاج ندارم. تا این دو گرده نان جو را دارم که یکی از
آن برای امروز و یکی دیگر برای امشب، پس کیست از من
بی نیازتر».**

**اما بودند اشخاصی که پولها را گرفتند، دست از علی علیه السلام
برداشتند. نوکر معاویه و معاویه صفتها شدند و ذلیل گردیدند. اگر
حیات آمد، دیگر ذلیل پول و شهوت نمی شود بلکه بزرگ می شود.
هیچ وقت به دنیا اهمیّت نمی دهد. دنیا چیزی نیست که به آن اهمیّت
داده شود.**

اگر این نیرو پیدا شد، آیا با همه تواضع می‌کند یا نه؟ کبری در کار نمی‌آید؟ اگر رشد عقلی پیدا کرد، هیچ وقت آدمی حرص نمی‌زند: «برای نهادن چه سنگ و چه زر» غصّه فردا برای چه می‌خوری؟ آیا یقین داری تا فردا زنده هستی؟ نباید آدمی بدون جهت و برای چیزهای فانی غصّه بخورد: «... فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَاهُ طَيِّبَةً...» غصّه نداشته باش مگر برای آخرت و پس از مرگت.

سخن جاودانه علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام فرمود: «پنج کلمه یادتان می‌دهم و برای این پنج کلمه اگر شتر سوارها کنید و شترها از کار بیفتند و بیابانها را طی کنید، به دانستن این چند کلمه می‌ارزد». من کلمه اولش را بگویم: «**لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ**» شیعیان علی! حق ندارید از چیزی بترسید مگر از گناه! هیچ چیزی را زشت ندانی مگر گناه! گناهت خوابت را بگیرد نه امور دنیوی.^{۲۸۷}

(۱) - **أَوْصِيَكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لَكُمْ أَهْلًا لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ**

^{۲۸۷} (۱) - أَوْصِيَكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لَكُمْ أَهْلًا لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سِيلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمِ الشَّيْءَ أَنْ يَعْلَمَهُ وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ... (فتح البلاغه صبحی صالح/ حکمت ۸۲) ..

إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ
الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ
الْجَسَدِ... (نهج البلاغه صبحی صالح / حکمت ۸۲) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۲۲

در دنیا هر کس در راه ایمان و عمل صالح افتاد، زندگی خوشی و
نیروی الهی به او داده می‌شود که از آثارش عفت، قدرت، نگهداری
نفس است. در برابر هر موضوع تکان دهنده‌ای، خودش را محکم
می‌تواند بگیرد؛ چون زنده است. اهل رضا و تسلیم است.
هیچ پیشامدی تکانش نمی‌دهد: «به جهان خرم از آنم که جهان خرم
از اوست». بهجتی نصیبش می‌گردد که زوال ندارد؛ لذا من این
جمله را امروز در این اجتماع عام بگویم.

دنیای غرب یا جهان توحش و جنایات

در ذهن بعضی از جوانها می‌آید شنیده‌اند یا خوانده‌اند که مثلاً
آمریکا کشور پیشرفته است و ایران عقب مانده. من نمی‌دانم چه
دستهایی در کار است که این چیزها را در ذهن جوانهای ما
می‌اندازند؟ به چه مناسبت این حرفها را می‌زنید؟ فقط مختصر

بگویم، من عددش در نظرم نیست، روزانه بلکه ثانیه شماری شده است در آمریکا چه جنایات و خودکشیها و فسادهایی که می‌شود؛ مثلاً دختر دزدی که تتمه‌اش به ایران سرایت کرده است آیا این پیش افتادن است؟! آیا خودکشی و دختر دزدی پیش افتادن است؟ آمریکا که این همه پول می‌ریزد برای اسلحه جمع کردن، آیا توانسته است امنیت کشورش را حفظ کند؟ بله، اسلحه خوب است برای موقعی که جنگ بشود.

تنها حرفی که می‌توانم بزنم ای مسلمانها! ای کسانی که صدای مرا می‌شنوید! تنها چیزی که بدون اسلحه و مأمور برای امنیت کفایت است، «ایمان» است و بس و هر کس، چیز دیگری خیال کند، خیال خام است.

یا مثلاً درباره «سوئد» گویند: «در جهان تنها کشوری که آرامش و راحتی‌اش بهتر و بیشتر است سوئد است».

فعلاً خودکشیهایی که در کشور سوئد می‌شود، نسبت به جمعیتش بیشتر است از خودکشیهایی که در تمام ایالات آمریکا به قدر جمعیتش واقع می‌شود. آیا این خودکشیهای اهالی سوئد از چیست؟ از اصل آرامش که «ایمان» است بی‌خبرند.

جلسه بیست و دوم: گفتگوی رو در روی جهنمیان با بهشتیان

«يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ
وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ*
فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَىٰكُمْ النَّارُ هِيَ
مَوْلَىٰكُمْ - كُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ».^{۲۸۸}

از موضوعاتی که در قرآن و روایات ذکر شده این است که جهنمیان یکدیگر را می‌بینند. در سوره مبارکه اعراف دارد که مخاطبه می‌کنند اهل جهنم، می‌گویند: «ای بهشتیان! منت بر ما گذارید از این آبهای فراوان و روزیهای که خدا به شما عطا فرموده به ما نیز بدهید».

بهشتیان پاسخ گویند: «خداوند این نعمتها را بر کافران حرام فرموده است».^{۲۸۹}

غرض ملاقات و دیدن است. نزدیک که نمی‌توانند بشوند؛ ولی می‌بینند؛ البته این هم حکمتی دارد که مؤمنین جهنمیان را می‌بینند و برعکس. مؤمنین جهنمیان را می‌بینند تا لذتشان بیشتر شود که شکر خدای را که ما مبتلا نشدیم. جهنمیان هم بهشتیان را می‌بینند برای این که بر حسرتشان افزوده گردد.

(۱) - حدید: ۱۴ - ۱۵.

(۲) - «... أَنْ أْفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ...» اعراف: ۵۰..

معارفی از قرآن، ص: ۲۲۴

در دعای کامل می‌خوانید:^{۲۹۰} «خدایا! گیرم بتوانم صبر کنم بر سختی گرمی آتش جهنم؛ اما چطور صبر کنم بر محرومیت؟!».

وقتی که منافقین چشمشان به مؤمنین می‌افتد، نورافشانی آنان را می‌بینند در حالی که خودشان این قسم در تاریکی و ظلمت چه بر

^{۲۸۹} (۲) - «... أَنْ أْفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ...» E\اعراف: ۵۰..

^{۲۹۰} (۱) - وهبني يا الهی! صبرت علی حزن نارك فكيف اصبر عن النظر الى كرامتك (مفاتيح الجنان/ دعای کامل) ..

سرشان می آید؟ صدا می زند: «ای مؤمنین! مگر نه ما با شما در دنیا بودیم!»؛ «يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ...»، حالا شما هم نگاهی به ما کنید تا از نور شما بهره مند شویم. «... قَالُوا بَلَى...»، آری، در دنیا تمام ما در یک شهر زندگی می کردیم. با هم معاشرت، مصاحبت هم داشتیم لکن با این تفاوت که ما از جان و دل وعده خدا را پذیرفتیم و عمل کردیم لکن شما: «... فَتَنَّا أَنْفُسَكُمْ».

خودتان را در هلاکت انداختید. «... وَتَرَبَّصْتُمْ»؛ همه منتظر بودید که چه وقت بلا بر سر مؤمن می آید. منتظر بودید وضعیتشان خراب بشود «... وَارْتَبْتُمْ...» تمام در شک بودید. یا مثلاً می گفتید: اینها را آخوندها در آورده اند!

مرگ، نابود کننده همه آرزوها

«وَعَرَّيْتُمْ الْأُمَانِيَّةَ»؛ آمال و آرزو مشغولتان کرد. وای از آدمی! هیچ حجابی بین انسان با آخرت و خدا و ایمان مثل آمال و آرزوها نیست. هوسها هم که مرز ندارد.

«... هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ...»^{۲۹۱} می کند. دیگر چه وقت به فکر مرگ می افتد؟ وقتی مرد، دیگر آن جا هر چه می خواهد بگوید: «... رَبِّ

ارْجِعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صٰلِحًا ...».^{۲۹۲} در تفسیر منهج، ذیل آیه: «...
غَرَّتْكُمْ اَلْاَمَانِيُّ...» حدیث لطیفی از خاتم انبیا محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله نقل نموده است. خلاصه آن را عرض کنم:

«روزی پیغمبر در مسجد با انگشت یا با چوب جلوی روی اصحاب
روی زمین نقشه‌ای کشید، بعدش فرمود: نگاه کنید، خطّ دراز و
درشتی روی آن از اوّل تا آخرش

(۱) – وهبني يا الهی! صبرت علی حرّ نارک فکیف اصبر عن النّظر
الی کرامتک (مفاتیح الجنان / دعای کمیل) ..

(۲) – ق: ۳۰.

(۳) – مؤمنون: ۹۹ – ۱۰۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۲۵

کشید، فرمود: اصحاب! دیدید چکار کردم؟ خطهایی که اوّل کشیدم
آرزوها بود که ناگاه بانگی بر آمد خواجه رفت و این خطّی که

رویش کشیدم مرگ است. مرگ می آید تمامش را نیست
می کند». ۲۹۳

حکایتی جالب از دانشمندی بزرگ

به تعبیری که یکی از دانشمندان کرده است گوید:

«روزی در بیرون صحرا نشسته بودم. موری را دیدم که دانه گندمی
زیر خار و خاشاک پیدا کرد. به چه زحمت و مشقتی از زیر خار و
خاشاک بیرون آورد و مقدار مسافتی را پیمود. هر جا که پست و
بلندی بود آن دانه گندم را به زحمت می برد. من هم عقب سرش
رفتم بینم به کجا می رود. مسافت زیادی پیمود تا به لانه اش رسید.
دیدم گنجشکی از بالا به پایین جست، دانه گندم و خود مورچه را
بلعید. به فکر رفتم آدمی این همه زحمت می کشد ناگهان ملک
الموت می آید او را می برد. آنچه زحمت کشیده تمامش به هدر
می رود. مال و جاه را آورد تا سوراخ گور؛ اما آن جا از او گرفتند
و بدنش را زیر خاک کردند نه فرش و نه چراغ، نه انیس و مونس،
جز ایمان و عمل صالح هیچ چیز هم ندارد». «... غَرَّكُمُ الْاَمَانِيُّ...»

آدمی بدبخت این جور است که زحمت می کشد برای خوشی؛ اما بیچاره نمی داند غیر از دردسر چیز دیگر نیست.

امام سجّاد می فرماید: «و کفنا طول الامل».

«خدایا! تو خودت ما را از شرّ آمال و آرزوها نگهدار».

«حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ» مرگ هم آمد و گذشت. «وَعَرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ» شیطان شما را مغرور کرد. تا می گویند انفاق به فقرا بکن، می گوید: «نباید چیزی به آنها داد؛ چون اگر خدا می خواست خودش به آنها می داد!» اینها کفر است. ۲۹۴

(۱) - تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۱۸۱ ..

(۲) - «... قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَنْطَعِمَهُ...» یس: ۴۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۲۶

پرهیز از گناه شرط همجواری با اولیای خدا

«... فَالْيَوْمَ لَأُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةً وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَىٰ كُمُ النَّارُ

...».

فرق بین «منافق» و «کافر» که در آیه اسم هر دو را یادآوری کرده، انسان، ظاهر و باطنی دارد. ظاهرش زبان است. دست و پا و چشم و گوش است. باطن، درون و ناپیداست که ایمان باشد. گاهی آدمی در دلش ایمان هست به ظاهرش نیز آن را آشکار می‌کند. نماز و روزه و غیره را بجا می‌آورد. یاد خدا و تقوا و عمل صالح دارد.

هم برون و هم درون است. هم باطنش از خوف خدا می‌ترسد و هم ظاهر و بدنش از ترس خدا. از گناه فرار می‌کند. در دلش شوق بهشت است و راستی آرزو دارد جمال علی علیه السلام را ببیند. آرزو دارد سر حوض کوثر باشد. در ظاهرش هم آنچه لازمه همجواری با بزرگان است پرهیز می‌کند؛ یعنی از گناه فرار می‌کند.

سخن ماندگار پیامبر صلی الله علیه و آله به اعرابی

ضمناً حدیث لطیفی بگویم:

«روزی اعرابی (بادیه نشین) – که کمتر موفق می‌شدند خدمت پیغمبر برسند – به مدینه خدمت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله

علیه و آله آمد. عرض کرد: یا رسول الله! من آنچه خدا واجب فرموده انجام می‌دهم؛ یعنی روزه می‌گیرم فقط ماه رمضان که روزه‌اش واجب است و نماز هم می‌خوانم، فقط نمازهای یومیّه و خمس و زکات هم که فقیر هستم ندارم بدهم، حال من چطور است؟

(حاصل روایت منقوله) پیغمبر هم فرمود: «**انک فی الجنّه**»؛ تو در بهشت هستی (چون واجبات را انجام می‌دهی) تا فرمود: بهشتی هستی، آن اعرابی زرنگ گفت:

حالا که بهشتی هستم **معک** با تو هستم؟ بودن با پیغمبر شوخی نیست. اجتماع با اولیا، عادی نیست. حضرت تأملی کرد فرمود: بودن با من شرط دارد. باید خودت را از هر گناهی نگه بداری. چشمت را از هر حرامی نگه بداری.»

معارفی از قرآن، ص: ۲۲۷

اگر می‌خواهی با پیغمبر باشی، مناسبت می‌خواهد. با کثافت گناه نمی‌شود. به عین مثل کسی که از چاه مستراح آمده بیرون، می‌خواهد برود پیش سلطان.

در روایت دارد که: «شخص مثلاً دروغی می گوید و بوی گندش تا هفت آسمان بالا می رود که ملائکه های هفت آسمان لعنتش می کنند».^{۲۹۵} «از کوزه برون همان تراود که در اوست». در دلت اگر حبّ علی است در برون ت هم از هر گناهی باید پرهیز بکنی.

ویژگیهای منافق و کافر

بعضی هستند ظاهرشان خوب هستند، اظهار ایمان و تقوا می کنند؛ اما درونشان خبری نیست.

«منافق» کسی است که ظاهرش ایمان و تقوا، نماز، روزه؛ اما در دلش پارک و پول و زرق و برق و مال و جاه و ریاست است؛ اما «کافر» آن است که این حقّه و کلک را ندارد. ظاهر و باطنش کفر است. وای از منافقین! **«إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ** ...»^{۲۹۶} منافق یک در که عذابش سخت تر از هر کافری است. باز کافر تکلیفش معین است، یک طرفی است؛ اما منافق – که لعنت خدا بر هر منافقی باد – نماز جماعت می آید برای منزلت و قرب پیش خلق «...
يُرْآءُونَ النَّاسَ...» برای این که تعریفش کنند یا می رود پای منبر

^{۲۹۵} (۱) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله ... المؤمن اذا كذب من غير عذر لعنه سبعون ألف ملك وخرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش ويلعنه حملة العرش (سفينة البحار: ۲ / ۴۷۴) ..

^{۲۹۶} (۲) - نساء: ۱۴۵ ..

می‌نشینند^{۲۹۷} نماز می‌خواند برای این که نمایش بدهد که من نماز خوان هستم. امروز روزی است که: «لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ»؛ ای منافقها! فدیة از هیچ کدامتان گرفته نمی‌شود. در آخرت اصلاً از این حرفها نیست. کسی نمی‌تواند حبشش را

(۱) – قال رسول الله صلى الله عليه وآله ... المؤمن اذا كذب من غير عذر لعنه سبعون ألف ملك وخرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش ويلعنه حملة العرش (سفينة البحار: ۲ / ۴۷۴) ..

(۲) – نساء: ۱۴۵ ..

(۳) – «الَّذِينَ هُمْ يُرْآءُونَ* وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» ماعون: ۶ – ۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۲۸

بخرد. کسی عذاب آن جا را نمی‌تواند بخرد؛ چون چیزی ندارد. لخت و عریان است.

«... وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» و نه از کسانی که کافرند فدیة گرفته می‌شود:

^{۲۹۷} (۳) - i. «الَّذِينَ هُمْ يُرْآءُونَ* وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» E ماعون: ۶ - ۷ ..

«... مَأُولِكُمُ النَّارُ...» جای تمامتان آتش است: «هِيَ مَوْلَاكُمْ...»
«مولا» از اولویت است. اولی و سزاوار برای شما جهنم است: «وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ!» و بد بازگشتی است.

معانی متعدد برای واژه مولا

قریب شانزده معنی در لغت عرب برای «مولا» ذکر شده است. هر جا
به کار رفت باید مراعات مناسبت مقام را کرد. این جا رعایت مناسبت
مولا، «اولی» است. اولی؛ یعنی سزاوارتر، مناسبتر؛ مثلاً در غدیر خم
که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بلند کرد،
فرمود: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه»، مولا آن جا از باب ولایت
الهیّه است و مولای این جا انساب است، مناسبتر، سزاوارتر؛ یعنی ای
کافرها! مناسب شما بهشت نیست بلکه جهنم است.

ظهور کمال عدل الهی در قیامت

بلا شک در تمام عوالم وجود «عدل خدا» مسلم است؛ چه عوالم ملک
یا ملکوت (دنیا و آخرت) از قطره آب تا برود عرش، تا بالاتر، همه
جا با عدل است: «بالعدل قامت السموات والارض».^{۲۹۸} عدل کدام
است؟ «وضع کلّ شیء فی محله»؛ هر چیزی را به جای خودش جای

دادن است؛ چنان که «ظلم در غیر محل است». در قیامت عدل الهی کمال ظهور را دارد؛ مثلاً اگر جهنمی را در بهشت بیاورند، استفاده نمی‌کند، بهره نمی‌برد؛ زیرا کسی که ایمان ندارد، چشم دلش کور است. کسی که اصلش با خدا سرو کار ندارد، کسی که با محمد صلی الله علیه و آله سرو کار ندارد، حالا او را پیش محمد صلی الله علیه و آله ببرند، چه استفاده‌ای می‌کند؟ کسی که چشمی ندارد که جمال محمد صلی الله علیه و آله را ببیند «... صُمُّ»

(۱) - عوالی اللئالی: ۴ / ۱۰۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۲۹

بُكْمٌ عَمَىٰ فَهُمْ لَّا يَعْقِلُونَ،^{۲۹۹} کسی که عقل ندارد، بهره نمی‌برد.

مؤمن لطیف است بدنش هم در قیامت در نهایت لطافت است. کافر غلیظ است:

«قُلُوبُهُم كَالْحِجَارَةِ». دل کافر از سنگ سخت‌تر است. فردای قیامت بدنش از سنگ سخت‌تر است. آن‌جا دیگر ظاهر و باطن یکی

می‌شود. آن که شما شنیده‌اید زنجیر هفتاد ذرعی^{۳۰۰} آتشین دور
گردن کافر و ظالم می‌پیچند، کوه تکان می‌خورد؛ اما دل کافر
ذره‌ای تکان نمی‌خورد.

غرضم چنین نفوس شقیه‌ای، بدنشان هم سخت و غلیظ می‌شود. و
بعضی از کفار به قدری غلیظ می‌شوند که هر دندانی از آنان به قدر
کوه احد است، به همان اندازه مؤمنی که در دنیا دلش نازک و رقیق
بود، حالا در این عالم نیز لطافتش آشکار می‌شود.

تا یک آیه عذاب برایش بخوانند از کف می‌رود.

حکایت منصور عمار و جوان مؤمن

در تذکرها نوشته‌اند: «وقتی که منصور عمار رد می‌شود، می‌شنود
از خانه‌ای صدای ناله‌ای می‌آید. گوش می‌گیرد. می‌فهمد جوانی
است با خدا مناجات می‌کند.

خوشش آمد. دید دل آتشی دارد. آتشی روی آتشش ریخت. از
شکاف در، آیه عذابی برایش خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ
...»^{۳۰۱} بالآخره یک وقت دید صدا نمی‌آید. فردا آمد از همان جا

^{۳۰۰} (۲) - «يَوْمَ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ» E\ حاقه: ۳۲ ..

^{۳۰۱} (۳) - تحريم: ۶ ..

ردشود، دیدصدای گریه می آید. نگاه کرد دیدپیرزنی گریان است.
پرسید: چیست؟ گفت: جوانی داشتم دیشب در حال عبادت بود، یک
نفر از پشت در، آیه عذابی خواند که پسر م طاق ت نیورد، صیحه ای
زد و از دنیا رفت».

چقدر دلش رقیق و لطیف بوده است؟! این لطافت که حالا هست
فردای قیامت سرایت در بدنها دارد. مؤمن به این لطیفی، تو را به
خدا آیا می شود در کند و زنجیرش

(۱) - بقره: ۱۷۱.

(۲) - «ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ» حاقه: ۳۲ ..

(۳) - تحریم: ۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۳۰

کرد؟! قرآن می فرماید: «مؤمنین وقتی آیه قرآن برایش می خوانند
می لرزند، می ترسند»؛^{۳۰۲} لذا بهشتیان تمامشان لطیف هستند و
جهنمیان همه غلیظ و سخت هستند.

^{۳۰۲} (۱) - «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَابًا تَقَشُّعُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ...» E\ زمر: ۲۳ ..

وای از قساوت دل ۳۰۳ و ۳۰۴! امروز روز کار است. فردا فدیہ (حبس خریدن) نیست.

عدل این است که خوراک مناسب جهنمی، حمیم است نه آب حوض کوثر! از آن طرف هم حمیم جهنم نمی شود نزدیک بهشتیان برد. در قرآن مجید می فرماید: «بعد از آن که بهشتیان در بهشت و جهنمیان در جهنم، هر کس در جای خودش قرار گرفت، منادی ندا می کند: **الحمد لله!** حمد خدایی را که هر کس جهنمی بود به جهنم و هر که هم بهشتی بود او را به بهشت برد». ۳۰۵

آرزوی حضرت مریم علیها السلام پس از مرگ

در مصابیح القلوب سبزواری این داستان را نقل کرده است:

«جناب عیسی، شهری نبوده بلکه بیابانی بوده است و از این قریه به آن قریه می رفته است. گاهی حضرت عیسی با حواریین می گشته است. گاهی دوتا، گاهی بیشتر، تا بالأخره یک وقت تمام قوم را رها می کند فقط مادرش، مخدره سیده زنان زمانش حضرت مریم و خودش رفتند کوه لبنان را اختیار کردند و آن جا هم روزها بعضی از

۳۰۳ (۲) - «... فَوَيْلٌ لِلْقَبِيَّةِ فُلُوهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» E\ زمر: ۲۲ ..

۳۰۴ (۳) - برای شرح قساوت دل، به کتاب قلب سلیم، مراجعه شود ..

۳۰۵ (۴) - «... وَفَضِيْلٌ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» E\ زمر: ۷۵ ..

اوقات مادرش را رها می کرد. میوه و خوراکی از درختها جمع نموده برای مادرش می آورد و افطار می کردند.

روزی جناب مسیح برای تهیه خوراک رفت، تصادفاً مرگ مریم رسید. در نبودن جناب عیسی، مریم از دار دنیا رفت. مسیح وقتی می آید می بیند مادرش افتاده. اول

(۱) - «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْكِتَابِ لِحَدِيثِ كِتَابٍ مُّتَشَبِهًا مِّثْلَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ...» زمر: ۲۳ ..

(۲) - «... فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» زمر: ۲۲ ..

(۳) - برای شرح قساوت دل، به کتاب قلب سلیم، مراجعه شود ..

(۴) - «... وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» زمر: ۷۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۳۱

خیال می کند خواب است، به آرامی صدایش می زند، متوجه می شود که نفس نمی کشد. خیلی به مسیح سخت گذشت، در کوه و غربت و تنهایی، علاقه اش در کره خاک به مادرش بود. اجمالاً خیلی ناراحت

شد. چنین نوشته‌اند که: خدای عالم برای انس مسیح در همان حال اجازه فرمود با روح مادرش اتصال پیدا کند و با مادرش انسی بگیرد. از جمله از مادرش پرسید گفت: من که موقع مردنت نبودم تا از تو پرسم دلت چه می‌خواهد، حالا بگو! فرمود: فرزندم حالا که این جا رسیدم آرزو دارم برگردم به دنیا شبهای طولانی زمستان در مکان تار و تاریکی با خدای خودم راز و نیازی نداشته باشم و روز گرم تابستانی باشد آن روز را روزه بدارم».

در روایت است: «کسی که نور سحرخیزی نداشته باشد، در قیامت مفلس است».

خدا همه را موفق بدارد!

ارزش شب قدر و ثواب خواندن برخی از سوره‌ها

تا حال دو ثلث از ماه رمضان گذشته است و از ثلث آخرش هم دو روزش گذشته است. یک امشب دیگری از قدر باقی مانده است «لَيْلَةُ الْقَدْرِ». اگر «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» نصیب کسی شود «خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» بهتر از هزار ماه عبادت است؛ لذا امام صادق علیه السلام در شب بیست و سه ماه رمضان مریض بود، فرمود: «بسترم را ببرید در مسجد، پناهنده به خانه خدا بشوم».

روایت است که فاطمه زهرا علیها السلام خودش و هر که در خانه بود سعی می کرد که خوابشان نبرد، با خدا راز و نیازی داشته باشند. در شب بیست و سوم رسیده است که هر کس سوره روم و عنکبوت بخواند اهل بهشت است. ضمناً مغرور هم نشوید، این قضا یا قضایای مطلقه است. بیان بزرگی ثواب و کار است مثل گریه بر حسین علیه السلام است که هر کس بر حسین علیه السلام گریه کند، بهشت برایش واجب است.

در یک روایت می فرماید: «کسی که امشب (شب بیست و سوم) سوره روم

معارفی از قرآن، ص: ۲۳۲

و عنکبوت را بخواند، بهشت برایش واجب است».

در روایت دیگری هم می فرماید: «شب قدر چهار طایفه هستند از هر فضلی محرومند؛ یکی دائم الخمر، دیگر عاق والدین، سوم قاطع رحم».

گاه می شود شخص تا پدر و مادرش زنده بودند از او راضی بودند، وقتی مردند یادشان نمی کند، ناراضی می شوند.

خدایا! به عزت و جلالت حیاً و میّتاً پدر و مادر و ذوی الحقوق از ماها
راضی بفرما.

خدایا! ما که جاهلیم، هیچ متوجه نیستیم، تو نظر لطفی بفرما.

خدایا! به حقّ این شب بزرگ، پدر و مادر و بستگان ما و همه را غریق
رحمت بفرما.

چهارم: «مشاجن»، یعنی کسی که با مؤمنین دشمنی نماید. ۳۰۶

(۱) - مستدرک الوسائل ۷ / ۴۳۱ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۳۳

جلسه بیست و سوم: عزت مؤمنین و ذلت منافقین در قیامت

«يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ
وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ*
فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَىٰ كُمْ النَّارُ هِيَ

مَوْلٍ - كُمْ وَبِئْسَ اَلْمَصِيرُ * اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ
لِذِكْرِ اللّٰهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ اَلْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ اُوْتُوا اَلْكِتٰبَ مِنْ قَبْلُ
فَطَالَ عَلَيْهِمْ اَلْاَمَدُ فَفَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ». ۳۰۷

منافقین به مؤمنین می گویند: شما چکار کردید که ما نکردیم؟ جواب
می دهند بله، ما با هم در دنیا بودیم با این تفاوت که دعوت انبیا در ما
اثر گذاشت. آمادگی پیدا کردیم. گفتند: بعد از مرگ نور ایمان
می خواهید. ما هم دست و پا زدیم حرف شنیدیم «وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ
اَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ» ولی شما به عکس، حرفهای انبیا را مسخره
پنداشتید. به مؤمنین به نظر حقارت نگاه کردید. منتظر بودید کسانی
که راه تقوا پیش می گرفتند محرومیتی ببینند و ذلت آنها را
می خواستید. دیگر آن که شما در شک بودید، می گفتید: از کجا که
اینها درست باشد! و «غَرَّتْكُمْ اَلْاَمَانِي».

عرض کردم: امانی، جمع امانیه؛ یعنی خواسته های نفس. آرزوها؛
چه جهت جانی

(۱) - حدید: ۱۴ - ۱۶ ..

و چه مالی و چه شهواتی. «حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ». غرور، به معنای فریبنده، چیزی که آدمی را گول می‌زند؛ یعنی بیهوده‌ای که از حقیقتی انسان را باز می‌دارد.

دزد زیرک و صاحبخانه سفیه

می‌گویند: «وقتی چند نفر دزد، شب به در خانه‌ای آمدند. بعد از آن که چیزها را بیرون بردند و بیچاره صاحب منزل بیدار شد آنها را دنبال کرد. یکی از دزدهای زرنگ – که اثاثیه را به دوش گرفته بود – رد شد و یکی دیگر جلو صاحبخانه ایستاد تا نگذارد صاحبخانه به دزد و اثاثیه برسد. سر راهش ایستاد به عنوان این که من راه‌گذر هستم تا صاحبخانه به او رسید، پرسید: کجا می‌خواهید بروید؟ چه چیزهایی برده‌اند؟ راه دنبال کردنش چنین و چنان است. من هم کمک می‌کنم! تو از این راه برو، من هم از آن راه پیدایش می‌کنیم. خیلی معطلش کرد. صاحبخانه می‌دوید دنبال دزد، پیدایش نکرد، بعد متوجه شد چه کلاهی سرش رفته. فهمید دزد حقیقی همان بود که بیچاره‌اش کرد.

**سرگرم و مشغولش کرد برای این که وقت بگذرد، مال از کفش
برود».**

**تمام سرگرمیهایی که امروزه برای شما مردم درست کرده‌اند داستان
این دزد است تا شما مشغول بشوید و به هدف نرسید.**

**صبحگاهی در خیابان دیدم آگهی مفصلی زده بود، به خط درشت
دعوت کرده بود و نوشته بود که: «امشب انواع سرگرمیها در فلان
سینمای خراب شده آماده است».**

**خنده‌ام گرفت. مردم نادان که این را می‌خوانند می‌فهمند یعنی
چه؟ یا نه؟ اصل سرگرمی یعنی چه؟ یعنی سرگرمتان بکند و دینتان
را بدزدد. مردم را سرگرم کرده‌اند و مردم جاهل هم مثل پشه
هستند که به هر طرف باد بیاید می‌روند و آن زرنگهای بی‌ایمان از
موقعیت استفاده کرده و ایمانشان را می‌برند و رهایشان می‌کنند.
به فرموده قرآن: «از خود باقی گذاردند نسلی که نماز را ضایع
کردند و شهوات را**

معارفی از قرآن، ص: ۲۳۵

پیروی کردند، زود است که به دوزخ برسند».^{۳۰۸} ای ناخلفها! که واقعاً ناخلف نسل سابق هستید، نسل سابق خیلی به نماز اهمیت می‌دادند؛ اما حالا ... سرگرمیها و غفلتها نمی‌گذارد به فکر خدا و آخرت بیفتند.

عوامل قدرتمند در فریب دادن انسان

۱- اسکناس

خواستم کلمه «غرور» را ترجمه کنم. «الغرور»، از «غار» به معنی «فریبنده» می‌باشد. فریبنده چیست؟

اول از همه جناب «اسکناس» است. پول گول می‌زند. دلها را می‌رباید. می‌گوید مشکلی داری. اگر مریضی داری، خوشی عیش و نوش، من به کارت می‌خورم. به قول عوام: «پول، حلال مشکلات است!». بدبخت اگر خدا نخواهد، پول که کار کن نیست.

انبارها هم پر از پول داشته باش، چه فایده؟ خیال می‌کنی نان و ریاست و سلامتی در پول است؟ نه والله! این قدر مالهای سنگین در دست کسانی بود که بندی از پای مرغی نخواستند باز کنند، حسرت هم به گور بردند.

^{۳۰۸} (۱) - «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا» مریم: ۵۹ ..

دوم: «زن» است. هم در جهت شهوت طوری است که مرد را بدبخت می‌کند و فریب می‌دهد. معمولاً زن از جهت شهوت خیلی ذلیل است، چنان سرگرم کارش می‌شود که در آن حال همه چیز را فراموش می‌کند. عذاب خدا، قهر خدا، هیچ اعتنایی ندارد؛ حتی انتقامهای ظاهری هم یادش می‌رود. نمونه، قسامه و ابن ملجم مرادی است.

۳- ریاست

سوم از اسباب غرور، «ریاست» است که از همه بدتر است. وای از کرسی ریاست!

(۱) - «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» مریم: ۵۹..

معارفی از قرآن، ص: ۲۳۶

که از هر حقی باز می‌ماند. خدایا! تو خودت ما را از هر غروری نگهدار. این موضوع هم بس است.

آیه بعد: «**أَلَمْ يَأْنِ...**» چون قبلاً تفسیر شده است دیگر تفصیل لزوم ندارد.

مختصری این آیه را امروز معنی می‌کنم: «**أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا**» آیا نرسیده وقتش برای آنهایی که ایمان آورده‌اند «**أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ**» دلشان هم با خبر شود، نه زبان تنها بگوید: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**»، دل هم یاد عظمت خدا کند معنی «**تَخْشَعَ**»؛ زاری است.

وقتی که عبد ذلیل، در محضر ربّ جلیل، خود را غرق نعمت ببیند و در عین حال کفران کننده نعمت و این که ادای حقّ منعم نکرده است، با یک عالم شرمساری و محبتّ به پروردگارش با آن حال بگوید: «**اللَّهُ اكْبَرُ**».

شرمندگی کشیشهای مسیحی در برابر منطق یک مسلمان

در خزائن نراقی داستان لطیفی نقل کرده است:

«در سفر هند در کلیسای نصارا بعضی از کشیشهایشان به جناب میر، اشکال می‌کنند می‌گویند: نگاه کلیسای ما بکنید، در هر شهری که بروید کلیساها نو و تمیز، دیوارش یک شکاف هم ندارد؛ اما هر چه مسجد مسلمانهاست سالم نیست.»

میر هم فرمود: چه می گویی بنده خدا! اگر آن عبادتهایی که در مسجد مسلمین می شود در کلیساها می شد، یک کلیسای سالم پیدا نمی شد. برای امتحان، من آن نمازی که در مسجد خودمان می خوانم در کلیسای شما می خوانم، اگر کلیسایتان سالم ماند؟ آنها باور نمی کردند. بالأخره قبول کردند. جناب میر می ایستد رو به قبله در کلیسا. تا می گوید: **الله اکبر** خود محبت، خضوع و تذلل می آورد، با خشوع تمام گفت: **الله اکبر**، با همان **الله اکبر** اولی، طاق کلیسا فرو ریخت. کلیسا شکاف پیدا کرد. قسمتی از آن منهدم شد».

غرض این است که بعد هم همه قبول کردند. چقدر لطیف فرمود:
«الله اکبرهایی که

معارفی از قرآن، ص: ۲۳۷

ما در مسجدهایمان می گوئیم اگر در کلیساهای شما بگوئیم، یک کلیسا سالم نمی ماند؛ یعنی آن انکسارها، تأثرات، مال روحیه مسلمین است. مؤمن چنان دلش با خدایش قوی است که همه موجودات را تحت تأثر در می آورد به طوری که وقتی ذکر خدا می کند، مسجد و در و دیوار با او ذکر می کنند.

پول پرستی یهودیان!

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ».

آیا نرسیده مؤمنین که چند سال است ایمان آورده‌اند بیایند دلشان خاضع شود.

دل از دنیا ببرند به عقبی پیوند کنند. خاضع شوند برای خدا: «وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ»؛ خاضع شوند برای قرآن: «وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»؛ مسلمانها مثل یهودیها نشوند. مسلمانها باید حبّ دنیا را کنار بگذارند. یهود پول پرست است. یهود حریص به دنیا است. می‌خواهد هزار سال در دنیا بماند.^{۳۰۹} مبدا صفت یهودیت در شما پیدا شود. مسلمان؛ یعنی تسلیم حق. تو می‌گویی شیعه علی علیه السلام هستم، باید شیعه علی علیه السلام حبّ علی علیه السلام داشته باشد، نه حبّ پول.

پول پرستی عامل عقب ماندگی مسلمانان

«وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ».

^{۳۰۹} (۱) - «... يَوْمَ أَخَذْتُمُ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ...» بقره: ۹۶ ..

مغالطه می کنند همین حرفها را زدید که مسلمانها عقب افتادند! اف
بر تو با مغالطهات! آیا اسرائیل چون پول دارد، جلو افتاده است؟
مال این است که مسلمانها دین ندارند، بی دینی مسلمانها آنها را
جلو انداخته است. مسلمانها مثل اسرائیل پول پرست شده اند نه
این که چون ثروت مسلمانها کمتر از ثروت آنهاست. گفتم یک کشور
عربی از مسلمانها ثروتش چند برابر اسرائیل است؛ ولی وا اسفا! تقوا
نیست. خشوع

(۱) - «... یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ...» بقره: ۹۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۳۸

برای حق نیست. آنچه در یهود است در مسلمانها هم هست. یهود پول
می خواهد، مسلمانها نیز چنین اند.

عُمَرُ عَزِيزٌ اسْتِ گرامی دارش

دلها بعد از چند سال قساوت پیدا می کند: «... فَكَسَتْ قُلُوبُهُمْ...» در
اثر طول کشیدن آمال و آرزوها و غفلت از ذکر خدا، دلها قساوت
پیدا کرده: «... وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ...»؛ چه مسلمان، چه یهود، چه
نصارا در این جهت فرق نمی کند. وای اگر آدمی در اثر طول آمال و

آرزوها تقوا را پشت سر اندازد! غفلت را زیاد کند! به سر گرمیها مشغول گردد! این اعلان خطر است. ای مسلمانها! واللّٰه! ایمانتان در خطر، سعادتتان در خطر است. سر گرمیها ضدّ ایمان است. سر گرمی تو را از نماز باز می‌دارد.

قدیم برای سر گرمی مردم میمون را تربیت می‌کردند و می‌آوردند در خیابانها که مشغولیاتی باشد برای مردم؛ اما حالا به جای میمون، ستاره سینما می‌آورند می‌خواهند جیب مردم را خالی کنند. واللّٰه! نگاه کردن به فیلمهای مهیج شهوات، تیری است که به دل خودتان می‌زنید. اوّل منبر داستان دزد را برایتان گفتم، چنان سرگرم می‌کند که دنبال دزد نروی. وقت تلف شود. عمر عزیزت از کفّت برود.

آن نفس سوی خدایت

رهبری است^{۳۱۰}

هر نفس زانفاس عمرت

گوهری است

«قیمة اعمارکم الجنّة». قیمت عمرتان بهشت است. عمر عزیز است. در یک ساعت می‌توانی چقدر سعادت ببری؟ چقدر خودت به دست

^{۳۱۰} (۱) - عطار نیشابوری / منطق الطیر (با اندکی اختلاف).

خودت عمر عزیز را هدر می دهی؟ ای کاش به باد فنا می دادی!
تمام ساعات عمرت بعد از مرگ مورد پرسش است. وقتی مُردی از
اوّل تا آخر عمرت روز و ساعات و دقایقش بلکه اوضاع زمان جلویت
صورت می بندد؛ مثلاً شما بعد از مرگ همین ماه رمضان را می بینید،
همان ساعات بهجتها و سرورها را. همان وقتی که دستت را به در
خانه خدا دراز می کردی،

(۱) - عطار نیشابوری / منطق الطیر (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۲۳۹

تمام کارهایت حساب است.

شود عیب و هنر یکباره

چو عریان گردی از پیراهن

روشن

تن

نمایندت ولی چون آه و

تنت باشد ولیکن بی

صورت^{۳۱۱}

کدورت

^{۳۱۱} (۱) - گلشن راز (با اندکی اختلاف). ۲- «... لُجْزَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...» حائیه: ۲۲.

قرآن مجید این مطالب را صریح ذکر فرموده است: (۲)، ^{۳۱۲} و ^{۳۱۳} «و هر کس آنچه کرده نزدش حاضر شده می‌یابد». عمل محو نمی‌شود تا جایی که در روایت دارد:

«کسی که با تار و تنبور سر و کار داشته است، روز قیامت به دستش تار و تنبورش چسبیده است، ^{۳۱۴} بالا می‌رود به سرش می‌خورد بدون اختیار خودش. یا شرابخوار، شیشه شراب دستش است و می‌خورد تو سرش و بالا می‌رود». ^{۳۱۵} تمام کثافتکاریهایتان ایها الناس! ثبت است. همه را خواهید دید و تمام نیکیهایتان هم ضبط و ثبت است، مگر این که در این ماه رمضان بدیهایتان را پاک نمایید. همین جا خودتان را اصلاح نمایید.

ماه رمضان رو به اتمام است. نمی‌دانم کارهایتان یک طرفی شد یا نه؟ این همه خودتان را سرگرم نکنید. هر چه که شما را از خدا باز می‌دارد کنار بگذارید. مرگ را نزدیک ببینید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در خانه که می‌روی، پا که در منزل می‌گذاری، یاد کن از منزل ابدی خودت. یاد کن وقتی که

^{۳۱۲} (۲) - «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» زلزال: ۷ ..

^{۳۱۳} (۳) - «يَوْمَ نَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْتَضَرًا وَ... آل عمران: ۳۰ ..

^{۳۱۴} (۴) - «يُغْرَفُ لَهُمُ الْوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِسِيمِهِمْ... الرحمن: ۴۱ ..

^{۳۱۵} (۵) - علم الیقین/ فیض کاشانی: ۲ / ۹۱۰ ..

پایت را در گور می گذارند». این جا خودت با کیف خودت می روی. آن جا که بی اختیار تو را می برند. امام می فرماید: «به خانه که می روی، یاد کن خانه گورت را».^{۳۱۶} اگر کسی این معنی را ملتزم شود، کجا دیگر در

(۱) – گلشن راز (با اندکی اختلاف). ۲ – «... لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...» جاثیه: ۲۲.

(۲) – «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» زلزال: ۷..

(۳) – «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَضَّرًا وَّ...» آل عمران: ۳۰..

(۴) – «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمِهِمْ...» الرحمن: ۴۱..

(۵) – علم الیقین / فیض کاشانی: ۲ / ۹۱۰..

(۶) – واذا رجعت منزلک فادخل دخول المیت فی القبر... (مصباح الشریعه: ۲۷) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۰

^{۳۱۶} (۶) – واذا رجعت منزلک فادخل دخول المیت فی القبر... (مصباح الشریعه: ۲۷) ..

خانه با زنش نزاع می کند. تمام نزاع و جدالها از غفلت است.

اما موقعی که از خانه می آیی بیرون، امام می فرماید: «در نظر بیاور وقتی که از این خانه جنازهات را بیرون می آورند». حالا خودت آمدی، یک روز هم تو را می آورند.

خدایا! تو خودت قبل از مرگ، هوشیاری بده.

علویّه نفیسه و شش هزار ختم قرآن در قبر خویش

یاد مرگ، علاج قساوت قلب است. ای کسی که از قساوت قلب می ترسی! علاج قطعی اش یاد مرگ است تا جایی که بعضی از بزرگان بودند در خانه، قبر خودشان را درست می کردند که جلوی چشمشان باشد. مجلّه علویّه نفیسه علیها السلام – که در مصر قبر شریفش می باشد – علویّه ای است که به چند واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد.

در حالات این مجلّه نوشته اند: «قبرش را آماده کرده بود. روزها در قبرش می رفت و قرآن می خواند». قربان آدمی که در گور

خودش برای خودش قرآن بخواند! شش هزار مرتبه قرآن را در گور خود ختم کرد.^{۳۱۷} زن هم در عالم این جور پیدا می‌شود؟

بله، بعضی از زنها هستند صد شرف بر مردها دارند. کدام مرد است که این قسم مردانه میدان بیاید؟ غرض قبرهایشان را آماده می‌کردند. گاهی سر قبرشان می‌رفتند.

حکایت جالب ابن بطوطه و مغازه‌دار شیرازی

ابن بطوطه در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

«در شیراز سه روز بودم و این سه روز در مسجد جامع عتیق شیراز ماندم. مردم در این مسجد اعتکاف می‌کردند که محلّ شاهدِم نیست.

می‌گوید: در جنب مسجد جامع عتیق شیراز (راجع به ششصد یا هفتصد سال قبل است) بازاری است که مثلش را ندیدم، مگر در جنب مسجد جامع اموی که نامش سوق

(۱) - سفینه البحار: ۲ / ۶۰۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۱

حمیدیّه است. غیر از شام چنین بازار زیبا و باشکوهی در تمام شهرهایی که رفته بودم ندیدم. در این بازار (شاید بازار حاجی فعلی شیراز باشد) چشمم به دگانی افتاد که یک نفر نورانی، اهل تقوا، ظاهر الصلاح در آن نشسته قرآن می خواند. رفتم نزدیک. سلام کردم نشستم. او هم پذیرایی کرد. گفتم: شما این جا چه می کنید؟ گفت: من شغلم تجارت است، هر گاه مشتری نباشد قرآن می خوانم. نگاه کن! فرشها را عقب زد دیدم قبر است. گفت: این گور خودم است. کنار گور خودم می نشینم برای خودم قرآن می خوانم. گورم را در مغازه ام قرار داده ام که گول دنیا را نخورم و وصیت هم کرده ام هر وقت مردم، همین جا خاکم کنند که خودم آماده کرده ام».

بعد از خودت هر کس بیاید بالای گورت قرآن بخواند، مثل یک آیه که خودت بخوانی نیست. خودت یک سوره ای بخوانی بهتر است از ختم قرآنهایی که قاریها بخوانند.

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۲

جلسه بیست و چهارم: لزوم شناخت مبدأ و معاد

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ آيَاتِنَا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * إِنَّ الْأَمْثَلِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعْفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ».^{۳۱۸}

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا».

مطلب اساسی مهمی را که در قرآن مجید بیش از پنجاه جا در اثر اهمیتش تکرار کرده این جا نیز یادآوری می فرماید. بر عموم مسلمین لازم است فکر کنند، مبدأ و معاد خود را بشناسند و آن موضوع «حیات» است. حیات؛ یعنی زندگی، مقابل موت. ای بشر نفهم! تو به چه جرأت به خدا کافر می شوی در حالی که مرده بودی تو را زندگی دادیم. (۲) این حیات از کجا آمد؟ آیا ماده می تواند مولد حیات بشود؟ نگاهی به کره خاک بکن. خاک بی جان را چه کسی جان داد؟^{۳۱۹} خداست که جان به تو داد و بعد هم می گیرد و دوباره زنده ات می کند.^{۳۲۰} یحیی و یمیت در قرآن زیاد به آن تکیه

^{۳۱۸} (۱) - حدید: ۱۷-۲۰. ۱۸-۲۰ «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَا تَا فَأَخِيكُمْ...» E\ بقره: ۲۸ ..

^{۳۱۹} (۲) - «فَانظُرْ إِلَى ءَاثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» E\ روم: ۵۰ ..

^{۳۲۰} (۳) - «إِنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُعِيْبِكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ...» E\ روم: ۴۰ ..

شده است. برای پیدایش ایمان، معرفت، شناسایی خدا و شناسایی حیات بعد از مرگ، تمام

(۱) - حدید: ۱۷ - ۱۸. ۲ - «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ...» بقره: ۲۸ ..

(۲) - «فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» روم: ۵۰ ..

(۳) - «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ...» روم: ۴۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۳

بر موضوع «حیات» تکیه شده است.

مجهول بودن حقیقت حیات و زندگی

با این که معنی حیات بدیهی و آشکار است؛ اما کنه و حقیقت آن از هر معمایی پیچیده تر است و قابل درک نمی باشد. به فرموده حاجی سبزواری:

معنی حیات را هر عاقلی می‌فهمد که زنده، دارای آثار حیات است و بی‌رشد و نمو، مرده است و اما حقیقتش، از حقایق مجهول‌های است که از اوّل خلقت تاکنون هیچ دانشمندی پیدا نشده که بفهمد حقیقت حیات چیست؟ چون حیات غیر از ماده است. ماورای حس است. از عالم غیب از مقام غیب الغیوب تراوش کرده است. حیاتی که در کره خاک در حیوانات، نباتات، جمادات هر چه که می‌بینی، تمام رشح‌های است از حیّ مطلق. در اصطلاح گویند: ضمّ معدوم به معدوم وجود نمی‌آورد. ضمّ بی‌شعور با بی‌شعور که شعور نمی‌آورد. اگر صدها یا هزارها اتم جمع بشوند، نمی‌توانند شعور بیابورند.

کی تواند که شود هستی

بخش ۳۲۱

ذات نیافته از هستی بخش

ماده بی شعور نمی‌تواند شعور دهنده بشود. دیگر آن که چطور می‌توانی بگویی حیات، معلول ماده است در حالی که حیات، قاهر بر ماده و بالاتر از آن است و ماده را خرد می‌کند.

انسان و لزوم تأمل در بدن

آثار حیات در بدن خودت را تأمل کن. خوراکی که آدمی می‌خورد به هر جا که می‌رسد، مناسب همان جا می‌شود از حیث کم و کیف؛ مثلاً به سیاهی چشم می‌رسد،

(۱) - جامی / هفت اورنگ.

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۴

سیاه می‌شود، به سفیدی چشم، سفید می‌شود، به قرمزی لب، قرمز می‌شود: «صِبْغَةُ اللَّهِ». دستگاه رنگریزی خدا. باید پی به معنویات ببری بینی چه خبر است. تو با حیوان فرق می‌کنی. باید عاقل شوی. غرض قاهریت جان است.

قدرت خداوند در ریشه درختان

مثال واضحتر بزنم؛ ریشه درخت را هر گاه از زمین بیرون بیاوری با یک فوتی تکان می خورد. بله همین ریشه اگر جاندار باشد، کوه را تکان می دهد. سنگ را می شکافد. این قاهریت از کجاست؟ آیا از ماده است؟ این جور ماده را می کوبد! پس غیر از ماده است. اینها رشحهای از رشحات حیّ مطلق است. «**الْحَيِّ الْقَيُّومِ**». از حیاتش فیض بخشی کرد و به موجودات داد. در کوهها تماشا بکن بین حیات چه کرده است! جان، این قسم نفوذ دارد: «**فَانظُرْ إِلَىٰ ءَاثِرِ رَحْمَتِ اللَّهِ...**».^{۳۲۲}

به قول یکی از محققین می فرماید: ابواب فقه (نماز، روزه، خمس) قریب یک صد و پنجاه آیه است، اما آیات معارف، آیات خداشناسی، ۷۵۰ آیه قرآن است؛ مثلاً اگر یک دفعه گفت نماز بخوان، چندین مرتبه می فرماید: تدبّر و تفکر کن. «**كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**...»^{۳۲۳} زمین مرده را چگونه زنده می گرداند؟ همان که این حیات را می دهد همان هم آن را می گیرد: «**يُحْيِي وَيُمِيتُ**».

^{۳۲۲} (۱) و

^{۳۲۳} (۲) - روم: ۵۰ ..

امروز تکیه حرف من «حیات» است. خدای ما در قرآن مجید روی این موضوع زیاد تکیه فرموده، باید مسلمانان حیات را در نظر بگیرند.

قدرت خداوند در خلقت گل‌های رنگارنگ

از عناصر پراکنده و خاکهای تیره، گیاه می‌روید. با کم و زیادی اجزاء می‌بینی بوی گل‌ها فرق می‌کند؛ مثلاً یکی گل سرخ، دیگری گل زرد، یکی نسترن، دیگری گل یاس، شب

(۱) و

(۲) - روم: ۵۰..

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۵

بو، گل محمدی. هر گلی بویی می‌دهد. این اختلافات از چیست؟ یک آب هم که بیشتر نیست که رنگهای مختلف، طعمهای متفاوت، مزه‌های گوناگون از آن پیدا می‌شود.

قدرت خداوند در خلقت سبزیهای نامرئی

اخيراً کشف کرده‌اند سبزیهایی در کره زمین خدا آفریده که از بس لطیف است، چشمهای عادی آن‌را نمی‌بینند. گاه گاهی اول غروب روی آبها، پشت بامها، گاهی خط سبزی به نظر می‌آید، این درختهاست، گیاههاست که دست قدرتش در هوا آفریده که بدانید خدا همه کار می‌تواند بکند.

در بزرگی می‌رسد به درختی مثل نارگیل، نود قدم طول این درخت است. بعضی درختهاست که پنج نفر دست به دست هم بدهند قطر آن را می‌گیرند.

درخت درنده (النبات المفترس)

دیگر از مسائلی که عجیب است، مسأله «حس و شعور» است. شعور از حیات است، البته شعور نباتی ضعیف‌تر از شعور حیوانی است. مثالهایی ذکر شده.

طنطاوی می‌گوید: «درختی است که به عربی به آن **النبات المفترس** گویند». در فارسی اسمش نمی‌دانم چیست.

از خصوصیات این درخت آن است (همه حیوانات درخت می‌خورند) این درخت حیوان می‌خورد و کیفیتش این است که همین‌طور منتظر

است حشرهای یا پرندهای بیاید روی برگش بنشیند، فوراً بالا و پایین برگ را جمع می کند، زود پنهانش می کند و مواد صمغی هم دارد، آن وقت برگ درخت هم آن را می مکد؛ آن قدر پرنده را می مکد تا خلاص شود.

به زبان حال، این درخت می گوید: «... **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**». ۳۲۴

(۱) - بقره: ۲۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۶

لزوم پی بردن از مخلوق به خالق

ربط و ارتباطها را ای انسان بدان که ناظم یکی است. شاهدش این است همان که چشم به تو داد، درختها را خلق کرد که تو بینی و شناسی و بگویی «**اللَّهُ اكْبَرُ**». چشمت ببیند، عقلت بفهمد، زبانت ترجمان دلت گردد بگوید: «**سُبْحَانَ اللَّهِ، اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**».

باز مثال بزیم: این بوهایی که خدا در گیاهان خلق کرده، اگر حیوانی که شامه داشته باشد نیافریند چه فایده؟ بوی خوش خلق کردن چه فایده؟ مگر این که شامه‌ای هم بیافریند که ادراک کند بگویند: «سُبْحَانَ اللَّهِ».

مراتب سه گانه حیات

بلا شک حیات از خداست. هیچ عاقلی نمی‌تواند حیات را مستند به ماده کند و لذا در قرآن می‌فرماید:

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ».^{۳۲۵}

«ای کافران! چطور منکر خدا می‌شوید در حالی که خدا به شما جان داد».

علقه که بودی جان داشتی، نطفه که بودی جان داشتی، این جان از کجا آمد؟ مگر تو یک مشت خاک بیشتر بودی؟ جان، آیت کبرای خداست. آنگاه جان سه مرتبه دارد:

اول: جان نباتی؛ یعنی خدا این حیات را که داد انواع رویدنیهای زمین پیدا می‌گردد.

دوم: حیات حیوانی؛ علاوه بر این که نمو و رشد دارد، متحرک بالاراده هم هست و ادراکات زیادتری هم دارد: بینایی، شنوایی، حسهای دیگر، متحرک بالاراده بودن، رفتن به جایی یا رفتن به اختیار؛ مثلاً گوسفند حیوان است اگر برایش آب نیاورند، خودش می‌رود می‌خورد و درخت این‌طور نیست؛ چون متحرک بالاراده نیست.

(۱) - بقره: ۲۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۷

علف، چشم و گوش ندارد، گوسفند چشم و گوش دارد، این‌را حیات حیوانی گویند و آثارش به مراتب زیادتر از حیات نباتی است. بالاتر از این هم داریم، امروز می‌خواهم حیات سوّم را برایتان بگویم. حیات سوّم: حیات آدمی است. حیات آدمی؛ یعنی جان زیادتری باید پیدا بشود، غیر از جان حیوانی است. جان حیوانی؛ یعنی خوراک خوردن، تولید نسل کردن، جنبش کردن، اینها همه‌اش حیوانی است. قدرت دیگری باید پیدا بشود که اسمش را می‌گذاریم «روح الایمان». تمام سعادت همان است. روح الایمان و عقل و عدل

و علم یکی است. آدمی برسد به جایی که تکیه به غیبت پیدا کند.^{۳۲۶}
علم مادّه پیشش هیچ باشد.

روایتی است که می‌فرماید: «کسی به طعم ایمان نمی‌رسد تا تکیه‌اش
به آنچه در خزینه خداست بیشتر باشد از آنچه در دست اوست».

مثلاً صد میلیون در بانک دارد، یک ذره دل خوشی به آن ندارد.
قوت قلبش آنچه پیش خداست می‌باشد. رشدش به جایی می‌رسد
که تمام زندگی دنیا پیشش کوچک می‌باشد. می‌فهمد: «دنیا نیرزد
آن که پریشان کنی دلی». برای عمر دوروزه، این همه حرص و ولع
فایده ندارد. رشد که پیدا شد می‌فهمد «برای نهادن چه سنگ و چه
زر». عاقل چرا اسراف می‌کنی؟ اسراف ظلم است. من امروز دو سه
مثال بزنم برای روح آدمی.

صرف کردن پولهای فراوان برای سگها!!

ثروتی که خدا داده برای رفع حاجت است. به طور کلی هر چه پول
جمع کند از حیوانیت تجاوز نکرده است. کوچک، پست، رذل، ظالم
و مسرف است. یا روی هم بگذارد یا در غیر محل صرف بکند خلاف
رضای خداست.

^{۳۲۶} (۱) «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» E بقوه: ۳ ..

در مجله‌ای نوشته بود: «در آمریکا سالیانه سه میلیارد دلار خرج سگها می‌شود».

(۱) - «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» بقره: ۳..

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۸

ملتها را لخت می‌کنند آن وقت خرج سگ می‌کنند؛ حتی ایرانیان هم تقلید از آمریکا کرده‌اند. در روزنامه‌ای نوشته بود: «خانواده‌ای سگشان دندان درد گرفته بود. خانم گفته بود در ایران معالجه نمی‌شود باید بفرستیم لندن». اجمالاً بلیط هواپیما برای جناب سگ الدوله می‌خواستند بگیرند. خودش تنها هم نمی‌شود، باید نوکری هم داشته باشد.

بدبخت! خدا سگ خلق کرده برای خدمت تو، نه تو را برای خدمت او! خدا سگ آفریده که پاسبان خانه تو باشد نه این که تو او را هم خوراک خودت بکنی.

جهالت انسان در مصرف پول و امکانات

در کیهان نوشته بود که: «در ایران روزی ششصد هزار شیشه شراب زهر مار می کنند».

واقعاً فساد همه جا را گرفته است.^{۳۲۷} خر پولهایی که پولهایشان را در بانک می گذارند، مگر غیر از اسراف است و حرام است! می دانید چه اشخاصی در پایین همین شهر به چه سختی زندگی می کنند. یا مثلاً مردک یک ماشین برای خودش، یکی برای زنش، یکی برای پسرش، یکی برای نوکرش که فرمان ببرد، خریده است آیا ظلم نیست؟!

دور شدن از شیطان و به دست آوردن حیات طیبه

دو روز قبل روزنامه کیهان نوشته بود: «در کشور سعودی خطابه‌ای ملک ایراد کرده است که در تمام کشور سعودی زنهای خارجی که سرگرم کارند (قریب سی هزار زن آمریکایی در کشور سعودی مشغول کار هستند) هر زن خارجی که ساق و سمش باز باشد، مجرم است، جریمه می شود».

آخرش هم نوشته بود: «خدا نفتی به کشور سعودی داده که در سال بیش از چهل میلیارد درآمد دارد». آیا ما در مقابل نعمتهایش نباید

^{۳۲۷} (۱) - «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...» E\ روم: ۴۱.

خدمتی هم به دینش بکنیم؟ ما در برابر این همه نعمت، نباید منکری را برداریم؟

(۱) - «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...» روم: ۴۱.

معارفی از قرآن، ص: ۲۴۹

کار اسراف در ایران به جایی می‌رسد که مرد باید دو تا شلوار بپوشد زن اگر هیچ نپوشد عیبی ندارد؟ وضع شیء در غیر محل، اسراف است. دور شیطان نروید تا حیات طیبه نصبتان گردد. ^{۳۲۸} حیات طیبه وقتی نصیب می‌شود که آدم شوید. خدا چراغی به دست می‌دهد که در تاریکی جلوی پایت را می‌بینی ^{۳۲۹} و می‌روی. چراغ عبارت است از: دین، تقوا، دانش حقیقی، خودشناسی، خداشناسی، عالم‌شناسی، هدف‌شناسی که حقیقت همه «ایمان» است.

عدل مایه حیات و ظلم مایه ممات

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...».

^{۳۲۸} (۱) - «... فَلْيُحْيِيَنَّهَا حَيَاةً طَيِّبَةً...» E\نحل: ۹۷ ..

^{۳۲۹} (۲) - «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيِيْنَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِوَيْ فِي النَّاسِ...» E\انعام: ۱۲۲ ..

آیه شریفه، ظاهری دارد و باطنی؛ به زمین مرده خدا جان می‌دهد، گیاه، حیوان در آن به جنبش می‌آید.

تأویل آیه هم بنا به روایتی که از امام پنجم باقرالعلوم رسیده؛ یعنی «**يحييها الارض بالعدل بعد الجور**».^{۳۳۰} هر جا عدل است، حیات است. هر جا ظلم است، موت است. هر فردی که عدل در او پیدا شد، معلوم می‌شود زنده است، تا عدل پیدا نشده در حکم مرده است. نگاه این زرق و برقها نکن، اینها زندگی نیست که بشر امروز دارد. اینها مردگی است. تمام توحش، تمام اضطراب است. دست به دل هر میلیونری بگذاری خون می‌چکد. یک نفر نیست که از خود و خدا و زندگی و دولت وضع زمان راضی باشد.

بشر امروزه از همدیگر کنار می‌گیرند. محبت از بینشان برداشته شده است. به نظر بیگانه به هم نگاه می‌کنند، حتی ارحام... زن و شوهرها کم و بیش این طور شده‌اند. ظلم

(۱) - «... فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَواً هٗ طَيِّبَةً...» نحل: ۹۷ ..

(۲) - «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ
...» انعام: ۱۲۲ ..

(۳) - در تفسیر قرطبی: ۱۷ / ۲۵۲ روایت از جعفر بن محمد علیهما
السلام است ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۰

عالم را گرفته است. نشنیده‌ای که در روایات مسلم از خاتم انبیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شیعه و سنی بالاتفاق روایت
کرده‌اند:

«لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث
رجلاً من ولدي اسمه اسمي ... يملأ الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت
ظلماً وجوراً».^{۳۳۱}

«اگر از عمر دنیا باقی نمانده باشد غیر از یک روز، خدا آن یک روز
را آن قدر طولانی می‌کند تا آشکار شود. یکی از فرزندان زادگان من
که اسمش اسم من است؛ یعنی هم اسم محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله است، پر می‌کند زمین را از عدل، ایمان و تقوا».

^{۳۳۱} (۱) - بحارالأنوار: ۵۱ / ۷۹ و ۸۱؛ احقاق الحق: ۱۳ / ۷۰ (با اختلاف در بعضی جملات) ..

تا اسم «ظلم» آورده می‌شود، زود هوشتان به ظلم سلاطین نرود، آن ظلمها هم یک رشته‌اش است. هر فردی که نگاه کنی ظلمهایی دارد که خدا می‌داند. کیست که ظالم نیست؟ دنیا پر است از ظلم. در هر خانه و در هر مغازه‌ای، در هر اداره‌ای بروی ظلم است.

تقوا ملاک و عیار ازدواج اسلامی

در موضوع ازدواج چه ظلمهایی می‌شود! خدا زن را قرار داده برای انس مرد:

«... لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...»^{۳۳۲} آیا عدل است که دختر و پسر در سن بیست سالگی ازدواج کنند؟ دختر و پسر اول بلوغ حق ازدواج دارند. قرآن می‌فرماید:^{۳۳۳} «اگر تهیدست باشند خداوند آنان را از بخشش خود بی‌نیاز می‌فرماید».

سابق هر جا که می‌رفتند برای عقد، گفتگویی که می‌شد عمده‌اش این بود آیا این جوان دین دارد یا نه؟ ایرادگیرها تمام غلط است، فقط تکیه شما تقوا باشد: «... المسلم كفوا امسلمة...»^{۳۳۴}.

^{۳۳۲} (۲) - روم: ۲۱.

^{۳۳۳} (۳) - «... إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» E\ نور: ۳۲..

^{۳۳۴} (۴) - وسائل الشیعه: ۶۸ / ۲۰..

(۱) - بحار الأنوار: ۷۹ / ۵۱ و ۸۱؛ احقاق الحق: ۱۳ / ۷۰ (با اختلاف در بعضی جملات) ..

(۲) - روم: ۲۱.

(۳) - «... إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ...» نور: ۳۲ ..

(۴) - وسائل الشیعه: ۲۰ / ۶۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۱

اعتراض علی علیه السلام به علاء بن زیاد بصری

روایت کوتاهی بخوانم: «علاء بن زیاد یکی از شیعیان خاص اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام در بصره بوده است. بیمار شد خبر به علی علیه السلام دادند. در ایامی که حضرت در بصره تشریف داشت، فرمود: برویم عیادتش آقا عیادت کرد از علاء بن زیاد، وقتی تشریف آورد دید پارک و ساختمانی تهیه کرده است. علی علیه السلام که مرید داری نمی خواهد بکند. او حق می گوید. نگاهی به علاء کرد، نگاهی به ساختمان و دستگاه، فرمود: علاء! تو برای بعد از

مرگ به چنین خانه‌ای احتیاج داری نه این‌جا، آن هم خانه ملکوتی که به اعمال صالحه تدارک می‌شود».

خلاصه فرمود: «علاء! این اسراف است». بعد حضرت هم قدری راه را نشانش داد، فرمود: «اگر آنچه را که می‌گویم بکنی امید است که همین خانه هم وسیله آخرت شود؛ اولاً: حقوق الهی را بدهی. دوم این‌که: به رحم خود کمک کنی، به فقرا اطعام نمایی، آن وقت از اسراف بیرون می‌آید». ۳۳۵

حضرت مهدی (عج) حاکم مطلق جهان

امروز جمعه آخر از ماه رمضان است. خوب جایی رسیدیم. به مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله، پرچمدار عدل. آقایی است که وقتی ظاهر گردید، ظلم را ریشه کن می‌فرماید. امام زمان شخص خاص و آن پسر امام حسن عسکری است که در سنه ۲۵۰ هجری که مطابق با کلمه «نور» است متولد گردیده، تا الآن یک هزار و یک صد و اندی از سن شریفش می‌گذرد.

مسأله طول عمر هم عقلاً گفته‌اند میزان قطعی ندارد؛ یعنی بگویند محال است کسی هزار سال عمر کند! اگر محال بود پس حضرت نوح

چیست؟ و در سلسله غیر از انبیا درباره جمشید نوشته‌اند: «هزار سال سلطنت کرد. ضحاک ماردوش هزار سال عمر

(۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۲۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۲

کرد». چند سال قبل در چین شخصی دیده شده است که سنش سیصد سال است. ۲۸۰ ساله مصر هم الآن موجود است که پسرش ۲۴۰ ساله است. قدرت خداست که اگر بخواهد نگاه بدارد.

دیگر آن که مهدی (عج) کسی است که همه پیغمبران، آدم تا خاتم به امتشان بشارت دادند که در آخر الزمان می‌آید زمانی که در آن زمان یک نفر هادی آشکار می‌گردد. تمام کره زمین همه ایمان حقیقی می‌آورند. بشر معنی زندگی را آن وقت می‌فهمد. حالا توحش است. آن زمان واقعاً زندگی است.

خدایا! به حق مهدی (عج) زمان ظهور مهدی آل محمد را جزء عمر ما قرار بده.

در زبور داوود خداوند صریحاً خبر داده الآن هم موجود است، عین همین مطلب هم در آن هست، کره زمین بالأخره عباد صالح وارثش می شود. هر جا بروی صلاح است. ۳۳۶

برخی از علایم ظهور امام زمان (عج)

می پرسى چطور می شود که یک نفر چهار میلیارد بشر ظالم را عادل بکند؟! اول پیش از ظهور مهدی (عج) خدای تعالی دو بلا می فرستد در کره زمین. بشر را ثلث می کند. در روایت دارد: «موت احمر و موت ابیض؛ دو موت واقع می شود. در هر موتی ثلثی از بشر از بین می رود». ۳۳۷ موت احمر؛ یعنی کشتار. شاید جنگ سوم جهانی باشد و قطعاً پیش خواهد آمد که در آن جنگ، ثلث بشر از بین می روند. و اما موت ابیض، قحط و غلا است. آن هم پناه بر خدا! قحط و غلایی می شود که ثلث دیگر بشر هم از بین می روند. ثلث باقی، جنگ زده، قحطی زده، مصیبت و داغ دیده، خدا آنان را در فشار می اندازد که صدای مهدی (عج) که بلند می شود؛ مصلح آسمانی آمد، همه بدون و مطیع شوند. ۳۳۸ دیگر احتیاجی به جنگ نیست.

۳۳۶ (۱) - «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» E\ انبیاء: ۱۰۵ ..

۳۳۷ (۲) - بحار الأنوار: ۵۲ / ۲۰۷ / ح ۴۲ ..

۳۳۸ (۳) - «... فَأَخَذْتُمْ بِالْبِاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» E\ انعام: ۴۲ ..

(۱) - «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ» انبیاء: ۱۰۵ ..

(۲) - بحار الأنوار: ۵۲ / ۲۰۷ / ح ۴۲ ..

(۳) - «... فَأَخَذْنَهُمْ بِالْبِئْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» انعام: ۴۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۳

صیحه آسمانی و نزول عیسی مسیح علیه السلام

از علائم قطعی که قابل تغییر نیست، صیحه آسمانی است؛ یعنی پیش
از ظهور مهدی (عج) در آسمان صدای عظیمی بلند می‌شود
و به گوش تمام جهان بشری می‌رسد و به هر بشری به لغت خودش به
گوشش می‌رسد: ای اهل عالم! آماده باشید! ظاهر شد.

آمد مهدی آل محمد (عج). تکان دهنده است. همه را حرکت
می‌دهد. شوخی نیست ۳۱۳ نفر به طی الارض خودشان را به مکه
معظمه خدمت مولایشان می‌رسانند.

دیگر از کارهای عظیمی که می‌شود، نزول مسیح عیسی بن مریم
است. عیسی علیه السلام حاضر می‌شود پشت سر مهدی آل محمد

صلی الله علیه و آله نماز می خواند، نصارا که چنین می بینند همه مطیع می شوند.^{۳۳۹} در روایت است که حضرت مهدی علیه السلام به عیسی می فرماید:

«تو بایست جلو برای نماز. عرض می کند: امروز پرچمدار الهی تو هستی». حضرت مهدی جلو، عیسی عقب سر، همه جا در رکاب ظفر امتالش حاضر است؛ حتی موقعی که دجال را می کشد مباشرش مسیح ذکر گردیده است.^{۳۴۰}

این نشانه‌ها و جریانات از الطاف الهی به بشر است که به طوع و رغبت مطیع مهدی علیه السلام شوند نه به زور.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام و کامل شدن عقل مردم

کار مهم دیگری هم می شود. در اوّل اصول کافی در کتاب عقل روایت کرده است^{۳۴۱} از کشاف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام:

«خدای عالم دست قدرت روی سرهای بشر می کشد، تمام بشر، عاقل کامل می شوند: **فتکمل عقولهم**».

^{۳۳۹} (۱) - بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۹۱ / ح ۲۴ و: ۲۷۹ / ح ۳.

^{۳۴۰} (۲) - همان: ۵۱ / ۸۵ ..

^{۳۴۱} (۳) - همان: ۵۲ / ۳۲۸ / ح ۴۷؛ اصول کافی: ۱ / ۲۵ (با اندکی اختلاف) ..

(۱) - بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۹۱ / ح ۲۴ و: ۲۷۹ / ح ۳.

(۲) - همان: ۵۱ / ۸۵ ..

(۳) - همان: ۵۲ / ۳۲۸ / ح ۴۷؛ اصول کافی: ۱ / ۲۵ (با اندکی اختلاف) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۴

بشر امروزه کودک است؛ اما آن وقت دست ولایت الهی به سرها کشیده می‌شود، رشد عقلی پیدا می‌کنند. می‌فهمند پیروی حق برای خودشان خوب است. به صلاح دنیا و آخرتشان است.

تأثیر دعا در تعجیل ظهور امام عصر علیه السلام

روایت است که: «بشر دوره آخر الزمان دعا کنند. نگویند هر وقت مقدر است آقا می‌آید». دعا اثر دارد. اقل نفعش خودت را پاکتر می‌کند؛ لذا در روایت دارد: «اگر کسی با انتظار بمیرد، مثل کسی است که در رکاب مهدی شمشیر می‌زند». ^{۳۴۲} در زمان ظهور مهدی علیه السلام خود خواهیها و خود پرستیها کنار می‌رود.

امام می‌فرماید: «در آخر الزمان ایمانها در خطر است. دعا کنید

بگوید: **یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی**

دینک»^{۳۴۳} خدایا! دل ما را تو نگهدار به ایمانت تا نفس آخر.

البتّه دین باید مهمترین چیزها برای مؤمن باشد. وقتی پیغمبر صلی

الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«ریشت را با خون سرت خضاب می‌کنند، عرض کرد: یا رسول الله!

آیا دینم سالم است؟»^{۳۴۴} قمر بنی هاشم وقتی دست راستش را قطع

کردند، فرمود: «دست بریده شد بشود، دینم سالم بماند».

تو خشنود باشی و ما

رستگار^{۳۴۵}

خدایا! چنان کن سرانجام

کار

(۱) - بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۲۶ / ح ۱۸.

(۲) - همان: ۱۴۸ / ح ۷۳.

^{۳۴۳} (۲) - همان: ۱۴۸ / ح ۷۳.

^{۳۴۴} (۳) - امالی / خطبه شعبانیه: ۸۵ - ۸۶.

^{۳۴۵} (۴) - نظامی گنجوی / شرف نامه (با اندکی اختلاف).

(۳) - امالی / خطبه شعبانیه: ۸۵ - ۸۶.

(۴) - نظامی گنجوی / شرف نامه (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۵

جلسه بیست و پنجم: خداوند و افاضه حیات به مخلوقات

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ آيَاتِنَا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * إِنَّ الْأَمْثَلِينَ وَالْمُصَدِّقِينَ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعْفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ * الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ».

۳۴۶

خلاصه آیه شریفه «اعْلَمُوا» بدانید! (امر است) باید دانا شوید! خیلی به فکر دنیا نباشید. قدری هم خداشناس شوید. واجب است که آدمی خداشناس شود، همان طور که عبادات واجب است، معرفت و شناسایی حق هم بیشتر و مهمتر واجب است.

باید به علم برسید. گمان فایده‌ای ندارد. آدمی باید کاملاً برایش روشن شود که خدای عالم، حیاتبخش است. آنچه را که می‌بیند در کره خاک، دست قدرتش چطور خاک تیره، عناصر پراکنده را مرکب کرد، حیات به آن افاضه کرد؟! حیات که دیروز تفصیلش ذکر شد، حقیقتش بر همه مجهول است. همه می‌دانند هست و اما نمی‌دانند چطور است. عرض شد که حیات، ماورای طبیعت است و لذا حاکم و قاهر بر ماده است. هسته خرما با آن سختی که با سنگ بخوایم هسته را خرد کنیم واقعاً زحمت

(۱) - حدید: ۱۷ - ۱۹.

(۲) - محمد: ۱۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۶

دارد لکن این هسته خرما وقتی که خاک و آب و حرارت به آن می‌رسد، حیات به آن داده می‌شود که آن حیات، هسته را می‌شکافد، هسته‌ای که با سنگ خرد نمی‌شود، ولی حیات تا افاضه

شد، چنان قوی می‌گردد که خودبه‌خود آن را نصف می‌کند؛ نصفش ریشه می‌شود رو به پایین و نصف دیگر سر از خاک در می‌آورد. این قدرت از حیات پیدا شد. حیات هم چاره‌ای نداری غیر از این که بگویی از خداست و گر نه ماده خودش مقهور است. محکوم به حیات است. از مرده که زنده در نمی‌آید. از ماده بی جان، جان پیدا نمی‌شود، جانی ندارد که بدهد. خدایی که عین جان است؛ خدایی که جان درست کن است، او حیاتبخش است: «الْحَيُّ الْقَيُّومُ».

روز گذشته عرض شد که در این قرن، تمام دانشمندان در مسأله حیات زانو به زمین زده‌اند و گفته‌اند: «چاره‌ای نیست غیر از ایمان به غیب؛ زیرا حیات، هیچ ربطی به ماده ندارد، هر چه باشد می‌شود یک سبب مادی برایش درست کرد مگر حیات».

سخنی جالب از شیخ الرئیس

شیخ الرئیس می‌گوید:

«تا وقتی که آدمی زنده است، تا اراده می‌کند بجنبد آنرا با سهولت، بدن به این سنگینی حرکت می‌کند، با چه آسانی می‌جنبد؛ ولی تا جان رفت، یک نفر که نمی‌تواند او را حرکت دهد بلکه دو نفر هم مشکل است، باید اقلّاً چهار نفر پیدا بشوند او را وارد گور کنند. این

همان بدنی بود که تا جان داشت خودش را به نیم ساعت می‌رساند
به دار الرّحمة بدون هیچ زحمتی».

زیرکیها در حیوانات از روح حیوانی است

بعضی از شعورها و غریزه‌ها نیز هیچ ربطی به ماده ندارد غیر از
این که مستند به حیات داده گردد. حیوان را که می‌بینیم ماده‌اش از
همین خاک است که گوشت و پوست

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۷

و... شده است، از آب و خاک است که این طور شده؛ اما می‌بینید
پیش از این که جان بیابد مثل خاک بود، وقتی که جان آمد، هوشها و
زرنگیهای بلکه چاره جوییهایی پیدا می‌کند. قصه بگویم.

موش و حقه‌های شیطانی

موش اصلش از خاک است. تا خاک بود هیچ اذیتی نمی‌توانست
بکند. از وقتی که به شکل موش شد، حیاتی پیدا کرد، می‌بینی چه
حقه‌هایی می‌زند.

یکی از رفقا نقل می‌کرد: «شیشه شربت (شربت نارنج) در خانه نگه
داشته بود. بعد از چندنی که سراغ شیشه شربت می‌رود که بخورد،

می بیند که شیشه خالی است. سر جایش پر از ریگ است. اجمالاً شیشه دیگری می گذارد و منتظر می ماند. معلوم شد موش می آمده و با زبانش می خورده. وقتی شیشه خالی تر می شده، دمش را داخل شیشه می کرد و می لیسیده. بعد که کمتر می شد، نه دم می رسد نه دهن، می رفته ریگ داخل شیشه می انداخته و شربت بالا می آمده و می خورده است!».

فریب خوردن بز توسط میمون!

نقل کرده اند: «در خارجه یک نفر بوده میمونی داشته و بزی. روزها در خانه کسی نبوده، در خانه را می بسته و می رفته و بعد بر می گشته. روزی ظرف ماستی داشته برای این که این میمون و یا بز از ظرف ماست نخورند، در دیوار، طاقچه مانندی بوده، ظرف ماست را آن جا گذاشت که در دسترس نباشد. بالأخره بیرون می رود. وقتی که بر می گردد ظرف را پایین می آورد که بخورد، می بیند که تا آخرش را لیسیده اند. نگاه می کند می بیند ریش بز ماستی است در حالی که بز نمی توانسته به آن جا برود.

برای تحقیق فردایش ظرف ماست را همان جا می‌گذارد؛ ولی وقتی که می‌خواهد بیرون برود، اشتباه کاری می‌کند، در را روی هم می‌اندازد و پنهان می‌شود که میمون و بز

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۸

نفهمند که صاحب منزل در خانه است. بز و میمون مقداری که گذشت، مطمئن شدند که صاحب خانه نیست، میمون با تو سری به شکم بز می‌زند و بز را می‌راند و او را تا پای دیوار می‌آورد، آن وقت روی بز می‌جهد و مشغول خوردن می‌شود، وقتی که تمام می‌شود زبان می‌زند و به ریش بز می‌مالد تا بیندازد گردن بز بیچاره که ما نخوردیم بز خورده است: گرگ دهن آلوده یوسف ندیده».

آثار حیات در وجود انسان و موجودات

غرض حيله‌ها و چاره جویهاست. اینها عجایی است که ربطی به خاک ندارد. اگر داشت چرا پیش از آن که جان بیاید، از این چیزها خبری نبود، غیر از این که بگویی از جان است؛ البته جان و آثارش هم از جان آفرین است.

خلاصه، این آثار از «حیات» است و چشم و گوش تا جان هست می‌بیند و می‌شنود، تا جان رفت نه می‌بیند و نه می‌شنود. پس بینایی و شنوایی از جان است. اگر از بدن است، چشم که فرقی نکرد، پس چرا نمی‌بیند؟ چون جان رفت. امر از این آشکارتر که آدمی فکر کند تا یقین بکند: «... هُوَ الْحَيُّ...».^{۳۴۸}

«... لَأِإِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ...».^{۳۴۹}

جان دادن و گرفتن همه از خداست. هیچ‌کس نمی‌تواند این آثار را به ماده بچسباند و اگر چنانچه اولین و آخرین دانشمندان عالم جمع شوند و پشت به پشت هم بزنند نمی‌توانند به یک پشه‌ای جان بدهند؛ چنان که قرآن مجید می‌فرماید:

«نمی‌توانند پشه بیافرینند».^{۳۵۰} محال است! حیات اصلش از عالم غیب است.

اوست حیّ مطلق. اوست حیاتبخش کلی و لا غیر. حیات زمین مرتبه‌ای از آن حیات

^{۳۴۸} (۱) - بقره: ۲۵۵.

^{۳۴۹} (۲) - دخان: ۸، اعراف: ۱۵۸ ..

^{۳۵۰} (۳) - «يَأْتِيهَا النَّاسُ ضَرْبًا مَثَلًا فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» E\ حج: ۷۳ ..

(۱) - بقره: ۲۵۵.

(۲) - دخان: ۸؛ اعراف: ۱۵۸ ..

(۳) - «يَأْتِيهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَأَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» حج: ۷۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۵۹

نباتی است که انواع رویدنیاها را خداوند بیرون می آورد.

ظهور امام زمان علیه السلام و اجرای عدالت بر روی زمین

مرتبه دیگر آن که تأویل آیه شریفه «حیات به عدل» است. پس از موت زمین به ظلم و جور که در زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه انجام می پذیرد که دیروز اشاره گردید؛ لذا امام می فرماید که:

«یحیی الارض بالعدل بقائنا».

«قائم ما آل محمد صلی الله علیه و آله که ظاهر بشود زمین زنده

می شود به نور عدل».

هر جا که رو کنی می بینی عدل است. هر کس به وظیفه خودش عمل می کند. هر کس حق دیگری را ادا می کند: با خدای خودش، عدل با خلق، عدل با زن و اولاد، عدل با طرف معامله.

خدایا! تو خودت فرج مولا و سرور ما را نزدیک فرما! همه به انتظار او هستیم.

خدایا! تو زمان ظهورش را جزء عمر ما قرار ده که چشمان به جمال آقا روشن شود.

خداوند و زنده کردن زمین دلها

مرتبه دیگر از حیات و موت در این آیه – که بیشتر مفسرین اشاره کرده اند – «حیات دل» است: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ...»؛ چون آیه قبل راجع به مُردن و قساوت دل بود که فرمود در اثر طول کشیدن آرزوها دلها قساوت پیدا می کند و در حقیقت می میرد، مثل دلهای یهود می شود که غیر از پول و مال دنیا و جاه و جلال دنیا هیچ هدفی ندارند. شما مسلمانها هم کم کم دلهایتان قساوت پیدا کرده است.

خلاصه؛ چون این آیه را فرمود، آنگاه ممکن است یأس، خواننده را بگیرد.

بشارت می‌دهد: ای کسی که از مردن دلت بیمناکی! ای مسلمانی که از قساوت دلت می‌ترسی! نا امید نباش، بدان! خدا می‌تواند این دل مرده تو را زنده کند، دل چرکین تو

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۰

را پاک کند: «یحیی الارض القلوب» به چه؟ به حیات علم، ایمان، خشوع، دل مرده؛ یعنی غافل از خدا، دل زنده؛ یعنی به یاد خدا. خداست آن خدایی که «یحیی الارض»؛ زنده می‌کند دل مرده را. چه بسا که زنده کرد چه اشخاصی و چه غافل‌هایی که یک مرتبه برق رحمت آمد زنده‌اش کرد. خدایا! پیش از این که دل ما به آتش بسوزد، دلیل شود الآن برای ایمان، دل ما را دلیل کن.^{۳۵۱}

دو عامل عمده در جهنمی شدن زنها

«إِنَّ الْأُمُودَيْنِ وَالْمُؤَدَّقَاتِ». مُصَدِّقِينَ أَصْلُشِ مُتَّصِدِّقِينَ اسْتِ، تَاءِ قَلْبٍ بِه صَادٍ وَ دَرِ صَادٍ اِدْغَامِ شَدِّ، مِی شُودِ «مُصَدِّقِينَ» بِه تَشْدِيدِ صَادِ.

^{۳۵۱} (۱) - اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتَغْلِقُ خَشْيَةَ الْاِيْمَانِ قَبْلَ خَشْيَةِ الذَّلِّ فِي النَّارِ ... (مفاتيح الجنان/ دعای ابو حمزه ثمالی) ..

قبلاً راجع به صدقات فرمود حالا باز تأکید می‌فرماید: «**إِنَّ أَلْمُصَدِّقِينَ**؛ هر آینه مردان صدقه دهنده «**وَأَلْمُصَدِّقَاتِ**»؛ و زنها صدقه دهنده.

در تفسیر آیه «**وَأَلْمُصَدِّقَاتِ**» که خدا می‌فرماید: «زنها صدقه دهنده»، در این جا روایت چنین ذکر شده است که خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رو کرد به زنها صدر اسلام فرمود: «**تَصَدَّقْنَ فَإِنَّ أَكْثَرَ كُنَّ حَطَبَ جَهَنَّمَ**».

«شما زنها باید خیلی صدقه بدهید تا سپری بشود برای جهنمتان، چرا؟ زیرا که بیشتر شما جهنمی هستید».

یکی از زنها گفت: «یا رسول الله! مگر ما زنها چکار کرده‌ایم که بیش از مردها جهنمی باشیم؟! (البته مردهای سابق)».

دو جمله رسول خدا فرمود اول آن که فرمود: «شما زنها خیلی از خدا ناراضی و شاکی هستید».^{۳۵۲}

(۱) – **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَشُوعَ الْإِيمَانِ قَبْلَ خَشُوعِ الذَّلِّ فِي النَّارِ ...**
(مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی) ..

^{۳۵۲} (۲) – قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا معاشر النساء تصدقن واطعن ازواجكن فان أكثركن في النار (إلى ان قال صلى الله عليه و آله) انكن كافرات بحق ازواجكن (محنة البيضاء: ۳ / ۱۳۲-۱۳۳) ..

(۲) - قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا معاشر النساء تصدقن واطعن ازواجكن فان اكثر كن في النار (إلى ان قال صلى الله عليه و آله) انكن كافرات بحق ازواجكن (محبّة البيضاء: ۳ / ۱۳۲ - ۱۳۳) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۱

کدام زن است که شکر خدا بکند؟ (یا مردهای زن صفت). خیلی از خدا غافل هستید این همه خدا نعمت داده است نمی بینید، مثل حالت بچگی؛ مثلاً بچه پنج - شش ساله چقدر پدر برایش زحمت کشیده، یکدفعه می گوید پول به من بده مثلاً چاقو بخرم که شاید دعوایم بشود با بچه دیگر. پدر نصیحتش می کند، اگر به او پول نداد ناراحت می شود.

در روایت دارد: «هرگاه زنی به شوهرش بگوید من در خانه تو خیری ندیدم، تمام کارهایش حبط می شود».^{۳۵۳} برای چه کفران نعمت می کنی؟ خدا به توسط شوهرت چه خیرها به تو رساند. دیگر قهر کردن و بچه ها را بی سرپرست گذاشتن برای چه؟

برگردیم به روایت علّت جهنمی شدن بیشتر زنها، اوّل، کفران نعمت و شکر خدا نکردن است. کفران از گناهان کبیره است. و در کتاب گناهان کبیره به تفصیل نوشته شده است، برای شرح به آن جا مراجعه شود.

لزوم رعایت کردن حق شوهران از سوی بانوان

دوّمین چیزی که برای زنها فرموده در این روایت: «انکن تکفرن العشیر».^{۳۵۴} «عشیر» ترجمه به «شوهر» شده است. از معاشرت است. شوهرهایتان به شما حق دارند، نسبت به شوهرهایتان ادای حق نمی‌کنید آن طوری که سزاوار است؛ لذا مستحقّ عذاب هستید؛ مثلاً در غیاب شوهر، نگاه به مرد اجنبی کردن، لعنت خدا به زنی که دست به دست مرد اجنبی بدهد. فرمود: «هر زنی که چشمش را پر کند از غیر شوهرش، روز قیامت دو میخ آتشین در دو چشمش خواهند کرد».^{۳۵۵} اجمالاً باید حق شوهر را ادا کرد. مال شوهرتان، زیر دستتان امانت است. وای اگر

(۱) - وسائل الشیعه: ۲۰ / ۱۶۲ / ح ۷.

^{۳۵۴} (۲) - محّة البیضاء: ۳ / ۱۳۲ ..

^{۳۵۵} (۳) - وسائل الشیعه: ۲۰ / ۲۳۲ / ح ۲ ..

(۲) - محجة البيضاء: ۳ / ۱۳۲ ..

(۳) - وسائل الشیعه: ۲۰ / ۲۳۲ / ح ۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۲

یک درهم بدون رضای شوهر تصرف کنی! نعوذ بالله! اگر زنی با اجنبی سر و کار پیدا کند که لعنت خدا بر او باد.

«إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ». خواستم بگویم زنهاى متصدقه باید هوششان باشد که برای زن بیش از مرد صدقه دادن افضل است. اگر داری می دهی، اگر نداری خدا به نیت با تو معامله می فرماید؛ البته شرط انفاق آن است که آدمی از مال طیب و حلالش بدهد.^{۳۵۶}

شرایط قبولی قرض الحسنه

«... وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعْفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ...»

مردهای صدقه دهنده و زنهاى صدقه دهنده و قرض دهنده به خدا، هر کس صدقه می دهد در حقیقت قرض خدا می دهد. تکرارش به مناسبت **«... قَرْضًا حَسَنًا...»** است نه هر صدقه ای بلکه صدقه حسن.

^{۳۵۶} (۱) - «... أَنْفَعُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ...» E\ بقره: ۲۶۷ ..

اولین شرط حسن این است که آدمی از حلال به دست بیاورد و در راه خدا بدهد.

اگر مالی را از حرام به دست آورد به راه خدا دادنش حرام است. شرط دومش این است که برای خدا بدهد.

شرط سومش این که باطلش نکند به منت گذاشتن یا اذیت و آزار رساندن.^{۳۵۷} بالأخره «... أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا». اگر چنین شد: «يُضَعْفُ لَهُمْ» خدا دو چندان به او تلافی می‌کند: «... وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ»... چه گرمایی که خدا در برابر بذل مال می‌فرماید، کم‌زیادی‌اش تابع اشخاص است. اگر کسی در راه خدا بذل مال کرد، خدا وعده فرموده دو چندانش می‌کند تا هفت صد برابر. مثل کسی که گندم بکارد، هر دانه هفت خوشه می‌دهد، هر خوشه‌ای صد دانه، روی هم رفته هر دانه هفتصد دانه می‌دهد

(۱) - «... أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ...» بقره: ۲۶۷..

(۲) - «... لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ

النَّاسِ...» بقره: ۲۶۴..

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۳

و خدا برای هر که بخواهد دو چندانش می‌فرماید؛ یعنی هزار و چهار صد دانه.^{۳۵۸} «... وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...» اگر در راه خدا مال دادی، خدا مالت می‌دهد. اگر سر دادی، خدا سرت می‌دهد. اگر جان دادی، خدا جانت می‌دهد.

می‌خواهم اشاره‌ای بکنم بینم دلها می‌شکند یا نه؟ اگر هم دو دست دادی، دو بالت می‌دهد، معامله با خدا زیان آور نیست.

وقتی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله خبر داد جعفر بن ابی طالب علیه السلام در موته کشته شده به وضع فجیعی، اول کفار دو دستش را از بدنش جدا کردند، بعد هم شهیدش کردند، آنگاه پیغمبر گریه کرد و آمد در خانه دید دختر جعفر گریه می‌کند. پیغمبر آرامش کرد، فرمود: «پروردگار خیرم داد جعفر در عوض دو دست بریده، دو بال به او عطا گردید و در بهشت با ملائکه طیران می‌کند».^{۳۵۹}

عین همین هم درباره قمر بنی هاشم است. قمر بنی هاشم هم دو دستش را در کربلا داد، از حضرت زین العابدین علیه السلام است: «خدا در عوض دو دست، دو بال به قمر بنی هاشم داده است».^{۳۶۰} «بال»

^{۳۵۸} (۱) «مَثَلُ الَّذِينَ يُبْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ...» E\ بقره: ۲۶۱.

^{۳۵۹} (۲) - السيرة النبوية: ۴/ ۱۲؛ الكامل ابن اثیر: ۲/ ۲۳۷ - ۲۳۸.

هم اشاره به «قدرت» است. خدا هم در عوض قدرتی به قمر بنی هاشم داده که قیامت می‌تواند شفاعت بکند.

(۱) - «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ...» بقره: ۲۶۱.

(۲) - السیره النبویه: ۴ / ۱۲؛ الکامل ابن اثیر: ۲ / ۲۳۷ - ۲۳۸.

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۴

جلسه بیست و ششم: شرایط استجاب دعا

«إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُوَفِّقُهُمْ لَهُمْ وَاللَّهُمَّ
أَجْرٌ كَرِيمٌ * الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ». ۳۶۰

در کتاب الدعاء از اصول کافی، روایتی نقل کرده که تذکّرش بسیار نافع است:

«شخصی خدمت کشاف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرضه داشت و گفت: دو آیه در قرآن هست من آنها را می‌جویم ولی نمی‌یابم.

فرمود: کدام آیه است که تخلف شده است و تو به نتیجه نرسیده‌ای؟

گفت: اوّل این که خداوند در قرآن فرموده است: **«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...»**^{۳۶۱} مرا بخوانید تا استجابت کنم و من مکرر دعا کرده‌ام و نشده.

امام فرمود: **«افترى الله عزّ وجلّ اخلف وعده»**؛ آیا گمان می‌کنی خدا خلف وعده بکند؟ (خلف وعده قبیح است، عقلاً و شرعاً مذموم است. خدا می‌فرماید:

«... او فوا بالعهد...»^{۳۶۲} هر عهده‌ای که کردید وفا بکنید آن وقت خودش به وعده‌اش وفا نمی‌کند که دعا بکنند اجابت نشود) اظهار حیرت کرد. گفت: آقا البتّه

^{۳۶۱} (۲) - غافر: ۶۰.

^{۳۶۲} (۳) - اسراء: ۳۴ ..

(۱) - حدید: ۱۸ - ۱۹.

(۲) - غافر: ۶۰.

(۳) - اسراء: ۳۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۵

هیچ وقت خدا خلف وعده نمی کند.

قال: فممّ! پس علت چیست؟

قال: لا ادري! گفت آقا! نمی دانم.

می فرماید: این که فرمود: دعا کنید تا من اجابت کنم، نه هر کس می خواهد باشد، اگر تو حرف خدا را شنیدی، خدا هم حرف تو را می شنود». ^{۳۶۳} آدمی اطاعت خدا را نمی کند، آن وقت منتظر است خدا اطاعت او را بکند؟ در ضمن حدیث قدسی نسبت به ماه رجب دارد:

^{۳۶۳} (۱) - من اطاع الله فیما امره ثمّ دعاه من جهة الدعاء اجابه (اصول کافی: ۲ / ۴۸۶ / ح ۸) ..

«هر کس حرف مرا بشنود، من حرفش را می‌شنوم». ^{۳۶۴} چقدر واجبات از تو فوت شده؟ با چه رویی می‌گویی: یا الله! و حاجت می‌طلبی؟

اولین قدم، اطاعت است. اگر کسی واجبی از او فوت نشود، حرامی هم از او سر نزند، آن وقت بگوید: یا الله! بجاست.

کسی که می‌خواهد دعا بکند آیا حق دعا دارد یا نه؟ مثلاً معصیت کننده حق دعا ندارد عقلاً، مگر این که توبه کند که بعداً هم امام می‌فرماید: «**ثمّ دعاه من جهة الدعاء**». عرض می‌کند: آقا! جهت دعا چیست؟ فرمود این که: «**فتحمد الله وتذكر نعمه عندك ثمّ تشكره**».

کسی که از خدای خودش چیزی بخواهد، اول داده هایش را بشمارد. بگو: ای خدای کریم که من در شکم مادر بودم تو شیر در پستان مادر برایم تهیه کردی! لذا امام دستور می‌دهد موقعی که می‌خواهی حاجت بطلبی، اول ثنای خدا کن آنگاه حمد خدای را کن بر نعمتهایی که به تو داده و شکر کن آن نعمتها را آنگاه صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله فرست و پس از صلوات: «**ثمّ تذكر ذنوبك فتقر بها ثمّ تستعيز منها**»؛ ^{۳۶۵} گناهانت را بشمار و

^{۳۶۴} (۲) - انا مطيع من اطاعني (اقبال: ۱۷۴ / ۳).

^{۳۶۵} (۳) - اصول کافی: ۲ / ۴۸۶ / ح ۸ ..

**بگو: خدایا! منم همان بنده کفران نعمت کننده، از تو پوزش می طلبم
و استغفار می نمایم. پس از این که فارغ شد، بگوید: خدایا!**

**(۱) – من اطاع الله فیما امره ثمّ دعاه من جهة الدعاء اجابه (اصول
کافی: ۲ / ۴۸۶ / ح ۸) ..**

(۲) – انا مطیع من اطاعنی (اقبال: ۳ / ۱۷۴).

(۳) – اصول کافی: ۲ / ۴۸۶ / ح ۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۶

**منت بر من بگذار؛ مثلاً مریضم را شفا بده، باید از جهت دعا وارد
گردی.**

نجات کودک بازیگوش به تقاضای یک مؤمن از خداوند

در تذکرها هم نوشته اند:

**«وقتی بچه ای پشت بام بوده مادرش تعقیبش می کند که او را
بگیرید، بچه می رود روی لب بام نزدیک ناودان که می رسد، بچه
است نمی فهمد، افتادن و مردن است.»**

بالأخره مادر بیچاره از پشت بام داد می‌زند مسلمانها به فریادم
برسید! کسانی که در کوچه رد می‌شوید به داد برسید!

خلاصه، آن لحظه‌ای که موقع سقوط بچه بود از حسن اتفاق یک نفر
از اخیار رد می‌شد، دید ناودان زیر پای بچه شکست و افتاد. آن
بنده خدا گفت: یا الله بگیر! بچه معلق در هوا ایستاد و سقوط نکرد.
به اشاره مؤمنی خرق عادت می‌شود که بعد آن مؤمن صالح، بچه را
می‌گیرد روی زمین می‌گذارد. این طرف و آن طرف کوچه مردم تا
این منظره را می‌بینند می‌آیند به دست بوسی او و لباسش را به
تبرک بردن.

آن بنده صالح گفت: مسلمانها چطور شده کسی که شصت سال فرمان
خدا را برده اگر یکدفعه هم خدای عالم عرض این بنده را بشنود،
مگر مهم است؟ من شصت سال فرمان او را اطاعت می‌کنم، یکدفعه
اگر خدا حرف مرا بشنود که مهم نیست».

بالأخره غرض همین کلمه بود: «**انا مطیع من اطاعنی**». آدمی باید
مطیع باشد تا وقتی حاجت می‌طلبد به او بدهند. تو چقدر لَبَّیک
گفته‌ای به امر خدا تا خدا هم لَبَّیک به خواهش تو بگوید؟ اگر تمام
امرهای خدا را اطاعت کردی، اگر هیچ گناهی از تو سر نزد، آن

وقت حاجت طلبیدی و نشد گله کن. ^{۳۶۶} شما به عهد خدا وفا کنید،
خدا هم به عهد شما وفا می‌فرماید.

(۱) - «... أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ...» بقره: ۴۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۷

اجابت دعا به تدریج و به وسیله اسباب

چون این بحث پیش آمد ناچارم این جمله را هم بگویم نسبت به
اجابت دعا شرایط دارد و بعد از آن هم که شرایطش درست شد،
اجابت دعا دو قسم است: گاهی صلاح در این است که فوراً اجابت
بشود، گاهی صلاح در تدریج است. این که فرمود:

«... أَسْتَجِبْ لَكُمْ...» نه این که بدون سبب اجابت شود؟

خدا فرمود دعا کن بگو: خدایا! این مریض را شفا بده، آن وقت اگر
اجابت شد، اجابتش نه فوری و بدون اسباب است که مثلاً بدون دوا و
جراحی خوب شود، فرمود:

^{۳۶۶} (۱) - «... أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ...» E\ بقره: ۴۰ ..

«... اَسْتَجِبْ لَكُمْ...» تو می خواهی که این مریض خوب شود، خوبش می کنیم هر چند مثلاً ماه دیگر با دوا و جراحی، نه این که آنآ خرق اسباب شود، مگر معجزه می خواهی؟ آن هم مخصوص پیغمبر و امام است برای مصالح دیگری و گر نه اجابت لازمه اش خرق اسباب نیست. خواستم بگویم بالأخره مستجاب است؛ ولی به اسباب و به تدریج نه این که خرق عادت و بدون اسباب. خدا مستجاب می کند با اسباب. گاهی مثلاً یک سال طول می کشد.

در اصول کافی از عجله داشتن در استجابت دعا نهی شده است. هیچ وقت نگو طول کشید. تا گفتی چرا نشد؟ کار خراب است. منتظر باش بین چه وقت می شود.

دست آخر اگر این جا نشد برای آخرت ذخیره فرموده است که راستی برایت بهتر است. خود شخص نمی فهمد، خدای او که عالم الغیب است می داند و برایش خیر باقی را اختیار می فرماید. همه دنیا چه ارزش دارد تا خواسته های جزئی آن چه باشد. در هر حال می گذرد؛ مثلاً از خداوند خانه و پارک و فرش خواسته آیا مدت استفاده از اینها با آن همه در دسرهایش چند سال است؟ به این

مناسبت داستان ابو میسر عابد را بگوییم که در مفاتیح هم ذکر کرده است.

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۸

حکایت ازدواج شخص عابد با دختر اشراف زاده

ابو میسر عابد در عبادت قوی بوده. در مسجد برائا در این مکان مقدس شبانه روز می مانده و به عبادت سرگرم بوده. دختری از اشراف زاده ها عبورش از این مکان می افتد. تا چشمش به وضع عابد می افتد منقلب می شود. خیلی کیف می کند. پیاده می شود. نزد عابد می آید. احوالپرسی می کند.

عابد به او می گوید: «من دیدم آخرش دنیا فانی است چه بهتر از همان اول رهایش کنم».

دختر گفت: «ابو میسر! ممکن است من را به همسری خودت در آوری. من زن تو بشوم؟».

گفت: «به یک شرط، اگر می توانی با همین شرط زندگی بکنی و با همین حصیر بسازی، آری و گرنه با این وضع اشرافی تو، ازدواج ما جور در نمی آید».

دختر پذیرفت. مراسم عقد به سادگی هر چه تمامتر برگزار شد. وقتی وارد حجله شدند، دختر دید زیر پای ابو میسر یک حصیر است، گفت: «ابو میسر! اگر می‌خواهیم با همدیگر باشیم و برای خدا کار بکنیم بین بدنمان و خاک هیچ فاصله‌ای نباید باشد، این حصیر را هم کنار بگذار، روی خاک مثل شب اول قبر عروسی کنیم.»

گاهی بعضی نفوس بیدار می‌شوند. آنچه در قبر برایش پیدا می‌شود همین جا آگاه می‌شود.

وجود مصلحت در تأخیر استجاب

جوان عزیز! تو دعا بکن بگو: «خدایا! برای حفظ دینم، همسر صالحه‌ای نصیب فرما، مستجاب می‌شود؛ اما به مرور. و گاهی هم می‌شود که خود تأخیر، مصالحی دارد؛ یعنی ممکن است زود به او بدهند لکن مصلحت‌هایی زیر پرده است که کمی باید

معارفی از قرآن، ص: ۲۶۹

طول بکشد؛ مثلاً مصلحتی که در روایت ذکر شده است: «حَبَّاً لَصَوْتَهُ».^{۳۶۷} گاه می‌شود مؤمنی حاجتی دارد، با سوز دل به درگاه خدا ندبه می‌کند، ندا می‌رسد حاجتش رواست؛ اما به این زودی به

^{۳۶۷} (۱) - حباً لصوته واستماع نخبه (عده الداعی: ۱۸۷) ..

او ندهید؛ زیرا که اگر زود به او دادید، دیگر ما را از سوز دل نمی‌خواند. ما صدای ناله بنده‌مان را دوست داریم. این بنده تا گرفتار است روی سوز دل، ما را می‌خواند و با سوز دل **یا الله!** گفتن هم دوای تمام دردهای باطنی اوست؛ ولی همین که حاجتش را دادند، دیگر در مسجد پیدایش نمی‌شود. خدای نکرده اگر روزگاری یکی از شما مثلاً میلیونر شوید کجا در مسجد پیدایتان می‌شود؟

نزدیکترین حالات بنده به پروردگارش وقتی است که سرش به سجده باشد،^{۳۶۸} دلش شکسته باشد، چشمش گریان باشد، این نزدیکترین حالات بنده به خداست: آن وقت چنین سعادت عظیمی به تو داده اگر مثلاً خدا یک میلیون پول به تو بدهد و این سعادت کنار برود، آیا می‌ارزد؟ اگر پرده عقب برود می‌گویی نه، کامیابی و رسیدن به مراد، نفس را گردن کلفت‌تر می‌کند، انسان را از خدا دور می‌کند، کامهای مادی غالب می‌شود، کام الهی، روحانی و اخروی رها می‌شود؛ اما در حاجات مادی صورتش ناکامی است، باطنش رحمت، لطف، فضل و کرم. ظاهرش گریه و انابه است؛ اما باطنش خنده و شادمانی است.

۳۶۸ (۲) - اقرب ما یكون العبد الی الله وهو ساجد (سفینة البحار: ۱ / ۵۹۸ - ۵۹۹) ..

برای تأیید عرضم، رؤیای صادق‌های بگویم. عالم رؤیا که نمونه‌ای از عالم ملکوت است، عجایب دستگاه خلقت و حقایق را نمایش می‌دهد؛ البته امر معنوی غیر از صورت است؛ لذا «علم تعبیر» هم عطای خداست و یکی از کسانی که علم تعبیر به او عطا شده بود «ابن سیرین» است.

(۱) - حَبًّا لَصَوْتِهِ وَاسْتِمَاعِ نَحِيْبِهِ (عَدَّةُ الدَّاعِي: ۱۸۷) ..

(۲) - اقرب ما يكون العبد الى الله وهو ساجد (سفينه البحار: ۱ / ۵۹۸ - ۵۹۹) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۰

یک نفر نزد ابن سیرین آمد و گفت: «من خواب عجیبی دیده‌ام. در صحرا آنچه به چشم می‌آمد دو قسمت بود؛ یک قسمت سمت راست آب فرح‌انگیز، شیرین و روان؛ ولی از سمت چپ تمام آتش و دود طوری که نمی‌شد نفس کشید. شعله‌های آتش زبانه می‌کشید و مردمان دو دسته بودند؛ عده‌ای لخت می‌شدند در آب فرح‌انگیز و خنک می‌رفتند و قلبی به عکس، یک دفعه در آتش می‌رفتند و کمی

طول می کشید می دیدم سر در آب نشاطانگیز در می آوردند، راحت می شدند و خنده و شادی می کردند، تعبیرش چیست؟».

ابن سیرین هم خیلی خوب فهماند، گفت: آب، تمام خوشیهای دنیاست، تمام شهوات دنیاست، تمام لذات نفسانی است که بشر نگاه ظاهرش می کند، خودش را در آب می افکند؛ اما آخرش را نمی بیند: مرد آخر بین مبارک بندهای است. آخرش آتش قهر خداست. سؤال و جواب است.^{۳۶۹} رهایت که نمی کنند.

و اما آتشی که چند نفر قلبی در آن می رفتند و سپس از رحمت سر در می آوردند، اصحاب بلا بودند. هر کس در دنیا بلا، سختی، گرفتاری به انواع مختلفه داشت، یکی گرفتاری مالی، دیگری بدنی، خود اینها رحمت است، مدتش اندک و پاداشش باقی است، راستی می ارزد.^{۳۷۰}

حکایت ابن ابی یعفر و امام صادق علیه السلام

ابن ابی یعفر خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرضه داشت که: «آقا! مریضم، از خدا شفای مرا بخواه (حاصل روایت شریفه)».

^{۳۶۹} (۱) - «إِنَّكُمْ لَتَسْأَلُونَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» E تکاثر: ۸ ..

^{۳۷۰} (۲) - ... صبروا إيماناً قصيرةً اعقبتهم راحةً طويلةً ... (فتح البلاغه فيض الاسلام / خ ۱۸۴ : ۶۱۲) ..

فرمود: «خود من یک سال است تب دارم. پسر م اسماعیل شش ماه است که تب دارد».

(۱) - «ثُمَّ لَتُسَلَّنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» تکاثر: ۸ ..

(۲) - ... صبروا ایاماً قصیرهً اعقبتهم راحةً طویلهً ... (نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۱۸۴: ۶۱۲) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۱

خواستم بگویم بالأخره حاجت رواست؛ منتها حاجتهایی که رواست و اکثراً با اسباب و مرور زمان است و گاهی مصالح عالیهای در کار است که رعایت آن مصلحت، اولی است.

اجابت نفرین حضرت موسی و هارون علیهما السلام پس از چهل سال

پیغمبر اولوا العزم جناب موسی با وزیرش هارون، این دو بزرگوار نفرینی کردند؛ چون خیلی از دست فرعونیان شکنجه، آزار به موسی و بنی اسرائیل رسید. گفتند:

«خداایا! اینها را هلاک کن. اموالشان را از بین ببر». ^{۳۷۱} از سوز دل و تمام شرایط در آنها موجود بود. ندا رسید: «**أَجِيبَت دَعْوَتُكُمَا**!»؛ خیلی خوب! حاجتتان رواست». طول کشید تا چهل سال که این دو بزرگوار چشم به راه بودند، آن وقت هنگام استجابت رسید. اولاً: تمام زینتهای ششصد هزار نفر لشکر فرعون نصیب موسی و بنی اسرائیل شد. ثانیاً: چقدر آیات بینات که موجب زیادتى بصیرت و معرفت می شد مشاهده کردند و در ظرف این مدت، چقدر پاداش صابرين را بردند.

آیات عظیم الهی در چگونگی از بین بردن فرعونیان را همه شنیده‌اید. وقتی آمدند از رود نیل رد شوند، فرعون که سوار اسبش بود، اسب نزدیک نمی آید، جبرئیل سوار بر مادیانی می شود و جلو اسب فرعون به راه می افتد. اسب فرعون نیز حرکت می کند. دوازده کوچه در رود نیل پیدا شد، آخرین نفر از لشکر فرعون که پشت سر لشکریان موسی بودند که رسید، یکدفعه تمام دیوارهای آبی ریخت روی سر تمامشان. همه را غرق کرد. یک نفر زنده نماند؛ اما بعد از چهل سال از دعای موسی و هارون که همان وقت اجابت

^{۳۷۱} (۱) - «... رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَنْفُوا لِهَيْمِ وَأَشْدُدْ عَلَيَّ فُلُوجِهِمْ ...» E\يونس: ۸۸ ..

شد؛ ولی زمان وقوعش چهل سال بعد بود. موضوع این آیه بس است
بقیه روایت راجع به آیه دوّم را بگویم.

(۱) - «... رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِيهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ...» یونس:

.. ۸۸

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۲

شرط قبولی انفاق

دومین آیه که در آن اشکال داشت «... وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ
يُخْلِفُهُ...»^{۳۷۲} خدا در قرآن وعده داده هر چیزی دادی ما جایش را
پر می‌کنیم. هر چه دادی، خدا عوضش می‌دهد در همین دنیا. ثواب
آخرت که سر جایش «فَهُوَ يُخْلِفُهُ» بود که ثواب آخرت و جبران در
دنیا.

گفت: «آقا! من خودم مکرر پول داده‌ام در راه خدا، انفاق کرده‌ام
خبری هم نشده، جایش پر نشده است.»

امام علیه السلام فرمود: «آیا گمان می‌کنی خدا خلف وعده
می‌کند؟»

گفت: «نه، ولی نمی دانم!».

فرمود: «لو ان احدکم اکتسب المال من حلّه وانفقه فی حلّه لم ینفق درهماً الا اخلف علیه». ۳۷۳

کسی که از راه حلال پول در آورد، چه اشخاصی که انفاق می کنند از پول حرام در حالی که هم اکنون باید حقوق واجبه اش را بدهد یا الآن واجب شده بود آن را خرج کند و نکرد، چطور می تواند از این مال انفاق کند؟ یا مثلاً فرض کنید زن بدون اذن شوهرش از مال شوهرش بخواهد انفاق بکند، یا اولاد بدون اذن پدر، همین که حلال نباشد هیچ فایده ای ندارد تا برسد به کلاه سر مشتری گذاشتن، یا غش در معامله کردن، تا برسد به جایی که کسب و کارش خراب باشد؛ مثلاً ماهی بی فلس فروختن، اصل معامله حرام است، یا حرمت عرضی مثل دزدی کردن.

«انفقہ فی حلّه» محلی که می دهی آن هم حلال باشد. هر انفاقی که آدمی در راه نفس و هوا کرد غلط است، هر چند صورتاً بهترین کارها است. همین که ریا کرد، به قصد نمایش یا شهرت کرد، عوضی ندارد که خدا بخواهد عوضش بدهد. تو دادی که

(۱) - سبأ: ۳۹.

(۲) - اصول کافی: ۲ / ۴۸۶ / ح ۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۳

مرحبا به تو بگویند، مرحبا که گفتند، مزدت را گرفتی. اگر برای خدا داده باشی: «**لَمْ يَنْفِقْ دَرَهَمًا إِلَّا اخْلَفَ عَلَيْهِ**»^{۳۷۴} یک درهم نمی‌دهی مگر این که خدا جایش را می‌دهد.

حاجی نوری چهل داستان در این باره نقل کرده است. اگر بخواهم شواهد این معنی را ذکر کنم خیلی طول می‌کشد؛ ولی همین قدر بدانید هر کس مال حلال به دست بیاورد و در راه حلال هم صرف کند؛ یعنی برای خدا بدهد، با مورد بدهد، اسراف نکند، بلا شک عوضش را می‌بیند. هر چه بدهد معامله با خدا زیان ندارد. اگر می‌بینی چیزی گیرت نیامده بدان که انفاق از جہتی خراب بوده، یا برای خدا نبوده، یا به کسی که دادی موردش نبوده، یا اصل پول خرابی داشته است و **إِلَّا** هر چه دادی خدا در این دنیا هم عوض می‌دهد.

نکته دیگر آن که گاهی عوضی که خدا می‌دهد مطابق با آنچه شخص داده است و گاهی بدل آن است؛ مثلاً صد تومان داد، عوضی جلوگیری از پیشامد بدی شد یا مثلاً تصادفی می‌خواست بشود که برود بیمارستان ده پانزده هزار تومان خرج بکند، آخرش هم با پای شل از بیمارستان بیرون بیاید، خدا همین جا پیش از تصادف، او را نگهداشت؛ چون صد تومان در راه خدا داد. خواستم بگویم عوضی هم گاهی رفع بلا از او می‌گردد.

(۱) - تفسیر برهان: ۳ / ۳۵۳.

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۴

جلسه بیست و هفتم: خشوع قلب علامت ایمان حقیقی

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ

**لَجَحِيمٍ * اَعْلَمُوا أَنَّمَا اَلْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَاذِئْتَهُ وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ
وَتَكَاتُرٌ فِي اَلْأَمْوَالِ وَا لَأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ اَعَجَبَ اَلْكَفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ
فَتَرَلٌ - هُ مُصْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطْمًا وَا فِي اَلْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ
اَللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَا لْحَيَاةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَعٌ اَلْغُرُورُ».** ۳۷۵

مراد به «ایمان» در این آیه البته ایمان حقیقی است نه ایمان زبانی
که در ظاهر است.

ایمان قلبی که خشوع قلب همراه آن است، بلا شک ایمان راستی
بدون انقیاد و تسلیم نمی شود. یک واجبی را که انجام ندهد به همان
اندازه در ایمان، ناقص است. یک حرامی را که ترک نکند، به همان
اندازه ایمان ناقص است. ایمان کامل «تصدیق بالجنان و عمل
بالارکان»^{۳۷۶} است. ایمان بدون عمل، اصلش متحقق نمی شود.
دروغ است. کسی ایمان به خدا و قیامت و به سؤال و جواب داشته
باشد آن وقت مثلاً ماه رمضان روزه نگیرد! چنین چیزی نمی شود.
اگر کسی خدای را بشناسد لزوم اطاعت پیغمبر و قرآن را بشناسد و
ایمانی داشته باشد، به چه جرأت بدون عذر روزه نگیرد؟

^{۳۷۵} (۱) - حدید: ۱۹ - ۲۰.

^{۳۷۶} (۲) - بحار الأنوار: ۶۹ / ۷۴ ..

(۱) - حدید: ۱۹ - ۲۰.

(۲) - بحار الأنوار: ۶۹ / ۷۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۵

معلوم می‌شود اصل ایمان خراب است، ضعیف است.

غرضم ایمان حقیقی بدون عمل متحقق نخواهد شد به هر اندازه که

باشد، لذا این جا که می‌فرماید: «... وَالَّذِينَ آمَنُوا» (یعنی امنوا

تحقیقاً، صادقاً، خالصاً، مخلصاً) هر کس ایمان به خدا و رسولش در

دل او جای گرفت به ایمان راست و درست «... أُولَئِكَ هُمُ

الصَّادِقُونَ...». بنابر مشهور، مراد آن است که ایشان ملحق به

صدیقین و شهدا می‌شوند: «لَهُمْ أَجْرُ الصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءِ» از برای

آنهاست پاداشی که خدا به صدیقین و شهدا داده و می‌دهد.

لزوم مطابقت گفتار با کردار

معنی صدیق و شهدا کدام است؟ صدیق مبالغه در صدق است. صادق؛

یعنی راست؛ البته راستی در گفتار و کردار؛ یعنی دروغ نگوید.

خلاف واقع و خلاف حقیقت نگوید. صادق باشد و از آن بدتر، دروغ

در کردار است و از صدق در کلام مهمتر، صدق در کردار است که آدمی علاوه بر این که بر زبانش دروغ نگوید، مطابق با واقع بگوید. کردارش هم مطابق گفتارش باشد: «من صدق فعله قوله»؛^{۳۷۷} یعنی هر طوری که قول او بوده عملش، راه و روشش هم مطابق آن باشد؛ مثلاً وعده‌ای می‌دهد اگر تخلف در عمل کند دروغ محسوب می‌شود، باید عملش، گفتارش را تصدیق کند. در امور دینی که صدق در آن جا خیلی مهم است به زبانش می‌گوید «الله اکبر» خدای عالم از همه چیز بزرگتر است، باید عملاً بفهماند، ظاهر کند، خدا از پول و زن و اولاد و از هر چه تصور شود بزرگتر است، باید در راه و روشش هم این قسم باشد.

سید بن طاووس می‌فرماید:

«گاهی آدمی رسوا می‌شود، در چه؟ مثلاً با یک نفر گفتگو دارد از او خواهش

(۱) - اصول کافی: ۱ / ۳۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۶

می‌کنی برای خدا ره‌ایش کن، قبول نمی‌کند؛ اما اگر مثلاً یک‌هزار
تومانی کنار دستش بگذاری و بگویی ندیده قرار بده، می‌گوید:
چشم. برای پول فوراً تسلیم می‌شود؛ اما برای خدا اعتنا نمی‌کند».

غرض مثال است برای «الله اکبر» آیا خدا بزرگ‌تر از پول نیست؟! بی
مروت! گاه می‌شود ترس پای طرف می‌گذاری، زود تسلیم می‌شود.
از خدا باید بیشتر بررسی یا فلان مخلوق؟!!

تفاوت رجا و امید واقعی و دروغین

اگر خوف و رجا در کار بیاید آن‌جا صدق خیلی سخت است. آدمی
خیال می‌کند، می‌گوید: «از عذاب خدا می‌ترسم»؛ اما از عذاب خدا
بیشتر می‌ترسی یا از فقر؟ بسیاری از تاجرها هستند به آنها می‌گویی
این معامله حرام است، می‌گوید: «چاره ندارم». خوف دیگر کدام
است؟ رجا و امید صادق نیست. هر کس دنبال هر چه می‌رود از این
است که امید به آن دارد. کسی که دنبال نماز و روزه نمی‌رود؛
چون امید به خدا ندارد. کسی که کار خیر نمی‌کند؛ چون امید به
بهشت ندارد. دروغ می‌گوید زارع اگر امید داشته باشد که اگر در
این زمین تخم بپاشد، یک دانه صد برابر بهره‌اش می‌برد، اگر زیر
زمین باشد تخم پیدا می‌کند و می‌کارد. کسی که امید داشته باشد

یک درهم اگر در راه خدا داد خدا هفت صد برابر به او می‌دهد
چقدر با خدا معامله می‌کند؟ پس آن کسی که در راه خدا انفاق
نمی‌کند، امید ندارد، دروغ می‌گوید.

غرض مسأله رجای صادق است، اگر در دلی پیدا شد از عمل برای
خدا جدا نیست. اگر گاهی یاد بهشت بکند، هوس است. اگر راست
می‌گویی چرا دنبال بهشت نمی‌روی؟ چرا برای بهشت خودت را
آماده نمی‌کنی؟

رسول خدا فرمود:

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۷

«خدا بهشت را حرام فرموده بر هر لغوگویی. بر هر هرزه‌ای. بر هر
بد زبانی. فحش دهنده‌ای که باک ندارد از هر چه با زبانش بگوید یا
بشنود». ^{۳۷۸} بهشت حرام است برای چنین اشخاصی مگر اصلاح
شوند، لعنت به مردی که جلوی روی بچه به زنش فحش دهد! علاوه
آنچه گذشت بچه‌اش را هم فحش دهنده می‌کند.

علی علیه السلام صدیق حقیقی

۳۷۸ (۱) - ان الله حرم الجنة على كل فحاش بذئ قليل الحياء لا يبالي ما قال ولا ما قيل له فانك ان فتشته لم تجده الا لعنة او شرك شيطان (سفينة البحار: ۲ / ۳۴۶) ..

«اولئك هم الصديقون صدق فعله قوله». به زبانت اقرار می‌کنی من

بنده خدا هستم، در عملت کبر نکن، به خودت مغرور نباشی. در

اعمالت کبر از تو سر نزند. آدمی که می‌گوید:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

«تنها خدا را می‌پرستم و تنها از خدا یاری می‌جویم».

اجمالاً مؤمن در کارهایش صدق می‌ورزد تا به صدیقین ملحق بشود

که در رأس آنها اسدالله الغالب علی بن ابی طالب است. یکی از

القاب آقا «الصدیق» است.

صدیق لقب علی است نه دیگران. صدق مطلق در علی علیه السلام

است. کدام صدق می‌رسد به صدق علی علیه السلام، از اول تا

آخرش گفت: «بنده خدایم»، قولش، فعلش، راه و روشش یک لحظه

از طریق بندگی تجاوز نکرد. «... يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ...»^{۳۷۹}

ای شیعه علی علیه السلام! تو هم اگر به مقدار خودت در صدق سعی

کردی – ان شاء الله – ملحق می‌شوی به امیرالمؤمنین سید

الموحّدين الصّدّيق الاكبر و الفاروق الاعظم اسدالله الغالب علی بن

ابی طالب علیه السلام.

(۱) - ان الله حرم الجنة على كل فحاش بذي قليل الحياء لا يبالي ما قال ولا ما قيل له فانك ان فتشته لم تجده الا لغية او شرک شیطان (سفینه البحار: ۲ / ۳۴۶) ..

(۲) - مائده: ۱۱۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۸

سفارش اکید پیامبر صلی الله علیه و آله به حفظ زبان

یک نفر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله! فاصله من تا مدینه بسیار است، جمله جامعی به من بفرمایید تا سر مشقی باشد، فرمود: **احفظ لسانک!** زبانت را دریاب. باز پرسید دیگر چه؟ فرمود: **احفظ لسانک.** مرتبه سوّم فرمود: **احفظ لسانک.** عرب پرسید: سه سؤال کردم فرمودید: **احفظ لسانک.** فرمود: مگر آدمی را در آتش جهنّم می اندازد غیر از خرمن گفتارهای او؟!». ^{۳۸۰} خرمن یک عمر زبانت آتش شده. خیلی مواظبت کنید. گاه می شود به همین زبان، کفر می گوید. به این زبانش دلی را می رنجاند. سری را فاش می کند. به وسیله یک کلمه،

۳۸۰ (۱) - ... هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصاید السنتهم ... (لئالی الأخبار: ۱ / ۱۷۶) ..

آتشهایی روشن می کند. غرض صدق است - ان شاء الله - شیعیان
علی علیه السلام، شما می خواهید برسید به خدمت صدیق اکبر،
بیاید ایمان صادقی که با عمل همراه باشد پیدا کنیم. به مقدار قوه،
سعی در صدق کنیم. راست بگو با خدا، با محمد، با علی، با خلق،
راست بگو.

جایز بودن دروغ مصلحتی

البته چند مورد است دروغ شرعاً اذن داده شده. یکی مورد اصلاح
است؛ اصلاح بده هر چند به وسیله دروغ باشد میان زن و شوهری، یا
همسایه، یا دو نفر مسلمان، اصلاح بده هر چند به دروغ باشد. دروغ
که از گناهان کبیره است، در مورد آشتی دادن بسیار خوب است.
برای شرح بیشتر و موارد استثنای دروغ، به کتاب گناهان کبیره مراجعه
شود.

اَئِمَّةٌ مَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ گواهان امت

«شهدا» جمع «شاهد» و در این جا بسیاری از مفسرین گفته اند: «به
معنی گواه است نه شهدا به اصطلاح متأخرین؛ یعنی کسانی که کشته
شده اند در راه خدا بلکه مراد در

(۱) - ... هل يكبّ الناس على مناخرهم في النار الا حصايد السنتهم
... (لئالی الأخبار: ۱ / ۱۷۶) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۷۹

این جا شاهد و گواه است؛ گواهاها، شاهدهای خدا و ملائکه و کسانی که به مقام علم رسیدند به یکتایی خدا.^{۳۸۱} این گواهی خیلی مهم است. در قیامت، هر امامی گواه بر اعمال اهل زمان خودش است.^{۳۸۲} گواهان این امت دوازده نور پاک، دودمان طاهره آل محمد صلی الله علیه و آله هستند.

«الَّذِينَ آمَنُوا» کسانی که ایمان حقیقی پیدا کردند، اینها هستند که ملحق می شوند به صدیقین و شهدا. «لَهُمْ أَجْرُهُمْ»؛ یعنی «لهم کاجرهم»؛ البته نه عین آن مقام که هر کس موحد شد در درجه سید الموحدین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام باشد بلکه اجر آنها نیز به او داده می شود و گر نه توحید علی علیه السلام مختص به خود اوست:^{۳۸۳} «لَهُمْ»؛ یعنی برای مؤمنین است اجری که

^{۳۸۱} (۱) - «... شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَلْمَلِكَةَ وَأُولُوا الْعِلْمِ...» E\ آل عمران: ۱۸ ..

^{۳۸۲} (۲) - «... وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ مَنبَرٍ مِّنْهُمْ مَقَامًا وَ سَطْرًا وَ نَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» E\ بقره: ۱۴۳ ..

^{۳۸۳} (۳) - «... يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ...» E\ مائده: ۱۱۹ ..

برای شهدا و صدیقین است. آنگاه نقطه مقابل مؤمن؛ یعنی وضع کافر را هم ذکر می‌کند.

اهل دوزخ بودن کافران

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ».

آنهایی که کافر شدند ایمان به خدا نداشته، آخرت را تکذیب می‌کردند، آیات قرآن را، آیات تکوینیّه الهیه را که انبیا و آل محمدند، تکذیب می‌نمودند، هر کافری اهل آتش است. اصحاب نار، عبارت است از ملازم آتش؛ یعنی همیشه با آتش است، از جای خودش تکان نمی‌خورد که جهنّم باشد؛ چون در جهنّم رفتن دو قسم است:

یک وقت زندان و محل پاک شدن از گناه است که گناهکار را یک ماه، یا یک سال، یا

(۱) - «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَنَّ لَهُ مُلْكُومًا وَهُوَ أَعْلَمُ...» آل

عمران: ۱۸ ..

(۲) - «وَكَذَآ لِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلٰى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْنَكُمْ شَهِيدًا...» بقره: ۱۴۳ ..

(۳) - «... يَوْمُ يَنْفَعُ الصّٰدِقِينَ صِدْقُهُمْ...» مائده: ۱۱۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۰

بیشتر آن جا می‌برند برای پاک شدن بعد بیرونش می‌آورند؛ ولی اگر بی‌ایمان مرد، دیگر علاجی ندارد. در جهنم نمی‌ماند، مگر کسی که منکر خدا و رسول است. کسی که تکذیب می‌کند حرفهای خدا و امام را^{۳۸۴} دیگر علاجی ندارد. بلی امید است آنهایی که این طور نیستند امثال من و شماها، خدایا! تو شاهدی ما مکذب نیستیم، مصدقیم؛ منتها گناه هم از ما سر می‌زند، صدقی هم نداریم؛ لذا امیدواریم که خلود برای ما و امثال ما نباشد - ان شاء الله - لکن یک ساعتش هم سخت است بلکه یک لحظه هم سخت است.

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید^{۳۸۵}: «خدا بندهای را که دوست دارد، فردای قیامت نمی‌گذارد نعره جهنم هم به گوشش بخورد». ^{۳۸۶} از راه دور تا جهنم گنهکار را می‌بیند، از همان دور

^{۳۸۴} (۱) - «لَا يَصْلِكُهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» E\ لیل: ۱۵ - ۱۶ ..

^{۳۸۵} (۲) - ... واکرم اسماعهم ان تسمع حسیس نار ایدا... (نهج البلاغه فیض الاسلام/ خ ۱۸۲) ..

^{۳۸۶} (۳) - «إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ يَبْعِدُ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْطًا وَزَفِيرًا» E\ فرقان: ۱۲ ..

شعله آتش که او را می‌بیند نعره عاشقانه‌ای برای گنهکاران و کافران از جهنم بلند می‌شود که پرده‌های گوش را پاره می‌کند، مگر اهل تقوا آنهایی که با خدا سرو کار داشتند، خدا آنها را دوست می‌دارد، نمی‌گذارد نعره جهنم به گوششان برسد.

ای مؤمنی که در دنیا خصوصاً ماههای رمضان العفوها گفتی، پناه به او بردی! التماسها و تضرعهای تو بی اثر نیست، در عوض هم خدا نمی‌گذارد حتی صدای جهنم را هم بشنوی. خداوند چشمهایشان را نگه می‌دارد که به منظره‌های هولناک نیفتند.

وقتی که شعله بالا می‌رود شاید دیده باشید، جرقه‌هایی هم پیدا می‌شود. شعله‌های جهنم هم جرقه‌هایش مثل قطعات کوه است. چه بهشتش و چه جهنمش، قابل توصیف نیست. نمی‌شود از بهشت صرف نظر کرد و نه به جهنم می‌شود تن در داد. اگر آدمی در عمر چهل- پنجاه ساله‌اش از اول تا آخرش تمام به سختی و ناراحتی بگذراند به امید این که ساعت مرگ وعده‌های خدا نصیبش گردد، می‌ارزد. هر ناکامی سهل است و لکن

(۱) - «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» لیل: ۱۵-۱۶ ..

(۲) - ... واکرم اسماعهم ان تسمع حسیس نار ابداء... (نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۱۸۲) ..

(۳) - «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا» فرقان: ۱۲

..

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۱

به خدا! محرومیت از بهشت سهل نیست. ۳۸۷

حکایتی جالب از شیخ محمود عراقی قدس سره

مرحوم شیخ محمود عراقی - اعلی الله مقامه - از اجله تلامذه شیخ انصاری است.

در آخر کتاب دارالسلام نوشته است:

«شبى پشت بام مدرسه صدر در كربلا بودم. بعد مقداری خوابم برد. در آن عالم، در برزخ واردم کردند و جایی که بعد از مرگ باید بروم نشانم دادند. انواع نعمتها، پذیراییها، دلرباییها، خلاصه وضع طوری بود که من در همان حال عرض کردم:

۳۸۷ (۱) - ... فهبتى يا الهى وسيدى ومولای ورتى صبرت على عذابك فكيف اصبر على فراقك وهبتى يا الهى صبرت على حزن نارك فكيف اصبر عن النظر الى كرامتك... (مفاتيح الجنان/ دعای كمیل).

پروردگارا! دیگر دنیا را نمی‌خواهم. به من گفتند: نمی‌شود. هنوز زود است. بعد که بیدار شدم به خودم آمدم از فراق آن عالم گریه می‌کردم».

یک نفر دیگر از اخیار بوده است. بعد از این که برزخ را می‌بیند، باز بر می‌گردد به دنیا تا دو ماه گریه می‌کرده از فراق بهشت برزخی و آن دستگاهی که مؤمن بعد از مرگ دارد، بعد از دو ماه از دار دنیا می‌رود.

ضعف انسان در درک حقایق

من و تو چون آن بهجتها را ندیده‌ایم نمی‌دانیم چه خبر است. وصفهایی که خدا در قرآن برای بهشت ذکر فرمود: **«إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا»**^{۳۸۸} هفت اقلیم کره زمین را خدا در قرآن بازیچه گرفته است؛ چون چیزی نیست. تمام دارایی کره زمین و حکومتش جز درد سر چیزی نیست. لهو و لعب، بازی و سرگرمی بیهوده است؛ اما ملک می‌خواهی؟ بعد از مرگ است. خدا بگوید بزرگ است، آن درست است.

- (۱) - ... فهبنی یا الهی وسیّدی و مولای ورّبی صبرت علی عذابک
فکیف اصبر علی فراقک وهبنی یا الهی صبرت علی حرّ نارک فکیف
اصبر عن النّظر الی کرامتک ... (مفاتیح الجنان / دعای کمیل).
- (۲) - انسان: ۲۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۲

بی خود نیست که سرورهای ما، بزرگان دین ما، ائمه ما چه ناله‌ها
داشتند؛ چون پی به آن عالم برده بودند.

در دعای ابو حمزه است: «خدا یا! ادخلنی الجنّة برحمتک وزوجنی
من الحور العین بفضلک». آن جا وضع دیگری است. آدمی در این جا
نمی‌تواند حقیقت بهشت را بفهمد. هر کس در هر عالمی است
ادراکش از آن عالم تجاوز نمی‌کند. بچه در رحم مادر، بیرون رحم
را ادراک نمی‌کند. کسانی که روی خاک هستند بیرون پوسته عالم
ماده را محال است ادراک کنند. غیر از تصدیق خدا و محمد و آل
محمد صلی الله علیه و آله اجمالاً بهشت صرف نظر کردنی نیست. به
اشک چشمت، به انفاق کردنت، آن قدر باید پشیمان شوی از
گناهانت تا بهشت برایت درست شود. کثافتها پاک شود. هر کثافت

گاهی، احتیاج به پاک کردن دارد.^{۳۸۹} دیروز گفتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زنها بیشتر جهنمی هستند» مگر به انفاق و بذل مال، خودت را برهانی. هر چه داری در راه رضای خدا بدهی تا خدا هم تلافی کند. بگذرم هر کس باید به فکر خودش باشد.

خوشبین نبودن به عاقبت کار

تو نگو من شیعه هستم، میزان قلب است و ایمان و تقوا. هیچ کس نمی‌تواند به خودش اطمینان پیدا بکند که من با ایمان می‌میرم؛ چه دانی؟ به قول شیخ شوشتری روی منبر می‌فرموده:

«من بدبخت می‌ترسم ساعت آخر عمر بدترین ساعاتم باشد. می‌ترسم وقتی که می‌میرم تابوتی که برایم می‌آورند آتشی باشد. کفتم، غسلم، قبرم، زمینم، آسمانم، خوراکم، لباسم، از هر طرف رو کنم، آتش باشد.»

کسی چه داند که آخر کار چه شود؟ چه اشخاصی که مدت‌ها در راه تقوا و صلاح بودند آن را رها کردند در راه فساد و فسق و فجور و کفر افتادند تا به درک واصل شدند.

^{۳۸۹} (۱) - صغلة مصقلة التوبة (بخارالأنوار: ۷۶ / ۱۳۵) ..

(۱) - صقل بمصقلة التوبه (بحار الأنوار: ۷۶ / ۱۳۵) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۳

گاهی به عکس است چه اشخاصی که مدتها از خدا غافل بودند، یکدفعه به یاد خدا افتادند و به راه اصلی ادامه دادند تا مردند. هیچ کس نمی‌داند که آخر کار چه می‌شود؛ لذا باید مثل بید از ایمان خود بترسند، بلرزند، تمام پناه به خدا ببرند. یک لحظه هم در آتش جهنم سخت است. دیدنش هم سخت است.

در روایت دارد: «کمترین کسی که معذب می‌شود، نعلینی از آتش پایش می‌کنند ولی تا پایش را در نعلینی می‌کند مغز سرش جوش می‌آید».^{۳۹۰} با این ضعف، چطور طاقت داری؟ ای زنها! چرا پایتان را باز می‌گذارید؟ آیا نمی‌ترسید که یک جفت نعلین آتش پای شما کنند. عریان رفتن به خیابان، آتش است.

داری خودت و جوانها را آتش می‌زنی. آتش فتنه برپا می‌کنی هیچ ترس هم نداری؟

چقدر بی باک! سابقین از عباداتشان ترسشان بیشتر بوده تا مردمان کنونی از گناه. بشر امروزه از گناه ترسی ندارد، ترسها به کلی از بین رفته. از همه چیز می ترسند مگر از گناه.

«... أَوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا...»^{۳۹۱} راجع به کسانی است که

بی ایمان مرده اند؛ اما آنهایی که با ایمان مردند ولی از گناه پاک نشده اند، همیشه در آتش نیستند؛ البته گناه هم مراتب دارد.

در روایت دارد:

«در دنیا پیش از مرگ بلاهایی به مؤمن می دهند تا کفاره گناهانش بشود»^{۳۹۲} وقتی می میرد کمی بارش سبکتر گردد. اگر به این پاک نمی شود، در جان کندش معطلش می کنند تا بارش کمتر شود. اگر هم به این نشد، از حضرت زین العابدین علیه السلام است می فرماید: «در برزخ می ماند»^{۳۹۳} خدا داند تا هر چه گناه داشته پاک و پاکیزه شود.

^{۳۹۱} (۲) - تغابن: ۱۰ ..

^{۳۹۲} (۳) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۵۷ / ح ۱۴ ..

^{۳۹۳} (۴) - سفينة البحار: ۱ / ۱۰۶ ..

وارد محشر که شود دیگر پاک وارد گردد. و بعضی هستند گناهشان زیاد است که در برزخ پاک نمی‌شوند می‌افتد به قیامت و آن جا هم به عقبات که پنجاه موقف، هر موقفی

(۱) - بحار الأنوار: ۸ / ۲۹۵ / ح ۴۴.

(۲) - تغابن: ۱۰ ..

(۳) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۵۷ / ح ۱۴.

(۴) - سفینه البحار: ۱ / ۱۰۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۴

هزار سال معطل می‌شود. در هر موقفی مقداری اصلاح می‌گردد. ندانم اینها اشاره به چه نوع گناهان است، مگر بگویم گناهان قلبی مثل کبر، یا حقد، یا حسد، یا این طور گناهان، باید سالها بگذرد تا اصلاح گردد. اگر چنانچه در مواقف هم نشد، می‌رسد به جهنم. آن جا که رسید مقدار وقوفش در جهنم به مقدار پاکی از گناهش است وقتی که پاک شد از جهنم بیرونش می‌آورند.

این مطالب روی قاعده است لکن تبصره‌ای دارد، مگر این که شفاعتی هم به او برسد. شفاعت هم بسته به فضل خداست. از ساعت مرگ تا آخر کار. تا چه وقت حسین علیه السلام نظر لطفی کند، تا چه وقت خدا این بزرگان را به فریادرسی برساند و لکن امید هم زیاد است.

امام رضا علیه السلام فرمود: «کسی که زیارت کند قبر مرا، سه جا زیارتش می‌کنم: نزد میزان و سنجش اعمال، موقعی که نامه‌های عمل پراکنده می‌شود و نزد صراط».^{۳۹۴}

(۱) - اذا تطايرت الكتب يمينا وشمالاً وعند الصراط وعند الميزان
(عيون اخبار الرضا عليه السلام: ۲ / ۲۵۸).

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۵

جلسه بیست و هشتم: دانستن حقایق از ویژگیهای انسان

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَلْ - هُ
مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ
وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمْتَعٌ لِّغُرُورٍ».^{۳۹۵}

از خصوصیات قرآن مجید آشکار ساختن حقایق و نشان دادن
واقعیات؛ یعنی دانش حقیقی است. در دانستن ظاهر اشیاء انسان با
حیوان شریک است لکن حقیقتش را دانستن، از خصایص انسان است.
حقیقت و ذات اشیاء، آنچه که واقع اوست، دانستن آن مهم است.
خدای عالم در این آیه مبارکه که تلاوت شد، می‌خواهد عالم دنیا و
آخرت را برای شما مسلمانان معرفی کند، بشناساند. دنیا چیست و
آخرت کدام است؟ اولاً: دنیا زندگی روی خاک است تا ساعت مرگ.
از هنگام تولد تا ساعت مرگ را «دنیا» می‌نامند. عقبی و آخرت، از
ساعت مرگ الی الابد است، این را هم «آخرت» گویند. متصل بهم
است؛ آخر دنیا اول آخرت می‌گردد: «من مات فقد قامت
قیامته».^{۳۹۶} طلعه قیامت از ساعت مرگ آدمی است، چرا این مقدار

را «دنیا» گویند؟

^{۳۹۵} (۱) - حدید: ۲۰.

^{۳۹۶} (۲) - بحارالأنوار: ۶۱ / ۷ ..

(۱) - حدید: ۲۰.

(۲) - بحار الأنوار: ۶۱ / ۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۶

معنای دنیا

«دنیا بر وزن صفرا، معنای نزدیکتر دارد. یا این که دنیا، از دناؤت؛ یعنی پستی باشد. دنیاست؛ یعنی پست‌تر است نسبت به عالم عقبی که حقیقت است. این جا پست و رذل است؛ البته دنیا؛ یعنی منهای آخرت، زندگی مادی، قطع نظر از کارهای آخرتی، در پنج عنوان پروردگار ذکر فرموده که آدمی در این عمر کوتاه اشتغالش به این پنج چیز است:

اول: لعب. دوم: لهو. سوم: زینت. چهارم: تفاخر. پنجم: تکاثر.

زندگی آدمی منهای آخرت، یکی از این امور است.

انسان و بازیهای کودکانه

«لعب» فارسی‌اش بازی است؛ یعنی زحمت و مشقت می‌کشد، رنج می‌برد، بیهوده بدون نتیجه، این را «لعب» گویند؛ مثل دو تا بچه

کوچک که با هم کشتی می گیرند که یکی دیگری را به زمین بزند، با این کار که چیزی به ذات طرفین وارد نمی شود. ذات تو که رشدی نکرد، کمالی نیست. اگر چنانچه زورمندی، کمال است، جناب گاو از ورزشکار بهتر است. بلا شک گرگ و فیل و شتر زورشان از جناب ورزشکار بیشتر است. زورمندی که کمال نیست. پس بازی یعنی کار پر رنج بی ثمر.

کسی می گفت: «برای فیلمهای ورزشی، بچه های زیاد به تماشای روند!» هر کاری را بخواهید بفهمید کار درست و عقلایی است یا نه؟ اگر مشتری اش زن و بچه شد، بدانید بازیچه است. در بچگی دکان درست می کردی، از صبح زحمت می کشیدی، شب که می خواستی بروی خانه تمام را خراب می کردی، حالا هم هفتاد-هشتاد هزار آجر یا تیر آهن یا سیمان، فرقی نمی کند. آقای حاجی زحمت کشید زاید از حد زحمت کشید، برای یک سرو سایه. این همه خون جگر می خورد که آخر کارش به تیمارستان بیفتد، آخر برای چه؟! مگر تو چقدر خانه می خواهی. تمام زیادها بازی است. تمام

لعب

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۷

است. ساختمانهای زاید برحد، بیهوده است یا کارهای دیگر ...

مرگ و پایان بازیهای کودکانه

«لعب» عبارت شد از کار با رنج و محنتی که ثمره عقلی نداشته باشد. چه موقع همه دست از بازی بر می دارند، ساعت مرگ. آفتاب عمر که غروب می کند آنگاه متوجه می شوند. مثل بچه هایی می مانند که گرم بازی می شوند و از هر کاری باز می مانند.

لباسهایشان را هم بیرون می آورند گوشه ای می ریزند. دزد می آید لباسهایشان را می برد و نمی فهمند، تا وقتی که هوا تاریک می شود، خواهی نخواهی باید بروند، متوجه می شوند لباس و اسبابشان را دزد برده است. با این وضع چطور پیش پدر و مادر بروند.

ای کسی که سرگرم بازیهای دنیا هستی! تا ساعت مرگ از این بازیهای متوجه نمی شوی، آفتاب عمر که غروب کرد، فهمیدی باید به سراغ گور بروی، لباس تقوا را چه کرده ای؟!^{۳۹۷}

انسانهای بزرگسال و بازیهای کودکانه

^{۳۹۷} (۱) - «... وَلِيَأْمُرِ التَّقْوَىٰ ذَا لِكَ خَيْرٌ...» E\اعراف: ۲۶ ..

اما «لهو» در فارسی به معنای سرگرمی است. آدمی کار و مقصد مهمی در پیش دارد آنگاه به یک کار جزئی که نفع بیهوده‌ای برایش دارد مشغول می‌شود که از کار مهم باز می‌ماند، این را «لهو» گویند. لهو؛ یعنی کار جزئی که آدمی را مشغول کند و از کار بزرگ باز دارد. بچه شغل مهمش آن است که موقع درس باید مدرسه برود. رفیقش می‌آید او را مشغول می‌کند به مورچه شمردن، تا وقتی که متوجه می‌شود وقت کلاس گذشته است. مثال مورچه‌ای که گفتم برای بچه کوچک بود، اما برای بچه‌های چهل یا پنجاه ساله داخل سینماها باید سر در آورند. تمام لهو است. مناظر خلاف عفتی که در سینماهاست، یا عکسها و روزنامه‌ها و ورق پاره‌ها، سرگرمی از ذکر و یاد خداست؛

(۱) - «... وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَا لِكِّ خَيْرٌ...» اعراف: ۲۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۸

یعنی مشغولت می‌کنند که اصلاً به فکر گورت نیفتی. آیا کسی که در راه فساد است، دیگر نگاه قرآن می‌کند؟ به یاد قبر و برزخش می‌افتد؟ اشتباه می‌کند، صورتش بهجت و لذت است، باطنش تمام

آتش و بدبختی است. دنبال ناموس مردم می‌افتد، آن وقت مگر راحتی دارد؟ چه فسادهایی پشت سر دارد که هر روز در روزنامه‌ها می‌خوانیم.

بر من واجب است بگویم، بر شما هم واجب است بدانید «اعلموا» حقیقت و زندگی دنیا را بدانید که خدا آن را رسوا کرده، حقایق را آشکار فرموده که کسی هلاک نشود.

زینتهای تقلیدی و ناپسند

سوّم «وَزِينَةٌ» جمالی که زاید بر معمول و موجب دلربایی باشد، این را «زینت» گویند؛ یعنی چیزی که آدمی به آن علاقه پیدا می‌کند، هر چیزی که دل بشر را ربود، خواه زینت در لباس باشد، یا در مسکن و شکل، می‌شود «وَزِينَةٌ». وای از زینت در لباس! خصوصاً این دوره که تقلیدی شده است و ای کاش تقلیدهای صحیح بود! یا تقلید از آمریکا یا تقلید از کشورهای دیگر است.

یادم افتاد به زمان جاهلیّت. می‌گویند: «دو هزار سال قبل، اعیان عرب پس بردار داشتند. قبایی که می‌پوشیدند باید یک وجب خاک بلند کن داشته باشد مثل حالا آن وقت غلام مخصوص داشتند که دشان را بالا بگیرد تا خاک بلند نکند».

زینت برای مرد بر خلاف عقل است بلکه زینت مخصوص زن، آن هم برای همسرش می‌باشد. مرد بزرگتر از آن است که بخواهد دلربایی کند. زینت زن هم اگر برای شوهرش شد، ثمره آخرتش می‌شود و اگر برای دنیا شد لعنت خدا بر زنی که زینت کند و در خیابان بیاید نمایش دهد!

دو سه جمله‌ای گفته می‌شود یادتان نرود! حاضرین به غایبین برسانید! این روایت از خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است:

معارفی از قرآن، ص: ۲۸۹

«هر زنی که عطر بزند از خانه بیرون آید تا برگردد، متصل لعنت ملائکه بر او است تا برگردد».^{۳۹۸} هر چند عطر بزند بخواهد بیاید در مسجد نماز بخواند، باید زن عطر بزند موقعی که می‌خواهد نزد شوهرش برود. تو که می‌گویی «**والقرآن کتابی**» قرآن می‌فرماید: «... **لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ...**»^{۳۹۹} حرام است زن زینتش را آشکار کند مگر برای شوهر و جلوی محرم.

^{۳۹۸} (۱) - سراج الشیعه: ۱۳۱.

^{۳۹۹} (۲) - نور: ۳۱ ..

روایتی دارد که دوره آخرالزمان زنانی می آیند که چند صفت
برایشان ذکر شده:

«یکی: سرهایشان و موهایشان مثل کوهان شتر است. آن وقت
کاشفات عاریات؛ لباس پوشیده‌اند اما مثل این که نپوشیده‌اند، نازک
است. فی الفتن داخلات؛ به شهوات مایلند. در فتنه‌ها سر در
می آورند. آخرش هم فی جهنم خالدات؛ در دوزخ ماندگانند».^{۴۰۰}

زینت مثبت و مستحب

زینت خوب است اگر جهت الهی باشد که چنین امر شده است زن هر
چه بتواند زینت کند برای شوهرش. خانمها! واجب است بر شما با
شوهرانتان آن قدر دلربایی بکنید که هیچ زنی نتواند دل او را ببرد.
لعنت خدا به زنی که شوهرش را برنجاند! تا رنجید کسی دیگر دلش
را می‌برد.

زینت تو برای شوهرت مثل زینتهای منحوسه نیست، تمام ثواب
اخروی برای تو نوشته می‌گردد که خودت را زینت کرده‌ای برای
شوهرت که مبادا شوهرت در حرام بیفتد. از آن طرف هم مستحب
است هر مردی هم زن جوانی گرفت، او هم زینت بکند؛

^{۴۰۰} (۳) - نسوة متبرجات کاشفات عاریات من الدین داخلات فی الفتن (مجالس المواعظ: ۱۴۰؛ مکارم الأخلاق: ۲۰۱) ..

(۱) - سراج الشیعه: ۱۳۱.

(۲) - نور: ۳۱ ..

(۳) - نسوه متبرجات کاشفات عاریات من الدین داخلات فی الفتن
(مجالس المواعظ: ۱۴۰؛ مکارم الأخلاق: ۲۰۱) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۰

چون هدف صحیح است، به غرض صحیح است که زنش میل به مرد
دیگر نکند. از اجنبی تا بتوانی خودت را نگهدار.

سابق وقتی دختری را شوهر می دادند، مادر این حرف را به گوشش
می خواند: «زن با چادر عروسی می آید، با کفن از خانه شوهرش
بیرون می رود». حالا چطور؟ چند روز قبل گفتم، در آمریکا
از دواجها به سال کشیده نمی شود! اگر کسی آنچه در روزنامه ها
نوشته می شود جمع کند در باره حوادث زنان، تا سر سال یک کتاب
قطور هزار صفحه ای می شود. فقط کتابی بنویسند که امسال چند تا
زن مورد جنایت شده، چندین خانواده از هم جدا شده اند.

فخر کردن به مسکن!

مسکن چیست؟ یعنی جایی می‌خواهی که از سرما و گرما محفوظ باشی. این هم حدی دارد. اسراف هم حرام است. این همه پول ریختن آخر به چه هدف و غرض؟

مگر غرض عقلایی در کار بیاید و گرنه ساختمانهای کاخ مانند و تشریفات زاید، مسؤولیت‌ خدایی دارد.

چهارم: «... تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ...» وای از تفاخر! نوعاً هم فخر به مسکن است؛ مثلاً خانه‌ای جان می‌کند درست می‌کند که فخر بکند ما هم بله! میهمانی مفصل می‌دهد تا باغچه‌اش را نشان بدهد.

فخر به اجداد کافر و پاسخ تاریخی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او

یا فخر به نسب است: فامیل ما، قبیله و طایفه ما. می‌گوید: «در مجلس خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله یک نفر کافر، مشرک پیش رسول خدا آمد، فخر می‌کند، شروع به تعریف کردن اجدادش کرد، پدرش تا هشت جدش را شمرد که پدرانمان چنین و چنان بوده‌اند.

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم یک کلمه جوابش داد، فرمود:
انک عاشرهم فی النار؛^{۴۰۱} خودت با پدرانت با هم در قعر جهنم
جمع اید. فخر به کافر می کنی؟».

اگر پدرت کافر بوده اسمش را نیاوری بهتر است و اگر هم اهل علم و تقوا بوده است، فخرش غلط است. خوبی پدر چه ربطی به تو دارد؟ پدرت زاهدترین روزگار بوده تو خودت چکاره هستی؟ خوبی پدر سبب فخر فرزند نمی گردد. خلاصه، تفاخر به نسب، تفاخر به حسب، تفاخر به کسب و کار غلط است. آخرش «... وَتَكَأْتِرُ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...»؛ یعنی زیاد کردن مال و ثروت اندوزی کردن. صد فریاد از مال جمع کنی! این جهل و نکبت است. هم در دنیا و هم در آخرت «... خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ...»^{۴۰۲} است.

غرض از پول، استفاده است. بخور، بپوش، بده. اگر بگذاری روی هم این نکبت است. چه اشخاصی که مال روی هم گذاشتند هنوز استفاده نکرده رفتند.

دیگر آن که اگر خدا بخواهد پول به کارت می خورد و آلاً مثلاً اگر میلیونها بدهی سرطانی بگیری که علاج نداشته باشد دلت را به چه

^{۴۰۱} (۱) - سفینة البحار: ۲ / ۳۴۸.

^{۴۰۲} (۲) - حج: ۱۱ ..

خوش می‌کنی؟ پس پول جمع کردن کمال نیست، اگر پول جمع کن
شدی، به مقام موش و مورچه رسیده‌ای! اینها ثروت اندوزی دارند.
همه‌اش دلشان می‌خواهد چیزی جمع کنند.

تدبیر موش باهوش برای نجات فرزند

سید جزایری نقل کرده است:

«طلبه‌ای در حجره‌اش مشغول مطالعه بود. بچه موشی می‌آید و
اذیت می‌کند؛ روی کتاب طلبه می‌پرد. آقای طلبه هم مجبور
می‌شود شب کلاهش را بر می‌دارد روی آن می‌گذارد. چیزی
نمی‌گذرد مادر بچه موش آمد دید بچه‌اش در حبس است. هر چه
رفت و آمد کرد عاجی نداشت. در لانه‌اش رفت یک سکه اشرفی
آورد جلوی طلبه

(۱) - سفینه البحار: ۲ / ۳۴۸.

(۲) - حج: ۱۱ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۲

گذاشت؛ ولی آزادش نکرد. نوشته است هفده مرتبه رفت و هفده سگه اشرفی آورد، باز آزادش نکرد تا این که مادر بیچاره رفت کیسه خالی را آورد جلوی روی شیخ انداخت که بین تمام شده است، آن وقت بچه‌اش را رها کرد».

چون جمع کردن شأن حیوان است. تکاثر چنان بیچاره‌هاست می‌کند که دنیایت خراب و بهره‌ای نمی‌بری، آخرت هم اول عذاب تو است. همین مالهایی که این جا روی هم گذاشتی قرآن می‌فرماید آتش می‌شوند پشت و پهلو و پیشانی‌ها را سرخ می‌کند.^{۴۰۳} یا فخر و تکیه به اولاد کند که اینها عصاکش و کمکم هستند. تمام غلط است. نمی‌گویند مالت را دور بریز یا بچه‌ها را طرد و رها کن، می‌گویند به اینها تکیه نکن.

ذخیره نکن. تکیه دلت پولها و بچه‌هاست نباشد. تکیه‌ات خدا باشد: «یا ذخر من لا ذخر له».^{۴۰۴} گنج نکن، پولت را گنج ندان. «یا کنز من لا کنز له». نمی‌گویند پولت را دور بریز، دنبالش برو؛ اما در دلت خدا باشد. برو دنبال مال برای رفع حاجت. اطاعت امر بکن اما هر چه خدا برایت خواست.

^{۴۰۳} (۱) - «... فَتُكْوَى بِمَا جَآهَهُمْ وَجُؤُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ...» E\ توبه: ۳۵.

^{۴۰۴} (۲) - مفاتیح الجنان/ دعای جوشن کبیر/ فراز ۲۸.

پروردگارا! حالت توکل به همه ما خودت عنایت فرما. قرآن مجید این معنی را مکرر تأکید می‌فرماید بلکه مسلمانها هوشیار شوند. هدف از عمر و خلقت را بدانند.

حیات دنیا را رسوا می‌فرماید.^{۴۰۵} غرور است، اشتباه است چیزی که دردسر است و خوشی پنداشته می‌شود، پولی که جمع می‌کنی درد سر است. آخرش را حساب بکن. «مرد آخر بین مبارک بندهای است». پس آقایان سعی کنید از قرآن دستور بگیرید و عمل کنیم، خدا هم کمک خواهد کرد— ان شاء الله.

(۱) — «... فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ...» توبه: ۳۵.

(۲) — مفاتیح الجنان / دعای جوشن کبیر / فراز ۲۸.

(۳) — «... وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَعُ الْغُرُورِ» آل عمران: ۱۸۵.

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۳

جلسه بیست و نهم: نماز جماعت بزرگترین شعار اسلام

ماه رمضان بزرگترین نعمتی است که الآن نصیب ما شده است و باید از آن بهره‌برداری شود و حدّ اکثر استفاده از ماه رمضان را شرح دهیم.

اولین استفاده، اقامه بزرگترین شعار اسلام، «نماز جماعت» است. اولاً: نماز در اسلام به طور جماعت، تشریح شده است. خدای عالم که به پیغمبر مکرّمش امر به نماز کرد، به طور جماعت امر کرد. مردش علی علیه السلام، زنش خدیجه، تا شش ماه نماز جماعت منحصرأ از این سه نفر تشکیل می‌شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز فرادا نمی‌خواند. مسلمانان هم باید این طور باشند. اگر دو نفر یک جا هستند، یک نفر باید امام و دیگری مأوم شود.

باید صفوف اسلام را پر کنند.^{۴۰۶} خداوند دوست دارد صف جهاد مرتّب و منظم شود از جمله صفوف جهاد، صفوف نماز جماعت است. فضیلت نماز جماعت را که می‌دانید! اگر از ده نفر بیشتر باشند، اگر آسمان و زمین کاغذ شود و درختان قلم گردند و دریاها مرکب شوند و جن و انس و ملک نویسنده گردند نمی‌توانند ثواب چنین نماز

^{۴۰۶} (۱) - «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُومٌ» E\ صف: ۴ ..

جماعت را بنویسند. بدبخت کسی است که خودش را محروم کند و یا به قول صاحب عروه الوثقی: «گرفتار وسوسه

(۱) - «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنِينَ مَرُّصُونَ» صف: ۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۴

شیطان، در عدالت امام جماعت گردد تا از فیض جماعت محروم گردد». ۴۰۷

استفاده بهینه از زبان در ماه رمضان

دومین استفاده: باید از زبانتان در این ماه خیلی بهره ببرید؛ نماز، قرآن، ذکر.

دعاهای ماه رمضان در زاد المعاد و مفاتیح ذکر شده است. از زبانتان تا می‌توانید کشت کنید. هر کلمه‌ای که از زبان خارج می‌شود، کشت و زرع است که بعد - ان شاء الله - بهره بر می‌داری. هر چیزی بهاری دارد، بهار تلاوت قرآن مجید هم ماه مبارک رمضان

است که ابرار و اخیار مواظب بودند در سی روز، سی ختم قرآن می خواندند.

شخصی از حضرت رضا علیه السلام می پرسد: «سوره های قرآن را از حفظ هستیم، از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی قرآن بخوانم؟»

فرمود: از روی قرآن نگاه بکن و بخوان که چشمت هم بهره ای برده باشد». ۴۰۸

اگر منکری دیدید از زبانتان استفاده نمایید و نهی کنید؛ خصوصاً روزه خوری. اگر با چشمتان دیدید کسی آشکار روزه می خورد مبدا اعتنا نکنید. ترس از شیطان است. با کمال لطافت در سخن، به او بگو: «اگر مریض هستی، داخل خانه در پنهانی بخور تا هتک ماه خدا نشود».

اگر کسی آشکار در ملاً عام روز ماه رمضان روزه بخورد باید او را بیش حاکم شرع بیاورند. بسته به نظر اوست. ۲۵ تازیانه به او بزند چون این شخص احترام ماه خدا را نگاه نداشت.

با این زبانتان برای رفیقان خیرخواهی کنید. او را به ترک گناه وادارید. جوان عزیز! اگر دیدی رفیقت می خواهد سینما برود،

جلویش را بگیر. نصیحتش کن. با زبانت برای رضای خدا
خیر خواهی اش کن. او را به مسجد بیاور. در این ماه رمضان اگر
کسی بدهکار است دینش را ادا کن، مخارج یومیّه اش را ندارد، به او
افطاری و سحری بده هر

(۱) - عروۃ الوثقی: ۳ / ۱۱۴.

(۲) - سفینه البحار: ۲ / ۴۱۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۵

چه بتوانی. آدمی باید حریص در بهره برداری از عمر باشد. ابواب
خیر مفتوح است تا چه کسی زرنگ باشد.

تفکر یک ساعت بهتر از عبادت یک سال

قسمت دوّم از عبادت را بگویم و آن رشته تفکر و عبادت قلب
است.^{۴۰۹} یک ساعت فکر، بهتر از یک سال عبادت است؛ یعنی آدمی
هوشیار گردد، چیز بفهمد. از روح و روحانیت، امور باقیه،
خودشناسی و خداشناسی، معادشناسی، سعادت شناسی، سر در بیاور.

^{۴۰۹} (۱) - تفکر ساعة خیر من عبادة سنة (بجرا لآنوار: ۷۱ / ۳۲۷ ح ۲۲) ..

در رشته‌های تفکر در اموری که تضمین کننده دنیا و آخرت بشر است.

بشر امروزه تفکرش فقط در مادیات است. فضانوردی که چقدر زحمت دارد و چقدر پولها که خرج می‌شود برای این که به کره ماه برود ببیند آن جا معدنی هست استفاده ببرد، یا مثلاً برود در فضا پایگاه درست کند، اگر جنگی پیش آمد کاری بکند که فاتح بشود. تفکری که سعادت بشر است این نیست. دانشهای مادی منهای دانشهای روحی و روحانی غیر از زیان و نکبت برای بشر چیز دیگری نیست.

در مجله مکتب اسلام نوشته بود:

«بزرگترین رقم مصرف قرصها در اروپا و آمریکا قرص مسکن است.»
در نتیجه فشار زندگی، بشر امروز حیات را حیات مادی خیال کرده است، شرافت را در ثروتمندی خیال کرده، هدف زندگی را گم کرده است؛ خیال کرده از صبح که بلند می‌شود برود پول جمع کند و خوراک خوبی، همسر زیبایی، پارک خوبی، اتومبیل آخرین سیستم را پیدا کند، یا مثلاً شرافت را در ریاست می‌داند.

آدمی مرکب از دو چیز است: بدنی دارد و روحی، ظاهری و باطنی، یک جهت

(۱) - تفکر ساعة خیر من عباده سنة (بحار الأنوار: ۷۱ / ۳۲۷ / ح
.. (۲۲)

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۶

مادی، یک جهت روحانی. آدمی غیر از حیوانات است که یک جهت بیشتر ندارند که ماده است و با مرگ نیست می شود. بشر، به اعتبار روحش موجود ابدی است، بدن برای او مرکب است، اتومبیل است. وظیفه اتومبیل این است که صاحبش را به مقصد برساند، خود ماشین شانی ندارد غیر از این که راکب را به منزل برساند. بدن من و تو هم شأنش همین است که روح من و توبه برکت این بدن به سعادهایی برسد، به برکت شنیدن، رفتن، دیدن، برکتی نصیب روح گردد. روح به برکت دست و پا، زبان و گوش برتر از ملک می شود. خیر محض می گردد. طوری می شود ساعتی که می خواهد بمیرد در صف ملائکه

وارد می‌شود.^{۴۱۰} بدن فقط آلت و وسیله و ابزار روح است که به وسیله این قوا بار سفر ببندد، باقی به بقاء الله شود.

بدانید روزه ماه رمضان که اسلام واجب فرموده، نه این که اختصاص به اسلام دارد. خدا هیچ پیغمبری نفرستاد مگر به وجوب نماز و روزه. روزه برای تربیت بشر و تقویت روح بشر، دارویی مؤثر است؛ یعنی اگر بشری بخواهد روزه نگیرد هیچ وقت آدم نمی‌شود. آدمی اگر در شهوت شکم فرورفت، گاو می‌شود. اگر در شهوت جنسی زیاد افراط کرد، خوک می‌شود؛ یعنی با او، حدّ وجودی‌اش یکی می‌گردد. فردای قیامت بسیاری از بشرها به شکلهایی وارد محشر می‌شوند که خوک و میمون پیش آنها خیلی زیباست.^{۴۱۱}

لزوم تقویت روح و تضعیف جهات حیوانی

بگذرم. روزه؛ یعنی تقویت روح و تضعیف جهت حیوانی. خوردن و آشامیدن برای انسان باید دوا باشد، جلوگیری از انحلال جسم باشد نه مطلوب بالذات. خوراک، مطلوب بالذات حیوانات است. آدمی خوراکش روی اضطرار و ناچاری است؛ چون

^{۴۱۰} (۱) - «إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ أَنْ يَقُولُوا ذُرِّيَّتِي هَالِكَةٌ كَالَّذِينَ هَلَكُوا قَبْلَ هَذَا» E فجر: ۲۹ - ۳۰ ..

^{۴۱۱} (۲) - میخسر بعض الناس على صور تحسن عندها القردة والخنازير (علم اليقين: ۲ / ۹۰۱) ..

(۱) - «فَادْخُلِي فِي عِبَدِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» فجر: ۲۹ - ۳۰ ..

(۲) - يحشر بعض الناس على صور تحسن عندها القرده والخنازير
(علم اليقين: ۲ / ۹۰۱) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۷

بدل ما يتحلل می خواهد مثل بنزین برای ماشین. اتومبیل بدون بنزین نمی شود، ناچار باید در آن بنزین کرد. شکمت هم همین است، تا چیزی به آن ندهی کار نمی شود، قوّه‌ای نیست، نه دیگر زیاده روی کنی، لذا اطبا گفته اند:

«روزه برای صحت بدن نافع است؛ زیرا که یازده ماه زیاده رویها کرده است، غیر از روزه هیچ علاجش نمی کند؛ یعنی یک وعده غذا ترک شود.»

پیش از ماه رمضان سه مرتبه خوراک می خوری اما ماه رمضان که روزه می گیری ثلثش را ترک کن، نه این که افطار اضافه اش کنی، باز این غلط است. اگر چنین کردی یقین بدان روزه که فایده‌ای ندارد، بدتر هم می شود؛ باعث سوء هاضمه می شود.

روزه یعنی از خوراک مادی کم کردن و به خوراک روحانی افزودن، هر چه را که نیست می‌شود مادی و هر چه نیست نمی‌شود و باقی است، روحانی می‌باشد.

ماه رمضان باید خیلی زبانتان را کنترل کنید. یک کلمه دروغ نگویند. غیبتی نکنید.

ماه رمضان خوشی نفست را کنار بگذار تا بلکه به صراط آدمیت بیایی. اصطلاحی بین علماست: «ملاً شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل». به کتاب خواندن آدم ملاً می‌شود و اما برای آدم شدن جان کندن دارد. زحمت کشیدن دارد: «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود». یک ماه رمضان حق نداری به نفست، خوراک بدهی.

با چشمت، حق نداری نگاه به حرام بکنی. حق نداری جاسوسی بکنی که لعنت خدا بر هر جاسوسی. چشم تو این ماه باید قرآن ببیند. به گوشت حق نداری کلمه حرامی، دروغی، غیبتی بشنوی، به جایش تا بتوانی خوراک روح، شنیدن قرآن، تفسیر، مواعظ، فضایل اهل بیت بشنو که تقویت کننده روح است، حیات و قوت قلب انسانی به یاد خداست.^{۴۱۲} ضمناً همسایه آزاری هم در این ماه باید موقوف

^{۴۱۲} (۱) - یا مولای! بلذکرک عاش قلبی (مفاتیح الجنان/ دعای ابو حمزه ثمالی) ..

شود؛ خواه صدای قرآن باشد یا صدای دیگری که گاهی اتفاق می‌افتد برای تظاهر کردن به دینداری، این هم غلط است.

(۱) – یا مولای! بذکرک عاش قلبی (مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی) ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۸

روزه عام، خاص و خاص الخاص

«صوم عام»؛ یعنی مبطلات روزه را انجام ندهی. «صوم خاص»؛ نفست را از هر گناهی مطلقاً نگهداری و «صوم خاص الخاص» که می‌شود تقویت قلب.

جوانان عزیز! سحرهای رمضان بلند شوید جای پنهانی، خواه به عربی، یا به فارسی، یا زبان هم در کار نباشد، در دلت با خدای خودت راز و نیازی داشته باش؛ یعنی مثل مریضی که پیش طبیب حاذق، یکی – یکی درد دل‌هایش را می‌گوید. درد تو با خدای خودت دردهای باطنی است، هر موقع که متوجه به حضرت نورالانوار می‌گرددی، نوری به دلت افاضه می‌گردد. گرفتاری مادّی هم داری، بگو: یا مولای! گرفتارم کجا بروم «من لی غیرک»؛ خدای

کریم، امروز روز اول است، اگر تو یار ما باشی می‌توانیم روزه بگیریم؛ ولی اگر ما را به خودمان واگذار کردی، می‌ترسیم از هر چیزی محروم بشویم. «لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداء؛^{۴۱۳} خدایا! ما را یک آن به خودمان و امگذار!».

جوانان عزیز! محاسبه داشته باشید با خدای خودتان. اگر روز، گناهی از شما سر زد؛ نگذارید برای شب دیگر، همان شب گناهتان را در نظر بیاورید و خجل بشوید، استغفار و جبران کنید.

گناهان ثبت شده پاک می‌شود

داستان کوتاهی بگویم. در کتاب لوامع البینات نوشته است که:

«جوانی تائب رو به خدا آمد تا جایی که یک دفتر جیبی در بغلش گذاشته بود اگر روزها توسط زبان یا چشم یا دست و پایش، گناهی از او سر می‌زد آن را ثبت می‌کرد.

سحرها در خانه خدا، آن گناه را به یاد می‌آورد، از صمیم قلب می‌گفت: الهی! العفو.

(۱) - بحار الأنوار: ۱۴ / ۳۸۷ / ح ۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۲۹۹

عادت این جوان صالح چندی این بود. یک وقت گناهی از او سر زد دفتر را از بغلش در آورد که بنویسد دید تمام صفحه‌هایی که گناهانش را در آن نوشته بود پاک است سر جایش نوشته شده آیه قرآن: «... فَأَوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...»^{۴۱۴} هر کس توبه کند نه فقط خدا پاکش می‌کند بلکه علاوه، سر جایش ثواب ثبت می‌شود. بشارت از این بالاتر نمی‌دانم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از نمازهای یومیّه دستها را به دعا بلند کنید و بگویید:

بک یا الله».^{۴۱۵}

(۱) – فرقان: ۷۰.

(۲) – وارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلاتکم (امالی / خطبه شعبانیّه: ۸۵).

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۰

^{۴۱۴} (۱) – فرقان: ۷۰.

^{۴۱۵} (۲) – وارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلاتکم (امالی / خطبه شعبانیّه: ۸۵).

جلسه سی‌ام: روزه و عبادات جسمی و قلبی

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^{۴۱۶}

روز گذشته عرض شد ماه رمضان مختص به عبادت است؛ عبادات بدن و عبادات قلبی. عبادات بدنی ذکر شد (آنچه با زبان، چشم، دست و پا و با اعضا و جوارح انجام داده شود). عبادات قلبی هم یکی از رشته‌هایش تفکر است. این رشته عبادت قلبی، مخصوصاً در ماه مبارک ارزش دارد.

آدمی، حقیقت عبادت است. از اندیشه، ادراک و فهم، تا وقتی ادراک درست کار می‌کند که جهات معده‌ای شهوانی بر او غالب نشده باشد؛ خصوصاً دستگاه هاضمه اگر گرفتار خوراک زیاد باشد، وضع ادراک آدمی خراب می‌گردد. گاهی ادراک از کار می‌افتد و خفهاش می‌کند.

خلاصه، خوراک زیاد با ادراک صحیح جور در نمی آید.
خوراک جهت حیوانی و ادراک جهت انسانی است، با یکدیگر تضاد
دارد. روزی که آدمی روزه است، قوه

(۱) - آل عمران: ۱۹۰ - ۱۹۱ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۱

ادراکیّه اش آماده است که مطالب عقلیه را ادراک کند. هر چه معده
خالی تر باشد، قوه ادراک بیشتر است تا برسد به ادراک لذت ذکر
خدا که با شکم پر، محال است. فعلاً در حدّ گاو هست، کجا از ذکر
خدا لذت می برد و در صف ملک در حال روزه می رود؟! هر چه روز
بلندتر باشد، هر چه هوا گرمتر باشد و هر چه سحر کمتر خورده
باشد، روحش از ذکر خدا بیشتر لذت می برد: «یا من ذکره حلو»
همان لذت ذکرش، خالی بودن معده را جبران می کند.

چهل شبانه روز امساک کامل حضرت موسی علیه السلام در کوه طور

جناب موسی بن عمران چهل شبانه روز^{۴۱۷} در کوه طور هیچ نخورد و
نیاشامید.

^{۴۱۷} (۱) - «وَوَا عَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مَبِثَّ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...» E\ اعراف: ۱۴۲ ..

چهل شبانه روز یک لقمه نان از گلوش پایین نرفت؟ یک جرعه آب هم ننوشید.

تعجبی ندارد. قوت روح، جسد را نگه می‌دارد. روح اگر قوی شد، جسد را تازه و حتی جسد زیر خاک را هم نگه می‌دارد.

طراوت پیکر ابن بابویه، شیخ صدوق و احمد بن موسی پس از سالها

در کتاب روح و ریحان ذکر کرده است که:

«در زمان ناصرالدین شاه قاجار، قبر شریف علی بن بابویه قمی – که در ری است – نیاز به تعمیر پیدا کرد؛ چون در اثر آمدن سیل منهدم شده بود. به شاه خبر دادند.

مبلغی معین گردید برای بنا و تعمیر. وقتی می‌خواستند شالوده بریزند قبری آشکار شد. بدن ابن بابویه قمی پس از هزار سال تازه بود؛ حتی ناخنهای شیخ که حنا بسته بود، رنگ حنای ناخن هم از بین نرفته بوده است که می‌نویسند بعد هم خبر به شاه دادند گفته بود خودم مایلم بیایم این منظره را بینم. می‌آید و بعد بنا را تعمیر می‌کنند که

(۱) - «وَوَا عَدْنَا مُوسَى ثَلثِينَ لَيْلَةً وَأَثَمْنَهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...» اعراف: ۱۴۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۲

همین تعمیر هم هنوز باقی است.»

مثل شیخ صدوق که نظایرش زیاد است. قوت روح است. ماده محکوم روح است.

جناب احمد بن موسی (شاهچراغ) نوشته‌اند که:

«پیدایش قبر شریفش در اثر انگشتی بوده که در دست مبارکش بوده است که بر آن نوشته بود: احمد بن موسی الکاظم علیه السلام که شناخته گردید آقا پسر موسی بن جعفر علیه السلام است. جسد پس از مدت‌ها تر و تازه بود.»

سعی کنید در این ماه رمضان خوراکی‌های روحانی نصیبتان گردد. یک ماه از کارهای حیوانی فاصله می‌گیرید. پس بیایید در عوضش به کارهای روحانی بچسبید و آن علم است.^{۴۱۸} دوش به دوش ملک شویم. صاحبان علم شویم. حالا که به برکت ماه رمضان معده‌ها

^{۴۱۸} (۱) - «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلِكُ وَأُولُو الْعِلْمِ...» E آل عمران: ۱۸ ..

خالی است خوب می‌توانید چیز بفهمید و علم یاد بگیرید. پس من هم مضایقه نکنم در علمی که باید بدانید.

خودشناسی؛ ارزشمندترین دانش

اولین دانشی که باید بشر نصیبش گردد «خودشناسی» است^{۴۱۹} که دیروز اشاره‌ای شد. بشر امروزه که در امور مادی بسیار ترقی پیدا کرده چون از خودشناسی بی‌خبر است، فایده حقیقی ندارد. تمام اختراعات غیر از وبال و نکت چیز دیگر ندارد. بشر امروز خودش را شناخته است، هنوز به خیالش حیوان است و به مرگ نیست می‌شود. عالم دیگری ندارد! بشر امروزه نفهمیده که غیر از حیوان است. حیوان مقدمه و برای خلقت انسان است.^{۴۲۰} برای شما آفریده شده‌اند و شما هم برای خدا.^{۴۲۱} شناخت، خود،

(۱) - «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَنَّكُمْ لَعَلِمٌ...» آل

عمران: ۱۸ ..

(۲) - من عرف نفسه فقد عرف ربه (غررالحکم: ۲ / ۶۲۵) ..

^{۴۱۹} (۲) - من عرف نفسه فقد عرف ربه (غررالحکم: ۲ / ۶۲۵) ..

^{۴۲۰} (۳) - «وَأَلَّعَمَ خَلْقَهَا لَكُمْ...» E\نخل: ۵ ..

^{۴۲۱} (۴) - خلقت الاشياء لاجلك وخلقك لاجلي (الجواهر السنیه: ۳۶۱) ..

(۳) - «وَالْأَنْعَمَ خَلَقَهَا لَكُمْ...» نحل: ۵ ..

(۴) - خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلى (الجواهر السنیه: ۳۶۱)

..

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۳

شؤونی دارد از آن جمله: هر عاقلی در مدّت عمرش صدها بار
برایش پیش آمده دو اقتضای ضد در وجودش هست. در هستی‌اش دو
اقتضاست؛ مثلاً هر کاری که می‌خواهد بکند یکی می‌گوید بکن،
دیگری می‌گوید نکن و اکثراً می‌شود حالت تحیر و دو دلی پیدا
می‌کند چه خوب و چه بد.

فرض کنید می‌خواهد در راه خدا خرج کند، درونش یکی صدا
می‌زند بده، خدا عوضش می‌دهد، دیگری می‌گوید ای بابا! پیری،
کوری در پیش است. همیشه دو اقتضای متضاد در تمام شؤون هست
یکی می‌گوید بکن، دیگری می‌گوید نکن، هر فردی در هستی
خودش این معنی را ادراک می‌کند که امر به ضدّین یا نقیضین دارد.

جنبه حیوانی و روحانی انسان

بشر دو جنبه دارد جنبه حیوانیت و روحانیت. خصوصیت آدمی در بین موجودات همین است. هر موجودی مقامی دارد،^{۴۲۲} مگر آدمی که بین دو جنبه گرفتار است. نفس و هوا و شهوات حیوانیه. از آن طرف عقلش، روحش دعوتش می کند به عالم باقی که به ابرار و اخیار ملحق گردد. این کشمکش در وجود آدمی است. بشر سر دو راهی عجیبی است. هر قدمی که بردارد بین الامرین است. این جا آدمی مختار است خواسته نفس را بشنود یا روح را. اگر تابع نفس شد عاقبه الامر حیوانی از حیوانات عالم آخرت می گردد که برای او مالکی است. شخص گنهگار بعد از مرگ، مالک دارد، مالک جهنم، مالک حیوانات دو پا، در برزخ است هر کس ذلیل نفس و هوا شد فردا باید ذلیل مالک جهنم باشد تا می خواهد صدایشان بیرون آید همه را تو سری می زند.^{۴۲۳} صدایتان

(۱) - «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» صافات: ۱۶۴ ..

(۲) - «قَالَ اخْشَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ» مؤمنون: ۱۰۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۴

^{۴۲۲} (۱) - «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» E\ صافات: ۱۶۴ ..

^{۴۲۳} (۲) - «قَالَ اخْشَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ» E\ مؤمنون: ۱۰۸ ..

بگیرد! در دنیا چقدر به شما التماس کردند بیاید آدم شوید، راه حیوانات را طی نکنید! اگر بشری شد حرّ، ذلیل نفس و هوا نشد، آن ندای رحمانی را ادامه داد که دعوت به باقی می‌کند. بشارت برای چنین افراد است.^{۴۲۴} آن جوان قوی که تا زن اجنبیه‌ای جلوش رد می‌شود روح لطیفش می‌گوید نگاه نکن، به وسوسه نفس هیچ اعتنایی ندارد، آیا مساوی است با آن جوانی که تا چشمش می‌افتد چنان ذلیل می‌شود تا جایی که دنبالش می‌افتد. بدانید! در پیروی از فرمان خدا عزّت و خلاصی از اسارت است و در پیروی از نفس و هوا ذلیل شدن و تو سری خوردن از نفس و هواست.^{۴۲۵}

سخنی جاودانه از علی علیه السلام در زشتی ظلم و ستم

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«اگر سلطنت هفت اقلیم را به من بدهند که در برابرش پر گاهی از دهن موری به ستم بگیرم نخواهم پذیرفت.»

^{۴۲۴} (۱) - «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اخْتَرُوا الشَّيَاطِينَ أَنْ يُجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً بِأَبْصَارِنَا وَمَا نَحْنُ بِبَالِيٍّ» E\ حاشیه: ۲۱ ..

^{۴۲۵} (۲) - واللّه لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها على ان اعصى الله في نعمة اسلبها جلب شعيرة ما فعلته (نسخ البلاغه صبحی صالح/ خ ۲۲۴) ..

علی علیه السلام عزیز است. اقتضائات نفس و هوا هیچ اثری در او نمی‌گذارد. قیاس کن با آن بدبختهایی که برای مقام ریاستشان چه ظلمها می‌کنند، این ذلت است.

پاسخ جالب عالم به پادشاه مغرور و متکبر

در سابق، سلطانی با طمطراق می‌گذشت، به عالمی رسید که نشسته بود. عالم از جایش حرکت نکرد. سلطان ناراحت شد و نزدیک آمد. باز هم آن عالم از جایش بلند نشد. گفت: «مگر مرا نمی‌شناسی؟»
گفت: «چرا شما را خوب می‌شناسم؛ شما غلام کسی هستی که من سلطان او هستم.»

یعنی تو اسیر ریاست و شهوتی، در حالی که شهوت و ریاست مغلوب من است. تو ذلیل پول هستی، من که پول نمی‌خواهم.

(۱) - «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ...» جاثیه: ۲۱ ..

(۲) - وَاللَّهِ لَوْ اعْطِيتِ الْاِقَالِیمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتِ افْلَاكِهَا عَلٰی اَنْ
اَعْصٰی اللّٰهَ فِی نَمْلَةٍ اسْلَبَهَا جَلْبَ شَعِیرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ (نهج البلاغه صبحی
صالح / خ ۲۲۴) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۵

خنی شدن نقشه عثمان با هوشیاری حضرت ابادر علیه السلام

یا مانند داستان ابودر، وقتی که در شام تبلیغات ضدّ اموی را بدون
ترس پیاده کرد، هر چه می‌تواند مقام علی علیه السلام و بطلان
عثمان را آشکار می‌کند. از جلوی کاخ عثمان گذشت، متحیر
می‌شود، فریاد می‌زند و اعتراض می‌کند: این است راه و روش
انسان؟!!

عثمان هر چه کرد بتواند ابودر را ساکت کند نتوانست. دو غلام
زرنگ داشت که خیلی هوشیار بودند. دو یست اشرفی به این دو غلام
داد و گفت: «اگر توانستید به ابودر بقبولانید، من شما را آزاد
می‌کنم». آنها هم کیسه اشرفی را برداشتند آمدند خدمت ابودر،
وقتی نشستند پولها را جلوی ابودر گذاشتند. ابودر گفت: «از
کجاست؟!».

گفتند: «از بیت المال است».

گفت: «به همه این اندازه دادید؟».

گفتند: «خیر، برای شماست».

گفت: «من که احتیاجی ندارم. اشاره به تغار کرد، گفت: تا این هست احتیاجی ندارم».

غلامها به خیالشان این تغار پر از اشرفی است. آمدند سر تغار را برداشتند دیدند دو قرص نان جوین است. گفتند: «چیزی که نیست».

فرمود: «یکی برای ظهر و دیگری برای شب، فردا هم که معلوم نیست جزء عمرم باشد».

غلامها به التماس افتادند. راستش را گفتند که: «عثمان به ما گذرانده اگر بتوانیم این پول را به تو بدهیم که دیگر اسم علی علیه السلام را نبری، شما را آزاد می‌کنم». بشنو از جواب این مرد فقیه.

گفت: «ان كان فيه عتقكما ففیه رقی». من این پول را بگیرم که شما آزاد شوید، آن وقت خودم بنده او شوم؟!^{۴۲۶}

(۱) - سفینه البحار: ۲ / ۴۵۲؛ لئالی الأخبار: ۱ / ۸۵ (با اندکی اختلاف) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۶

لزوم پرهیز از موارد شبهه

قربان کسی که هوشیار باشد هر وقت. سر دو راهی، راه خدا را رها نکند. همیشه حواستان به خودتان باشد. اگر تشخیص نمی دهید، عندالشبهه بایستید. تا ثابت نشود که رحمانی است انجام ندهید که اگر در راه شیطانی افتادید، سقوطی می کنید که دیگر علاج ندارد. تزکیه نفس؛ یعنی مخالف هوا، روح را تقویت، هوا و هوس را تضعیف کن که به نفع خودت است. روزه ماه رمضان اگر بر کسی گران باشد، از روی نادانی است. اگر پرده عقب رود و حقیقتش را ببینی که خدا چه منّتی بر خلق گذاشته، از شوق، روز شماری می کردی که چه وقت ماه رمضان بیاید. باید ماه رمضان عیدت بشود: «السلام علیک یا عید الاولیاء». شرافتمند می شوی. از حیوان جدا می شوی. تا آدم نشوی که در عالم اعلی راه نداری. فرض کنید نوشته اند: کسی که گریه بر حسین علیه السلام کند بهشت برایش واجب است، بدانید

ثوابها فرع بر این است که آدم شود، بشود بهشت برود، آن وقت بهشت برایش واجب است. اگر کسی ایمانی ندارد، به بهشت هم راهی ندارد.

چشم پوشی و توجیه شگفت‌انگیز علی علیه السلام

فمضیت ثمة قلت لا

یعیننی ۴۲۷

ولقد امر علی اللّیّم یسبّنی

این شعر نسبت به علی علیه السلام است. خود علی علیه السلام می‌فرماید: «خودم به گوش خودم شنیدم کسی به من دشنام می‌داد، من روی خودم نیاوردم گفتم لابد به علی دیگری بد می‌گفته است».

تو حدّ وجودیت آن قدر ناچیز است که تحمل این که از حرفی بگذری نداری. به قدری ذلیل هستی که یک خیالی، رهایت نمی‌کند، آیامی شود در بهشت نزد اولیای خدا

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۷

باشی؟ مرد کسی است که از خدا غافل نشود. ^{۴۲۸} ریاست گوش
نزند. هر کس دلیل اینها است بهشت جایش نیست. ^{۴۲۹} اینها
مریض اند. بهشت دارالسلام است نه بیمارستان. ^{۴۳۰} عزت و سعادت
برای کسی هست که آن اقتضای رحمانی اش را پیروی کند و بس.
اقتضائات شیطانی اش را پیروی نکند.

رفتن به بهشت و جهنم با پای خود

عرض ما در معرفه النفس بود. یک رشته از معرفت این که نفس
آدمی همیشه بین دو اقتضای ضد است که اختیار یکی از آن دو به
دست خودت است و جبر هم غلط است. کسی را به زور به بهشت
نمی برند. هر کس مایل باشد به پای خودش می رود. هر که جهنمی
می شود با پای خودش جهنم می رود.

^{۴۲۸} (۱) - «رجالٌ لأئلهيهم حجةٌ ولا يبيع عن ذكر الله...» E\ نور: ۳۷ ..

^{۴۲۹} (۲) - «وأولفت الجنة للمتقين» E\ شعراء: ۹۰ ..

^{۴۳۰} (۳) - «لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم...» E\ انعام: ۱۲۷ ..

بدانید! هر كس اوّل وقت رو به خانه خدا می آید، به پای خودش رو به بهشت می رود. هر كس هم رو به سینما رفت، به پای خودش رو به جهنّم می رود. شاعر چقدر خوب گفته:

این که گویی این کنم یا آن
خود دلیل اختیار است ای
صنم ۴۳۱

هر کاری که خواستی بکنی آخرش را ببین: «مرد آخر بین مبارک بندهای است».

فرض کنید سینما همان یک ساعتش کیف دارد و اما آخرش هر گاه از سینما بیرون آمدی، یک پارچه آتش هستی که بی اختیار می خواهی به زن مردم بچسبی! بالأخره ذلیل می شوی. سینما مرکز اسارت است. از حریت می افتد. هر ریاست طلبی، هر پول دوستی، ترسو است. هر خدا طلبی از هیچ کس ترسی ندارد.

(۱) - «رِجَالٌ لَّا تُلْهِهِمْ تِجْرَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» نور: ۳۷ ..

(۲) - «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» شعراء: ۹۰ ..

(۳) - «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ...» انعام: ۱۲۷ ..

(۴) - مثنوی معنوی (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۸

«کسانی که به آنها می‌گویند عده‌ای در کمین هستند که چنین و چنان کنند، می‌گویند ما خدا داریم و خدا بس است ما را».^{۴۳۲}

آخرش را بپایید نتیجه را ببینید. استفاده‌ای که می‌خواهی دنبالش بروی اگر پولت بیشتر می‌شود حمالت بیشتر می‌شود. درد سرت بیشتر می‌شود؛ لذا می‌فرماید که: «عقل مؤمن همیشه جلوی کارش است. اول رجوع به قلبش می‌کند ببیند آیا غذای روح است یا عذاب روح است؟ آیا تقویت روح است یا تقویت نفس و هواست؟ آیا نتیجه باقیه است یا نتیجه فانیه است؟».

فریب خوردن شریح قاضی توسط سگ‌های ابن زیاد!

حکایت شریح قاضی است که ابن زیاد به او گفت: «نظرت در کشتن حسین علیه السلام چیست؟».

^{۴۳۲} (۱) - «الدِّينَ قَالَ لَكُمْ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ* فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ دَارِهِمْ أَسْلَمَ...» آل عمران: ۱۷۳ - ۱۷۴ ..

دفعه اول قلمدانش را به سرش زد که سرش شکست! آیا من فتوا بدهم به قتل حسین علیه السلام؟! حسین علیه السلام بی گناه است.

ابن زیاد شب که شد دو یا سه بدره زر که یک بدره به قدر صد اشرفی ارزش داشته برای شریح فرستاد. وای از این مال! شریحی که روز قبلش چنان عزتی داشت می گفت:

«آیا من فتوا به قتل حسین علیه السلام بدهم؟!» سه بدره زر چنان ذلیلش کرد که فردا در مجلس که حاضر شد، ابن زیاد گفت: «درباره حسین علیه السلام چه فکری کردی؟».

این خبیث با کمال جرأت گفت: «هر چه فکرش کردم، می بینم کشتن حسین علیه السلام لازم است، چرا؟ زیرا می خواهد فساد بکند!». کشتن حسین علیه السلام آسان نبود. ابن زیاد ولد الزنا می دانست چطور مردم را تهیج کند که شمشیر روی حسین علیه السلام بکشند. تا این فتوا را داد، ابن زیاد حرامزاده گفت: «بگوئید فتوا را در مسجد روی منبر برای همه

(۱) - «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ»

فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ
وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ...» آل عمران: ۱۷۳-۱۷۴..

معارفی از قرآن، ص: ۳۰۹

بخوانند». مسلمانها که آمدند، گوش کردند، همه گفتند: «سمعنا
واطعنا». بع د گفت: «هر کس می خواهد برای رضای خدا کار کند،
آماده شود برای جنگ با حسین علیه السلام!». از آن طرف در بیت
المال را هم باز کرد.

آیا کسی هم به یاری حسین آمد؟ بلی، دو پیر مرد سراغ دارم هر
کدامشان مرد هزار مرد بودند؛ یکی حبیب بن مظاهر و دیگر مسلم
بن عوسجه. این دو بزرگوار شبها حرکت می کردند، روزها پنهان
می شدند که مبادا آنها را بگیرند. چه مردانی! هر چند عددشان کم
بود ولیکن به حسب ایمان و حقیقت، مردان بزرگی بودند.

معارفی از قرآن، ص: ۳۱۰

جلسه سی و یکم: وسعت و گستره روح انسان

هر چه به اعضا و جوارح درک می‌شود، در نفس باقی است. آنچه گفته‌ای در حافظه‌ات هست. اگر کسی بخواهد بشمارد، عدد کلماتی که از اوّل عمرش تا حالا شنیده به حساب نمی‌آید. یک ساعت که اعضا در حرکت است تمام در ذات منعکس می‌شود. اگر بخواهند روی کاغذ بیاورند نمی‌شود.

اجمالاً لوحه مادّی برای همه ادراکات در عالم ممکن نیست. اگر یک لوحی باشد از مشرق تا مغرب بخواهند در آن لوح آنچه را که شما دیدید و شنیدید، گفتید و خوردید، حس کردید، در این لوح ثبت کنند باز هم جایش نمی‌شود؛ ولی روح چیست که تمام این نقوش در آن هست بدون تراحم؟ آیا این مطلب برهان نمی‌شود بر این که آدمی ذاتش مادّه نیست بلکه حقیقت آدمی که نفس ناطقه باشد و این همه مدرکات در آن جای گرفته، مجرد است.

دو داستان برای شناخت روح و قدرت روح و فهمیدن این که روح حاکم بر بدن است ذکر می‌شود.

محمد بن زکریّا و معالجه خوارزمشاه به کمک تقویت روح

خوارزمشاه مبتلا به فلج شده بود. اطّباّی که در دسترس بودند

معاینه کردند گفتند:

«فایده‌ای ندارد». متخصص در آن زمان، استاد کل در طب، «محمد

بن زکریای رازی» بوده. خوارزمشاه احضارش می‌کند. بعد از این که معاینه‌اش می‌کند، متوجه می‌شود که این درد به دواهای عادی علاج شدنی نیست مگر این که از قوه روح استمداد بشود.

خواست مداوای روحی کند، رو کرد به سلطان گفت: «قول بده آنچه را که در مداوای تو عمل کنم در امان باشم». بعد امر کرد حمام را گرم کنند و درجه حرارتش در اختیار طبیب باشد و سلطان را برهنه کنند. وسط حمام یک قطعه سنگ باشد و سلطان را روی سنگ داغ بنشانند و داخل حمام هیچ کس نباشد تا وقتی که من خودم بروم برای مداوایش.

محمد بن زکریا گفت: «آتش حمام را زیاد کنید (تا بخار زیاد شود و مفاصلش را نرم کند)».

هنگامی که عرق کرده مفصلها همه رطوبتش زیاد شده بود، آن وقت شمشیر برهنه‌ای به دست گرفت (هیکلش هم قدری موحش بوده است) در حمام را که بسته بودند، یکدفعه در را محکم زد و چند

فحش به شاه داد. شمشیر کشیده رو به مریض آمد. شاه هم از ترسش خودش را در خزینه انداخت. بالأخره بلند شد.

طیب چنان مرعوبش کرد که روح به میدان آمد. قوه واهمه به کار افتاد و بدن را بلند کرد. خلاصه وقتی که شاه خودش برخاست و به خزینه رفت، محمد بن زکریا هم برگشت و لباسش را پوشید، اسبش را سوار شد و فرار کرد. سلطان متوجه شده صدا زد: «لباسم را بیاورید». و آن وقت گفت: «محمد بن زکریا را بیاورید تا خلعتش بدهم». غرض مسأله قدرت روح است.

تأثیر شگرف تلقین در انسان

نظیر آن دو نفر مقصر که محکوم به اعدام بودند چشم یکی را می‌بندند در مقابل دیگری که چشمش باز بوده، رگش را می‌زنند خونس را می‌گیرند. آن قدر خون می‌آید که می‌افتد و می‌میرد. دوومی را می‌آورند چشمش را می‌بندند؛ اما رگش را نمی‌زنند،

معارفی از قرآن، ص: ۳۱۲

تنها اشاره‌ای به بدنش می‌کنند؛ چون چشمش بسته بود به خیالش رگش را زده‌اند، از وضع رفیقش دقیقه شماری می‌کرد اجمالاً همان موعدی که آن رفیقش افتاده بود او هم افتاد و مرد الی غیر ذلک.

اطبای جدید هم گفته‌اند: «تلقین مؤثر است». اگر کسی تلقین مرض به خودش کند بالأخره از پای می‌افتد؛ چنانچه تلقین اسلامی نیز مؤثر است؛ حتی گفته شده مار گزیده تا نفهمیده مار او را گزیده است، امید خوب شدنش هست؛ ولی تا فهمید کار مشکل است. سرش این است که در اثر هول و هراس، جریان خون سریعتر وزود سم به قلب می‌رسد و از کار می‌افتد.

بدن، مرکب روح انسان

می‌خواهم به برهان و داستان بفهمانم که شما این بدن نیستید، این بدن مرکب شماست. اگر گفتم نشانه بده، می‌پرسم می‌شود عقلت را نشان من بدهی. موجود غیر مادی دیدنی نیست بلکه آثارش را می‌توان دید آثار روح جنبش بدن است. کارهای روح در این بدنت نظیر قوه حافظه – که عرض شد – از برهانهای روح «لا یشغله شأن عن شأن».^{۴۳۳} لقمه گذاشته در دهنش، ذائقه درک می‌کند

شیرین است. در همان آن زبان مشغول حرف زدن است دندان هم می‌جود و زبان هم حرف می‌زند و در همان حال چشمش هم می‌بیند، گوشش هم می‌شنود در عین حالی که حافظه‌اش کار می‌کند، سراسر بدنش در کار است؛ حتی دست و پا هم در همان آن در حرکت است بدون این که دستگاهی مزاحم دستگاه دیگری بشود. قوای باطنی‌اش در کار است در عین حال نفس هم می‌کشد.

خداوند برای نفس کشیدن آدمی مجرای دیگری جز دهان قرار داده است و آن بینی است. یکی از اسرارش آن است که وقتی دهن را پر کردی از لقمه، نفس راهی

(۱) – دعای مشلول ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۱۳

ندارد، دو سوراخ دماغ یدکی است که اگر دهن لقمه داخلش هست، از راه بینی نفس بکشی و دو تا سوراخ برای این است که اگر یکی بود خطر داشت، ممکن است بند بیاید.

اجمالاً «لا یشغله شأن عن شأن» تا بشر خدای را بشناسد.

مرگ موجودات نشانه‌ای از قدرت خداوند

دعای جوشن کبیر نامهای نیک پروردگار است که همیشه خوب است خوانده شود؛ بالأخص ماه رمضان و شبهای احیا.

به یک جمله از دعای جوشن التفات کنید: «یا من فی الممات قدرته».

هر که بخواهد قدرت خدا را بفهمد ساعت مرگ کسی حاضر شود. این همان بشری بود که چندین کیلو بلند می‌کرد. همان بشری بود که با زبانش چقدر ذکرها می‌خواند. حالا یک کلمه می‌خواهد بگوید زبانش نمی‌جنبد.

آیا چه شنیدند که خاموش شدند؟

آنان که به صد زبان سخن می‌گفتند



آن سخن گویان خاموش

روبه گورستان دمی

ساعت مرگ هر چه بخواهد کاری بکند نمی‌تواند، بر خلاف ساعتهای دیگرش، قدرت دیگر نیست. ساعت مرگ می‌فهمد قدرت، مال دیگری بود.

پندی ارزشمند از اسکندر ذوالقرنین

گویند: «اسکندر ذوالقرنین در بین سلاطین مشهور است حکیم بوده است. موقعی که خواست بمیرد، وصیت کرد گفت: جنازه من را نپوشانید؛ یعنی در تابوت پوشش نمی‌خواهد، آشکار بگذارید و دو دستم را هم آشکار بگذارید. کسی هم نفهمید منظورش چیست. بعد از این که جنازه را حرکت دادند، علما و دانشمندان جملاتی

(۱) - مثنوی معنوی.

معارفی از قرآن، ص: ۳۱۴

گفتند. مادرش رو کرد به جنازه اسکندر گفت: «پسر جانم! در حال حیات خیلی خلق را موعظه کردی لکن موعظه امروزت از تمامش بالاتر است. این که گفתי دست خالی ام را نشان مردم بدهید تا خلق ببینند با دست خالی می خواهی زیر خاک بروم».

آدمی باید شعور پیدا کند، شعور هم ساعت مرگ پیدا می شود. می فهمد تمام اشتباه بود.

حکایت حکمت آمیز بهلول با وزیر هارون در گورستان

روزی وزیر هارون الرشید کنار قبرستان رد شد دید جناب بهلول تنها در قبرستان استخوانها را جا به جا می کند، عقب چیزی می گردد. گفت: «بهلول! این جا چکار می کنی؟».

گفت: «امروز آمده ام میان اینها از هم جداشان کنم، فرق بگذارم بین وزیر، دبیر، سرهنگ، سرتیپ، تاجر، حمال. من می خواهم بینم داخل اینها کدامشان وزیر هستند، هر چه نگاه می کنم می بینم تمام مثل هم هستند. اینها بی خود در دنیا توی سر هم می زدند (مرد آخر بین مبارک بندهای است)».

گفت: «خوب بهلول! تو چرا شهر را رها کردی، آمده‌ای این جا ماندنی شدی؟».

گفت: «حقیقتش این است که در شهر اذیت می‌کنند. این جا کسی کارم ندارد».

گفت: «آیا گفتگو با مرده‌ها هم داری؟».

گفت: «بلی».

گفت: «آیا جوابت می‌دهند؟».

گفت: «همه یک جواب می‌دهند. من به آنها می‌گویم: ای قافله بار انداخته متی تر حلون؟! چه وقت از این جا حرکت می‌کنید؟ آنها هم می‌گویند: حتی تجیئون! ما این جا بار انداخته‌ایم منتظر شما زنده‌ها هستیم که با هم وارد صحرای محشر شویم».^{۴۳۵}

(۱) - «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» واقعه: ۴۹ - ۵۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۱۵

کلام در بیان خودشناسی و خداشناسی بود و برای حدیث مشهور از رسول اکرم صلی الله علیه و آله «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^{۴۳۶}

تطبیق‌هایی ذکر گردید. چشم آدمی خدای را نمی‌بیند و چون نمی‌تواند ببیند نباید گفت خدای نادیده را چگونه باور کنیم.

این خلاف عقل است. چشم حیوانی می‌تواند جسم سایه اندازی را ببیند، پس اگر جسم لطیفی باشد مثل هوا، چشم آن را نمی‌بیند تا چه رسد که اصلاً مادی نباشد.

خلاصه، اگر چیزی لطیف شد، چشم آدمی نمی‌تواند آن را ببیند نه این که آن جسم نیست.

رجوع به نفس خودت کن آیا کسی می‌تواند منکر هستی خودش بشود؟ آیا خودت را هم می‌توانی ببینی؟ این که می‌بینی، خودت نیستی این آلت و مرکب است.

روح تو مجرد است، جسم نیست. به چشم دیده نمی‌شود. خدای عالم هم به چشم دیده نمی‌شود؛ چنان که از آثار روح می‌فهمیم موجود

است. از آثار و مراتب آفرینش خداوند، یقین به هستی او پیدا می‌گردد.

مکان از لوازم اجسام

دیگر از وجوهی که برای این روایت است بعضی گفته‌اند: اشاره به این است که خدا مکان ندارد. جایی که جسم در آن باشد به حکم عقل نمی‌شود گفت خدا کجا هست؟ آیا می‌شود گفت: در آسمان، زمین، عرش و زیر زمین است؟ این حرفها غلط است؛ زیرا جسم، مکان می‌خواهد، نه خالق جسم.

امام علیه السلام می‌فرماید: «این‌الاین».^{۴۳۷} خدای ما مکان خلق کن است. آسمان آفرین است، نه این که جایش در آسمان است. اجمالاً خدای عالم مکان ندارد. شاهدش نفس

(۱) - غررالحکم: ۲ / ۶۲۵.

(۲) - اصول کافی: ۱ / ۸۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۱۶

خودت است. روح من و تو هست، پس کجا هست؟ اگر کسی پرسد
جان تو کجاست، اصل سؤال غلط است.

از مغز سر تا انگشت پا، هر کجا دست بگذاری بگویی این جا روح
است، غلط است، این جا روح نیست. جان، موجود مجرد منوری است
که محیط به بدن است.

ظاهر و باطن بدن را گرفته است نه این که حال و محل است. نه
این که جان چیزی باشد که داخل سرت رفته باشد. روح انسان سایه
انداز نیست که مکان بخواهد. می شود در بدن زنده ای که جان
نباشد:

«یا من لا یحویه مکان ولا یخلو عنه مکان». ^{۴۳۸}

«ای خدایی که جا نداری! جایی هم نیست که نباشی!».

«... أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»؛ ^{۴۳۹} خدای عالم محیط به تمام عوالم
است؛ اما جایی ندارد، جا خلق کن است؛ مثل روحت. از سر تا پایت
جایی نیست که جان نباشد، اگر جان نداشته باشد فلج یا مرده است.
تمام اجزای عالم هستی نه جای خداست و نه از خدا خالی است. هر

^{۴۳۸} (۱) - بحارالأنوار: ۴۱ / ۴۴.

^{۴۳۹} (۲) - فصلت: ۵۴.

کجا بروید خدا حاضر است: «... هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»؛^{۴۴۰} هر
کجا باشی خدا با تو است در عین حالی که مکان هم ندارد مثل
جانث.

عجز انسان در شناخت ذات خداوند

دیگر از وجوهی که ذکر کرده‌اند؛ چنان که روح فقط از آثار و
نشانه‌هایش آدمی یقین به آن دارد اما فهمیدن حقیقتش محال است،
هیچ بشری کنه روح را ندانسته است،^{۴۴۱} با این که شکی در بودن آن
و آثارش نیست بلکه شرف بدن، روح است.

(۱) – بحار الأنوار: ۴۱ / ۴۴.

(۲) – فصلت: ۵۴.

(۳) – حدید: ۴ ..

(۴) – «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ

لَعَلِّمَ إِلَّا قَلِيلًا» اسراء: ۸۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۱۷

^{۴۴۰} (۳) – حدید: ۴ ..

^{۴۴۱} (۴) – «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» E\ اسراء: ۸۵ ..

نه همین لباس زیباست
نشان آدمیت^{۴۴۲}

تن آدمی شریف است به
جان آدمیت

ولی حقیقت جان آدمی را هیچ کسی نمی‌داند. کسی هنوز از جان خودش سر در نیاورده که حقیقتش چیست، فقط کارهایش رامی‌بیند؛ چنان‌که پی به ذات خدانی تواند ببرد. ای بشر! تو که جان خودت را نمی‌دانی چطور می‌توانی ذات خدا را بشناسی؟!

سخنی ارجمند از علی علیه السلام درباره شگفتی کار عزرائیل

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«مخلوقی از مخلوقهای خدا جناب عزرائیل است. تو در کار عزرائیل حیرانی. توی اتاق دربسته که سر سوزنی روزنه‌ای نیست، آیا حس می‌کنی وقتی عزرائیل از دربسته جانش را گرفت؟ وقتی ملک، جان کسی را می‌گیرد آیا تو می‌بینی؟ از این بالاتر، بچه در شکم مادر، ملک‌الموت جانش را می‌گیرد. آیا ملک‌الموت در شکم مادر می‌رود و جان بچه را می‌گیرد، یا این‌که تا اشاره کرد، قوه جاذبه الهیه که به

ملک الموت داده است جان بچّه را جذب می کند؟ اجمالاً ای انسان!
تو در کار یک ملک حیرانی، کارش را می بینی خودش را
نمی بینی». ۴۴۳

پرسش پیامبر صلی الله علیه و آله از ملک الموت در شب معراج

در لیلۃ المعراج رسول الله صلی الله علیه و آله به ملک الموت
فرمود:

«در آن واحد اگر بشری مشرق و دیگری مغرب باشد و عمرش تمام
شده باشد

(۱) - سعدی / مواعظ.

(۲) - هل تحسّ به إذا دخل منزلاً؟ ام هل تراه إذا توفّي احدا بل
كيف يتوفّي الجنین فی بطن امّه؟ ایلج علیه من بعض جوارحها؟ ام
الروح اجابته باذن ربّها؟ ام هو ساکن معه فی احشائها؟ كيف یصف
اله من یعجز عن صفه مخلوق مثله؟ (نهج البلاغه صبحی صالح / خ
۱۱۲) ..

^{۴۴۳} (۲) - هل تحسّ به إذا دخل منزلاً؟ ام هل تراه إذا توفّي احدا بل كيف يتوفّي الجنین فی بطن امّه؟ ایلج علیه من بعض جوارحها؟ ام الروح اجابته باذن ربّها؟ ام هو ساکن معه فی احشائها؟ كيف یصف اله من یعجز عن
صفة مخلوق مثله؟ (نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۱۲) ..

چه می‌کنی؟».

گفت: «یا رسول الله! خدای عالم تمام دنیا را برای من مثل سفره‌ای قرار داده که در اختیار من است. در آن واحد هر نقطه‌ای از زمین تحت قدرت من است.».

حرمت تفکر در ذات خداوند

تو که در این ملک حیرانی! آیا می‌توانی در خدا فکر کنی؟ حرام است کسی در ذات خدا فکر کند که خدا چگونه است، غیر از این که از آثارش یقین کنی که خدا همه جا حاضر و ناظر است. هر کجا رو می‌کنی می‌بینی صنع خداست.

وحده لا شریک له گوید

هر گیاهی که از زمین روید

از وحدت فعلش پی می‌بری به وحدت فاعل؛ یعنی تمام دستگاه یکی است. یک مدبّر دارد، صدها، هزارها، میلیونها، میلیاردها مراتب خلقت است تمام برگشتش به یکی است «لا اله الا الله».

روح تو صدها کار می‌کند؛ ولی یکی است. وحدت روح در بدن گواه است بر وحدت ذات بی زوال احدیت در بدن. عالم وجود جزئی و کلی کارها به دست خداست، مثل بدنت از سر تا پایت زیر نظر روح تو است که یک مرتبه احساس می‌کند دندانش درد می‌کند، خاری به پایش خلیده زود آن را بیرون می‌آورد.

غرض تدبیر است چنان که مدبر بدن با صدها کار یکی است، مدبر عالم وجود میلیاردها مراتب هستی، یکی است «**لا اله الا الله**». این بحث مهمی است از معرفة النفس که در آن معرفت رب است. خدا را نمی‌بینی، کارهایش را که می‌بینی، گواهی می‌دهی: «**اشهد ان لا اله الا الله**» مثل جانت، آن را نمی‌بینی؛ ولی کارهایش را می‌بینی، پس من جان دارم چون کارهایش را می‌بینم.

اقسام فعالیت‌های روح انسان

یک قسمت کارهای روح در بدن و با این آلت است. یک قسمت کارهای روح

معارفی از قرآن، ص: ۳۱۹

دارد که آن جدای از بدن است، بالاستقلال بدون آلت کارهایی انجام داده می‌شود.

آنچه به توسط این بدن است بینایی، شنوایی، بویایی، غذا خوردن، تغذیه، تنمیه، دستگاه هاضمه، دستگاه جهاز تنفس این کارهای جان است در بدن.

ساعتی که جان از بدن فاصله گرفت، تمام دستگاهها از کار می‌افتد. یک لحظه پیش از مرگ چشم می‌دید، گوش می‌شنید، زبان حرف می‌زد، یکدفعه خاموش شد، این چه نوری بود؟ معلوم می‌شود این چشم نبود که می‌دید، ساعت مرگ با لحظه قبلش گواه است بر وجود روح. گوش پیش از مرگ خیلی تیز بود که اگر کسی کوچکترین صدایی می‌کرد می‌شنوید. جان که رفت هیچ نمی‌شنود. پس معلوم می‌شود شنوایی مال این گوش نبود.

این زبانی که حالا می‌جنبد پیش از مرگ و بعد از مرگ یکی است، هیچ تفاوتی نکرده چطور شد تا مرگ آمد زبان گنگ شد. پس معلوم شد گویایی مال این تگه گوشت نبود و هکذا تمام این افعالی که در این بدن ظهور دارد گواه است بر این که جانی هست هر چند حقیقتش را نمی‌شناسند.

گفتگوی امام صادق علیه السلام با مرد هندی پیرامون تجرد روح

دلیل دیگری برای وجود روح، کارهایی است که به غیر این آلت بدن انجام می‌دهد. مستفاد از کلمات دربار کشاف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در حدیث مشهوری که برای آن مرد هندی می‌خواست تجرد روح را ثابت کند. مادّین به خیالشان همین گوشت و پوست است. موحدین برایشان روشن است که این گوشت یک آلت بیش نیست، اصل ادراک مال روح است. چند مثال امام می‌زند از جمله می‌فرماید:

«گاهی در خواب متوجه شده‌ای که می‌خندی یا گریه می‌کنی؟».

گفت: «فراوان».

فرمود: «آیا در خواب دیده‌ای صورتهای لذتبخش را و صورتهای وحشت‌انگیز را؟».

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۰

گفت: «فراوان».

فرمود: «آیا در خواب دیده‌ای خوراک می‌خوری و می‌آشامی لذت می‌بری؟».

گفت: «بله».

فرمود: «این کیست که می خورد؟ دهان روی هم است؛ اما می بینی می خوری. پس جان تو غیر از این پوست و گوشت است. معلوم می شود ذات تو غیر از پوست و گوشت است که بعد از این که بیدار شدی برای رفقاییت نقل می کنی».

بعد سؤال کودکانه‌ای می کند، حضرت هم جواب خوبی به او می دهد، می گوید:

«خوابهایی که آدم می بیند تمام سراب است، وقتی بیدار می شود خبری نیست!».

حضرت می فرماید: «گاهی در خواب دیده‌ای که عروسی کرده‌ای؟».

گفت: «بله».

فرمود: «هر گاه بلند شدی خبری بود یا نه؟!».

معلوم می شود حقیقتی در کار است و هم ادراک کننده‌ای موجود است. ماده شعور ندارد. صدهزارها بلکه میلیاردها اتم متصل

کنند یک ذره شعور پیدا نمی‌شود. روح آدمی چیزهایی درک می‌کند که هیچ ربطی به ماده ندارد. مجلس را به داستانی ختم کنم.

هم به قدر تشنگی باید

چشید
۴۴۴

آب دریا را گر نتوان کشید

رؤیای صادق نادر شاه افشار

نوشته‌اند: «وقتی که نادر شاه شب آخر عمرش بود، خوابش نمی‌برد و وحشت داشت. آخر عمرش خیلی کثافتکاری داشته. یک نفر حسن علی معین الممالک نسبت به او خیلی خصوصی بود. همیشه اسرارش را به او می‌گفته. آن شب معین الممالک پرسید که چه خبر است؟ و نادر هم گفت: به شرطی که به هیچ کس نگویی حقیقتش این

(۱) - مثنوی معنوی (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۱

است که قبل از سلطنت یک‌شب در خواب دیدم دو نفر مأمور با احترام من را آوردند در محلی که در آن امامان هستند. آقای که بزرگ آنها بود تا من نزدیک شدم فرمود:

شمشیر را آوردند به کمر من بست فرمود: تو را فرستادم برای اصلاح ایران، به شرط آن که با بندگان خدا خوش سلوکی کنی. این را فرمود من هم از خواب بیدار شدم. از فردا زمینه پیشرفت من پیش آمد تا حالا که می‌بینی هند را هم فتح کردم و ایران را از شرّ افغان نجات دادم (ولی واسفا! در آخر چه اشخاصی که چشمشان را بیرون آورد و چه بی‌گناهانی را که کشت).

گفت: شب گذشته تا خوابم برد در خواب دیدم آن دو مأموری که آن سال مرا احضار کردند همانها هستند، در مرتبه اول با لطف و مهر من را بردند حالا با تو سری مرا بردند حضور همان آقای که شمشیر به کمر من بسته بود، تا حضورش رسیدم به من نهیب کرد فرمود: آیا باید چنین سلوک کنی؟ شمشیرش را باز کردند و با تو سری بیرونش کردند.

شبی که این خواب را دید فهمید آن که او را بالا برده بود پایش
آورد. سحر تا خواب رفت یکدفعه کودتا شد و نادرشاه را خلاص
کردند».

شاعر هم شعری می گوید:

سحر گه نه تن سر نه سر تاج
داشت

سر شب سر قتل و تاراج
داشت

ضمناً این را بدانید اگر سلطنت و مال به کسی داده می شود نه این که
آن شخص آدم خوبی است و اهلیت دارد. اصلاً مال و جاه برای
امتحان است. به هر فردی که داده شود بعداً کشف می شود خیر بوده
یا شر. اگر از سلطنتش عدل و حسن سلوک و فریاد رسی دیده شد
معلوم می شود به خیرش تمام شده، اگر به سلطنت و مالش ملت را
پایمال کرد، نقش بر آبی بیشتر نبوده است. غرض خواب دیدن
نادرشاه است که مربوط به روح و ادراک آن است نه ماده.

لزوم پرهیز از غرور و نازیدن

حالا که چنین است، جان شما گوهر دیگری است که بدن را اراده می‌کند و آن همه ادراکات و عوالم را سیر می‌کند، باید به خودت بررسی. از امروز ذات را خوشگل کن تا فردا نزد خوشگلهای عالم وجود، راه پیدا کنی.

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۲

نوفاً خانمها رودرواسی دارند. افسوس که پیش خانمهایی مثل خودشان رودرواسی دارند! کدام زن است که پیش فاطمه زهرا علیها السلام رودرواسی داشته باشد؟

فاطمه زهرا علیها السلام نگاه اعمالت می‌کند نه ظاهرت. شکلت شکل حیوانی است. طاووس هم قشنگ است، نمی‌خواهد که توبه خودت بنازی. حقیقت تو شکل روح تو است. گاه می‌شود حیوان موحشی می‌باشد که اهل عقل بعضی کشف کرده‌اند عفن‌ترین بوها در تو پیدا می‌گردد، هزار مثقال عطر هم به گورت بزنی فایده ندارد. می‌فرماید: «گاه می‌شود کسی دروغی می‌گوید، بوی گندی از او بالا می‌رود که تا عرش، ملائکه را اذیت می‌کند. ملائکه لعنتش می‌کنند هر چند ظاهر بدنش قشنگ باشد».

پس هر چه زودتر ذات را صفا بده. نگاه خوشگلی بدنت نکن، بیا جمال حقیقی را به دست آور. جمال محمدی و هر کس محمدی صلی الله علیه و آله شد آن جا جمال روح به کارت می خورد. روح تو لباس می خواهد. اگر لباس تو آتش باشد،^{۴۴۵} اگر چنانچه باطن ستمکاران را بینی پارچه آتش آنها را پوشانده است، خوراکش، لباسش، خوابش، بالا، پایین، فرش، مکان، تمام آتش است. جمیع شؤنش این قسم است، پس آدمی باید به خودش برسد، پیش از این که جانش از بدن جدا شود، و زن و حسابی روی خودش بگذارد.

سخنی پاینده از امام سجاد علیه السلام

قرآن می فرماید: «دنیا سرگرمتان نکند».^{۴۴۶} ای پولدارها! دنیا سرگرمتان نکند که از خودت غافل بشوی.^{۴۴۷} سرگرم زیاد کردن ثروت باشی تا مرگ برسد. دنیا فریتان ندهد،^{۴۴۸} به ایمانتان برسید.

(۱) - «سَرَابِلُهُمْ مِّنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ» ابراهیم: ۵۰.

(۲) - «... لَاتُلْهِكُمْ اَمْوَا لَكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللّٰهِ ...» منافقون: ۹.

^{۴۴۵} (۱) - «سَرَابِلُهُمْ مِّنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ» E\ ابراهیم: ۵۰.

^{۴۴۶} (۲) - «... لَاتُلْهِكُمْ اَمْوَا لَكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللّٰهِ ...» E\ منافقون: ۹.

^{۴۴۷} (۳) - «... لَاتُلْهِكُمْ اَمْوَا لَكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللّٰهِ ...» E\ تکوین: ۱ - ۲.

^{۴۴۸} (۴) - «... فَلَا تَغْوِيَكُمْ اَلْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا تَغْوِيَكُمْ بِاللّٰهِ الْغُرُوزُ» E\ لقمان: ۲۳.

(۳) - «أَهْلَكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» تکاثر: ۱ - ۲.

(۴) - «... فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ» لقمان:

۳۳.

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۳

شما که روزه هستید و آنها که روزه نیستند چه فرقی کردید؟! شما مرده‌اید یا آنها؟

می‌ترسد روزه بگیرد که ضعیف بشود، گول و فریب شیطانی است. بدانید در قیامت سرگرمی هیچ نیست، این اوضاع مال دنیاست، پس از مرگ، خودت هستی و عملت.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

«هر چه نامه عملم را زیر و رو می‌کنم عملی از خودم سراغ ندارم، غیر از یک راه مانده و آن فضل و کرم تو است. غیر از آن که دست‌گدایی بلند کنم و بگویم **یا کریم! العفو**».

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۴

اساس دین، کمال و سعادت آدمی، تأمین حیات دنیوی و اخروی اش
«توحید» است:

«قولوا لا اله الا الله تفلحوا».^{۴۵۰}

اگر چنانچه همه بشر این قول را می پذیرفتند، همه می شدند اهل:
«لا اله الا الله» دنیا و آخرتشان تضمین می شد. از هر رذیله ای: «لا
اله الا الله» پاک می کند. کسی که اهل توحید شد، حیات طیبه
اخرویّه اش را تضمین کرده است.

لکن مراد از توحید، در مقام ذات نیست، توحید در مقام مبدأ قولی
است که جملگی بر آنند جمیع ملل عالم مبدأ عالم را یکی می دانند؛
حتی بت پرستها هم عقیده شان بر آن است که این بتها خدای کوچک
است و لکن خدای بزرگ «الله» است.^{۴۵۱} یا مثلاً مظاهری که برای
بت پرستی است تعبیر به خداهای کوچک می کنند و اما خدای

^{۴۴۹} (۱) - برای مزید اطلاع خوانندگان و ثبت در تاریخ، این سخنرانی پس از دو هفته تعطیل و بستن درب مسجد جامع عتیق شیراز و کشتار خونین پنجم رمضان ۹۸ توسط رژیم سفاک پهلوی بوده و حضرت آیه الله دستغیب بیانات وافق درباره مسأله شهادت و تشییع مردم به مقاومت نمودند که چون از بحث تفسیر خارج بود، مقداری به طور خلاصه ذکر شد و بقیه حذف گردید ..

^{۴۵۰} (۲) - بحارالانوار: ۱۸ / ۲۰۲ ..

^{۴۵۱} (۳) - «... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ...» E\ زم: ۳ ..

بزرگ؛ یعنی مبدأ آفرینش یکی است، مگر طایفه ثنویّه که خدا را قبول ندارند.

(۱) - برای مزید اطلاع خوانندگان و ثبت در تاریخ، این سخنرانی پس از دو هفته تعطیل و بستن درب مسجد جامع عتیق شیراز و کشتار خونین پنجم رمضان ۹۸ توسط رژیم سفاک پهلوی بوده و حضرت آیه الله دستغیب بیانات وافی درباره مسأله شهادت و تهییج مردم به مقاومت نمودند که چون از بحث تفسیر خارج بود، مقداری به طور خلاصه ذکر شد و بقیه حذف گردید ..

(۲) - بحار الأنوار: ۱۸ / ۲۰۲ ..

(۳) - «... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...» زمر: ۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۵

آنچه که اسلام زیادتی دارد و به آن می خوانند و توضیح زیاد در قرآن مجید برای آن ذکر فرموده، توحید در الوهیت و ربوبیت است. اهل «لا اله الا الله» شدن؛ یعنی ای انسان! عاقل و هوشیار باش چنانچه اصل ایجادات و پیدا شدن از خداست، پرورش هم از پروردگار عالم است. جمیع شؤون زندگی ات چه در دنیا و چه در

آخرت از خداست. از یک نفس کشیدن تا گفتار و کارهایت، از موقعی که از شکم مادر متولدت کرد، همه چیز به تو عنایت کرد. روز به روز، یک به خودت واگذار نکرد. اگر یک لحظه به خودت واگذار می‌کرد، هلاک می‌شدی.

دستگاههای بدنت را آفرید.

قدرت خداوند در تولید شیر برای کودک

در شکم مادر بودی که خدا رزقت را آماده کرد؛ رزقی که غیر از آن نمی‌شد. بچه وقتی که متولد می‌شود لطیف است. معده بچه کوچک، طاقت خوراک و مرکبات را ندارد. معده لطیف است خوراکی هم لطیف‌تر از شیر تصور نمی‌گردد.

ثقلی در معده ندارد. آن هم مبدأش از خون است. خون رنگش سرخ است، بدل به سفیدی شد. طعمش را چگونه گوارا کرد و آن وقت از چه مجرای؟ پستان، تا بچه در دهنش بگذارد، به اختیار خودش بخورد. سر پستان سوراخ است اما از آن نمی‌چکد: «...
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».^{۴۵۲} و اگر به اختیار خودش نبود، بچه خفه می‌شد. غرضم، رزق تو ای انسان! از خداست.

این شیری که در بدن بچه می‌رود، بدل به ما يتحلل می‌شود. مبدل می‌شود به خون و پخش می‌شود به تمام اجزاء. به هر جزئی اضافه بر آن جزء می‌گردد تا می‌رسد به جایی که زیادی‌اش به صورت موی بدن و ناخن و به وسیله مدفوع خارج می‌گردد.

دستگاه عظیم بدن در هر آنی مشغول کار است. این رزق از کیست؟
آن وقت هر گاه

(۱) - مؤمنون: ۱۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۶

بزرگ شدی خوراکی‌های مرگبه، چه کسی جزء بدن تو می‌کند و هکذا. همه چیزت از خداست. باید این معنی را یقین کرد.

خداوند، خالق همه نعمتها

قرآن تمامش توحید است؛ توحید در ربوبیت است. آیا پرونده تو غیر از آن است که تو را خلق کرده؟ لباس تنت هم از خداست. در سابق از پنبه و پشم بوده حالا که می‌گویند از ماده نفتی است. آیا نفت از کیست؟ چه کسی این خاصیتها را در نفت قرار داد؟ چه کسی هوش

به این بشر داد که نفت را استخراج و تصفیه کند و به این صورت در آورد؟ رسیدنش به دست من و تو هم از خداست. هر چه حسابش کنی از خدا است.

از هر طرف رو کنی آیا غیر از خدا چه کسی به تو چیزی رسانده است؟ هر کسی می‌بینی، آفریده شده اوست.

این هندوانه‌ای که اوّل افطار می‌خوری و شکر خدا می‌کنی، ساخته کیست و کی به دست تو رسانده است؟ کی شیرینی را در میوه‌ها قرار داده؟ توحید در ربوبیت یعنی بر تو واجب است یقین کنی «**لا اله الا الله**» پرورش دهنده خداست و بس. روزی دهنده خداست و بس. تا جایی که جان دادن از خدا و گرفتنش هم از خداست: «**يُحْيِي**

وَيُمِيتُ» تعقیبی که بعد از هر نمازی می‌خوانید با التفات بخوانید: «**لا اله الا الله**» سه مرتبه. «**وحده وحده وحده**» برای تکرار است سه تا توحید؛ یعنی ذات و صفات و افعال. هر صفات کمالیه‌ای از خداست. نعمت دهنده، نجات دهنده، فریادرس، آورنده، برنده، حیات ده، جان گیرنده، تمام از خداست.^{۴۵۳} کتاب «قلب سلیم» قسمت اوّلش که باب توحید است، این مطالب مشروحاً نوشته شده است.

واجب است بر هر مسلمانی که توحیدش را درست کند. اصل کار، توحید است.

(۱) - «... أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» شوری: ۵۳..

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۷

دین یعنی توحید به این معنی که بدانی کارت به دست یکی بوده و هست و خواهد بود.

خلاصه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ...»^{۴۵۴} رئیس جمهور تا رفتگر.

واجب است بر هر مسلمانی که بداند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ» مالک مطلق، حاکم مطلق و به حق، همه خدا، خدا. تمام شؤون به پروردگار بر می گردد.

واجب است بر هر مسلمانی که به خودش گوشزد کند که یک مرتبه مبتلا به شرک نگردد. اگر خدای نکرده روزی ات را از پول در بانک دانستی، آن را که پول به تو می دهد، رازقت گرفتی، او را خدا قرار دادی، مشرک می شوی. گاه می شود این بشر نفهم خودش را مسلمان

می‌داند، آنگاه برای حقوقی که می‌گیرد به او فرمان می‌دهند برو فلان جا را کشتار یا غارت کن، فلان ملت را بکش، می‌گویند چشم! چرا؟ چون ریش است. ریش را این شخص دانسته است.

ای مشرک! برای حقوقی که می‌گیری، اطاعت ظالم می‌کنی؟ ظالم را عدل خدا قرار دادی، تو هم ظالمی. همین که آدمی غیر خدا را کار کن دانست بالاستقلال، غیر خدای را مؤثر شناخت، این مشرک است؛ حتی اگر دکتر را مؤثر دانستی، مشرک می‌شوی. اگر طبیب را بر خوب شدن مستقل دانستی، مشرکی. شافی، خداست.

نمی‌گویم دوا اثر ندارد؛ اما اگر خدا بخواهد، اگر خدا نخواهد حاذق‌ترین دکترها تشخیص نمی‌دهد. بهترین دواها را وقتی خدا نخواست اثر نمی‌کند. تا شخص به مرتبه توحید نرسد، از اسلام خیلی کم بهره است مگر وقتی که برسد به جایی که یقین کند تمام شؤون عالم هستی از خداست و بس. خدا سیری می‌دهد، نه نان.

بد نامی معاویه و سلیمان بن عبدالملک در خوردن طعام

درباره چند نفر نوشته‌اند که سیر نمی‌شدند، یکی از آنها «معاویه» است. بدبخت معاویه! در اثر نفرینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او کرد، برای نوشتن نامه دنبالش فرستاد

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۸

گفت: «خوراک می خورم». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا شکمش را سیر نکند».^{۴۵۵} به این کلمه پیغمبر، تا آخر عمر، معاویه در سفرهایش فراوان خوراک می گذاشتند. خود مردک آن قدر می خورد که آه می کشید و می گفت: «خسته شدم و سیر نشدم». هیچ وقت سیر نمی شد، همیشه گرسنه بود. عرض می کنم اگر خدای نخواهد خوراک مؤثر نیست.

بدتر از او «سلیمان بن عبد الملک» است. می گویند که: «به مکه آمده بود. برای نهار، خاص خلیفه چندین مرغ بریان می کردند، زهر مار می کرد آخرش هم می گفت:

آه سیر نشدم. روزی هنگام صبح از حمام آمده بود. ناشتا حمام کرده بود. گرسنگی به او فشار می آورد. به آشپز گفت: خوراکی چه دارید؟ گفت: برای ظهرتان سه تا گوسفند آماده است! گفت: تا ظهر اگر نخورم می میرم، فکری برای حالا بکن، آشپز رفت دل و قلوه و

روده گوسفندها را به سیخ کشید، روی آتش گذاشت، خودش بلند شد و داد کشید بیاورید که مُردم، نپخته و داغ، نوشته‌اند که این بدبخت یک جا فشار گرسنگی و یک جا هم داغ بودن خوراک تا دست می‌گذاشت دستش می‌سوخت، آستین جبه سلطنتی را پایین می‌کشید با آستین، گوشت را می‌کند که دستش نسوزد».

می‌گویند: «بعد از آن که بنی امیه نابود شدند، در آن زمان، هارون روزی برای تماشا به خزینه اموی آمد. جبه‌ای دید که آستینش چرب است، به این نشانه فهمید که جبه سلطنتی سلیمان بن عبدالملک مروان است». نظایر اینها در تاریخ بی شمار است.

خداوند، رافع گرسنگی و تشنگی

باید یقین کنی سیری و سیرابی هم از خداست؛ یعنی تشنه‌ای، آب که می‌خوری یقین بدان اگر خدا خواست، آب رفع عطش می‌کند، اگر خدا نخواست نه یک لیوان، صدها لیوان هم بخوری رفع عطش نمی‌شود. همچنین گرسنگی؛ خیال نکن خوراک سیر کننده است، اگر خدا بخواهد از گلو پایین برود، در شکم

(۱) - لئالی الأخبار: ۵ / ۴۷۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۲۹

هضم بشود، بدل مایتحلل بشود، رفع گرسنگی خواهد شد و **إِلَّا** اگر خدا نخواهد، نمی‌شود؛ چنان که مثالهایی زده شد. ^{۴۵۶}

شرک، نکبت دنیا و آخرت

تا می‌توانید با دقت قرآن بخوانید که در آن تمام توحید است. شناساندن خدا به خلق است تا بشر خداشناس گردد، مشرک نشود که اگر مشرک شد، نکبت دنیا و آخرت برای اوست. هر کس مشرک شد بداند هم در دنیا و هم در آخرت محروم است. مشرک ابواب رحمت به روی او باز نمی‌گردد. ^{۴۵۷} همین که مشرک نباشد چیزهای دیگر قابل مغفرت است. ^{۴۵۸} خداوند «**غَافِرِ الذَّنْبِ ...**» است. شرک اگر در کار آمد به طور کلی اصل کار خراب می‌شود: «**... إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**». ^{۴۵۹}

توحید، درمان شرک

^{۴۵۶} (۱) - «... هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي» E\ شعراء: ۷۹ ..

^{۴۵۷} (۲) - «... لَا تَنْفَعُكُمْ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ...» E\ اعراف: ۴۰ ..

^{۴۵۸} (۳) - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ...» E\ نساء: ۴۸ ..

^{۴۵۹} (۴) - لقمان: ۱۳ ..

هیچ چیز «شُرک» را پاک نمی‌کند مگر توحید؛ یعنی هر گناهی آدمی می‌کند اگر استغفار کند آمرزیده می‌شود؛ ولی شرک گناهی است که هیچ چیز پاکش نمی‌کند مگر توحید. ظلماتی است که نور توحید آن را پاک می‌نماید. تا کارش برسد به جایی که فهمید همه شؤنش از خداست، آنگاه خوف و رجائش هم یکی می‌شود. امید در خوف و رجا لازمه توحید افعالی خداست. وقتی که اهل توحید یقین کرد تمام کارها به دست خداست، دیگر امید به غیر خدا پیدا نخواهد کرد. هر کس به غیر خدا امید دارد.

برای این است که کار را از خدا نمی‌بیند.

در مورد خوف هم اگر کسی یقین کرد هر چیزی به اذن خداست، می‌ترسد، نکند

(۱) - «... هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ» شعراء: ۷۹ ..

(۲) - «... لَاتُفْتَحُ لَهُمْ ابْوَابُ السَّمَاءِ...» اعراف: ۴۰ ..

(۳) - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...» نساء: ۴۸ ..

(۴) - لقمان: ۱۳ ..

خدا به خودم من را واگذار کند! نکند خدا جلوی فلان بلا را نگیرد!
تمام از خدا می‌ترسد، از غیر خدا از هیچ چیز نمی‌ترسد.

سخنی جاودانه از مولا علی علیه السلام

علی علیه السلام می‌فرماید:

«شش کلمه است که اگر شما سفرها بروید که مرکب زیر پایتان از بین
برود، برای دانستن این حکمتها سزاوار است. تنها اول و دومش را
بگوییم: لا یرجون احد منکم الا ربّه ولا یخافن الا ذنبه؛^{۴۶۰} موحد، اهل
توحید، کسی است که غیر از خدا از کسی نترسد».

نه از فقر و نه از بلا، نه از صاحب قدرت نه از صاحب مقامی ...
خوفی نداشته باشند. کارش برسد به جایی که عوض شود. امیدش از
غیر خدا بریده شود. کسی که مدح ظالم کند، مشرک است، اهل
توحید نیست. کسی که طمع به مخلوق دارد، از خدا بریده، برای
این که ظالم پولش بدهد، مدحش کند، مشرک شده است. باید طمع
و تملق فقط از خدا باشد که نشانه توحید است. اگر کسی اهل توحید
شد، خوف و ترسش فقط مختص به خدا می‌گردد. نمی‌ترسد و باک

ندارد مگر از گناه. لرزان نمی‌شود مگر از گناهِش. امید و طمعی
ندارد مگر به پروردگارش. به غیر خدا به احدی امید ندارد و از غیر
خدا هم هیچ توقّعی ندارد، این نشانه توحید است.

معامله با خداوند سودمندترین معامله

ضمناً بدانید توحید هم به آسانی نصیب شخص نمی‌گردد. مثل
دستگاه رنگرزی نیست که پارچه در خم رنگی بزنند و بیرون بیاورند،
زحمتهای و مشقّتها دارد. با بی بند و باری به دست نمی‌آید.
موحّد، خوف و رجایش به جایی می‌رسد که از بذل جان هم برای
خدا مضایقه

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / حکمت ۸۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۳۱

ندارد و از مرگ هم نمی‌ترسد، مگر مرگی که برای خدا نباشد. در
رشته رجایش آن قدر طمع به خدا دارد که می‌خواهد همه چیزش
را با خدا معامله کند؛ حتّی جانش را.^{۴۶۱} مثلی بزنم: اگر کسی
گوهری دارد، مشتریهایی هم دارد. دستگاه سلطنتی هم مشتری‌اش

^{۴۶۱} (۱) - «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...» E\ توبه: ۱۱۱.

هست. آیا سلطان را رها می کند با فلان تاجر یا کاسب معامله کند؟
هیئات! چون هر کس هر چه بدهد در حدّ خودش می دهد. سلطانی
که رحیم و کریم است، خواستار گوهر رعیتش شده، بدبخت باشد
کسی که با غیر او معامله کند.

خدای عالم، مشتری جان مؤمن است؛ لذا مؤمن هم با امید به او
معامله با او می کند. حاضر نیست با غیر خدا معامله کند هر چند به
نفس کشیدنی باشد. دریغ ندارد از معامله با خدا؛ حتی به بذل نفس
باشد، جانش را می دهد، شاد است، التماس هم می کند.

کسی که به صدایی می ترسد، حاضر نیست زخمی به بدنش بخورد
در راه خدا، مثل گاه است، ارزشی ندارد. خوف و رجایش روی هوا
و هوس خودش است. طرف معامله رجا و امیدش خدا نیست؛
خصوصاً امروزه خیلی اسلام نیاز به یاور دارد، حداقل معامله امروز
برای مسلمین حضور در جماعت است.

بالاترین برّها «شهادت» است.^{۴۶۲} هر برّی، هر خیری بالاتری دارد تا
کشته شدن در راه دین خدا. مسلمان آرزو دارد کشته در راه خدا
گردد تا بهشتی گردد.

^{۴۶۲} (۲) - فوق کلّ ذی برّ حتّی یقتل فی سبیل اللّهِ (وسائل الشیعه: ۱۵/۱۷).

چگونه سر زخالت بر آورم
بر دوست

که خدمتی به سزا بر نیامد
از دستم^{۴۶۳}

(۱) - «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ
...» توبه: ۱۱۱.

(۲) - فوق كل ذي بربر حتى يقتل في سبيل الله (وسائل الشيعه:
۱۵ / ۱۷).

(۳) - حافظ.

معارفی از قرآن، ص: ۳۳۲

جلسه سی و سوم: خداوند، مالک تمام هستی

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».^{۴۶۴}

بحث راجع به «توحید» است. راجع به شرافت توحید. روز گذشته
بیاناتی شد.

امروز هم در تأیید عرایض گذشته از توحید بگویم.

توحید در الوهیت و ربوبیت با مراتبش «الله» اسم جامع جمیع
اوصاف کمالیه است؛ یعنی وقتی می‌گوی «الله ربی»؛ خدا
پروردگار من است، به این معنی است که هستی من و پرورش من از
اوست – به تفصیلی که دیروز گفتم – جان من در قبضه قدرت اوست.
حیات من و مرگ من هم از اوست. مرض و شفای من از اوست.
سیری و گرسنگی من از اوست. هر شأنی از وجود من، تمام اجزای
بدنم، لباس وزن و اولاد از اوست^{۴۶۵}. ایمان به خدا؛ یعنی خدای
منعم؛ خدایی که قیوم است. «الهی القیوم»؛ یعنی قوام همه به
خداست و هستی همه بستگی به خدا دارد.^{۴۶۶}

خاک ضعیف از تو توانا شده

ای همه هستی ز تو پیدا

^{۴۶۴} (۱) - نخل: ۹۷.

^{۴۶۵} (۲) - اللهم ما بنا من نعمة فمنك (مفاتیح الجنان/ تعقیب نماز عصر) ..

^{۴۶۶} (۳) - یا من کل شیء قائم به (مفاتیح الجنان/ دعای جوشن کبیر/ فراز ۳).

- «وَمَا يَكُم مِّنْ نَّعْمَةٍ فَرِحَ بِهَا...» E\ نخل: ۵۳ ..

(۱) - نحل: ۹۷.

(۲) - اللَّهُمَّ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ (مفاتيح الجنان / تعقيب نماز عصر)

..

(۳) - يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ (مفاتيح الجنان / دعای جوشن کبیر / فراز ۳).

- «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...» نحل: ۵۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۳۳

ما به تو قائم چو تو قائم به
ذات ۴۶۷

زیر نشین علمت کائنات

هر عاقلی رجوع به هستی خودش که می‌کند، می‌فهمد که هست. هستی خودش را که نمی‌تواند منکر شود. این هستی یک قرن قبل که نبود، چطور شد که پیدا شد؟ آیا آن که به تو هستی داد، مستقلت کرد؟ اگر مستقّلی، پس نگذار که مرگت بیاید. معلوم می‌شود از خودت نیست.

لقمه نانی که در دهنت گذاشتی پایین رفت، آیا خودت این کارخانه‌های عظیم را به کار می‌اندازی، از قبیل: معده، روده، کبد، قلب. خودت این خون را در ۳۶۰ رگ به حرکت می‌آوری و به هر عضوی می‌رسی؟ یا دیگری این کارها را می‌کند؟ دیگری روح و بدنت را پرورش می‌دهد. خلاصه، هر عاقلی می‌فهمد که هستی‌اش مال خودش نیست.

لزوم قراءت قرآن به قدر امکان

دیگر آن که واجب است انسان یقین کند که پروردگارش همیشه و همه جا با اوست. این که می‌فرماید: «قرآن بخوانید»، برنامه اسلام تلاوت مقداری از قرآن در شبانه روز است. دو جای از قرآن می‌فرماید: «مسلمانان! شبانه روزی قدری قرآن بخوانید». ^{۴۶۸} منتها

برای این که عسر و حرج پیش نیاید نفرمود یک جزو یا بیشتر بلکه هر چه بتوانی. هر مقدار توانایی داشته باشی. چرا؟ برای این که توحیدش، ایمانش را یادآوری کند. شبانه روز قرآن بخواند. اقلّاً این آیه را: «... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»^{۴۶۹} اینها یادآوری قرآن مجید است. ای مسلمان! باید بدانی هر کجا بروی، خدا با تو است. در آیه دیگر می‌فرماید: «اگر سه نفر در یک اتاق در بسته‌ای هستند، خدا چهارمین

(۱) - نظامی گنجوی / مخزن الأسرار.

(۲) - «... فَأَقْرَعُوا مَا تَيْسَّرَ مِنْهَا لِقُرْءَانٍ...» مزمل: ۲۰.

(۳) - حدید: ۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۳۴

آنهاست؛ اگر یک جا پنج نفرند، خدا ششمی آنهاست، نه کمتر از این و نه بیشتر از این، خدا با آنهاست.»^{۴۷۰} «علم او اشیاء را فرا

^{۴۶۹} (۳) - حدید: ۴ ..

^{۴۷۰} (۱) - «... مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ...» E\مجادله: ۷ ..

گرفته». ۴۷۱ و «نزد هر چیزی حاضر است». ۴۷۲ این معنای توحید است. معنای مسلمان تنها این نیست که بگوید خدا یکی است.

مسلمان کسی است که خدا را همه جا حاضر و پاسدار خود ببیند؛

قیوم، قیّم، رب، رازق، مربّی خود بداند: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ

رَبِّهِ جَنَّاتٍ». ۴۷۳ اگر مسلمان شدی و خدا را همه جا حاضر و ناظر

دیدی در مواردی که پیش آمد ملاحظه حضور خدا کردی و گناه

نکردی خدا دو بوستان در بهشت به تو می دهد، یکی در برابر

عقایدت، دیگری در برابر اعمالت.

اگر کسی مسلمان شد، حیات دیگری پیدا می کند: «... فَلنُحْيِيَنَّهٗ

حَيَوَهُ طَيِّبَةً...». ۴۷۴ در چند جای قرآن این حیات را ذکر کرده

است. بشر بی ایمان در همان حدّ حیوانی است، اگر نور ایمان حیات

دیگری و آثار دیگری دارد که در قرآن می فرماید: «به ریسمان

محکم چنگ زده است» ۴۷۵ قدرت دیگری پیدا می کند. آن که ایمان

ندارد در برابر کوچکترین شهوتی ذلیل می شود؛ در برابر پول و

خصوصاً ریاست ذلیل می شود. زیر بار هر خیانتی هم می رود. مؤمن

۴۷۱ (۲) - «... أَخَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِمًا» E\ تلاق: ۱۲ ..

۴۷۲ (۳) - «أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ* أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» E\ فصلت: ۵۳ - ۵۴ ..

۴۷۳ (۴) - الرحمن: ۴۶ ..

۴۷۴ (۵) - نحل: ۹۷ ..

۴۷۵ (۶) - «وَمَنْ يُؤْمَلْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ...» E\ لقمان: ۲۲ ..

است که به عزت خدایی عزیز است.^{۴۷۶} ایمان باشد و آنگاه با برنامه‌های اسلامی آن را تقویت نماید؛ یعنی نماز شبانه روزی ترک نگردد، تلاوت قرآن مجید ترک نگردد تا خوب ایمان در قلب جا کند.

(۱) - «... مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ...» مجادله: ۷..

(۲) - «... أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» طلاق: ۱۲..

(۳) - «أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ* أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» فصلت: ۵۳-۵۴..

(۴) - الرحمن: ۴۶.

(۵) - نحل: ۹۷..

(۶) - «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...» لقمان: ۲۲..

(۷) - «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» منافقون: ۸..

معارفی از قرآن، ص: ۳۳۵

^{۴۷۶} (۷) - «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» E\ منافقون: ۸..

مسلمان شدن فضیل بن عمیر و فاصله گرفتن از فحشا

برایتان شاهد بیاورم: «در اوایل بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله یک نفر به نام فضیل بن عمیر؛ مردی دانا بود و لکن کثافتکاری داشت. از ابتدا نسبت به رسول خدا هم خیلی بد بین بود تا جایی که تصمیم گرفت به ناگهانی رسول خدا را در مسجد الحرام بکشد. تا با پیغمبر در مسجد برخورد کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **انت فضّاله؟ قال: نعم.** فرمود: **ماذا قصدت؟**؛ در چه خیالی هستی؟ چه تصمیمی داری؟ خواست به او بفهماند که خیال کشتن من را داری. آنچه را داشت وارونه‌اش کرد و گفت: بله آمده‌ام طواف بکنم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسمی کرد فرمود: **استغفر الله، توبه کن، چه خیال شیطانی است، کشتن، کار وحشی است.** این را که فرمود، دلش لرزید. خود رسول خدا دست مبارکش را روی قلبش گذاشت، از تپش افتاد فوراً گفت: **اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله، ایمان حقیقی آورد.**

این است حقیقت ایمان و مؤمن، نه آنهایی که می‌گویند ما مسلمانیم آنگاه مسلمان می‌کشند... اگر کسی گفت: **«لا اله الا الله»**؛ یعنی از

حالا دیگر بی بند و بار نیستیم. **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»**؛ من مسؤولم. من اگر گناهی بکنم پیش خدای خودم شرمسارم. تو خیال کردی با گفتن یک کلمه: **«لا اله الا الله»** کار تمام است؟ همه چیز در **«لا اله الا الله»** است. بسیاری از ظاهر مسلمانها خودش را به بندگی نشناخته است.

مسئولیتی برای خودش قائل نیست که یک مقام بالاتری هم هست؛ خدا.

غرضم این مرد شریف از روی صدق ایمان آورد. «بعد از اسلامش در کوچه‌های مکه که می‌رفت رفیقهای داشت. یکی از فاحشه‌های مکه که با این فضیل سابقه رفاقت داشت یکدفعه در راه به آن معشوقه رسید، فضیل رویش را برگرداند، نظر را تکرار نکرد. زن صدایش زد: ای فضیل! چه بر سرت آمده؟ مگر تو رفیق قبلی نیستی؟

گفت: حالا دیگر نه، به راهی رفتم که ملاقات من با تو، با آن راه منافات دارد.

گفت: چکار کرده‌ای؟ گفت: من تابع محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شده‌ام. اگر کسی

معارفی از قرآن، ص: ۳۳۶

پیرو محمد صلی الله علیه و آله شد، دیگر با فاحشه سرو کار ندارد». اگر ایمان آمد قدرت فوق را باور می کند. ۴۷۷

ایمان استوار مسلمانان و رسوایی عمروعاص و عماره

اول اسلام، مسلمانان گرفتار مشرکین بودند. ناچار شدند هجرت کردند. به حبشه پناهنده شدند و نجاشی که پادشاه مهربانی بود مسلمین را پناه داد. اهل مکه هم عمروعاص و عماره را پیش نجاشی فرستادند که مسلمانها را تحویل آنها بدهد.

این دو نفر به نمایندگی از طرف مشرکین آمدند حبشه پیش نجاشی. عمروعاص طرف راست نشست و عماره هم طرف چپ. از جمله آداب سلطنتی حبشه این بود که هر کس که وارد مجلس می شد باید سجده بکند. عمروعاص و عماره مقابل سلطان سجده کردند و نشستند.

جناب جعفر بن ابی طالب برادر امیرالمؤمنین علیه السلام به اتفاق مسلمانها وارد شدند فقط گفتند: «السّلام علی من اتّبع الهدی» بدون این که ذره‌ای خم شوند، رفتند گوشه‌ای که جا بود نشستند.

عمرو عاص شیطان گفت: «جناب نجاشی! به شما عرض نکردم که مسلمانها با شما بد هستند! دیدید سجده نکردند! اینها را یا بکشید یا تحویل ما بدهید تا بکشیم».

نجاشی هم گفت: «از این چند مسلمان پرسید شما چرا رعایت ادب ملوکانه را نکردید؟».

از جعفر پرسیدند چرا رعایت ادب ملوکانه نکردی؟

گفت: «ما مسلمانیم، مسلمان حق ندارد برای غیر خدایش سجده کند.^{۴۷۸} سلطان

(۱) - «وَهُوَ أَتَقَاهُ فَوْقَ عِبَادِهِ...» انعام: ۱۸ ..

(۲) - «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...» انعام: ۷۹

- «قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» انعام: ۱۶۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۳۷

^{۴۷۸} (۲) - «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...» E\انعام: ۷۹.

- «قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» E\انعام: ۱۶۲ ..

کوچکتر از آن است که ما برای او سجده کنیم. چکاره است؟ آن هم بشر عاجزی است مثل ما. هر دو از خاکیم. هر دو محکوم احکام هستی هستیم و هر دو آخرش در محکمه عدل الهی حاضر خواهیم شد. حرام است بر مسلمان که سجده کند در برابر غیر خدا. هر کس ملاحظه خدا کرد، خدا هم ملاحظه او را می کند.»

نجاشی را مرعوب کرد، فی المجلس منقلب گردید. اسلامی که اینها می گویند دین راستین است. حقیقت از این جا آشکار است. بعد هم اظهار اسلام کرد. هر چه آن دو ملعون کوشیدند مسلمانان را ببرند نگذاشت بلکه علاوه بر نگهداری، برایشان خانه تدارک کرد، معیشتشان را تأمین نمود.^{۴۷۹} حیات طیبه ایمان، قدرت است. مؤمن در برابر هیچ چیزی نمی لرزد؛ نه در برابر خوشی، تعظیم می کند و نه برای فرار از زحمت، از زیر بار حق بیرون می رود. هر چه به او فشار بیاید، حق را رها نمی کند. از زن و پول و ریاست، شهرت، خوشگذرانی، از همه می گذرد برای خدا. کتک می خورد تا پای جانش هم حاضر است.

^{۴۷۹} (۱) «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاتًا طَيِّبَةً...» E\ نخل: ۹۷ ..

ایمان آوردن ساحران به حضرت موسی علیه السلام و شرمساری فرعون

سحره فرعون هفتاد نفر بودند. شغلشان سحر بود. فرعون هم به آنها قول داده بود اگر بر موسی غلبه پیدا کردید، شما را منصبها می‌دهم. تا روز موعده که شد، موسی که عصایش را انداخت و تمام سحرها را بلعید، فهمیدند حق با موسی است.^{۴۸۰} فرعون بدبختی که منتظر است موسی را مغلوب کنند و از بین ببرند، یکدفعه به عکس شد، عزت موسی ظاهر شد، فرعون هم ذلیل و بدبخت گردید و همه ساحران ایمان آوردند.

آنها را احضار کرد و گفت: «چرا بدون اذن من ایمان به خدای موسی آوردید؟ من غیر

(۱) - «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...» نحل: ۹۷ ..

(۲) - «قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ اٰلْعٰلَمِيْنَ * رَبِّ مُوسٰى وَهٰرُونَ» اعراف: ۱۲۱-۱۲۲ ..

^{۴۸۰} (۲) - «قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ اٰلْعٰلَمِيْنَ * رَبِّ مُوسٰى وَهٰرُونَ» E\اعراف: ۱۲۱-۱۲۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۳۸

از خودم خدایی برای شما سراغ ندارم!». ^{۴۸۱} گفتند: «حق بر ایمان آشکار شد، کاری هم به تو نداریم».

دید وعده‌هایی که داده بود در آنها اثر نگذاشته از راه تهدید وارد شد، گفت: «اگر گفتید خدا، اگر غیر از من اسم خدایی آوردید، شما را به دار می‌زنم تا تلاشی شوید». ^{۴۸۲} آنها هم گفتند: «تو چه می‌گویی؟ ما را از کشتن می‌ترسانی؟ کشتن در راه خدا زهی سعادت! هر کاری می‌خواهی بکن که ما آماده‌ایم». ^{۴۸۳} استقامت در برابر امر الهی، به اصطلاح نه به لذت و نه به نعمت، زیر بار تو نمی‌رویم، نه وعده و نه وعید در ما اثر ندارد.

تقاضای طفل خردسال از مادر به رفتن در آتش و حفظ ایمان

در سوره بروج، داستان اصحاب «اخذود» را ذکر می‌فرماید. ^{۴۸۴} در حبشه بودند.

^{۴۸۱} (۱) - «... مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ...» E \ قصص: ۳۸ ..

^{۴۸۲} (۲) - «... لأَصْلَبِيكُمْ فِي حُذُوعِ النَّحْلِ ...» E \ طه: ۷۱ ..

^{۴۸۳} (۳) - «... قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» E \ شعراء: ۵۰ ..

^{۴۸۴} (۴) - «... قِيلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ* النَّارِ ذَاتِ الْوُفُودِ* إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ* وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ* وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ* الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» E \ بروج: ۴ - ۹ ..

پیغمبری بر آنها مبعوث می‌شود. عده‌ای به او ایمان می‌آورند. سلطان وقت با عده‌ای که مسلمان شده‌اند می‌جنگد. کیفیت مبارزه این بود که اولاً پیغمبر را می‌گیرند و می‌کشند، پس از کشتن پیغمبر امر می‌کند عده مأمورین (اخدود، خدد یعنی گودالها) گودالهایی درست کردند، آتش زیاد در آن روشن نمودند که خدا می‌فرماید:

«النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ».^{۴۸۵}

آنگاه اطراف آن آتش بر افروخته نشستند. مؤمنین بیچاره را می‌آوردند نه این که

(۱) - «... مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ...» قصص: ۳۸ ..

(۲) - «... لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ ...» طه: ۷۱ ..

(۳) - «قَالُوا لَاضِرِّ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» شعراء: ۵۰ ..

(۴) - «قَتَلَ أَصْحَابُ الْاُخْدُودِ* النَّارِ ذَاتِ الْاُوقُودِ* إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ* وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ* وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْغَزِيْرِ اْلْحَمِيْدِ* الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ اْلأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» بروج: ۴-۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۳۹

آنها را یکدفعه می انداختند در گودال آتشین بلکه به یکی - یکی می گفت: «سلطان، خداست یا خدای عالم؟ اگر می گفت: «خدای عالم خداست» که باید در گودال بیفتد و اگر می گفت: «سلطان، خدا است!» او را آزاد می گذاشتند به خانه اش برود. آنهایی که مسلمان بودند با کمال قوّت ایمان و قدرت توحید، با پای خودشان به آتش می رفتند.

در روایتی دیدم بیست هزار نفر مسلمان را به آتش انداختند.

در تفسیر دارد که: «زنی پسر دو ساله ای داشت. این زن بیچاره را هم مخیر کردند، گفتند: یا شاه پرست باش و آزاد شو و یا خدا پرست و در گودال آتش بسوز. اول تصمیم گرفت به آتش برود؛ اما نگاه بچه اش کرد تا صورت بچه شیرخوارش را دید، قدری ایستاد (چند طفلند که در گهواره سخن گفتند: یکی حضرت مسیح علیه السلام که «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ...»^{۴۸۶} دیگری همین بچه از اصحاب اخدود است) تا مادر خواست سستی کند، یکدفعه بچه به سخن آمد،

گفت: مادر! برو در آتش و من را هم ببر. در راه خدا چیزی نیست. جان چه باشد. کاش انسان از جان چیز عزیزتری داشت».^{۴۸۷} به قول بعضی از شهدای کربلا که گفتند: «ای حسین عزیز! کاش کشته می شدم زنده می شدم تا هفتاد دفعه، ولی چه حیف که یک جان بیشتر نیست».

**که خدمتی به سزا بر نیامد
از دستم^{۴۸۸} و^{۴۸۹}**

**چگونه سر ز خجالت
بر آورم بر دوست**

(۱) – آل عمران: ۴۶.

(۲) – یا امّاه! اقتحمی النار فانّ هذا قليل في جنب الله (تفسیر منهج الصادقین: ۱۰ / ۱۹۹ – ۲۰۴).

(۳) – حافظ.

^{۴۸۷} (۲) – یا امّاه! اقتحمی النار فانّ هذا قليل في جنب الله (تفسیر منهج الصادقین: ۱۰ / ۱۹۹ – ۲۰۴).

^{۴۸۸} (۳) – حافظ.

^{۴۸۹} (۴) – سپس حضرت آیه الله دستغیب حدود نیم ساعت در اعتراض به کشتار پنجم رمضان ۹۸ در شیراز و سایر شهرستاخا صحبت کردند و به قوای انتظامی هشدار داده شد و مخصوصاً در آن خفقان و حکومت شبه نظامی در شیراز آنان را صریحاً از شاه پرستی بر حذر داشتند که چون از بحث خارج بود، حذف گردید.

(۴) - سپس حضرت آیه الله دستغیب حدود نیم ساعت در اعتراض به کشتار پنجم رمضان ۹۸ در شیراز و سایر شهرستانها صحبت کردند و به قوای انتظامی هشدار داده شد و مخصوصاً در آن خفقان و حکومت شبه نظامی در شیراز آنان را صریحاً از شاه پرستی بر حذر داشتند که چون از بحث خارج بود، حذف گردید.

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۰

جلسه سی و چهارم: معنای زندگی دنیوی از دیدگاه قرآن

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَلٌ - هُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لُغُورٌ».^{۴۹۰}

حیات دنیا؛ یعنی زندگی روی خاک از ساعت ولادت تا ساعت مرگ منهای دین؛ منهای کارهای الهی که از بشر سرزند. کارهای دنیایی را در تحت پنج عنوان ذکر فرموده:

«لعب»؛ یعنی بازی.

«لهو»؛ یعنی بیهوده.

و «زینت و تفاخر»؛ یعنی فخر به نسبه، جسمها و کارهاست.

پنجمش «تکاثر در اموال و اولاد» است؛ یعنی بشر احمق می‌خواهد پول جمع کند. می‌خواهد اولادش زیاد گردد. سر و سامانش مفصل‌تر گردد، دامنه زندگی مادی و دنیوی‌اش وسیع‌تر گردد.

(۱) - حدید: ۲۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۱

مظاهر تمدن یا توحش!؟

جوانی دیروز سؤال کرد- شاید در ذهن بعضی هم باشد- جوابش بالای منبر داده شود. می‌پرسید: لهو و لعب را مثال زدید مانند توپ

**بازی، ورزش، بوکس، سینما، تلویزیون؛ بنابراین، تمام مظاهر تمدن
را رد کردید!**

**جوان است، نمی‌داند مطلب چیست. ظاهرش تمدن است؛ ولی در
حقیقت در راه توحش است. خیال می‌کنی سینماهای مهیج شهوات،
مظاهر تمدن است؟ توحش از این بدتر؛ مکرر این تعبیر را کرده‌ام که
آدم می‌رود، یک حیوان وحشی بیرون می‌آید که کارش دنبال
شهوات رفتن است؛ زن مردم، دختر مردم و هر کثافتکاری. و علاوه
چیزی است که در مجله‌ها نوشته‌اند، نه چیزی است که من بخواهم
تهمت بزنم. خودتان هم مکرر شنیده‌اید، بسیاری از جنایتهایی که
مردم امروز می‌کنند، برنامه سینماها و تلویزیون یادشان داده است که
حتی در محاکمه در کلانتری در دادگاه آن جنایتکار را که خواستند
بازجویی کنند که از کجا تحریک شده است، برای چه برادرت،
مادرت، زنت را کشتی، اصل منشأش معلوم شد که آقا دیشب تحت
تأثیر نمایش تلویزیون واقع شده و این جنایتها را کرده است.^{۴۹۱}
آنچه را که دیگر نمی‌نویسند جزئی از هزارهائی است.**

^{۴۹۱} (۱) - البته خوانندگان عزیز متوجه‌اند که این مطالب، زمان رژیم سابق ایراد شده است و مربوط به برنامه‌های تلویزیون یا سینماها در زمان جمهوری اسلامی و پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیست ..

یا مثلاً بازی بوکس، وحشیگری است، این تمدن نیست بلکه توحش است. از آدمیت دور است. اولاً تعبیر از اینها به مظاهر تمدن غلط است. کلمه‌ای است بر خلاف واقع و حقیقت و اما مسأله حکم شرعی، بنده نگفتم تمام اینها حرام است. من مثال برای لهُو و لعب زدم و اما حکم فقهی‌اش فرق می‌کند. اگر عنوان خاصی پیدا کرد از عناوین محرّمه، حرام می‌گردد؛ مثلاً لعبها گاهی با قمار است، اگر به آلات قمار است، بلاشک حرام است، هر نوع قماری باشد. اگر برد و باخت هم نباشد حرام است و اما غیر از آلات قمار، اگر برد و باخت بر سر مال باشد آن هم حرام است؛ مثلاً اگر دو چرخه

(۱) – البته خوانندگان عزیز متوجه‌اند که این مطالب، زمان رژیم سابق ایراد شده است و مربوط به برنامه‌های تلویزیون یاسینماها در زمان جمهوری اسلامی و پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیست ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۲

سواری می‌کنند و می‌گویند سر فلان دقیقه هر کس زودتر به آن جا رسید این قدر، از طرفی که دیرتر رسیده بگیرد، مسابقه می‌گذارند با عوض (لا سبق الا فی حافر او نصل او خف)؛^{۴۹۲} گروبندها تمام

حرام است. چندی قبل شرط بسته بودند که هر کس یک من بستنی بخورد، صد تومان بگیرد! یک نفر خورد صد تومان را گرفت و فی المجلس هم مرد، عیبی ندارد می‌ارزد!

دیگر از عناوین محرّمه؛ هر گاه چنانچه آن بازی که می‌کند نه آلات قمار است و نه برد و باخت است لکن عنوان دیگری برای حرمتش پیدا می‌شود؛ مثلاً ایدای به غیر، اذیت به دیگری شد، این بازی حرام است. اذیت به خود یا غیر، فرقی نمی‌کند روی آن عنوان، باز، حرام می‌گردد؛ مثل کشتی گرفتن یا بوکس، بالأخره یا دست تو می‌شکند یا دست او، یا اعضای بدن تو عیب‌دار می‌شود یا او، بالأخره بلایی به سرتان می‌آید.

همدیگر را زدن، حیوانی است.

عرضم بازیهایی که در آن اضرار است برای خودش یا برای طرف یا دیگری، آن هم حرام می‌گردد؛ اما توپ بازی کردن اگر چنانچه ضرری نداشته باشد مانعی ندارد؛ ولی اگر زیان و ضرری به خودش یا به دیگری برساند، باز هم عنوان حرمت دارد. من کَلّی می‌گویم، نگو که گفت فوتبال بازی حرام است، من عرض می‌کنم اگر موجب زیان و ضرر شد برای خود یا دیگری حرام است و اگر زیان و ضرری

نداشت، عیبی ندارد. اگر چنانچه به غرض عقلایی باشد که خوب است؛ مثلاً برای صحت مزاجش ورزش می کند.

و اما سینما خودش؛ یعنی توی ساختمان حرمت ذاتی ندارد؛ یعنی اگر کسی آن جا کار دارد عیبی ندارد؛ اما هنگامی که برنامه های حرام در آن است رفتنش بلا شک حرام است، نشستنش حرام، تماشا کردنش حرام، اگر داخلش چنین است که ما بیرونش رد می شویم تبلیغش کرده است – که لعنت خدا به مؤسسش – عکس زن لخت که آدمی

(۱) – سفینه البحار: ۱ / ۵۹۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۳

شرمش می شود که تکرار نظر به عکسش کند، وقتی که چنین فحشاگریهایی باشد، لعنت خدا به کسی که برود برنامه هایش را تماشا کند.

یک مرتبه کسی نگوید پس کسانی که به سینمای رگس آبادان رفته بودند چون کارشان حرام است، پس کشتنشان عیبی نداشته، کجا را به کجا می زنی! اولاً باید دید فیلمی که نشان می دادند چگونه

فیلمی بوده، اگر مسلم شد از آن قبیل لعبهای حرام بوده، رفتنش حرام است؛ ولی هر کس هر حرامی بجا آورد که خودش حلال نمی‌شود، این عمل که خونشان را حلال نمی‌کند، باید آنها را به توبه واداشت، لعنت خدا به دستگاههایی که این بیچاره‌ها را آتش زد!

شگفتی متفاوت مؤمن و کافر از زراعت خویش

این پنج عنوان حیات دنیویّه آدمی است و آن وقت این حیات دنیویّه آدمی که به این پنج چیز می‌گذرد؛ یعنی بدون دین، بشری که اعتقاد به دین ندارد، حیاتش این پنج عنوان است، آن وقت چه می‌شود؟

«... كَمْثَلِ غَيْثٍ اَعْجَبَ اَلْكَفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فِتْرَتَهُ مُصْفَرًا...».

«غیث»؛ یعنی باران بهاری که وقتی می‌آید دانه بزرگ، زرع را چگونه رشد می‌دهد؟ هنوز سه روز نشده تمام سبزیها رشد کرده که وقتی صحرا می‌روی چشم خیره می‌شود. «... اَعْجَبَ اَلْكَفَّارَ...». در این جا، «کفار» دو معنی دارد: احتمال اول این است که به معنای «زارع» باشد. علت این است که به زارع کافر می‌گویند چون کفر به معنی بستر است. زارعا بذر را زیر زمین نهان می‌کنند لکن وجه دیگر بهتر است. مراد به «کفار» همان کافران خارجی است؛ یعنی

آن که منکر خداست، وقتی کافر زارع می آید سر زراعتش، خود زراعت به شگفتش می آورد. مؤمن زارع وقتی می بیند زراعتش خوب شده خدای را به نظر می آورد. زراعتکار کافر، نشانه اش این است که وقتی زراعتش را می بیند به خودش می بالد؛ ولی اگر مؤمن به خدا باشد تا چشمش به

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۴

زراعتش افتاد می گوید: «**اللَّهُ اكْبَر!**»، خدا پیشش بزرگ می آید؛ چه خدایی! «**أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ**» کفارند که متعجباند، ولی «**اعجب المؤمنین خالقه ورازقه**» نسبت به مؤمنین نفس زرع به شگفتش نمی آورد، قدرت بی نهایت پروردگارش، کرامت حق، آنها را به شگفت می آورد. «**... ثُمَّ يَهِيْجُ ...**»؛ سپس خشک می شود: «**... فَتَرَلْ - هُ مُصْفَرًا ...**»؛ پس آن را زرد می بینی، پس از زرد شدن «**... ثُمَّ يَكُوْنُ حُطْمًا ...**»؛ سپس خرد می گردد، مثل این که نبود، بعد از خشکی چطور ریزه ریزه گردید از بین رفت! آدمی بدبخت هم همین است. زندگی دنیایش چند صباحی؛ سن جوانی و زینت و آرایش زندگی مرفه.

چهل رفته فرو ریزد پر و

نشاط عمر باشد تا چهل

سال

بال

پس از پنجه نباشد تندرستی

بصر کندی پذیرد پای

سستی

چو شصت آمد نشست آمد

چه هفتاد آمد آلت افتد از

پدیدار

کار ۴۹۳

«... ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا...»؛ خشک می شوی. نگاه به پیرها بکن چطور شده‌اند، تو هم همین طور خواهی شد! زینت کجا؟ هرگاه سر قبر من و تو را بردارند، می‌بینند جز مستی استخوان پوسیده چیز دیگری نیست. این بود زندگی دنیا. اول تا آخرش همه لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر بود، آخرش هم حطام است؛ اولش مصفر بود، بعد حطام گردید.

اگر کسی بگوید بنابراین خدای تعالی چرا آدمی را خلق کرد؟ پس این خوشیها را برای چه کسی خلق کرد؟

خدا تو را آفرید که حیات آدمی داشته باشی نه حیات مادی، گفتم منهای این، حیات تو حش است: «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ»؛ ولی

اگر حیات تو ای انسان! حیات عقلایی شد، روحانی، دینی، آسمانی شد، هم این جا خوب و هم آن جا:

«وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ». دست خودت است.

(۱) - نظامی گنجوی / خسرو و شیرین (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۵

حرکت حیوان از روی خیال و هوس مادی است، تمام دنبال نتیجه زودگذر است.

صبح که از طویله بیرون می آید تا غروب، دنبال چیزی می گردد که داخل شکمش بکند. تو ای آدم! اگر چنین شدی که دنبال پیدا کردن پول و خوراک رفتی و بعد هم از آن طرف خالی کنی، چه فرقی با حیوان کردی؟ حرکت عقلایی آن است که امر باقی تو را بجنابند و آن هم خداست. آقای کاسب! حیاتی نصیب شود که صبح از خانه که بیرون می آیی برای این باشد که خدای من امر فرموده است: «... فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله...»^{۴۹۴} بروید عقب کسب، خدا امر کرده است. زن بگوید خدا بچه را به من سپرده است، امر

خداست، قدم به قدم چنین اشخاصی باقی است، بهترین عبادتهاست. کسی که مشقت بکشد برای معیشت عیالش، مانند مجاهد در راه خداست.^{۴۹۵} در حالات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نوشته‌اند: «هنگامی که در خانه وارد می‌شد تا وقتی که در خانه بود، در امر خانه داری با زنها کمک می‌فرمود؛ خانه را جاروب می‌کرد و از گوسفند به دست خودش شیر می‌دوشید». ^{۴۹۶} اگر لهو و لعب و زینت، جنبه الهی پیدا کند؛ مثلاً لعب با همسر شرعی، هر نوع ملاعبه مطلوب است. با اولادش خصوص دختر که مستحب است که هر گاه انسان وارد خانه می‌شود، اولاً دست خالی نرود و بعد دخترش را ترجیح بر پسرش دهد. اولادش را ببوسد؛ چون اینها همه امانت خداست.

هدف مثبت و منفی در تکاثر

وامّا تکاثرش؛ پول جمع کردن دو قسم است: یک وقت کسی می‌خواهد پول بیاید روی پول بماند، خود پول را دوست می‌دارد، خاک بر سر چنین افرادی! یک وقت

^{۴۹۵} (۲) - الکاذ علی عیاله کالجهد فی سبیل الله (بخارا انوار: ۱۰۴ / ۷۲؛ اصول کافی: ۵ / ۸۸ / ح ۱) ..

^{۴۹۶} (۳) - یخدم فی مهنة أهله (بخارا انوار: ۱۶ / ۲۲۷) ..

(۱) - جمعه: ۱۰ ..

(۲) - الكادّ علی عیاله کالمجاهد فی سبیل اللّٰه (بحار الأنوار: ۱۰۴ /

۷۲؛ اصول کافی: ۵ / ۸۸ / ح ۱) ..

(۳) - یخدم فی مهنة أهله (بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۲۷) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۶

کسی پول دوست می‌دارد برای این که تا اعلام کردند برای مدرسه علمیّه چند می‌دهی، فوراً چک بکشد.

پول جمع کردن اگر چنانچه به فرض رحمانی شد، بسیار خوب است که آدمی پول به دست بیاورد که خرج کند نه روی هم بگذارد. معنای تکاثر، پول جمع کردن و خرج نکردن است، بخل کردن است. بلا شک بعضی از مراتب تکاثر، حرام است. مثال بزنم:

اوّل: کسی که پول جمع بکند خمس واجبش را ندهد.

دوّم: کسی که پول جمع بکند و در اثنای سال در بین بستگانش یک نفر پیدا شود که احتیاج به قرض و کمک داشته باشد و این شخص قطع رحم کند و ندهد، حرام است.

سوّم: در جایی که انفاق واجب می‌گردد قطع نظر از حقوق واجبیه آن وقت تکاثر، حرام می‌گردد. اگر غیر از رحم، آدمی احتیاج به پول داشت؛ مثلاً آدمی (عمل) چشم لازم دارد که هیچ پول ندارد و بی پول هم نمی‌شود، ولی تو میلیونها مال داری، بر تو واجب است که کمکش کنی.

سخنی حکیمانه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسافرت

در لئالی الاخبار مروی است که:

«وقتی خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در مسافرت با اصحاب بودند رسیدند به گله گوسفندی که زیاد بود، فرستادند نزد صاحب گله که مقداری شیر بخرند برای خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و چند نفر اصحاب که تشنه و گرسنه بودند رفتند به آن بدبخت گفتند.

صاحب گله نداد، عذر آورد. به رسول خدا گفتند. رسول خدا نفرینش کرد، گفت:

خدایا! مالش را زیاد کن، رفتند. بعد رسیدند به خیمه‌ای. زنی بود و گوسفندی در خیمه‌اش بود. تا گفتند رسول خدا هست، شیر

می‌خواهد، زد توی سرش و رفت گوسفندی که شیر زیاد داشت آورد. رسول خدا هم شاد شد. آن وقت گفت: خدایا! به مقدار کفاف به او عنایت کن (به قدری که محتاج به مخلوق نشود).

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۷

گفتند: «یا رسول الله! آن که نداد، گفتی زیادش کن! آن که داد، گفتی خدایا! به قدر کفایت! فرمود: (مضمون روایت) مال زیاد، بلا هم می‌شود. کسانی که مال را ذخیره می‌کنند، روی هم می‌گذارند و انفاق هم نمی‌کنند، بشارتشان بده به عذاب دردناک!^{۴۹۷} مال را در آتش جهنم سرخ می‌کنند و پیشانی، پشت و پهلوهایشان را می‌سوزانند».^{۴۹۸}

دیدید که چه کرد اشرف

او مظلومه برد و دیگری زر

خر

مرگ سلطان محمود غزنوی، عبرتی برای زراندوزان

در کتاب زینة المجالس نقل شده است:

^{۴۹۷} (۱) - «... وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَتَّبِعُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» E\ توبه: ۳۴ ..

^{۴۹۸} (۲) - «يَوْمَ يُخَمَّى عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَخُفِيُّهُمْ وَظُهُورُهُمْ...» E\ توبه: ۳۵ ..

«سلطان محمود غزنوی مرد فاتحی بوده است. چند مرتبه به هند لشکر کشید و فتح نمود. عاشق جواهر بود. نوشته‌اند از کشوری که فتح کرده بود چیزی بر نمی‌داشت مگر خزینه جواهراتی‌اش را. هر کس به هر چه دلبسته باشد ساعت مرگش جلویش ظاهر می‌شود. این بدبختی که یک عمر جواهر دوست بود، جواهر جمع کن بود، الآن می‌خواهد بمیرد، گفت:

بروید جعبه جواهراتم را بیاورید. جعبه‌های جواهر را می‌آوردند باز می‌کردند جلوی چشمش، نگاه می‌کرد اشک می‌ریخت که صاحب کتاب می‌گوید: من در تعجبم واقعاً از عاقبت به شری این مردک! می‌بیند می‌خواهد بمیرد و این جواهرات هم دیگر به دردش نمی‌خورد؛ اما دستور انفاق آنرا به فقرا نمی‌دهد!».

داستان مرگ مأمون خلیفه عباسی

وقتی که مأمون از خراسان تجدید جایش کرد، لشکر کشید به سمت یرموک. به

(۱) - «... وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» توبه: ۳۴ ..

(۲) - «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ
وَوَطْهُورُهُمْ...» توبه: ۳۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۸

حدود طراطوس رسید، هوا گرم بود. به او خبر می دهند چشمه آبی هست. مأمون آمد دید عجب جایی است! دستور داد روی همان چشمه خیمه بزنند. بالأخره بعد موقع طعام خوردن شد. مأمون نگاهی به آب کرد دید آب در نهایت صفاست و یک ماهی در نهایت جلا و دلربایی در این چشمه است، گفت: «کسی هست که این ماهی را بگیرد؟» و آب هم خیلی سرد بود. یک نفر داوطلب پیدا شد و جایزه هم معین کرد که اگر این ماهی را بگیری چنین جایزه‌ای به تو خواهم داد. بالأخره برهنه شد و غوص کرد و ماهی را گرفت و آورد جلوی مأمون. یکدفعه ماهی از دستش پرید و رفت در آب، تا افتاد آب، جنبید و لباسهای مأمون را خیس کرد. فی المجلس تب کرد. ندانم همان روز یا فردایش طبیب مخصوص همراهش بود و گفت: «علاج ندارد، نزدیک است قلب از کار بیفتد». تا فهمید می خواهد برود، گفت: «آرزو دارم قشونم را ببینم». پنج هزار لشکر داشت.

بالآخره گویند امر به لشکر کرد که همه مسلح سوار شوند و رژه برونند.

همان طور که رژه می رفتند این بدبخت آه می کشید.

حیرتم از چشم بندی
خدا ۴۹۹

چشم باز و گوش باز و این
عمی

از علی علیه السلام آموز اخلاص عمل

آدمی هر کاری می کند باید برای خدا باشد؛ مثل علی علیه السلام که پانصد دانه خرما جمع کرده به دوشش کشیده می رود. دانه – دانه می کارد برای خدا. بعدها که درخت خرما شد و قفش می کند.

در هوای گرم حضرت علی علیه السلام در ینبوع با دست خودش چاه حفر کرد تا به آب رسید، دو رکعت نماز خواند و گفت: «خدا یا! تو شاهد باش این آب را وقف کردم بر تمام عبورکنندگان و تشنگان که سبب شود توهم فردای قیامت مرا از حمیم جهنم نجات دهی». این

تکثیر، روحانی است؛ حتی نان خوردن هم باید برای خدا باشد.
مستحب

(۱) - مثنوی معنوی (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۳۴۹

است سحری خوردن هر چند یک دانه خرما باشد؛ چون امر است،
سحری می خورد.

مقدس بودن زفاف و لزوم شکرگزاری در حمله

و همچنین پهلوی زنت که می روی برای خدا باشد. در فقه نوشته
شده است: «هنگام جماع، اول بگو: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**».
جوانها! دیگر از ما گذشته است، نوبت شماست. هر کدامتان زن
نگرفتید، شب عروسی تان خیلی کار می شود کرد. عروس مستحب
است با وضو باشد. داماد باید با وضو برود در حمله. نه به عنوان دو
حیوان نر و ماده به هم بچسبند. پیش از موافقه مستحب است
سجادهای بگذارند که داماد اول دو رکعت نماز بخواند، نماز شکر
نعمت. این زن نعمت است که خدا به تو داده است: **«... جَعَلَ بَيْنَكُمْ**

مَوَدَّةٌ وَرَحْمَةٌ...» خدای تعالی قرار داده است برای انس تو. برای بقای نسل تو. حفظ دین تو. اگر زن حلال نبود چکار می کردی؟ نماز ليله زفاف را بخوان که یکی از مواقف اجابت دعاست. دعا مستجاب است.

خلاصه بحث امروز ما حیات دو قسم است: حیات دنیوی و حیات اخروی؛ حیات دنیایی همین پنج چیز بود که فرمود و این دو روز مفصل صحبت شد.

جهالت ریشه تفاخر

اما حیات رحمانی. «لعب»؛ یعنی اصلاً بیهوده کاری ندارد، هر کاری می کند به غرض عقلایی می کند. آدم عاقل سرگرمی غافل کننده ندارد. آدم عاقل زینت ندارد.

دنبال زینت حقیقی می گردد که عبارت از «تقوا» می باشد.

آدم عاقل تفاخر ندارد. تفاخر از جهل است. مؤمن به عکسش تذلل دارد. هر چه ایمان بیشتر شود ذلت آدمی در خودش بیشتر است. هر چه عزت ظاهری اش بیشتر شود، ایمانش کمتر می گردد.

معارفی از قرآن، ص: ۳۵۰

در عیون اخبار الرضا دارد که:

«یک نفر به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: یا بن رسول الله! روی کره زمین اشرف از تو و اعلائی از تو یافت نمی‌گردد؟».

حضرت فرمود: **من یکون اتقی منی افضل منی^{۵۰۰}**؛ هر کس روی کره زمین تقوایش از من بیشتر باشد، از من افضل است؛ یعنی میزان فضیلت، تقواست. میزان فضیلت نسب نیست: **«... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَلَّ - كُمْ...»**.^{۵۰۱}

تکاثر. اهل جهل می‌خواهد مادیاتش زیاد شود، اهل عقل می‌خواهد خیراتش زیاد شود. اهل عقل، تکاثر فی الاعمال می‌خواهد؛ اما اهل جهل تکاثر فی الاموال و الاولاد می‌خواهد. اهل دنیا می‌رود عقب پول، اهل عقل و حقیقت کاری می‌کند که رضای خدایش در آن باشد.

علی علیه السلام فرمود: «تا درهم آخر، در بیت المال است من نمی‌روم و برای فردا نمی‌گذارم. شاید فردا علی زنده نباشد.»

^{۵۰۰} (۱) - در عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۳۸ عبارت چنین است: خیر منی من کان اتقی لله تعالی و أطوع له.

^{۵۰۱} (۲) - حجرات: ۱۳.

باید عجله در کار خیر کرد. **سابقوا؛** سبقت بگیرید پیش از آن که وقت بگذرد. عمر اعتبار ندارد. به عکس اهل دنیا: **«... وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا لِحَيَاةِ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَعُ الْغُرُورِ...»**.

این است سرانجام زندگی دنیا منهای عقبی. در آخرت، مثل دنیا نیست که اسبابهای سرگرمی باشد. در آن جا یا ثواب است یا عقاب. بدانید زندگی دنیا برای اهل دنیا جز غرور چیزی نیست. غرور یعنی خلاف واقع.

با هیچ کس شبی به محبت
سحر نکرد

دل به جهان میند که این
بی وفا عروس

(۱) - در عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۳۸ عبارت چنین است:
خیر منی من کان اتقی لله تعالی واطوع له.

(۲) - حجرات: ۱۳.

معارفی از قرآن، ص: ۳۵۱

ثلث آخر ماه مبارک رمضان است. دعا کنید که حیاتان حیات روحانی شود.

شبهای ماه رمضان روی پا بایست! آن قدر پیغمبر ما روی پاهایش رو به درگاه خدا ایستاد که پاهایش ورم کرد.

گفتند: «یا رسول الله! چرا خودت را در مشقت می اندازی؟».

فرمود: «افلا اکون عبداً شکوراً».^{۵۰۲}

«آیا من بنده سپاسگزار پروردگارم نباشم؟!».

(۱) - بحار الأنوار: ۴۶ / ۵۷ و ۷۹.

معارفی از قرآن، ص: ۳۵۲

جلسه سی و پنجم: تفاوت حیات حیوانی و انسانی

«سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
أَعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».^{٥٠٣}

کلام در این آیات مبارکه، دو حیاتی است که برای آدمی است.
حیوان یک حیات بیشتر ندارد و آن هم حیات مادی است، آدمی حیات
دیگری هم دارد و آن حیات ابدی و روحانی است. «**خلقتم للبقاء لا
للفناء**».^(۲) حیوان برای روی خاک آفریده شده، ولی آدمی بدنش
از خاک است. بعد هم زیر خاک می‌رود؛ اما جانش از عالم اعلی
است.^{٥٠٤} روح آدمی^{٥٠٥} شریف است و از عالم امر خداست، به
شرطی که کثیفش نکند. اگر شرک ورزید، به ملکوت سفلی
می‌پیوندد که در باطن این عالم است. ظهور قهر الهیه است.
شان آدمی موقعی است که به هیچ مخلوقی توجهی نداشته باشد.
همه را کنار بگذارد. نبیند غیر از خدا را.^{٥٠٦} خودش را بنگرد به
بندگی و حقارت، تمام عالم هستی را

^{٥٠٣} (۱) - حدید: ۲۰، ۲۱ - بحار الأنوار: ۶۱ / ۷۸ ..

^{٥٠٤} (۲) - «... وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ...» E\حجر: ۲۹ ..

^{٥٠٥} (۳) - «... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ...» E\اسراء: ۸۵ ..

^{٥٠٦} (۴) - «... وَجَهْتُ وَجْهِي لِلذِّبَى فَطَرَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ خَبِيرًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» E\انعام: ۷۹ ..

(۱) - حدید: ۲۱. ۲ - بحار الأنوار: ۶۱ / ۷۸ ..

(۲) - «... وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ...» حجر: ۲۹ ..

(۳) - «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ...» اسراء: ۸۵

..

(۴) - «... وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا

مِنَ الْمُشْرِكِينَ» انعام: ۷۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۵۳

به فنا و خدای را به دوام و بقا بشناسد.

خیال خواجگی ام بود

هوای سلطنتم بود بندگی تو

خدمت تو گزیدم

کردم

سلطان حقیقی کسی است که خود را بنده خدا شناخته، حقیقت شناس شده است.

هر کس از خدا غافل است، مرده است. حیات آدمی ندارد، حیات حیوانی دارد.

خور و خواب و خشم و

شغب است و جهل و ظلمت

شهوت

خشم، مال گرگ است. سگ خشم می کند. کسی که اسیر خشم است، آدم نمی شود. شاید پس از مرگش آدم شود و یا آدمش کنند. مرگ که آمد دفتر بسته می شود هر چه التماس کند بر گردم به دنیا بلکه آدم شوم، پاسخش منفی است.^{۵۰۷} امروز راجع به حیات آدمی بگویم: ایها الناس! به قرآن گوش فرا دهید.

«سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ...».

«بشتابید به سوی آمرزش از طرف پروردگارتان و بهشت».

«... سَارِعُوا...»؛ سرعت کنید، بدوید. اوّل وقت نماز که می شود معامله را رها کنید. صفوف جماعت را پر کنید. دنبال چیزی بدوید که در گور با خود می برید. تا آدم نشوی که نمی شود به جوار اولیا

برسی. تو برای رسیدن به خانه هزار متری قصرالدشت، چقدر زحمت می‌کشی، آن وقت با این همه زحمت، چقدر می‌خواهی در آن بمانی؟!

فرق است بین بهشت و خانه‌های این‌جا. اگر تمام دنیا را به تو بدهند فایده‌ای ندارد؛ زیرا فانی است؛ ولی در بهشت جای یک تازیانه هم ارزش دارد؛ زیرا الی الابد است، اصلش فنا ندارد.

لزوم سرعت گرفتن به سوی اسباب رحمت

«... سَابِقُوا» بشتابید! مسامحه نکنید! «... إِلَى مَغْفِرَةٍ...»؛ یعنی سبب المغفرة؛

(۱) - «... كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَابِلُهَا...» مؤمنون: ۱۰۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۵۴

آمزش خدا، رحمت خدا. پاک کردن خدا اسباب دارد. سرعت کنید در اسباب مغفرت. تمام واجبات و مستحبات اسباب مغفرت خداست. تمام کارهای خیر که برای خدا شد سببی است از اسباب مغفرت، هر

چند خاری سر راهی برای خدا برداری، اگر آدمی کار خیر کند و برای خدا کند.

در تعقیبات می خوانید: «اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك». ۵۰۸

عزائم؛ یعنی حتمیات؛ یعنی خدایا! موقم بدار به اعمالی که حتماً پیامری ام؛ کارهایی که نتیجه اش آمرزش قطعی تو باشد. بعضی از اعمال مظنون است لکن بعضی از آن عزیمت است و آن توبه است. اگر از در توبه کسی وارد شود، قطعاً آمرزیده می شود؛ ولی توبه هر گناهی مناسب همان گناه است. اگر مظلومی را زدی، توبه آن که بخواهی آمرزیده شوی، اول باید بروی جنبه خلش را درست کنی؛ البته طرف هم اگر عفو کند برای خودش بهتر است قرآن مجید در باب قصاص می فرماید: «... وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ...» ۵۰۹ برای خدا عفو کن؛ چون خدا عفو را دوست دارد.

در ماندگی زهری و نجات وی توسط امام سجاد علیه السلام

۵۰۸ (۱) - مفاتیح الجنان/ تعقیب نماز ظهر.

۵۰۹ (۲) - بقره: ۲۲۷ ..

امام چهارم زین العابدین علیه السلام در وقتی که می خواست مکه
برود، در اثنای راه در دامنه کوهی ماندند. خیمه زدند. یک نفر
گفت: «در این کوه، زهری هست».

زهری قاضی مدینه بود و نسبت به زین العابدین علیه السلام
ارادتمند بود. مکرر مشرف می شد خدمت امام. وقتی خواست
مقصری را تنبیه کند، طرف مُرد، این قتل او را بیچاره کرد به طوری
که به کوههای مدینه رفت. اهل و عیال را رها کرد. به زین العابدین
خبر دادند آقا! زهری را یأس گرفته، دیوانه وار در کوهها ناله ها
دارد. میل دارید از او ملاقاتی بفرمایید؛ چون جلوتر با امام آشنا و
ارادتمند بود. حضرت فرمود: «بله». برای

(۱) - مفاتیح الجنان / تعقیب نماز ظهر.

(۲) - بقره: ۲۳۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۵۵

هدایتش از کوه بالا آمد. زهری را دید موهای سر و صورتش ریخته
بدنش برهنه و از بس گریه کرده رمقی برایش نمانده (حاصل روایت

شریفه) فرمود: «یأس تو از رحمت خدا، بدتر از گناهت هست، پس چرا علاج نمی‌کنی؟».

گفت: «آقا! آیا علاج هم دارد؛ آدمکشی هم علاج دارد؟!». تا این را گفت، آقا فرمود: «دیه قتل را به بستگان مقتول پرداز، به کار دین و دنیایت برس»،^{۵۱۰} مگر درد بی درمان در این دنیا هست؟

غرض از عزائم مغفرت الهیه که بلا شک موجب مغفرت است، سرعت به توبه هست. پس الآن تصمیم بگیریم از هر گناهی توبه بکنیم. خدا می‌فرماید:

«شتاب بکن»؛ چون اطمینانی به عمر نیست. شتاب کنید به مغفرت، خصوصاً عزائم مغفرت که اهمش توبه هست.

گستره بی پایان بهشت

«... وَجَنَّةٌ...» سرعت کنید به سوی بهشت «... عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ...» اولاً:

^{۵۱۰} (۱) - کشف الغمّه: ۲/ ۱۰۵ (نقل به مضمون) ..

عرض، هر چند اکثراً در برابر طول استعمال می‌گردد، لکن در این آیه شریفه – چنان که بعضی از محققین گفته‌اند – به مناسبت موضوع و مقام، عرض به معنی وسعت است.

بهشت می‌دانید چقدر بزرگ است؟ «... كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ اَلْاَرْضِ...»

مثل وسعت آسمان و زمین است. اخیراً توسط آلات عجیبی که درست کرده‌اند گویند چندین متر قطر آینه و شیشه این تلسکوپها هست. توسط این آلات کوکبی در فضا کشف کرده‌اند فاصله‌اش از زمین هزار میلیون سال نوری است. سرعت نور هر ثانیه‌ای سیصد هزار کیلومتر می‌باشد. شصت ثانیه یک دقیقه است و شصت دقیقه یک ساعت است. ۲۴ ساعت یک شبانه روز است. سی شبانه روز یک ماه است. دوازده ماه یک سال است.

خدا می‌فرماید: «وسعت بهشت به اندازه آسمانها و زمین است».

(۱) – کشف الغمّه: ۲ / ۱۰۵ (نقل به مضمون) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۵۶

ارتباط تنگاتنگ ایمان با سبقت در کارهای خیر

«... سَابِقُوا...» برای کار خیر، روی دست هم بروید. تو زودتر چک بکش. تا اسم کار خیری برده شد بیا جلو؛ اما این مسلمانها برای هر کاری خودشان را جلو می‌اندازند مگر برای کار خیر که خودشان را عقب می‌کشند. احتیاطاً ماه رمضان توی مسجد هم نمی‌آید چون اهل قرآن نیستند. قرآن می‌فرماید: «سبقت بگیرید». مثل مسابقه در توپ بازی، اسب دوانی، در تیراندازی، در کار خیر هم خودتان را جلو بیندازید تا بشوی درجه یک در کار خیر.

نماز جماعت هم یکی از مراتب جهاد است. سبقت بگیرید برای نماز. چطور اهل دنیا در معاملاتشان سبقت می‌گیرند، شما در کارهای خیرتان برای بهشت رفتن سبقت بگیرید:

«... وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...». برای بهشتی که آماده شده است برای اهل ایمان. هر کس دور دنیا می‌گردد رذل است. شانش هم همان است. کسی که اهل آخرت شد گرویش به خداست. او هم آن‌جا حاضر است:

«... وَرُسُلِهِ...» گرویش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت است؛ چون می خواهیم مطلب دیگری هم بگویم تتمه آیه شریفه برای فردا. ۵۱۱

(۱) - حدود سه ربع ساعت درباره اوضاع روز کشور و حکومت اختناق طاغوت و بیدار کردن مردم صحبت گردید.

معارفی از قرآن، ص: ۳۵۷

جلسه سی و ششم: متفاوت بودن سبقت در کارهای دنیا و آخرت

«سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ* مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ* لَكِنَّا

۵۱۱ (۱) - حدود سه ربع ساعت درباره اوضاع روز کشور و حکومت اختناق طاغوت و بیدار کردن مردم صحبت گردید.

تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ
فَخُورٍ» ۵۱۲

روز گذشته کلام درباره این آیه مبارکه: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ
...» بود، ذکر شد. فرق بین «... سَابِقُوا...» با «... سَارِعُوا...» که در
جای دیگر است، سرعت کنید، شتاب کنید، «العجله من الشيطان» ۵۱۳
این برای امر دنیا است؛ اما شتابزدگی در امر آخرت، رحمانی است.

قرآن می‌فرماید: «کار خیر را زود انجام دهید»، نه این که اگر کسی
بگوید جای لازمتری هست، زود بایستید و انجام ندهید. «سَابِقُوا»،
سبقت به معنی این است که چند نفری شتاب می‌کنند تا از دیگران
جلو بیفتند. می‌بینی مؤمنینی را چطور به طور شتابزدگی به هر
خیری دست می‌اندازند، تو کاری بکن از آنها پیش یفتی «سَابِقُوا»؛
یعنی شتاب کنید! تنبها را رها کنید. آنهایی که تنبل هستند در امر
آخرت محرومند.

(۱) - حدید: ۲۱ - ۲۳.

(۲) - بحار الأنوار: ۷۱ / ۳۴۰ ..

۵۱۲ (۱) - حدید: ۲۱ - ۲۳.

۵۱۳ (۲) - بحار الأنوار: ۷۱ / ۳۴۰ ..

آنهایی که زرنگ و سرعت می‌کنند، تو هم در بین آنها زرنگر بشو.

وجود بهشت برزخی

جمله دوم که در این آیه شریفه است می‌فرماید: «... أُعِدَّتْ...»
کلمه: «... أُعِدَّتْ...»؛ یعنی بهشت آماده شده است، اشاره به این
است که بهشت، موجود فعلی است **لا سیوجد** نه این که بهشت و جهنم
بعد موجود می‌گردد.

بنابر قول تحقیق، الآن بهشت در ملکوت عالم – که در غیب این عالم
است – موجود است. هیچ کس مکان بهشت و جهنم را نتواند پیدا
کند؛ چون ملک نیست، ملکوت است. بلا شک هر وقت در برزخ
رفتی، تو هم می‌بینی عالم، عالم دیگری است؛ ولی این را بدان که
هست: «... أُعِدَّتْ...» بهشت زینت کرده شده، مهیا برای اهل ایمان
شده است.

در «لیلة المعراج» هم خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
مشاهده فرمود بسیاری از بزرگان از اهل ایمان و عمل، بهشت

برزخی را در عالم خواب یا مکاشفه یا بین النوم و اليقظه دیده‌اند و از بهشت برزخی هم بهره‌هایی برده‌اند.

مجلسی اوّل و روایت بهشت برزخی

از آن جمله مرحوم مجلسی اوّل است. در اوّل شرح من لا یحضره الفقیه می‌نویسد که:

«مریض شده بود به مرض موت به طوری که همه مایوس شدند. در آن ساعات آخرش خمسه طیّبه، پنج نور پاک اصحاب کسا تشریف می‌آورند. رسول خدا سیخ کبابی که از طلا بوده است به او می‌دهند می‌فرمایند: میل کن. او هم می‌خورد. خود مجلسی عرض می‌کند: یا رسول الله! این همان طعام بهشتی است که فرمودی یک صد هزار مزه در آن واحد می‌دهد؟ فرمود: همان است و بعد هم بشارت شفا به ایشان دادند

معارفی از قرآن، ص: ۳۵۹

به برکت خوردن خوراک بهشتی و بعد هم سفارش فرمود که شرح کلمات اهل بیتش را را بنویسد که همان (شرح) کتاب من لا یحضره الفقیه باشد که به قلم مبارک خودش نوشته است.»

منظورم کلمه «أَعِدَّتْ» است که بهشت موجود است نقد و آماده است.

هیچ فاصله‌ای بین مؤمن و بهشت نیست مگر این که نفس برود و برنگردد چنان که جهنم هم برای کافران آماده است، افروخته شده است، هیچ فاصله‌ای نیست مگر نفسی قطع شود.

بهشت، فضلی از فضلهای الهی

جمله سوّم «... ذَا لِكَ فَضْلُ اللَّهِ...» اشاره به این است که این بهشت

و ثوابها و مغفرت‌های الهی است که به هر مؤمنی داده می‌شود

استحقاق نیست، صرف فضل خداست، استحقاق یعنی مزد. خدا بهشت

را نه به عنوان مزد می‌دهد؛ چون اولاً: مزد باید مقابل با جنس آن

کار باشد مثل خیاط، لباسی بدوزد، مزدی بگیرد. عبادت‌های بشر

مزدش چیست؟ فرض کنید این بشر پنجاه سال عبادت کرد حال

بخواهند مزدش بدهند، باید پنجاه سال در خوشی و ثواب باشد. مزد

عبادت پنجاه سال چقدر است؟ بگو پنجاه سال در خوشی، نه پنجاه

سال، یک روزش باشد اصلش بی نهایت است. بی نهایت دادن، مزد

کار محدود نیست: «... ذَا لِكَ فَضْلُ اللَّهِ...». این که به اهل تقوا

بهشت می‌دهم از روی فضل‌مان است نه مزدشان؛ مثلاً سی روز یک

عده خوراک نخورده، مزدش سی روز، عوضش مرغهای بهشتی به او

بدهند که هزار مژه بدهد اگر مزد بخواهند بدهند مزد یک ماه
گرسنگی، یک ماه هم پذیرایی عالی به تمام معنی نه الی الابد؛ اما
پاداش الهی که حساب ندارد بی نهایت است؛ چه در برزخ و چه در
قیامت و چه بهشت هیچ کدام نهایت ندارد.

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۰

توقع بی جای یک عابد!

در روایت دارد: «عابدی بوده است هفتاد سال در گوشه‌ای مشغول
عبادت بود.

درختی نزد صومعه‌اش بود. آن درخت روزی یک میوه می‌داده
است و آن عابد افطار می‌کرده است تا فردایش. بعد از هفتاد سال
حاجتی برایش پیش آمد. هر چه گفت دید خبری نشد. قدری
ناراحت شد که ما هفتاد سال عبادت کردیم ولی یک حاجت خواستیم
اعتنایی به ما نشد.

شب به حسابش رسیدند. در عالم واقع دید دو ملک آمدند و گفتند:
آمده‌ایم به حسابت برسیم. تمام این نمازها و روزه‌ها و ذکرهایش در
برابر روزی یک انار مفتی که به او می‌دادند نشد.»

ای انسان! اگر بخواهند مزدت بدهند بین در برابرش چه چیزها داده‌اند. اگر تو یک وعده نخوردی، عوضش، اوّل افطار، خدا هندوانه و انواع میوه‌ها برایت آماده کرده است. در این صحراهای خشک، تخمی کاشته شود، نصفش ریشه شود نصف دیگرش لاله بیندازد، آن وقت هندوانه پوست ضخیمی داشته باشد که ضایع نگردد. وسطش مایعی به صورت منجمد. روزه‌های تو در برابر حق، یک هندوانه نمی‌شود. همچنین میوه‌های دیگرش.

یک عمر عبادت در برابر نعمت چشم

عابد دیگری است که پانصد سال عمر کرده بود در عبادت. تقریباً هزار یا دو هزار سال قبل، عمر بشر غیر از حالا بوده است بلکه لقمان حکیم سه هزار سال عمر کرده است. عمر بشر در آن زمانها زیاد بوده است. آن عابد که پانصد سال عمر کرده بود، جریانش همین بوده است. از دامنه کوه، آب شیرین و گوارایی داشت و خوراکش هم از درختی بود که از میوه آن استفاده می‌کرد. بعد از پانصد سال در هنگام موازنه بین عملش و نعمتهایی که خدا به او داده بود، اوّل آمدند روی بدنش (موازنه آخرتی

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۱

طوری است که خود شخص هم یقین می کند همین طور است) موازنه بعد از مرگ که برایش کردند، تمام پانصد سال عباداتش در برابر چشمی که خدا به او داده بود نشد».

وای اگر چشم درد بگیری و خدای نکرده چشمت آب سیاه بیاورد و چشمت را از دست بدهی! آن وقت می فهمی چه نعمتی بوده است این چشم! حافظ تو از دشمن است. چشم اگر نبیند عصا را به دست می گیری، توی چاه می افتی. بشر سر تا پا غرق نعمت است. ای خدایی که چشم به من دادی **الله اکبر**. در عوض این نعمت بایستی چند رکعت نماز بخوانی؟ باز هم نمی شود و کم می آوری برای یک نعمت چشمی از عهده بر نمی آیی، **الله اکبر** از نعمتهای دیگر.

کز عهده شکرش به در آید

از دست و زبان که بر آید

عذر به درگاه خدا آورد

بنده همان به که ز تقصیر

خویش

کس نتواند که بجا آورد^{۵۱۴}

ورنه سزاوار خداوندی اش

اگر بنا به مزد شد، با نعمت موازنه بیندازند، نعمتی که خدا به تو داده است و عبادتی که تو کردی؛ مثلاً این خمسی که شما می‌دهید در برابر آنچه که خدا تنها از حیث پول عطا فرمود، آیا شکرش را کرده‌ای؟ یک سال خدا به تو داد خوردی و پوشیدی و آخر سال می‌گویند هر چه زیاد آوردی یک پنجمش را بده. تمام اعضای بدنت چنین است:

«یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر».

پس هر که بهشت می‌رود به فضل خداست. عمل بشر محدود است، متناهی است، با ثواب لا یتناهی برابر نخواهد شد. فضل است. بشر به عمر کوتاهش بندگی می‌کند.

خدای عالم هم به مقدار عظمتش و بی‌نهایتش پذیرایی می‌فرماید:

«... وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ...»^{۵۱۵}.

«الهی عاملنا بفضلك»^{۵۱۶}.

^{۵۱۵} (۲) - جمعه: ۳.

^{۵۱۶} (۳) - شرح اصول کافی (مازندرانی): ۱۰ / ۲۱۴ (در شرح مذکور، به جای «الهی»، «اللهم» ذکر شده است) ..

(۱) - سعدی / دیباچه گلستان.

(۲) - جمعه: ۳.

(۳) - شرح اصول کافی (مازندرانی): ۱۰ / ۲۱۴ (در شرح مذکور، به جای «الهی»، «اللهم» ذکر شده است) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۲

پروردگارا! به حق محمد صلی الله علیه و آله به فضلت با ما معامله فرما.

ثبت بودن حوادث در لوح و کتاب الهی

آیه بعد: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَاهَا إِنْ ذَاكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لَكِنَّا تَأْسَوْنَ...» ۵۱۷

بحث اعتقادی که دانستن و اثرش بسیار مهم است، آسایش حقیقی برای کسی است که این بحث اعتقادی را بفهمد و همین قسم هم بشود.

هر حادثه‌ای که در عالم واقع می‌گردد؛ چه در آفاق و چه در انفس در کره زمین، حادثه آفاقی از قبیل حادثه‌ای که در زمین واقع می‌شود؛ مثل: زلزله، سیل، قحط و غلاها، یا بلاهای انفسی، آنچه در نفوس بشری پیدا می‌گردد مانند: انواع مرضها، بیماریها، سختیها تا برسد به مرگ. هر روز حادثه‌ای است، تمام این حوادث با کثرت و بی‌شماری که دارد، تماشای در لوح، کتاب، مرتبه‌ای از عالم وجود علم الهی ثبت و قبل از حدوث موجود است.

عقیده ما مسلمانان آن است که تمام حوادث پیش از حدوث و وقوعش در علم خدا گذشته؛ مثلاً کسی شصت سال عمر کرده حوادث هر روزش حتماً در کتاب پروردگار نوشته شده؛ مثلاً فردا کجا می‌رود و چه معامله‌ای می‌کند. تمام اینها قبلاً نوشته شده است؛ ولی نوشتنش نه به وسیله قلم و مرکب جسمی است نه روی کاغذ و لوح جسمی است بلکه ملکوتی است. پس نگو این همه مطالب را اگر می‌خواستند روی این کاغذها بنویسند چطور می‌شد؟ لوحی است از عالم ملکوت. مسلمانی که می‌گوید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیغمبر است «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^{۵۱۸} است، پیش خود حرف نمی‌زند. حسین علیه السلام خبری داد ما یقین داریم درست است.

خدا در قرآن می‌فرماید: «... مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ؛ هَيْج مصیبتی در زمین واقع

(۱) - حدید: ۲۲ - ۲۳

(۲) - نجم: ۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۳

نمی‌شود «... وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ»؛ یعنی سختی در نفوس شما تا برسد به مرگ و میر «... إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا...»؛ پیش از این که ما به مرحله ظهور بیاوریم، جلوتر در لوح ثبت شده است.

جاری شدن تقدیرات الهی با حفظ اختیار

نگو این جبر است. جبر نیست بلکه با حفظ اختیار؛ یعنی مقدر چنین شده است که مثلاً فلان کس در فلان تاریخ بلند می‌شود ماشین خودش را آماده می‌کند در فلان جا می‌رود، سرعت می‌گیرد و از گون شده و می‌میرد. جبر نیست، تقدیر با حفظ اختیار است. هر چه پیش می‌آید همین‌طور تقدیر شده است؛ یعنی خودش برای شکمش می‌خورد و این بلاها بر سرش خواهد آمد. انواع مرضهایی

که پیش می آید «...إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِن ذَالِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» مقدرات هر فردی قبلاً در لوح نقش باشد، چیز سهلی است.

آسایش دو گیتی

چرا مقدرات قبلاً معین شد؟ «...لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...» این که شما اهل عقل و ایمانید. این مطلب امروز را از خدا و رسول شنیدید؛ یعنی یقین کردید درست است دیگر از امروز که از مسجد جامع بیرون رفتید، هیچ وقت غصه به خودتان راه ندهید. «...لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ...» اگر چنانچه عزیزترین مالتان گم شد، هیچ باکی ندارید؛ زیرا می گوید مقدرم بود. عزیزترین افرادت مُرد، خدا مقدر کرده است. آیه قرآن باورت بشود؛ مثلاً اشخاصی هستند که می گویند مسلمانیم و اما به قضا و قدر خدا اعتراض دارند. اگر کسی از افرادش بمیرد، چه اوضاعی در می آورد. می گوید: «کاش نرفته بود!» این کاشکیهای شما کفر است.

در سوره آل عمران می فرماید:

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۴

«شما کافرهای بی خبر نباشید».

می‌گوید: «اگر پیش ما مانده بود کشته نمی‌شد. اگر در میدان نبرد نرفته بود، کشته نمی‌شد!».

این اگرها کفر است. بگو خواست. خودش می‌داند و ملکش. تقدیرش چنین کرده است. تقدیر با حفظ اختیار است. فراموش نکنید. تقدیر پسر من این بود که در سن ۲۴ سالگی برود، دیگر من چکاره هستم. عالم صاحب دارد. مدبر دارد. مدیر دارد. رب دارد. خودت هم مربوبی. خودت هم مقدر داری. بالأخره این قلدریها مال استقلال است، تو چه استقلالی داری که قلدری می‌کنی؟ مگر چیزی دست تو هست؟ «... لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَأْمُوتًا...»؛ «اگر پهلوی ما بودند نمی‌مُردند». تو اگر پهلوی کسی باشی نمی‌میری؟! در هر آنی در خطر هستی. نفس برود پایین و برنگردد.

پرهیز از تأسّف خوردن بر مافات

«... لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ...». «اسی»؛^{۵۱۹} حسرت کش شدن. خودتان را حسرت کش نکنید از این که موتی پیش آمد. مالک عالم خودش می‌داند و آنچه را که تقدیر فرموده است «لَكَيْلًا تَأْسَوْا»

^{۵۱۹} (۱) - «... لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَأْمُوتًا وَمَأْفُوتًا...» E آل عمران: ۱۵۶ ..

مسلمان نباید غصه بخورد از آنچه از او فوت شود؛ خواه امر عالی باشد یا جسمی یا روحی، فرقی نمی‌کند؛ چنانچه هرگاه به ناز و نعمتی رسیدی: «... وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» یکدفعه غرور نکنی. رئیس جمهوری با رفتگری چه فرقی می‌کند؟! غرضم، فرح، غلط است. چه اشخاصی که مال و ثروت به دستشان آمد ولی بهره‌ای از آن نبردند. پسری گیرشان می‌آید، شادی می‌کنند. مغرور نشو، چه اشخاصی که پسرشان برایشان بلا شد. اگر می‌خواهی شادی کنی به نعمت

(۱) - «... لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَاقْتُلُوا...» آل عمران: ۱۵۶..

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۵

و امانت خدا^{۵۲۰} باشد، خیلی خوب است نه به خودت و به نفس نعمت، معجب گردی.

^{۵۲۰} (۱) - «... لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَاقْتُلُوا...» E\ یونس: ۵۸ ..

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ...»؛ هر چه می بینید این جا پیدا می شود، زیر پرده جلو- جلو نقش بوده.

رؤیاهای صادق بر وجود

یکی از شواهد این قاعده که قرآن فرموده است «خوابهای صادق» است. شاید خود شماها هم در عمرتان برایتان پیش آمده باشد، مکرر اشخاص نقل کرده اند مثلاً یک سال جلوتر در خواب می بینند که به مکه معظمه مشرف شده، چنین و چنان، یک سال بعدش به مکه می رود. این حوادثی است که تماشای ثبت است. در عالم رؤیا ممکن است آدمی اتصال پیدا کند به آن لوح و حوادث آتیه را فی الجملة درک نماید.

گاهی خواب به همان ظرافتش در ذهن می ماند و بیدار می گردد و گاهی به مثلش و گاهی به سندش و گاهی هم سخنش در خیال می ماند؛ مثلاً گاهی خواب می بیند رفته است در مسجدی و آن عالم به او شیر می دهد. شیر که همان علم باشد یادش می دهد؛ چنان که شیرکثیرالنفع است، ماده طبیعی غذایی آدمی است، علم هم غذای روح است.

تعبیر خواب جالب از امام صادق علیه السلام

کسی آمد پیش امام صادق علیه السلام گریه کرد عرض کرد: «آقا!
خواب وحشتناکی دیدم! دامادی داشتم مرده است. دیشب در خواب
دیدم میت آمده عقب من، می خواهد من را ببرد. بعد من هم او را
در بغل گرفتم».

حضرت تبسم کرد فرمود: «**لیس حیث تذهب؛ این طوری که تو خیال**
می کنی نیست» بلکه تعبیرش این است که امسال تو زیارت قبر حسین
علیه السلام نصیبت می شود. روی میزان اسم؛ یعنی حقیقت آنچه
بوده است در لوح که قبر حسین در بغل گرفتن بوده، قوه

(۱) - «**قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَا لِكَ فَلْيَفْرَحُوا...**» یونس: ۵۸

..

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۶

خیاله این شخص به مناسبت اسم دامادش که حسین بوده، صورت
دامادش در نظر می آید و بیدار می گردد». ^{۵۲۱} تا چه کسی رمز آن را
بفهمد که: صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.

تعبیر خواب جالب از ابن سیرین

می‌گویند: «کسی آمد پیش ابن سیرین گفت: من دیشب در خواب دیدم که مهر می‌زنم بر دهنهای خلق. فکری کرد گفت: جناب عالی مؤذن هستی؟»

گفت: بله. پرسید: از کجا می‌گویی؟

گفت: مؤذن در فجر ماه رمضان تا گفت **الله اکبر**، دهنهای مردم را می‌بندد».

چطور که به مناسبت چیزی که زیر پرده است، باید به رمز پیدایش کند.

وضع دحشتناک خورندگان مال یتیم در ملکوت

خواستم بگویم حقایق را اگر کسی بخواهد می‌تواند پیدا کند؛ ولی مشکل است.

ظاهری دارد، باطنش چیز دیگری است؛ مثل خوابهایی که مثال زدیم. هر کاری که آدمی می‌کند یک صورت دیگری دارد. بعد از مرگ آن صورت کشف می‌شود. اگر کسی مال یتیم بخورد، این صورتش است، ملکوتی دارد که آتش مطلق است.^{۵۲۲}

^{۵۲۲} (۲) - «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا إِنَّهَا يُكَلِّبُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...» E\نساء: ۱۰ ..

مثال دیگری بزنم: اینهایی که رباخورند صورتش دسته‌های اسکناس است؛ اما ملکوتش، خودش را سنگین‌تر کردن است. به قدری شکمش می‌آید بالا که از سنگینی نمی‌تواند راه برود.^{۵۲۳}

(۱) - دارالسلام: ۱ / ۱۴۳ - ۱۴۴ ..

(۲) - «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...» نساء: ۱۰ ..

(۳) - «... لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» ... بقره: ۲۷۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۷

دیده‌اید بعضی جن زده‌ها وقتی بلند می‌شوند، دو قدم که می‌روند یکدفعه می‌افتند، این بدبخت رباخوار چنین طوری به سرش می‌آید.

^{۵۲۳} (۳) - «... لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» ... بقره: ۲۷۵ ..

روزه ماه رمضان صورتش امساک است؛ ولی حقیقتش از طعامهای روحانی خوردن است. الآن شما در حال افطارید، افطار در معنی چیز دیگر است.

در حال روزه هزار ملک، صورت روزه‌دار را می‌کنند و به او مرحبا می‌گویند.

امام حسین علیه السلام و تعبیر رؤیای خویش

از تعبیر خواب گفتم. عاشورا بود حسین علیه السلام سر به زانو گذاشت. خوابی عارضش شد و برخاست. خبر شهادت خودش را داد.

زینب گفت: «برادر! چه دیدی؟».

فرمود: «دیدم سگهایی به من حمله می‌کنند؛ ولی یک سگ ابلقی در بین آنها بیشتر به من حمله می‌کند».

گفت: «برادر! تعبیرش چیست؟».

فرمود: «تعبیرش این است که قاتل من پسی است (شمر صورتش آدم بود، باطنش سگ بلکه کمتر از سگ بود)».

باطنش قهر خدا عزّ

صورتش چون گور کافر پر

(۱) - مثنوی معنوی (با اندکی اختلاف) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۸

جلسه سی و هفتم: تفاوت عالم ملک با عالم ملکوت

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ
 أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لَّكِنَّا تَأْسَوْنَ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا
 تَفْرَحُونَ بِمَا ءَاتَىٰكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * الَّذِينَ يَبْخُلُونَ
 وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».^{۵۲۵}

دیروز عرض شد که در این آیه مبارکه پروردگار عالم خبر می‌دهد
 از حقیقتی از حقایق عالم وجود، آنچه به چشمت می‌خورد نسبت به

^{۵۲۴} (۱) - مثنوی معنوی (با اندکی اختلاف) ..^{۵۲۵} (۱) - حدیث: ۲۲-۲۴ ..

آنچه چشمت نمی‌بیند، قطره و دریاست. آنچه به چشم دیده می‌شود عالم ملک است. آنچه را که ماورای حس است، عالم ملکوت است. مجردات ماورای حس و جسم و طبیعت، خدای تعالی مرتبه‌ای از مراتب هستی قرار داده که گاهی به «مرتبه علم» تعبیر می‌گردد، گاهی «لوح» گفته می‌شود و گاهی هم «کتاب» و در این مرتبه از هستی، تمام حوادثی که در عالم ما واقع می‌گردد قبلاً در آن لوح نقش است جزئی و کلی؛ مثلاً الآن چهار میلیارد بشر است. تمام آتیه این افراد پیشامدشان تا مرگشان بر لوحی نقش است. مسلمانان! بدانید این حقیقت است تعجب نکنید! تو خیال می‌کنی جسم است که محدود باشد، می‌گوید:

(۱) - حدید: ۲۲-۲۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۶۹

«چطور می‌شود این همه حوادث را در آن بنویسند؟» این که می‌فرماید: «... **إِلَّا فِي كِتَابٍ**» ثبت است نه مثل ثبت در کتاب کاغذی و جسمی هست بلکه ماورای جسم و عالم ملکوت است، چطور است؟ الآن از ادراک من و تو دور است، آنها پس از مرگ معلوم خواهد

شد: «**إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ**»^{۵۲۶} فقط بدان قرآن درست می‌فرماید. قرآن کلام خداست و خدا هم حق می‌فرماید: «**مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ...**»؛ نمی‌رسد مصیبتی به شما در زمین «**... فِي الْأَرْضِ...**»؛ یعنی زلزله، توفان، بلاها، سختیها، قحط و غلاها... «**وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ**»؛ و نه در خودتان انواع مرضها، هول و هراسها، تا مرگ و میرها، تمام این مصیبتها «**إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا**»؛ پیش از آن که این مصیبتها را در عالم طبیعت آشکارش سازید، قبلاً در کتابی که در عالم ملکوت و مجردات است تمام ثبت و ضبط است. نتیجه این خبر «**... لَكَيْلًا تَأْسَوُا...**»؛ تا تأسف نخورید بر آنچه از دست دادید.

دین به نفع دنیا و آخرت هر فردی است. هم دنیایت و هم آخرت تأمین خواهد شد.

خبرت دادیم و فهمیدی که مقدراتی داری و مقدرات واقع می‌گردد نسبت به آنچه ناراحت کننده است. غصه کش نمی‌شوی. حسرت نمی‌خوری؛ زیرا می‌گویی: «خدا فرموده». قبلاً مقدر شده بود لابد خیر است. دیروز مثالش را گفتم معنی «**تَأْسَوُا**» که از «اسی» است،

این نیست که اصلاً غصّه نمی خورد. ممکن است غصّه بخورد؛ ولی غصّه کش نمی شود. اعتراض پیدا نمی کند.

دیگر آن که اگر به عکسش نعمتی به تو رسید معامله‌ای کردی، یک میلیون استفاده کردی، یا پسری خدا به تو داد، طغیان نمی کنی؛ زیرا طغیان و غرور از کفر است. فرح شدید به نعمت، کفر به منعم است. فعالیت خودت را می بینی زرنگی خودت، اقبال خودت، بخت خودت، تمام نقل شخص خود است، این کفر می شود؛ اما اگر چنانچه مسلمان شدی از این معامله‌ای که استفاده برده‌ای «فی کتب» خدا در کتابش برایت

(۱) - مطففین: ۱۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۰

مقدر فرموده بود، این پولی که به دست آمد مقدر خدا خواهد بود، آن وقت می گویی الهی شکر! نمی گویی من. غرور پیدا نمی کنی. اگر فرح شدید آمد، فخر می کند و مبعوض خدا می گردد و تمام اینها کفر و نکبت و حسرت و بدبختی است.

چه اشخاصی که مال زیاد نصیبشان شد و بعد که از کفشان رفت، غصّه کش شدند و مردند. سراغ هم دارم. مال آمدنش چه بود که رفتنش چه باشد. آمدنش با فخر، هلاکت است و رفتنش هم هلاکت است. شهید راه پول و مال دنیا گشته. اگر از اوّل می دانست پول مال خداست، عطای خداست، خیلی دلبندهش نمی شد. حیاتش را بسته به او نمی دید. مال را ربّ خودش قرار نمی داد و لذا اگر وقتی صبح کرد و گفتند تمام مالت از بین رفت می گوید: «رفت که رفت».

اعتقاد راسخ و شگفت انگیز عرب بیابانی

در تفسیر مقتنیات گوید:

«در مسافرتم در وادی نجل به صحرای وسیعی رسیدم. از اوّل صحرا که وارد شدم، مرده شترها را دیدم. در آن نزدیکی عربی روی تلی نشسته، به دستش پشم می ریسید.

نزدیک رفتم، سلام کرده احوال پرسیدم، گفتم: این شترها مال چه کسی بوده؟ گفت:

مال بنده بوده و تمامش از بین رفته. گفتم: عجب! مثل این که ناراحت نیستی؟ گفت: من آن وقتی که داشتم دل به آن نبسته بودم حالا که ندارم هم غم از آن ندارم.»

اگر آدمی خدا را فراموش کرد، به مال و نعمت و ملک مغرور شد، فخر کرد، تکبر کرد، وقتی که از کفش می‌رود، سخت ناراحت و آخرش غصه کش می‌شود: «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ».

حکایتی شگفت از امّ طلحه و ابو طلحه

از خیرات حسان، زنان نمونه عالم اسلام «امّ طلحه» است، این مجلّه پسرى داشت

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۱

یگانه و پدر هم کمال علاقه را به پسر یگانه داشت. پس از چندی این پسر مریض شد.

پدر خیلی ناراحت بود. مرتّب احوالش را می‌پرسید. در غیاب پدر، پسر مرد. این مجلّه مؤمنه تا دید پسرش مرد، بدون هول و هراس، پسرش را پیچید و لحافی رویش کشید به عنوانی که خوابیده است و رفت خودش را زینت کرد و آنچه دلربایی اثر داشت انجام داد.

منتظر است که پدر طلحه بیاید تا از در وارد شد در همان دروازه در
رهایش نکرد و با او انس گرفت پیش از آن که اسم طلحه را بیاورد.
ایمان مادر داغدیده چه می‌کند! بالأخره مرد را به بستر کشانید
پرسید طلحه چطور است؟

گفت: «طلحه خواب است. بعد گفت: چطور است که طلحه بیدار
نمی‌شود؟ کم کم مشکل است که بگوید خواب است باید حقیقت را
بگوید. یکدفعه هم نگفت. چقدر لطیف گفت. صدا زد: ابوطلحه!
یک نفر امانتی داده است به دست همسایه ما چندی هم نزدش بوده و
از آن بهره می‌برده، حالا صاحبش آمده است امانتش را برده است
صاحبخانه می‌گوید چرا امانت را بردی؟

ابو طلحه گفت: غلط می‌کند، مال خودش بود و برد، حق اعتراض
ندارد.

زن مجلله گفت: نکند نقل من و تو باشد؟ در دو سال قبل خدا به ما
پسری امانت داد، پیش از تشریف آوردنتان در خانه، جناب عزرائیل
را فرستاد، امانتش را برد، جرأت داری اعتراض بکنی؟

تمّه حدیث چنین است که:

«فردا صبح ابو طلحه پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارتش می‌دهد که شب گذشته خدا به برکت این زن تو را هم آمرزید و به برکت صبر این زن، خدا همان دیشب برکتی داد در نسل تو که الان در نظرم نیست. همان پسر که همان شب نطفه‌اش بسته گردید یکی از بزرگان عالم اسلام گردید. تمام به برکت صبری که امّ طلحه کرد. صبرش هم به برکت ایمان بود. ایمان به این که تمام کارها به دست خداست.» ۵۲۷

(۱) - لئالی الأخبار: ۱ / ۳۰۲ - ۳۰۳ (نقل به مضمون) ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۲

مروی است از مولی الموالی اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید که:

«خدای تعالی زهد را در دو کلمه جمع فرمود که اگر کسی به این عمل کند زاهد روزگار است: «... لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَي مَا فَاتَكُمْ...».

صحبت امروز من سر مشقی برای یک عمر است. ای جوانان عزیز! این آیه امروز را فراموش نکنید.

در غسلخانه گاهی رفته‌اید. بعضی از زنها چقدر وحشیگری می‌کنند. کسی از آنها که مرده مثل این که تمام چیزها از کفش رفته. اصلاً نه یاد خدایی، نه تقدیراتی. گویا بزرگترین بلا بر سرش آمده در حالی که طوری نشده است. کسی که الآن مرد، مرگ نه برای او بلا هست نه برای تو بلا هست.

ای بازماندگان! برای خودش بلا نیست؛ زیرا جوانی که مرده یا اهل تقوا بوده یا اهل معصیت. اگر اهل تقوا بوده، زودتر به سعادت رسید. این جوان صالح حیف است که در میان جانوران دو پا در مشقت باشد. زودتر به وصال برسد و به جوار آل محمد صلی الله علیه و آله برسد. جوانی که صالح مرد، تو نمی‌دانی که خدا از تو و پدرش به او مهربانتر است.

جوان صالح اگر می‌ماند، صلاحش در خطر بود. محیط فاسد است. و اگر – نعوذ بالله – کسی که مرده جوان بی بند و بار و گناهکاری بود، بهتر که زودتر مرد. گناهِش کمتر.

آتش گورش کمتر. پس بالأخره آن که مرده برای خودش خیلی خوب شد که مرد. اگر برای او گریه می‌کنی، خیلی غلط می‌کنی.

اگر برای خودت بوده آیا برای چه گریه می کنی؟ می گویی امید
داشتم عصا کشم باشد، این کفر است و ...

«... وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^{۵۲۸} آیا فرزند، نان به تو

می دهد؟ چه فرزندهایی که والدینشان را کشتند. این شدت حزن با
اعتراض است. چون و چرا کردن

(۱) - بقره: ۲۱۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۳

است. این قسم شدت حزن که اعتراض به قضا و قدر است، کفر به
خداست. فرح شدید هم غلط است. «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...»
ای میلیونر! اگر به مالت فرحناک شدی به فرح شدید، متکبر شدی،
این کفر است.

خدا دوست نمی دارد هر متکبری را.^{۵۲۹} آی متکبر! تو مبعوض
خدایی. ای فخور! خدا بندهای را که فخر می کند، بد می داند. مال
من، پیشرفت من، مکنت من، بچه من، لشکر من، رعیت من، فامیل

^{۵۲۸} (۱) - بقره: ۲۱۲ ..

^{۵۲۹} (۱) - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» E لقمان: ۱۸.

من و ... تمام کفر و خلاف قرآن است. اسم فامیل را که آوردم به این مناسبت روایت را بخوانم.

مبارزه رسول خدا با نژادپرستی

روی منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله شریفترین قبایل عرب که قریش است و شریفترین طبقات قریش بنی هاشمی است که یکی از آنها دختر عمه رسول الله هست، روی منبر او را عقد کرد برای مقداد که غلام سیاهی بیش نبود که فردا کسی نگوید فامیل من، ما سفید پوستیم او سیاه پوست است. حرف خرافاتی آقایان آمریکاییهاست. آنها جاهلند.

مسلمان اهل علم است. می فهمد.

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ

اکفاء

ابوهم آدم والام حواء
گوچه حاجت که بر افلاک
کشی ایوان را ۵۳۰۱

آن که را خوابگه آخر به دو
مشتی خاک است

از خاک آفریدتان و آخرش هم توی خاکتان می‌کند. ^{۵۳۱} «الَّذِينَ
يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ...» ^{۵۳۲} وای از بخل! آدم فخور
متکبری که بخیل هم باشد؛ یعنی نمی‌تواند از آنچه دارد به دیگری
بدهد، ربطی به

(۱) - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» لقمان: ۱۸.

(۲) - حافظ ..

(۳) - «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» طه: ۵۵.

(۴) - نساء: ۳۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۴

دارایی هم ندارد. ممکن است یک نان بیشتر ندارد؛ ولی باز بخیل
است. اگر گربه‌ای جلوش بیاید راضی نیست لقمه‌ای به آن بدهد.
از آنچه دارد بخیل است نمی‌تواند نفعی به دیگری برساند. اگر
چنانچه کسی به صفت بخل مبتلا شد بدانید بهشت برایش حرام است.

^{۵۳۱} (۳) - «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» E\ طه: ۵۵.

^{۵۳۲} (۴) - نساء: ۳۷ ..

کسی که نمی‌تواند ببیند کسی از او نفعی ببرد، چطور به بهشت
راهش می‌دهند؟

از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«البخيل من يري ما انفقه تالفاً وما امسكه مشرفاً».

«بخیل کسی است که چیزی را که در راه خدا می‌دهد به نظرش دور
ریخته است لذا می‌بیند از هر خیری فرار می‌کند چون خیر را تلف
می‌بیند؛ ولی اگر به سود و ربا داد زیاد می‌شود»، این کفر است.
آنچه را که در بانک گذاشته شرف می‌پندارد! و آنچه می‌دهد تلف
می‌پندارد!

«... الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ...».

«کسانی که بخیل‌اند و از آن بدتر، مردم را به بخل وادارند».
یکی هست که نمی‌تواند مالش را به کسی بدهد. دیگری هست که
نمی‌تواند ببیند کسی مالش را به دیگری می‌دهد. الهی! مسلمان
بخیل گم شود و کم شود! مسلمان بخیل که نمی‌تواند خیری از کسی
ببیند نه از ناحیه خودش و نه از ناحیه دیگری، به کلی بهشت برایش
حرام است.

به عکسش فرمود: «اگر جوانی گنهکار باشد؛ اما سخی است، پیش خدا عزیزتر است از پیر عابد روزگار ولی بخیل».

خدایا! ما هم از هر چه پیغمبرت از آن به تو پناه می‌برد، به تو پناه می‌بریم.^{۵۳۳} می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز از چند چیز پناه به خدا می‌برد: **اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوذُ بِکَ مِنَ الشُّکِّ وَالشَّرِّکِ وَالْحَسَدِ وَالْبَخْلِ**».^{۵۳۴}

(۱) – واعوذ بک ممّا استعاذ منه عبادک المخلصون (دعای قنوت نماز عیدین) ..

(۲) – بحار الأنوار: ۹۸ / ۱۱۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۵

«بخل» چیزی است که رسول خدا از آن پناه به خدا می‌برد.

ای کسی که می‌خواهی خدا به تو ببخشد، تا خودت جودی نداشته باشی، خدا چطور به تو ببخشد؟ تو می‌خواهی خدا به تو سخاوت

^{۵۳۳} (۱) – واعوذ بک ممّا استعاذ منه عبادک المخلصون (دعای قنوت نماز عیدین) ..

^{۵۳۴} (۲) – بحار الأنوار: ۹۸ / ۱۱۹ ..

کند، تا در خودت سخایی نباشد، خدا به چه چیز تو سخاوت کند؟
منتها تو در حدّ خودت، خدا هم در حدّ خودش.

«یا ذا الجود والسّخاء، یا ذا العفو والرّضاء، یا ذا العزّ والبقاء، یا ذا
الفضل والقضاء، یا ذا الالاء والنّعماء». ۵۳۵

تا با خدای خودت از در سخا پیش نیایی سخا؛ یعنی هر چه داری
مضایقه نکنی از مال و بدن، توقع سخاوت از خدا را نداشته باش.
روایتی دارد که می‌فرماید:

«بخیل کسی است که اسم محمد صلی الله علیه و آله را بشنود و
صلوات را نفرستد؛ ۵۳۶ این مصداقش است.

یکی دیگر از مراتب بخل این است که به مسلمانی برسد و ابتدا سلام
نکند، ۵۳۷ آن هم بخل به زبان است.

(۱) - بحار الأنوار: ۹۴ / ۳۸۵.

(۲) - سفینه البحار: ۱ / ۶۰ - ۶۱.

۵۳۵ (۱) - بحار الأنوار: ۹۴ / ۳۸۵.

۵۳۶ (۲) - سفینه البحار: ۱ / ۶۰ - ۶۱.

۵۳۷ (۳) - عدّة الداعی: ۲۴.

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۶

جلسه سی و هشتم: عدل؛ دوّمین اصل از اصول دین

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا لِحَدِيدٍ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ». ۵۳۸

پس از توحید، دوّمین اصل از اصول عقاید که اعتقاد به آن واجب است، «عدل» است. عدل؛ یعنی خدای عالم تمام دستگاه هستی را روی میزان قرار داده. هر چیزی را جای خودش قرار داده است. تمام کارهای خدا روی عدل است؛ چه کارهایی که در تکوین انجام می‌دهد، چه کارهایی که در افعال بشری انجام می‌گردد.

قرآن مجید چند جا این معنی را ذکر فرموده: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ». ۵۳۹

ای خردمندان! عدل را می‌خواهی ببینی، بالای سرت را نگاه بکن
بین چه نظمی دارد؟ عدد ستارگان را تا به حال هنوز کسی تحقیقاً
نتوانسته احصا کند. همه گفتند ممکن است بیش از این باشد. هزارها
هزار میلیون ستاره کشف کرده‌اند باز هم می‌گویند تمامش کشف
نشده. میلیونها کهکشان، هر کهکشانی میلیونها کره و ستاره و آفتاب
در آن

(۱) - حدید: ۲۵.

(۲) - الرحمن: ۷..

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۷

موجود است. بعضی از آنها چند صد یا چند هزار یا میلیون برابر کره
زمین ماست.

دو عدد از کره‌های به این بزرگی تا به حال بهم نخورده است.
میزان، در مدار و در حرکت آنها.

الآن همین کره زمین ما نسبت به کره آفتاب نود میلیون میل راه دور
است که اگر یک میلیونش کمتر باشد؛ یعنی ۸۹ میلیون میل فاصله

باشد، کره زمین از کثرت حرارت قابل حیات نیست. یا اگر یک میلیون میل دورتر بود، ۹۱ میلیون میل بود، برودت و سردی به قدری زیاد بود که باز نمی‌شد در آن زندگی کرد. زندگی روی کره زمین متوقف است بر همین نظمی که خدا قرار داده است.

سخنی از اهل هیئت درباره قدرت و نظم خداوند

نگاه بالای سرتان بکنید که اهل هیئت گفته‌اند: «در هر ساعتی میلیونها سنگهای آسمانی رو به کره زمین می‌آید تا به کمر بند زمین که صد کیلومتری است می‌رسد. این جایی است که خدای تعالی به قدرت قاهره‌اش مخزن قرار داده برای نور آفتاب که تعدیل و تقسیم گردد، نه یکدفعه نور آفتاب بتابد و کره زمین را بسوزاند بلکه در این قسمت تعدیل می‌گردد و چون حرارت این‌جا شدید است هر یک از سنگهای آسمانی که بخواهد به کره زمین برسد، در این‌جا ذوب می‌شود. بزرگترین بمبهای اتمی این قسم مخرب نخواهد بود».

خداوند این چنین نظم عالم را برقرار کرده است که مبادا از این سنگهایی که می‌آید به کره زمین برسد زمین را متلاشی کند بلکه همان‌جا حل می‌شود؛ این بالای سرت.

عدل و شگفتیهای خلقت در انسان و حیوانات

**پایین. ای خردمندان! از کرم خاکی تا فیل، می بینی عدل، آنها را
فرا گرفته است.**

**روی نظم است. تمام وحوش، پرنده‌ها، انواع حیوانات، هر حیوانی
هر چه لازم داشته**

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۸

**باشد به آن داده است. آن که علفخوار است دندان علفخواری،
آن که گوشتخوار است، دندان گوشتخواری، آن که استخوان خوار
است، دندان استخوان نرم کنی و معده‌اش باید طوری باشد که
استخوان حل کن باشد و علفخوار باید طوری باشد که حرارت علف
را تحمل کند.**

**اما نسبت به اعضای بدن. همین بدن خودت را ای انسان! متوجه
باش. میزان عدل، در همه اعضای بدن نفوذ دارد. بعضی از اعضای
که بسیار مؤثر و مهم است در زندگی آدمی، خدا جفت قرار داد که
اگر یکی از آن دو خراب شود، یکی دیگر باشد؛ مثل:
کلیه، چشم، دست و پا اینها باید یدکی داشته باشد.**

نظم در جاهای اعضا: چشم، همین جایی که هست اگر برود بالاتر یا پایین تر درست نیست. علاوه، برای چشم چهار حرکت توسط چهار عصب قرار داده که خود تخم چشم حرکت کند بدون این که سر حرکت کند: بالا، پایین، راست، چپ؛ یعنی همین طوری که راه می‌روی تا اراده کردی خود چشم پایین می‌آید نه خودسر. یا مثلاً دماغ راهش رو به پایین است اگر بالا بود چطور می‌شد؟! دو تا باشد که اگر یکی گرفت دیگرش باز باشد. گوش همچنین.

میزان خدا را در ابرو بنگر؛ علاوه بر زینتش که قوسی مانند قرارش داد، سر یا پیشانی که عرق می‌کند توی چشم نیاید؛ مثل ناودان از گوشه صورت عرق پایین برود نه این که در چشم بیاید. از این که موی آن را سیاه قرار داد؛ چون نور چشم را تقویت می‌کند؛ زیرا رنگ سیاه قابض نور و برای چشم مفید است. موی سیاه نمی‌گذارد نور چشم پخش شود.

اما پلک و مژگان چشم، بین میزان عدل چه می‌کند. اگر این مژه نباشد اولاً: بینایی ناقص است روی همان میزانی که گفتم. علاوه بر آن، اگر مژه نباشد وقتی که پلک چشم، روی هم می‌آید نمی‌شود روزنه نداشته باشد، کثافت توی چشمت می‌رود، هر چند چشمت را

روی هم بگذاری، اگر مژگان چشم نباشد خواهی نخواهی روزنه‌هایی

معارفی از قرآن، ص: ۳۷۹

است که خاک داخل می‌شود؛ بنابراین، باید مژه‌هایی باشد آن هم چطور؟ اولاً: به طور مستقیم نیست بلکه به طور شکستگی رو به خارج است نه رو به داخل، مبادا یک وقتی موتوی تخم چشم بخورد؛ چون اگر موی مژه به تخم چشم بخورد ناراحت می‌کند نمی‌تواند زندگی کند.

موقع جفت شدنش که از سر سوزن کمتر هم روزنه پیدا نگردد، در جفت کردنش یکی وسط دوتاست. اجمالاً من بخواهم بساط عدل خدای را ذکر کنم نمی‌رسیم. امروز حرفها داریم. مقدمتاً خواستم بگویم اصل اعتقادی ما، موحدین، مسلمانان، مؤمنین، شیعیان اهل بیت، اول توحید، دوّم عدل است. خدای عالم عادل است. کارهایش روی میزان است. هر چیزی به جای خویش قرار دادن است و از شؤن عدل اوست که بشر را مختار در عملش قرار داده؛ از شؤن عدل اوست. بشر را مجبور نکرده است. بشر را به خود وانگذاشته است.

برای این معنی که بشر را به خود وانگذاشته ناچارم شرح بیشتری
دهم.

قوانین منظم الهی برای اجرای عدل الهی

خدای عالم که همه چیز را در این منظومه برای بشر آفریده، بشر را
هم برای یک هدف کلی و حیات طیبه‌ای آفریده، آیا نباید برای
زندگی‌اش نظمی هم قرار بدهد؟

خدایی که در دستگاه خلقت تمام چیزهایش منظم است باید برای
بشر، قوانین تنظیم جعل کند که زندگی بشر هم منظم باشد. زندگی
اختیاری‌اش منظم باشد چنانی که زندگی تکوینی منظم است. افعال
اختیاری بشر هم منظم باشد. زندگی هرج و مرج اگر باشد، نه دنیا و
نه آخرت تأمین نمی‌شود. واجب است بر پروردگار عالم به حکم عقل
که برای این بشر مقرراتی تنظیم کند. برای نظم امورش عدل در
تمام شؤونش – چه امور انفرادی چه امور اجتماعی – بر خداست
قانونگذاری؛ چنان که در دستگاه تکوینی‌اش کوچکترین بی‌نظمی
نیست. تمام روی نظم و عدل است. افعال بشر هم باید کاملاً تحت

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۰

مراقبت عدل الهی باشد؛ زیرا قانون بشری که واجب اطاعه است در وقتی است که قانونگذارش علم ازلی و ابدی داشته باشد. کسی که می‌خواهد قانون برای بشر درست کند، کسی باشد که مصلحت‌های نسل آخر بشر را هم بداند تا قانون کلی اختصاص به دوره‌ای نداشته باشد. یک قانون کلی که برای تمام دوره‌ها به کار بخورد؛ یعنی الآن کشورها قانونهایی که درست می‌کنند هیچ کدام فایده کامل ندارد، قابل اطاعت نیست؛ زیرا علمشان کم هست. مصالح و مفاسد را نمی‌فهمند، مگر جلوی پایش را می‌فهمد؟

قانونگذار باید شرایطی را دارا باشد:

اول این که: باید به تمام مصالح و مفاسد آگاه باشد تا قیام قیامت.

دوم این که: مهربان باشد.

سوم آن که: قانونگذار باید کسی باشد که به حکم عقل اطاعتش واجب باشد و به حکم عقل اطاعت هیچ بشری واجب نیست؛ زیرا همه مثل هم هستند، در عرض هم هستند، به چه مناسبت کودتایی بکند و بگوید شاه مملکت، می‌گویم چنین بکنید؟ شاه مملکت، یا رئیس جمهور، یا نمایندگان مجلس، بشر حق قانونگذاری ندارد. فرمان دهنده نباید باشد؛ چون بشرها همه در عرض هم هستند. هر بشری

به هر قدر که مهم باشد حقّ قانونگذاری برای بشری دیگر ندارد؛
چون با دیگران فرقی نمی‌کند.

قانونگذار باید کسی باشد که اطاعتش واجب باشد و آن هم ذات
اقدس احدیّت است.

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ**». ما غیر از اطاعت ربّ العالمین،
اطاعت هیچ مقام و بشری کائناً من کان را نمی‌کنیم. اطاعت پیغمبر و
امام و نایب امام در این دوره که امام خمینی باشد چون امر
خداست و **إِلَّا اطاعت آنها را هم نمی‌کنیم**. خودش فرموده:
«**... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...**»^{۵۴۰} امام اولی
الامر است؛ چون خدای ما فرموده. تا بر نگردد به خدا هیچ قانونی،
قانونیّت ندارد. هیچ

(۱) - نساء: ۵۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۱

حکمی نفوذ ندارد. هیچ حکمی قابل اجرا نیست؟

بگذرم. میزان خدای حکیم و عادل، بشر را مهمل نگذاشت. به حکمت بالغه‌اش به عدلش، قانونهایی برای بشر قرار داد. میزانهایی برای بشر در دسترس او قرار داد. در تمام شؤون زندگی این بشر چه معامله‌اش با خدایش، چه با خانواده و بستگانش و چه با سایر مردم قانونها معین فرموده نه این که مهمل باشد.

معین بودن قوانین و حدود برای عبادات

معامله با خدا، نماز، روزه، خمس، زکات تا آخر، تمام قانون برایش معین فرموده است. تمام اینها معاملات با خداست؛ مثلاً میزان نماز نه این که هر کس هر طوری دلش خواست نماز بخواند. هر کس هر سمت دلش خواست بایستد. هر ج و مرج نباشد. میزان دارد. همه رو به یک سمت. تمام فرق اسلام باید شبانه روز هفده رکعت نماز واجب بخوانند با کیفیتی که ذکر شده است.

«جهاد» که معامله با خداست و جان در راه خدا دادن است چقدر قانون در قرآن و سنت پیغمبر در باب جهاد ذکر شده است.

لزوم اجرای قوانین الهی توسط علما و بزرگان دین

معامله با خلق؛ چه معاملات انفرادی، چه معاملات اجتماعی، تمام میزانها قانونها در باب معاملات از کتاب بیع و متفرعات بیع و شراء، تجارت، رهن، جعاله، عاریه و دیعه تا برسد به ابواب عقود، تمام اینها در قرآن و سنت این پیغمبر، میزان و قانون بیان فرموده. در باب نکاح میزانها و قانونها دارد و در باب ارث احکامی مقرر داشته. احکام جزائی اسلام، حدود قصاص در قرآن، میزان و قواعد و قانون دارد، یک قانونی بر خلاف عقل فطری بشری در این میزانها پیدا نمی‌شود، تمام مطابق با عقل است. اینها را خدایی که عالم به جمیع مصالح و مفاسد است، معین فرموده است: «أَنْزَلْنَا مَعَهُمْ

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۲

الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».

تا زندگی بشر زندگی میزان وار باشد و با عدل باشد.

تا این جا مطلب چنین شد که قانون برای زندگی بشری چه در معامله با خلق و چه معامله با مخلوق، خدا باید معین کند و خدا هم معین کرده است.

نیست موضوعی از موضوعات مگر این که در قرآن یا به عنوان خاص یا در تحت یک عنوان کلی حکمش را فرموده است. هیچ نقصی ندارد. در تمام این چهارده قرن، فقهای اسلام تمام این قواعد الهی، موازین آسمانی را مشروحاً در کتب فقهیه از طریق سنت و قرآن و اخبار اهل بیت همه را منقح بیان فرموده‌اند. آن وقت چه می‌خواهد؟

یک‌زامداری می‌خواهد که این موازین الهیه را پیاده کند این عدل‌های خدای را گسترش دهد، به مرحله عمل در آورد. این که ما داد می‌زنیم حکومت اسلامی، الآن چند سال است در ایران مسلمانان غیور خصوصاً نسل جوان به رهبری علمای اعلام بالأخص آیه الله العظمی امام خمینی قیام کرده‌اند و هدف واحد دارند. حکومت اسلامی؛ یعنی ما فردی می‌خواهیم که برنامه‌های اسلامی را پیاده کند، این قواعدی که در باب نظم زندگی بشری است، قواعد قضایی قرآن در دادگستریها پیاده شود ووو.

غرض این نهضت و قیام است که تا به حال بحمدالله مستمر و این چند ماه اخیر هم به اوج خود رسیده در تمام شهرهای ایران.^{۵۴۱}

^{۵۴۱} (۱) - به مدت سه ربع ساعت درباره وظایف زمامدار و درباره بیت المال با توضیحات کافی و همچنین درباره دستگاه قضایی اسلام و سپس دستگاه فرهنگی که باید از قانون اساسی اصیل اقتباس کند و باید فرهنگیان مسؤول تربیت بچه‌ها، مسلمان رسمی باشند نه تنها اسمی، صحبت شد. همچنین مقداری درباره جنایات سازمان امنیت و کثافتکاریهای رژیم پهلوی تذکر داده شد ..

«اللَّهُمَّ اِنَّا نرغب اليك في دولة كريمة تعزبها الاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله وتجعلنا فيها من الدعاة الي طاعتك والقادة الي سبيلك وترزقنا

(۱) - به مدت سه ربع ساعت درباره وظایف زمامدار و درباره بیت المال با توضیحات کافی و همچنین درباره دستگاه قضایی اسلام و سپس دستگاه فرهنگی که باید از قانون اساسی اصیل اقتباس کند و باید فرهنگیان مسؤل تربیت بچه‌ها، مسلمان رسمی باشند نه تنها اسمی، صحبت شد. همچنین مقداری درباره جنایات سازمان امنیت و کثافتکاریهای رژیم پهلوی تذکر داده شد ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۳

بها کرامة الدنيا والآخرة». ۵۴۲

حضرت ولیعصر (عج) واسطه میان عالم اعلی و زمین

جمعه آخر ماه رمضان و روز مزد است. از اصول مسلمة ماست هر چیزی که از عالم اعلا به زمین برسد، به وساطت ولیعصر (عج) است. هر عملی که قبول گردد به وساطت ولیعصر (عج) می‌باشد. اگر کسی

می خواهد روز هاش قبول بشود، امروز دست به دامن امام زمان
(عج) بزند. اگر کسی مشکلاتی دارد، دست به دامن امام زمان بزند
تا مشکلاتش حل گردد.

تشرّف مقدّس اردبیلی خدمت ولیعصر (عج)

شنیده‌اید داستان مقدّس اردبیلی – اعلی الله مقامه – که واقعاً از
سابقین و لاحقین مثلش کم پیدا گردیده است. جناب محدّث جزایری
از جناب فاضل محترم میر علام این داستان را نقل کرده خیلی
اسباب عبرت است.

«میر علام از فضلا و تلامیذ اردبیلی است. در حجره‌ای داخل صحن
امیرالمؤمنین سرگرم تحصیل بوده است. شب درهای حرم را بستند.
درهای صحن هم بسته شد.

چراغها خاموش گردید. گوید: مقداری از شب گذشت برای انجام
حاجتی از حجره‌ام بیرون آمدم. دیدم یک نفر از در قبله صحن
مقدّس وارد شد. رفتم نزدیک دیدم استاد بزرگوار جناب ملا احمد
اردبیلی است؛ محقق روزگار؛ مقدّس بی نظیر از دری که قفل بود و
باز شد، آمد. من هم عقب سرش رفتم. در اوّل رواق که رسید دست
به در زد، در باز شد، من هم حیران عقب سرش رفتم. در دوّم هم باز

شد. رفت توی حرم ایستاد مقابل قبر امیرالمؤمنین زمزمه کرد. من نفهمیدم چه گفت و چه شنید. خودم را پنهان کردم دیدم پس از لحظاتی برگشت. عقب سرش بودم آمدم توی صحن دیدم این دفعه

(۱) - مفاتیح الجنان / دعای افتتاح ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۴

از در شرقی صحن مقدّس بیرون آمد تا رسید به دروازه، دروازه که قفل بود باز شد رفتش. من هم عقب سرش رفتم رو به کوفه تا کوفه پیاده رفت تا رسید مسجد کوفه، من هم عقب سرش رهائش نکردم. دیدم مستقیم به محراب علی علیه السلام رفت. آنجا زمزمه هایی داشت. من هم گوشه‌ای خزیدم تا برگشت. در برگشتنش عقب سرش بودم و نمی‌فهمیدم تا نزدیک دروازه نجف، سرفه‌ام گرفت. یکدفعه مقدّس اردبیلی متوجّه من شد از من پرسش کرد این‌جا چه می‌کنی؟ من هم صریحاً برایش گفتم امشب از ورود به صحن تاکنون با شما بوده‌ام آقا! می‌شود منت بر من بگذاری و بگویی با علی علیه السلام چکار داشتی؟ اجمالاً اردبیلی خیلی متستر بوده ولی دید گذشته است.

از میر علام قول می‌گیرد که تا زنده هست به کسی نگوید. بعد فرمود: حقیقتش آن است که مشکلی داشتیم؛ رفتیم با حلال مشکلات در میان گذارم. به امیرالمؤمنین عرضه داشتیم حضرت فرمود (منظور من این جمله بود) آیا نمی‌دانی امام هر زمانی مرجع اهل آن زمان است ای کسی که در زمان مهدی علیه السلام هستی، مشکلات را باید پیش مهدی عجل الله تعالی فرجه بیاوری. امام زمان است. هر کس در هر دوره‌ای به امام زمان خودش باید مراجعه کند. عرض کردم آقا! امام زمان را کجا بینیم؟ به من فرمود: الآن در مسجد کوفه است.

این بود که خودم را در مسجد کوفه به مهدی علیه السلام رساندم. مشکلم را عرضه داشتم. آقا مشکلم را حل فرمود.^{۵۴۳} این را گفتم که شما را آماده کنم، امروز دست به دامان امام زمان بشوید. مشکلاتتان را از امام زمان بخواهید که نزد خدا واسطه شود خدایی که هر مشکلی را حل می‌کند، مشکلات فردی و مشکلات اجتماعی فعلیتان، یابن العسکری می‌بینی که شیعیانتان در چه گرفتاری هستند؟

^{۵۴۳} (۱) - قصص العلماء / در احوالات مقدّس اردبیلی: ۳۴۴ - ۳۴۵؛ لغال الأخبار: ۱ / ۱۱۴.

(۱) - قصص العلماء / در احوالات مقدّس اردبیلی: ۳۴۴ - ۳۴۵؛
لئالی الأخبار: ۱ / ۱۱۴.

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۵

جلسه سی و نهم: ارسال پیامبران علیهم السلام با بینات و دلایل
روشن

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ
بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا لِحَدِيدٍ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ
يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ».^{۵۴۴}

هر آینه فرستادیم پیغمبران خود را با بینات؛ یعنی گواه آشکار، دلیل
واضح.

پیغمبر؛ یعنی کسی که از طرف ربّ العالمین قیام می کند می گوید:
«من رسول خدایم از نزد ربّ العالمین». اینها همه رشحهای است از

قدرت بی‌نهایت خدای تعالی. آنگاه این بشر ضعیف ادعا می‌کند که من از طرف خدای شما پیغام آور هستم. صرف ادعا که بگویند من پیغمبر از طرف خدا هستم، عقل نمی‌تواند بپذیرد. این شخص و سایر افراد از حیث بشر بودن مثل هم هستند. وقتی مثل هم شدند ترجیح بلا مرجح غلط است. تا بینات، گواهیهای حق علم آور نباشد که آدمی یقین کند راست می‌گوید، از عالم غیب با خبر شده اتصال به عالم اعلا دارد، نمی‌تواند از او بپذیرد.

از جمله شواهدی که دلالت می‌کند بر این که این شخص از طرف ربّ العالمین است، یکی آن که رشته‌ای از رشته‌های قدرت بی‌نهایت ربّ العزّه - جلّ جلاله - به او

(۱) - حدید: ۲۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۶

داده شود. قدرت خدا همراه او باشد تا وقتی که ادعا می‌کند از او بخواهند دلیل کجاست؟ آن قدرت حق که خرق عادت است؛ یعنی آنچه را که بر سبیل عادت محال است، اسباب عادی تا نباشد

نمی‌شود بدون اسباب عادی خرق نوامیس طبیعت کند، از قبیل «شق القمر» به انگشت مبارکش.

خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله^{۵۴۵} ماه را دو نیم کرد که از این پیغمبر مکرم مطالبه کردند معجزات زمینی نمی‌خواهیم، آسمانی باید باشد؛ لذا رسول خدا در شب چهارده در وقتی که ماه بالا آمده بود، با انگشت مبارک اشاره کرد ماه شکافته شد و بین دو قطعه‌اش فاصله افتاد، بعد هم به اشاره حضرتش متصل شد. شق القمر از معجزات مشهور و متواتر رسول خداست. رشته قدرت الهیه است که آشکار کند این محمد صلی الله علیه و آله بشر هست؛ اما بشری که متصل به عالم اعلی است. دلیلش این که قدرتی از قدرتهای بی نهایت حق به دست او آشکار می‌گردد.

هر پیغمبری معجزه‌های داشته است؛ یعنی رشته‌ای از قدرت خدا که جناب موسی عصا بیندازد از دها شود، این خرق عادت است آن هم چه ازدهایی. عصا وقتی انداخت فرعون که ادعای خدایی می‌کرد و به مصریها می‌گفت: شما باید بنده من باشید، دلیلش این است که ملک مصر مال من است،^{۵۴۶} این فرعون کذایی که موسی در لباس

^{۵۴۵} (۱) - «اَفْرَجَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» E\قمر: ۱ ..

^{۵۴۶} (۲) - «اَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِّمَّنْ...» E\زحرف: ۵۱ ..

چوپانی را راه نمی‌داد که موسی بیاید نزدیکش به این اندازه
دیکتاتور^{۵۴۷} و بی حیا بود، جناب موسی کاری که کرد عصا را در
قصر فرعون انداخت اژدهای عظیمی شد که یک لب پایین قصر و لب
دیگرش را بالای قصر گذاشت که یکدفعه فرعون دید از دهان اژدها
التهاب مثل شعله‌های آتش به طرفش پرتاب می‌شود، همین قدر
بدانید در زیر جامه‌اش کاری کرد که رسوایی بار آورد. فریاد کرد
از موسی بخواهید که از من بگذرد.

(۱) - «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» قمر: ۱..

(۲) - «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ...» زخرف: ۵۱..

(۳) - «... وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ» یونس:
۸۳..

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۷

این خرق عادت است. اهل کار؛ یعنی ساحرهای روزگار آنها خوب
می‌فهمیدند که خرق عادت است، این سحر نیست.

ناکامی سارقان در سرقت عصای حضرت موسی علیه السلام

^{۵۴۷} (۳) - «... وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ» E\ یونس: ۸۳ ..

حتی نوشته‌اند: «شبی که فردایش بنا بود سحره فرعون با موسی مبارزه کنند بزرگترشان گفت: ما می‌خواهیم ببینیم آیا این موسی از خودمان است؛ یعنی ساحر است یا نه بلکه قدرت خداست؟ گفت: من یک نشانه‌ای برایتان می‌گویم. همین امشب دو نفر بروند آهسته بدون این که موسی خبر شود وقتی که خواب است عصایش را بردارند و بیاورند، اگر توانستند عصا را بیاورند یقین کنید که موسی مثل خودمان است و اگر نه پیغمبر است.

بالآخره دو سه نفر از ساحرها آن جایی که موسی خوابیده بود و عصایش هم بالای سرش بود، آمدند که عصا را بدزدند تا نزدیک شدند، دیدند اژدهای عظیمی شد که اینها همه ترسیدند فرار کردند. رفتند به رئیسشان گفتند: اگر موسی خواب است خدای موسی بیدار است. معلوم می‌شود که این عصا نقل موسی نیست نقل خداست. آن که صاحب کار است بیدار است و آن خداوندگار است. اوست که قدرت خود را آشکار می‌فرماید.»

غرض معنی معجزه است که رشته‌ای از قدرت حق را آشکار فرماید تا این که حجت آشکار شود. فرق بین معجزه و سحر هم زیاد است. یکی همین تمیزی بود که خود ساحرها دادند.

دیگر از تفاوت‌های سحر و معجزه آن است که ساحر، مادی است، نفس کثیفش کافی است بر بطلانش. هر طور کار غریب و عجیبی بنماید در اثر این که آدمی می‌داند برای پول است ربطی به خدا ندارد. معجزه راه خداست، سحر، راه شیطان است.

دیگر آن است که سحر، روی زمین باید واقع شود، ولی در بالای زمین کار کن نیست برخلاف معجزه که مثال «شق القمر» زده شد.

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۸

سرسختی و شجاعت بی نظیر پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر بت پرستان

مروی است که: «وقتی رسول خدا دو سه سال آشکار بتها را سرزنش می‌کرد، بت پرستها و مشرکین و رؤسای قریش شکایت کردند به ابوطالب که برادر زاده‌ات محمد کارش رسیده است به این جا که بتهای ما را آشکارا سب می‌کند. برادر زاده‌ات را نصیحت کن. از او بپرس اگر پول می‌خواهی ما تمام مالداران مکه (در آن زمان مکه مرکز پولداران عرب در جزیره العرب بوده. در جزیره العرب تنها شهری که قدری متمدن بوده مکه بوده است) آن قدر اموالمان را

روی هم می‌ریزیم و به محمد می‌دهیم که ثروتمندترین اهالی جزیرهٔ العرب گردد، اگر پول می‌خواهد.

اگر ریاست می‌خواهد ما حاضریم او را رئیس مکه کنیم. سلطان مکه شود. و اگر زن می‌خواهد خوشگل‌ترین زنان را برایش می‌آوریم و اگر اینها را قبول نکرد، معلوم می‌شود دیوانه هست پس او را تحویل ما بدهید تا مداوایش کنیم.

ابوطالب رسید خدمت رسول خدا گفت: یا محمد! اینها چنین می‌گویند (حاصل روایت شریفه) آنگاه فرمود: اگر آفتاب را در دست راستم، مهتاب را در دست چپم قرار دهند و بگویند دست بردار از ذکر **لا اله الا الله** محال است. من دست از دعوتم بر نخواهم داشت.^{۵۴۸} غرض، ساحر عقب پول می‌گردد پیغمبر عقب بندگی خدا می‌گردد.

حکایت جالب پیامبر قلبی و خلیفه عباسی

گویند: «در زمان یکی از خلفای عباسی، ساحری پیدا شد. سحرهایی می‌کرد.

فهمید که مردم عوامند و می‌پذیرند، کم کم دعوی پیغمبری هم کرد.
عدّه‌ای از آنهایی که سحرش را دیده بودند، باورش‌ان شده بود.
اطرافش جمع شدند. خبر دادند به خلیفه که شیادی پیدا شده دعوی
پیغمبری می‌کند، ممکن است فساد شود. خلیفه او را طلبید.

از او پرسید: شنیده‌ام تو ادّعی پیغمبری می‌کنی؟

(۱) – السیره النبویه: ۱ / ۲۴۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۸۹

گفت: بله من پیغمبرم.

گفت: مگر تو نمی‌دانی هر کس پیغمبر باشد معجزه دارد؟ اوّلًا حرف
خلیفه غلط بود، جوابش کشتن است نه مطالبه سند؛ چون بالضروره
القطعیه نبوت به محمد صلی الله علیه و آله تمام شد، پس اگر کسی
پیدا شد، صدها سحر کرد و گفت من پیغمبرم، اصلاً سؤال دلیل از او
غلط است، یقیناً دروغ می‌گوید؛ چون قرآن فرمود نبوت ختم شد:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
...» ۵۴۹

و همچنین آیات شریفه دیگری که می فرماید:

«... ا لْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» ۵۵۰

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ ا لِّاسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...» ۵۵۱

هر کس غیر از اسلام خواست دینی بپذیرد، از او پذیرفته نمی شود،
حکمش کشتن است لکن خلیفه شاید می خواست سر به سرش
بگذارد.

بدون این که حکم قتلش را صادر کند گفت: پیغمبران معجزه داشتند؟
گفت: من هم معجزه دارم.

گفت: هر چیز دلت بخواهد برایت می آورم.

همان موقع هوا بسیار سرد بود: خلیفه گفت: خربزه می خواهی.

ساحر گفت: چشم! سه روز به ما مهلت بدهید.

۵۴۹ (۱) - احزاب: ۴۰.

۵۵۰ (۲) - مائده: ۳.

۵۵۱ (۳) - آل عمران: ۸۵.

**گفت: این معجزه نشد، اگر معجزه می‌خواهی بکنی همین الآن
بیاور.**

**گفت: جناب خلیفه! بگو خدایا! خربزه به من بده، شش ماه دیگر به
تو می‌دهد. من یک پیغمبر ضعیفی که بیشتر نیستم، سه روز از شما
مهلت خواستم زیاد است؟**

**خلیفه خنده‌اش گرفت. فهمید از آن حقه بازهای روزگار است. گفت:
او را ببرید در آشپزخانه سلطنتی از او پذیرایی کنید.
بعد حاضرش کردند و گفتند: چطوری؟**

(۱) - احزاب: ۴۰.

(۲) - مائده: ۳.

(۳) - آل عمران: ۸۵..

معارفی از قرآن، ص: ۳۹۰

گفت: از سایه مبارک، بسیار خوش گذشت.

گفت: این دو سه روز، وحی هم بر تو نازل شد؟

گفت: بله، جبرئیل مکرر وحی آورد که از این جا تکان نخور.»

غرض، ساحرها دیدند که بیّنه ندارند. حالشان گواه بر بطلانشان هست.

قرآن؛ معجزه جاوید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

«... أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...». هر پیغمبری بیّنه‌اش مختص به زمان خودش بود مگر خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله؛ چون نبوتش به قیامت متصل و پس از خودش زمان فتره‌ای نیست، نبوتش همیشگی است. خدای عالم هم معجزه او را باقی قرار داد تا قیامت باشد و آن هم «قرآن» است؛ قرآنی که معجزه باقیه این پیغمبر است؛ پیغمبری که به نصّ قرآن و به اتفاق و ضرورت تاریخ اسلام، محمد مکتب و استاد ندیده؛ یعنی مکتب و استاد یا به قول امروز ما دانشگاه و دبیرستان نبوده و اگر کسانی می‌خواستند اولادشان با سواد شود، افرادی انگشت شمار را که سواد داشتند اجیر می‌کردند که به بچه‌هایشان سواد یاد دهند تا سنّ چهل سالگی، نه معلّم، نه استاد از خط نوشتن تا علوم فلاسفه هیچ از این خبرها نبود، یکدفعه و حیهای بر او نازل گردید. خدای تعالی آیات قرآن مجیدی که علوم اوّلین و آخرین در آن باشد. هر چه بشر رو به علم

و دانش می‌رود، قرآن پیشش عظیمتر می‌شود. چه بسا در این مجلس شاید کسانی باشند که بدانند قرآن در این زمان ما چه در جهت علم هیئت و راجع به علم جغرافی و راجع به علم طب و خواص اشیاء و... که از هر یک از اینها در قرآن مجید بیاناتی شده است که تا پیش از زمان ما مجهول بوده حالا کاملاً روشن و آشکار گردیده.

به غمزه مسأله آموز صد

مدرّس شد ۵۵۲

نگار من که به مکتب نرفت

و خط نوشت

صدها تفسیر از علما و محققین بر آن نوشته شده است و تعجب این جاست که همه هم اقرار دارند که هنوز این دریای بی پایان علم الهی، کسی به عمق آن نرسیده، هر کس در حدّ خودش برداشت کرده است.

غرض کلمه «بینات» بود. شواهد نبوت این پیغمبر مکرم، معجزات بدنی و معجزات خارجی را صاحب کتاب انیس الاعلام جمع کرده چهار هزار معجزه برای شخص پیغمبر مکرم ضبط نموده است؛ ولی تمام یک طرف، قرآن هم یک طرف. آن معجزات در زمان خودش

بود. قرآنش در دسترس جمیع مسلمین است تا قیام قیامت. هر وقت قرآن را بر می‌داری معجزه پیغمبر را برداشته‌ای.

اگر بخواهم کلمه کلمه توضیح بدهم ماه رمضان تمام می‌شود و این آیه تمام نمی‌شود، مختصر کنم.

ارسال انبیا علیهم السلام همراه با نسخه‌های رحمانی

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ».

رسل خود را فرستادیم برای آنها کتاب هم فرستادیم.

کتاب: مراد بالقوه هست نه کتاب بالفعل؛ یعنی اوراقی که روی آن

نوشته شده باشد و از آسمان بیفتد در دست پیغمبر، نه، قطعاً این

طور نیست بلکه آیات قرآن و حیهای الهی که قابل کتابت است در

قوه این که نوشته گردد کتاب بشود، بر قلب محمد صلی الله علیه و

آله نازل گردید. ^{۵۵۳} «... أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ...»؛ یعنی بالقوه

و حیهای الهی که صلاحیت برای کتاب شدن دارد؛ چنان که همین طور

هم شد بر قلب پیغمبر نازل و از قلب پیغمبر به زبانش جاری شد و

اصحاب هم ثبت می‌کردند آیات قرآن را تا کتاب شد و در دست

مسلمین قرار گرفت.

^{۵۵۳} (۱) - «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلَى قَلْبِكَ...» E\ شعراء: ۱۹۳-۱۹۴ ..

(۱) - «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ ...» شعراء: ۱۹۳ - ۱۹۴ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۹۲

والمیزان: میزان نازل کردیم. کلمه «میزان» هر چند بسیاری از مفسرین میزان را به معنای ظاهرش گرفته‌اند، گفته‌اند: «یعنی ترازو» و لکن محققینی از مفسرین این معنی را انکار کرده‌اند و می‌گویند: «کلمه المیزان در سوره الحديد که ذکر فرموده، مراد میزان مادی نیست، آن میزانی که عدل کتاب است او را باید پیدا کرد؛ میزانی که با کتاب است که تفسیر کتاب است، همراه کتاب است آن چیست؟

دیروز ما شرحی دادیم. فرمانهای خداست. قانونهای الهی که همان دین باشد.

میزان برای بشر فرستادیم که هر ج و مرج نباشد. میزان دستش باشد. در رابطه با خدایش و معاملات بشر با یکدیگر، میزان قرار دادیم. در قرآن مجید و در قلب این پیغمبر مکرم و بر زبان اولی الامر، میزان در معاملات که بشر سرگردان نباشد، بدانند در معاملات چکار بکند که دیروز مثال زدیم.

قرآن می‌فرماید: «مواظب باشید در تمام حدود، میزان داشته باشید. باید در تمام معاملات، حدود و میزان باشد تا برسد به قصاص:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...» ۵۵۴

باید یک فرد، فدای اجتماع گردد. مفسد را باید کشت که هرج و مرج نگردد؛ اما در کشور ما در چند ماه یادتان است ریختند اولین شهری را که قتل عام کردند قم بود.

همان موقع من بالای منبر داد زدم: همان شخص که قتل عام کرده باید قصاص شود.

نمی‌توانی بگویی المأمور معذور. گوینده‌اش غلط است. امر شیطان را نباید گوش کرد و اگر گفتم من اگر نکشم خودم را می‌کشند، از تو پذیرفته نیست. حکم اسلام است که در دما تقیه‌ای نیست هر چند کشته شوی.

لشکر اسلام باید بداند، کشتن مسلمان برای جلوگیری از کشته شدن خود حرام است. نمی‌تواند چنین کاری بکند.

غرض، اگر چند ماه قبل در قم حمله وحشیانه‌ای که شد تمام این
مبشرین را گرفته

(۱) - بقره: ۱۷۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۹۳

بودند و دانه - دانه به حکم قصاص شرعی با حضور اولیای دم،
صاحبان خون، افسرها را تیر باران کرده بودند، دیگر این کشتارها
پیش نمی‌آمد. ۵۵۵

میزان برای بسط عدل

بعضی گفته‌اند: «میزان، عدل است».

بعضی گفته‌اند: «مراد میزان عقل است».

لکن آنچه به نظر می‌رسد که جامع بین همه اقوال و شاید واقعاً هم
همین قسم باشد، مراد از «کتاب»، بیان معارف است. کتاب فرستادیم؛
یعنی دانشهایی که سزاوار است و آمادگی برای کتاب شدن دارد از
معارف الهیه.

مراد از میزان به معنای آنچه با او سنجیده می‌گردد؛ حد و بسط هر شیء. عدل در هر چیزی را میزان گویند: برای سعادت بشر، معامله‌اش با خدا نمونه عبادات، معامله بشر با یکدیگر تا برسد به سیاسات، حدود، دیات، ایقاعات، تمام اینها میزان می‌خواهد تا هرج و مرج نباشد، تا «... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» تا این که زندگی این بشر، زندگی عادلانه باشد.

این دو سه روز گذشته مفصل گفته‌ایم که در دین اسلام یک موضوعی که حکمش بیان نشده باشد نداریم، یا به عنوان خاص، یا در تحت یک عنوان کلی. به تعبیر دیگر، اگر حکومت اسلامی - ان شاء الله - برقرار شود، به احکام اسلام عمل شود، کمبودی ندارند که بخواهند دست دراز کنند و از قانونهای شرق و غرب اقتباس کنند. آنها محتاجند و اما حکومت اسلامی چیزی که می‌خواهد، مجری است که این قانون را اجرا کنند؛ یعنی یک فرد زمامدار صالح بیاید این قوانین را به مرحله اجرا در آورد. پس اجرای حکومت اسلامی، زور لازم دارد. ببینید قرآن چگونه جواب می‌فرماید:

(۱) - آنگاه به مدّت نیم ساعت درباره کشتار مشهد که در سه روز

قبل پیش آمده بود، صحبت شد و نیم ساعت درباره اعتصابها و تظاهرات و دعوت به اتحاد سخنرانی شد ..

معارفی از قرآن، ص: ۳۹۴

فواید و آثار ارزشمند آهن

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ...».

برای این که نظام عالم موقوف است به اجرای قوانین عدل الهی و اجرای قوانین الهی بدون زور و اعمال قدرت نمی شود، بنابراین، خدا می فرماید: ما آهن را آفریدیم که بعضی گفته اند - یعنی **خلقنا الحديد؛** آفریدیم معدن آهن را.

بعضی گفته اند: اگر ظاهر **«أَنْزَلْنَا»** را بگیریم؛ یعنی از عالم غیب به عالم شهادت. یا این که خیر، همان علو ظاهری بگیریم که البته مفسر مصری طنطاوی می گوید که: ممکن است همان انزال ظاهری باشد و به این ترتیب که در ابتدای خلقت تمام این معدنهایی که الآن جوف زمین است آهن، فیروزه، مس و ووو به صورت گازهای متفرق در هوا

بوده است که وقتی باران در زمین می‌ریخته آن ذراتی که ماده پیدایش آهن و سایر معادن بوده، به جوف زمین رسیده، جمع و با یکدیگر ترکیب گردید تا این که خدای تعالی آهن را در دسترس بشر قرار داد.

علی ای حال، آهن موجود عظیمی است برای دو منفعت. پروردگار برای بشر آفریده است هم وسیله طلب و هم وسیله حرب، هم وسیله بهره‌برداری و هم وسیله دفاع از دشمن. انتفاع از آهن «... وَمَنْعُ لِلنَّاسِ...» چقدر زندگی بشر موقوف به آهن است؛ از سوزن خیاطی تا آهنهای بالای سرتان بگویم یا قطعات آهن هواپیما و قطار تمام از آهن است. «وَمَنْعُ لِلنَّاسِ». بشر بدون آهن نمی‌تواند زندگی کند. زندگی آدمی حتی زراعت، تا آهن نباشد نمی‌شود شخم کرد؛ حتی کندن چاه و تصفیه آب، تمام اینها آهن می‌خواهد. منافع زندگی آدمی به آهن است و علاوه «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»؛ چنان که آدمی در دفاع از دشمن اعم از چهار پا یا دو پا که می‌خواهد او را بکشد. باید اسلحه داشته باشد و اسلحه‌های سابق شمشیر و نیزه و تیر بوده،
اسلحه‌های

معارفی از قرآن، ص: ۳۹۵

حالا تفنگ و توپ و تانک است. بالأخره این آهن را هم قرار دادیم
«... بَأْسٌ شَدِيدٌ...»؛ سخت تلافی کننده است و دشمن از بین برنده
است. برای چه چنین کردیم؟

نتیجتاً: «... لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ...».

لزوم ستیز و مبارزه با دشمنان دین

یکی از منافع عظیمه آهن و اسلحه آن است که خدای تعالی ببیند
ملت اسلام کدامشان انصار الله می شوند. کمک می کنند قانون عدل
خدا را به پا می دارند.

ملت اسلام کدامشان هستند که آماده می گردند برای یاری کردن
دین خدا؛ چون خدا گفته کمک کنید. اسلحه دست بگیرید در برابر
کفر. در برابر ظلم. در برابر ستمگر سکوت حرام است.

ما میزان دادیم باید به میزان خدا عمل گردد. ای ستمگر! باید
مسلمان اسلحه دست بگیرد و در برابر ستمگری که قانون عدل خدای
را زیر پا گذاشته، خونی که خدای عالم ریختنش را حرام کرده،
می گوید حلال است، باید با او مبارزه کرد. سکوت در برابر ستمگر،
خلاف اسلام است. خدای عالم آهن را آفرید تا مسلمانان از این

آهن استفاده کنند. اسلحه به دست بگیرند، آن وقت یاری کنند دین خدا را.

این آیه در سوره حدید است. گوشها باز باشد. باید قرآن را بفهمیم: **«... لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ»**. این اسلحه باید باشد تا خدا بداند

کیست یار و یاور محمد مصطفی صلی الله علیه و آله **«وَرُسُلَهُ»**؟

کیست دشمن اسلام؟ دشمن قوانین اسلام اگر شناخته گردید، با

اسلحه مقابله بایستد. جلوی ستمگری که می گوید قانون اسلام را

قبول نداریم، قوانین اسلام را پشت پا می زنند باید نصرت کنید دین

خدای را. دین خدا همان عدل است. دین خدا معنایش نماز تنها

نیست، آن نماز رابطه‌ای است بین بنده و پروردگار.

قسمت مهمّ دین، موازین عدل خداست در معاملات بشر با یکدیگر،

به اشارتی که مکرر بیان کردم. نصرت خدا یعنی عدل را بپا کند.

قانونهای خدای را بپا کند. نصرت

معارفی از قرآن، ص: ۳۹۶

پیغمبر! یعنی آنچه این پیغمبر قانون معین کرده است قانون محمدی

را بلند کند.

هر کس خواست در قبال این قانون عرض اندام کند، مسلمین با اسلحه با او بجنگند.

می‌گویی اگر صدا در آوردیم ما را می‌کشند، پس اسلام یعنی چه؟
دین یعنی چه؟

اگر چنانچه قرآن بخوانیم ما را می‌کشند، مسلمان حقیقی یعنی کسی که مال و جانش را در راه خدا بدهد، پس به خیالت اسلام یعنی ختم «أَمَّنْ يُجِيبُ» بخواند. دین یعنی مال و جان در راه خدا دادن، دین یعنی بندگی؛ یعنی: «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نَشُورًا».^{۵۵۶} بنده خدایم از خودم هیچ ندارم. هر چه هست از خداست و در راه خدا هم باید صرف بشود «... يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ...».^{۵۵۷}

این هر دو نخواهد شد نه
فلک بنده توست

دنیا به مرادخواهی و دین
درست

^{۵۵۶} (۱) - بحارالأنوار: ۸۷ / ۲۷۷.

^{۵۵۷} (۲) - توبه: ۱۱۱ ..

در دنیا خوشگذرانی بکنی، راحت طلبی بکنی، یک ذره نقصی نه به مالت، نه بدنت، نه بستگانت، نرسد و فردا هم صاف بروی توی بهشت! (این امکان ندارد).

گفتگوی خداوند با جبرئیل درباره دشواری راه بهشت

روایتی بگویم: «در وقتی که خدای تعالی بهشت را آفرید، امر شد به جبرئیل که مهمانخانه ما را تماشا کن. جبرئیل گفت: پروردگارا! این مهمانخانه تو گمان نمی‌کنم بشری باشد که این‌جا نیاید از بس بزرگ و دلرباست، آیا می‌شود بشری نیاید؟

ندا رسید: جبرئیل نگاه راهش بکن. نگاه جاده بهشت بکن. جبرئیل نگاه کرد دید جاده‌اش خیلی خراب است. راه بهشت، زحمت، مشقت، گرسنگی، روزه ماه رمضان، بیداری شب است. بهشت نقل تنبلیها نیست. راه بهشت، سخاست.

جاده بهشت پول خرج کردن می‌خواهد. از منفعت گذشتن می‌خواهد. اگر

(۱) – بحار الأنوار: ۸۷ / ۲۷۷.

معارفی از قرآن، ص: ۳۹۷

معامله‌اش حرام است، صد میلیون استفاده هم داشته باشد نپذیرد، تا برسد به این که جانش را هم بدهد.^{۵۵۸} دید نمی‌شود. گفت: خدایا! اگر این راه بهشت است من گمان نمی‌کنم مردش پیدا بشود.

نا برده رنج گنج میسر
مزد آن گرفت جان برادر
نمی‌شود
که کار کرد^{۵۵۹}

در صدر اسلام چقدر مسلمانها دست و پای می‌زدند. هر چه داشتند می‌دادند جانشان را به التماس می‌دادند. تو می‌گریزی. آنها استقبال می‌کردند. به امید بهشت می‌آمدند اجازه می‌گرفتند یا رسول الله! ما هم جزء قشون اسلام بشویم. شواهدش زیاد است که مکرر ذکر شده است. خواستم بگویم بهشت این طور است.

جهنم هم وقتی جبرئیل دید گفت: «خدایا! اگر این عذاب است، گمان نمی‌کنم هیچ کس نزدیکش بیاید؟».

^{۵۵۸} (۱) - «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...» E\ توبه: ۱۱۱.

^{۵۵۹} (۲) - سعدی/ مواعظ ..

ندا رسید: «راهش را نگاه کن. جاده جهنم یک جاده اسفالت و صاف عجیبی است؛ زیرا تمام مطابق با نفس و هواست. مطابق میل است. تمام گناهان و تمام شهوات جاده جهنم است.»

گفت: «خدایا! اگر این جاده جهنم است با این صافی، گمان نمی‌کنم کسی نیاید.

می‌ترسم تمام از این راه بیایند.»

مرد آخر بین مبارک بندهای است. معمولاً کسی آخرش را نمی‌پاید. اولش را نگاه می‌کند می‌بیند خوشی است.

راه جهنم چیست؟ سینما و مناظر مهیج شهوت است. خواندن مجله‌های گمراه کننده است. شراب، قمار، زنا، مال حرام جمع کردن، ظلم کردن، حقوق دیگران پایمال کردن است.

«... لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ».

تا این جا مطلب آشکار گردید که خدا واجب فرمود بر عده‌ای از مسلمانان که اینها

(۱) - «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...» توبه: ۱۱۱.

معارفی از قرآن، ص: ۳۹۸

اسلحه تدارک کنند و در برابر ظلم و ستمگری قیام کنند و عدل
خدای را بپا دارند، قوانین عدل اسلام را جاری نمایند. حالا بیاییم
بر سر اوضاع زمانمان، تدارک اسلحه در زمان ما^{۵۶۰}....

(۱) - در این هنگام به مدت سه ربع ساعت درباره اوضاع روز و
کیفیت مبارزه و استقامت تا رسیدن به حکومت اسلامی، سخنرانی
شد.

معارفی از قرآن، ص: ۳۹۹

جلسه چهارم: فلسفه انزال حدید

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ».^{۵۶۱}

خلاصه آیه مبارکه این شد که فرمود: کتاب و میزان؛ قرآن، وحی الهی، کتاب آسمانی با میزان عدل، عقل که وجود خارجی اش امام است، قرآن برای بسط عدل است: «... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»، به تفصیلی که ذکر گردید، اگر تمام مسلمانان کتاب و میزان را از دست ندهند، قرآن و امام و نایب امام که شرایط امامت در او جمع باشد، قسط همه جا را می‌گیرد؛ در خانواده یا در اجتماع یا در ادارات دولتی، فرقی نیست. بالأخره در اجتماع کسانی هستند که نمی‌خواهند قسط یعنی عدل را میزان خود قرار دهند؛ لذا خدا چنین می‌فرماید: «... وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ...» که در این زمانها توپ و تفنگ و بمب است.

آنجایی که ضد انقلاب اسلامی‌اند، آنجایی که قسط را قبول ندارند، زیر بار عدل نمی‌خواهند بروند. با اینها باید با آهن معامله کرد: «...»

**فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»؛ در آهن نیروی سختی خدا قرار داده است برای
دفع دشمن عدل.**

(۱) - حدید: ۲۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۰

حکمت خداوند در آفرینش آب، غذا و هوا

**«... وَمَنْعُ لِلنَّاسِ» خدا در این آهن هم منفعتهای بسیاری قرار داده
برای زندگی بشر از حیث خوراک، پوشاک و مسکن، آهن مدخلیت
دارد، لذا خداوند آهن بیشتر آفرید.**

**اگر دقت کنید در دستگاه خلقت هر چه مورد نیاز بیشتر است، سعه
آن هم بیشتر است، در دسترس نزدیکتر است؛ مثلاً همین آهن در
مقابل معدنهای دیگر احتیاج به آن بیشتر است، خدا هم به آن برکت
داده است. از آن جمله آذوقه و آب است؛ چون عطش بدتر از
گرسنگی است؛ لذا آب را بیشتر آفرید؛ آب شیرین؛ باران می فرستد
حتی به آن هم اکتفا نکرده، زیر زمین هم آب قرار داد.**

از آن جمله هواست. احتیاج به هوا چندین برابر آب است. آب شبانه روزی دو سه مرتبه بیشتر لازم نیست ولی در هر دقیقه‌ای باید چند مرتبه نفس پایین برود و برگردد، خون تصفیه بشود، اگر چنانچه چند دقیقه راه نفس گرفته شود می‌میرد، خفه می‌شود؛ چون به هوا بیش از آب احتیاج است، آن را از آب فراوانتر کرد. نگذاشت جایی از کره زمین مگر این که هوا آن جاست. درخت هم تنفس دارد ولی کمتر از حیوان؛ زیرا حیوان چند قسم تنفس دارد نه فقط تنفس معمولی بلکه پوست بدن هم تنفس دارد، هوا را به خودش جذب می‌کند که اگر تنفس جلدی رها بشود، آدمی مریض می‌شود؛ مثل کسانی که بدنشان چرک بسیار گرفته، حمام نمی‌روند، روزنه‌های بدن بند می‌آید در اثر عرق ممکن است مریضش کند و لذا امر شده است که اقلّاً هفته‌ای یک روز جمعه تا جمعه مسلمانها غسل جمعه کند.

امر تکوینی خدا به هوا این است که برای بقاء بشر، حیوان، گیاه، هر جا کمبود است به قوّت، خودش را به آن جا باید برساند.

در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری لازم

«هر نفسی که فرو می‌رود، ممدّ حیات است چون بر می‌گردد مفرّح
ذات، پس در

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۱

هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی، شکری لازم.».

در هر نفسی دو «**الحمد لله**» باید بگویی. شبانه روز چند هزار مرتبه
نفس می‌کشی.

کدامتان می‌توانید شکر نعمت بکنید؟ پس بگو:

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید

خدا سریع الرضاست. فقط بنده‌اش اقرار کند بگوید: «خدایا! من
نمی‌توانم شکر کنم، نعمت نفس کشیدن را و نعمتهای دیگری را»
آنگاه خدا از تو راضی می‌شود:

«**الحمد لله على كل نعمة**». به طور کلی به عدد نفس کشیدنهای ما،
حرکات چشم ما و زبان حمد خدای را لازم است.

پروردگارا! ما همه عاجزیم از ادای شکر نعمت تو، به عزت و جلالت
تو خودت ما را موفق به شکرگزاری بدار.

لزوم مبارزه با دشمنان عدالت

«... لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ...».

یکی دیگر از هدفهای آفریدن آهن که «... فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ...»
است، آهن را آفریدیم که از آن اسلحه درست گردد و با دشمن عدل
جنگ شود. کار زار گردد:

«... لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ...»؛ تا خدا بداند چه کسانی یاری خدا
می کنند. این جا «لِيَعْلَمَ» مراد، علم بعد از جهل است. خدا پیش از
خلقت هر فردی، تمام گزارشاتش را می داند منتها چیزی که هست او
را در این عالم می آورد تا آنچه دانسته شده در مرحله ظهور بیاید،
استحقاق حاصل گردد.

«لِيَعْلَمَ اللَّهُ» یعنی «لِيَمِيزَ اللَّهُ» تا تمیز داده شود کیست که اسلحه
دست بگیرد بزند بر سر کسی که منکر اسلام است، دین خدا را یاری
کند. نصرت خدا منظور نصرت دین خداست. خدا احتیاجی به نصرت

دینش ندارد لکن حکمتش چنین اقتضا کرده است که این بشر به اختیارش دین خدا را نصرت بکند تا مستحق ثواب گردد. خدا

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۲

نخواستہ که دینش را به جبر پیش ببرد. باید بشر خودش قیام کند. خدا نمی‌خواهد به ماورای طبیعت دست بزند و دشمنان اسلام را نابود کند. هیچ وقت چنین نبوده است بلکه باید هر کس می‌گوید من مسلمانم، با دشمنان اسلام جنگ کند، نصرت کند، یاری کند و آنگاه اگر دین خدا را یاری نکند، این راه و رسم بندگی نمی‌شود. کسی که دفاع نکند از حریم اسلام، پس چطور پیرو پیغمبر اسلام می‌شود؟ عجب! با محمد علاقه داری با نصارا که با محمد می‌جنگند هم علاقه داری؟!

لزوم اخلاص در عمل

این آیه یک کلمه دارد که «بِالْغَيْبِ» است. بالغیب یعنی چه؟ غیب یعنی نهان.

دو وجه برایش ذکر شده است: یکی این که متعلق باشد به فاعل «يَنْصُرُهُ» که «اللَّهِ» است، یا مفعول که ضمیر است دیگران مراد باشد؛

یعنی «لِیَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ وَرَسُولَهُ بِالْغَيْبِ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهُمْ»، یا این که بگوییم: «وَهُمْ غَائِبِينَ عَنْهُ»، یا بگوییم به این که خدا از آنها غایب است، یا اینها از خدا غایب، در هر دو صورت مراد به غیب یعنی خدا. مسلمانان! خدا صرف شمشیر زدن یا توپ و تفنگ دست گرفتن، صرف این کارها را نمی خواهد بلکه خدا نصرت دینش را می خواهد، خدا نیت خالص تو را می خواهد.

خدا می خواهد تو برای نصرت اسلام بگویی جمهوری اسلامی. خدا از تو می خواهد که فقط از برای خدا برای عزت اسلام و پیشرفت اسلام بگویی رهبر امام خمینی و غرض دیگری نباشد. اگر به غرض دیگر شد، تو سری می خوری.

ای کسانی که پاسدارید! شما باید هدفتان پاسداری اسلام باشد. حفظ امنیت کشور اسلام باشد. اگر خدای نکرده غرض در کار آمد، تمامتان هلاکید. حال که حرف این جا رسید، حدیث کوتاهی برایتان بگوییم.

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۳

حماقت خنده آور یکی از مسلمانان در جنگ

در سابق اکثراً مرکبشان شتر وعده‌های نیز اسب بوده است. در یکی از جنگها یکی از مشرکین الاغ سفیدی داشت با آن به جنگ آمده بود. از این طرف در میان مسلمین یک نفر نگاه کرد دید یکی از مشرکین، خر قشنگی دارد! دلباخته او شد! گفت: عجب خر قشنگی است! الآن می‌روم صاحبش را می‌کشم و خرش را بر می‌دارم:

«من قتل قتیلًا فله سلبه اجمع».

«هر کس کافری را بکشد لباس و مرکبش برای قاتل او است».

لذا رفت که مشرک را بکشد تا شمشیرش را بلند کرد، کافر زرنگی کرد. آن مسلمان بدبخت را از پای در آورد، لذا به خر نرسید. رفت آن جایی که آن خر باید برود! و مشهور شده بود به «قتیل الحمار»! بدبخت! تو باید بروی دشمن اسلام را بکشی نه بروی خرش را برداری.

ای کسی که در انقلاب بودی! تو باید برای خدا نصرت دین خدا کنی بالغیب نه برای مادیات و مال دنیا.

«... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ خدای قوی است. نه این که ما که می‌گوییم

نصرت کنید از روی احتیاج است! خدایی که کمترین ملکش منظومه

شمسی است، این کره به این عظمت، منظومه شمسی یکی از
عائله‌هایش کره خاک است که این کره خاک در بین سایر کرات مثل
ریگی در بیابانی است مع الوصف در وسط هوا چه قدرت قاهره‌ای
این کره را نگه داشته. در هر دقیقه‌ای چهار فرسخ حرکت می‌کند و
در هر ثانیه‌ای چهار فرسخ دور خودش می‌چرخد، خدا قوی است.
قدرت خدا را می‌خواهی ببینی؟ بالای سرت را نگاه کن چه کسی
این کره‌های به این سنگینی را نگهداشته بدون این که متزلزل گردد،
بدون این که یک لحظه سقوطی، هبوطی داشته باشد.

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۴

«یا من فی الممات قدرته»^{۵۶۲} می‌خواهی قدرت خدا را بدانی؟
ساعت مرگ یکی از قدرتهای خداست. ساعت مرگ معلوم می‌شود
قوی کیست پس بفهم! قوی خداست. پس عزیز یعنی غالب. هر که را
در عالم تصور کنی غالب است آخرش باید با تو سری توی سوراخ
گور برود. عزیز و قوی خداست و بس. در این جمله آخر آیه ذکر
می‌کند که وقتی می‌فرماید: مسلمانان! نصرت کنید خدا را، یاری
کنید دین خدا را، بدانید خدا محتاج شما نیست، خدا می‌خواهد شما

بهره ببرید: یعنی شما اگر پایبند به دینتان شدید و کمک دینتان کردید، کمک خودتان کردید «... وَيُثَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ».^{۵۶۳} به خدا قسم! مسلمانی که کمک دینش نمی‌کند، امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند، اسلامش ضعیف است و مردنش با اسلام مشکوک است هر چند مکرر قرآن بخواند.

اگر نصرت دین نکند و شمشیر و اسلحه دست نگیرد در موقعش و در مواقع دیگرش به نطق آتشینش خرم کفر را آتش بزند، امیرالمؤمنین می‌فرماید: «مِيتَ الْاِحْيَاءِ»^{۵۶۴} هست. کسی که کمک دین نمی‌کند، مرده است هر چند فقیه روزگار هم باشد. اگر سپردین نشد دیگر «... يُثَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ...» ندارد. خدا هم یاری اش نمی‌کند. و سوسه‌های شیطان ساعت مرگ، مختصر ایمانی که داشت از او می‌گیرد.

«انَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ - لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ». قوه از خداست.

^{۵۶۳} (۲) - «... اِنْ تَضَرُّوا اللّٰهَ يَضُرُّكُمْ وَيُثَبِّتْ اَقْدَامَكُمْ» E محمد: ۷ ..

^{۵۶۴} (۳) - فتح البلاغه صبحی صالح/ خ ۸۷ / فراز ۱۳ ..

«... أَنْ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...»^{۵۶۵} عزّت هم از خداست.^{۵۶۶} غیر از خدا همه ذلیل و ضعیف‌اند.

این شبها در مناجات می‌خوانید: «مولای مولای انت القویّ وانا الضعیف». همه و همه ضعیف هستیم. «مولای مولای انت العزیز وانا الذلیل».

(۱) - مفاتیح الجنان / دعای جوشن کبیر / فراز ۴۲ ..

(۲) - «... إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» محمد: ۷ ..

(۳) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۸۷ / فراز ۱۳ ..

(۴) - بقره: ۱۶۵.

(۵) - «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْاِعْزَةَ فَلِلَّهِ الْاِعْزَةُ جَمِيعًا...» فاطر: ۱۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۵

ارشاد حکیمانه از ابراهیم ادهم

^{۵۶۵} (۴) - بقره: ۱۶۵.

^{۵۶۶} (۵) - «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْاِعْزَةَ فَلِلَّهِ الْاِعْزَةُ جَمِيعًا...» E\ فاطر: ۱۰ ..

ابراهیم ادهم – که از سلطنت فرار کرده و زهد را اختیار نموده بود – وقتی در مسیرش در خارج شهری تنها حرکت می کرد، سرهنگ متکبری رسید به ابراهیم گفت:

«آبادی از کدام راه هست؟». ابراهیم هم اشاره کرد به قبرستان! تا قبرستان را نشان داد، با چوبی که در دستش بود توی سر ابراهیم زد.

این جا نوشته شده است: «ابراهیم کتک می خورد می گفت: بزن که سر من خیلی گنهکار است. در این اثنا ثالثی رسید، ابراهیم را شناخت، فریاد کرد: آقای سرهنگ! می فهمی به چه کسی داری می زنی؟ این سلطان بلخ بوده است. تا شناخت از اسب پایین آمد، عذر خواهی کرد. ابراهیم گفت: چیزی نشده است! من مدت ها گنهکار بودم، تو سری نخورده بودم، به دست تو قدری تو سری خوردم. سرهنگ گفت: چرا وقتی پرسیدم آبادی کجاست، تو قبرستان را نشانم دادی؟

گفت: آبادی جایی است که تمام اقشار مردم باشند».

آن خموشان سخنگو را

رو به گورستان دمی خامش

مستحب است هفته‌ای دو روز، دوشنبه، پنجشنبه، جمعه هم خوب است، بروند قبرستان عبرتی بگیرند. متنبه بشوند. بدانند قوت و عزت کجاست. قوت و عزت نه در قبرستان است نه در شهرستان، قدرت فقط از خداست.

آهن وسیله‌ای برای مبارزه و امتیازات حضرت نوح علیه السلام

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ * ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ

(۱) - مثنوی معنوی / دفتر سوم.

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۶

ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ».^{۵۶۸}

در آیه قبل بیان فرمود:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...».

«هر آینه فرستادیم پیغمبرانمان را با بیّنات و نشانه‌ها».

به طور آشکار و برای جلوگیری از (کارهای) ضدّ دین، آهن را آفریدیم که از برش آهن استفاده شود و دشمنان دین و اسلام و پیغمبران به آهن جواب داده شوند و به وسیله اسلحه آنها را بر طرف کند تا بسط عدل شود، تا دین خدا روی زمین بر افراشته گردد: «...»
يَكُونُ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ...».^{۵۶۹}

و در این آیه نام بعضی از پیغمبران را می‌برد؛ سه نفر از پیغمبران اولوا العزم که سرچشمه نبوتند: اوّل نوح که در بین پیغمبران امتیازاتی دارد؛ یکی آن که نبوتش بیش از پیغمبران دیگر بوده است. نبوتش عمومیت داشته است و سنّ شریفش در رسالت قبل از توفان ۹۵۰ سال بوده است.^{۵۷۰} و اما مدّت عمرش که چقدر در بین

^{۵۶۸} (۱) - حدید: ۲۶-۲۷.

^{۵۶۹} (۲) - انفال: ۳۹..

^{۵۷۰} (۳) - «... فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» E\ عنکبوت: ۱۴ ..

امتش باقی ماند، اختلاف است از هزار سال دارد تا ۱۳۰۰، ۳۰۰۰، تا ۳۵۰۰ سال عمر شریفش ذکر گردیده است.

دیگر آن که نوح پس از آن که مایوس شد که قوم دعوت او را بپذیرند و همان بت پرستیشان را ترک نکردند، نفرینشان کرد.

فلسفه بت پرستی از سوی انسان

البتّه مسأله بت پرستی که در بشر خیلی شیوع داشته است، سرّی دارد. چوبی که به دست تراشیده می شود هر عاقلی می فهمد که کاری از آن بر نمی آید ولی مع الوصف با این که تراشیده دست خودش است^{۵۷۱} از همان اوّل تا الآن بشر، بت پرستی

(۱) - حدید: ۲۶ - ۲۷.

(۲) - انفال: ۳۹ ..

(۳) - «... فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» عنكبوت: ۱۴ ..

(۴) - «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ» صافات: ۹۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۷

را از دست نداده است. پیش از نوح بت پرستی بوده تا الآن که در هند، چین و ژاپن معرکه‌ای است. شاید جمعیت بت پرستها عددشان از مسلمانان بیشتر است بلکه از نصارا هم بیشتر است. عددشان خیلی زیاد است و بت‌هایشان هم زیاد است.

برای خودشان بت‌کده‌هایی دارند.

یکی از رفقا که خودش رفته بود در بتخانه‌ای در هند می‌گفت: «وقتی رفتم، موقع دعایشان بود. بت درست کرده بودند به شکل دختر خوشگلی و تمام آنهایی که می‌آمدند هفت ساعت دستشان را به سوی بت دراز می‌کردند! می‌گفت: من حیران شدم (ولی من و تو اگر پنج دقیقه قنوت را طول دهیم حوصله‌مان سر می‌رود)».

خلاصه بت پرستی بوده و هست و خواهد بود. چرا تعدادشان زیاد است و دوام آورده‌اند؟ سرّی دارد. ظاهری و باطنی دارد. سرّی ظاهری‌اش آن است که آدمی تا به رشد عقلی برسد، معطلی دارد. بیشتر مردم عقلشان در چشمشان است. ادراک ماورای طبیعت، عقلی لازم دارد که آدمی رشد پیدا کند و سیر وجودی پیدا کند، بگوید که بتها مقهور است. خود بشر که سازنده‌اش مخلوق است، کسی که کره زمین را آفریده نمی‌شود از جنس خودتان باشد.

آفریدگار دیدنی نیست. اگر با چشم حیوانی دیده شود، آفریدگار نیست. ظاهر نمی‌تواند بشود. باید محیط بر ماده باشد. بشر که به رشد عقلی برسد بفهمد جسمی که می‌بینی همه مقهور و مخلوق غیب‌اند؛ یعنی قوه ماورای طبیعت که خدای عالم باشد، طبیعت، آفریده شده اوست. مسخر اوست. محیط بر طبیعت است و خود او منزّه است که جسم باشد. اگر خدا جسم باشد «استغفر الله» اولاً: هر جسمی باید جسم ساز داشته باشد. باید خدای دیگری بیاید و این را درستش کند. دیگر این که محتاج به اجزای ترکیبی است. خدا جسم خلق کن است. هر چه هست قدرت ملکوت خداست. ^{۵۷۲} خودش را بشناسد بفهمد که خودم هم جسم نیستم. روح

(۱) - «فَسُبْحٰنَ الَّذِي يَبْدِي مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» **یس:**
.. ۸۳

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۸

من که محیط بر جسم است مجرد است. خدای من روح آفرین است. اینها رشد عقلی است که آدمی بفهمد ماده و مادیات همه مخلوق و تمامش مثل هم است، از جهت مخلوقیتش هیچ فرقی نمی‌کند.

^{۵۷۲} (۱) - «فَسُبْحٰنَ الَّذِي يَبْدِي مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» E\ یس: ۸۳ ..

پیغمبر اسلام فرمود: **یا علی! «لا تدع صوراً الا محوتها»**.^{۵۷۳} در جریان فتح مکه دستور فرمود در کعبه صورتی باقی نگذار. مجسمه سازی حرام است برای چه؟

شکر خدای را که سعادت نصیب حال شما گردید. ای ملت ایران! مجسمه بت روزگار را پایین کشیدید و خدا رحمت کند جوانهایی که شهید شدند و این پیروزی شامل حال شما گردید.

هر اتاقی که در آن صورت باشد، نماز نخوانید، مکروه است هر چند وارونه‌اش بکنید، هر چند پشت سر هم باشد. صورت پرستی خرافات است.

خواستم عرض کنم علت این که بت پرستی از قدیم بوده تا حالا و همیشه بت پرست بیشتر از موحد بوده است، اگر بشر را تقسیم کنند اغلبشان بت پرست و حیوان پرست و و هستند. علتش را گفتم اولاً: رشد عقلی می‌خواهد که به نور عقلش تکان بخورد و از ماده صرف نظر کند. اگر مربی نباشد، تمام وابستگی به ماده‌اش تقویت می‌شود. وای اگر از خارج هم کمکش کند؛ مثل دوران گذشته ایران که در

سلطنت پنجاه ساله پدر و پسر تمام سعیشان این بود بین دانشگاه و دبیرستانها با روحانیت فاصله بیندازند و از طرف دیگر به بت پرستی و آتش پرستی تقویت می شدند.

در تاریخ بشر بخوانید آیا سراغ دارید در دورانهای گذشته در یک کشوری یک سلطانی با بت پرستی جنگ کرده باشد. درباره سلطان محمود غزنوی هم گویند به خاطر جواهرات به هند لشکر می کشید بلکه تقویت می کردند و خودشان هم بت درست می کردند برای فریب ملت. خود آنها هم به گاو احترام می گذاشتند.

(۱) - عوالی اللئالی: ۳ / ۶۶ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۰۹

نگی بزرگ بر دامن بشریت!

در چند سال قبل در روزنامه نوشتند که: «فرودگاه بین المللی دهلی تعطیل شد بر اثر این که گاوی تشریف آورده بود در باند فرودگاه، به احترام گاو، فرودگاه بین المللی دهلی شش ساعت تعطیل گردید تا به اراده خودش کنار رفت.»

هدایت شدگان و گمراهان از نسل حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ...»؛ به تحقیق که فرستادیم نوح نبی را و ابراهیم خلیل الرحمن را و بعد نبوت و کتاب را در نسل آنها قرار دادیم؛ «فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ»؛ یعنی خیلی از ذریه نوح و ذریه ابراهیم هدایت شدند و پذیرفتند «وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ»؛ بیشترشان فاسق شدند تا الآن هم چنین است. همیشه پیروان شیطان در اکثریت بوده‌اند نسبت به پیروان رحمان. ماده پرست، شهوت پرست، دنیا پرست چندین برابر خداپرست بوده‌اند. پاره‌ای از ایشان هدایت را پذیرفتند «... و كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ» بیشترشان متمرّد شدند، از اطاعت رحمان بیرون رفته داخل شدند در اطاعت شیطان.

«ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِرُسُلِنَا». «قَفَّيْنَا»؛ یعنی به عقب در آوردیم پشت سر نوح و ابراهیم، رسل خود را فرستادیم تمرّد بشر مانع نشد که ما دیگر پیغمبر نفرستیم، پی در پی، پشت سر هم، پشت سر نوح و ابراهیم و ذریه‌شان رسل خودمان را فرستادیم.

حضرت عیسی علیه السلام و کتاب آسمانی او

«... وَقَفِينَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ...» و در این آخری پیش از پیغمبر اسلام، عیسی را فرستادیم. **«وَأَتَيْنَهُ الْإِنجِيلَ»** انجیل هم به عیسی بن مریم دادیم. معلوم می‌شود انجیل، اصلی داشته است. یک کتاب آسمانی به نام انجیل بوده است؛ چون اهل اطلاع نقل کرده‌اند حضرت مسیح تا سنّ سی سالگی نبوتش آشکار نبود. از سنّ سی سالگی

معارفی از قرآن، ص: ۴۱۰

مبعوث به رسالت شد تا ۳۳ سالگی. سه سال این بزرگوار انجیل بر او نازل می‌شد به مردم می‌رسانید. دوازده حواری داشت که یار و یاورش بودند. در این سه سال در آبادی زندگی نکرد. خانه نداشت. زن و فرزند نداشت. چراغش آفتاب بود، فرشش خاک زمین بود و خوراکش میوه و برگهای درختان بود. این سه سال گذشت. آخرش یهود عنود برای کشتنش محاصره‌اش کردند. پس از محاصره یک نفر به نام «یهودا» از خود حواریین آمد پیش یهود به سی درهم نقره عیسی را فروخت و آمدند دستگیرش کردند و تصمیم گرفتند که فردایش او را به دار بزنند.

مسیحی‌ها می‌گویند: «عیسی را به دار زدند بعد که مرد او را پایین آوردند در همین بیت المقدس دفنش کردند. سه روز در قبر بود. پس از سه روز زنده شد و سه روز به جهنم رفت که بعداً امتش به جهنم نروند!!».

انجیلی که مال عیسی بود، مسیحی‌ها آتشش زدند و نابودش کردند. سالها بعد ده - بیست نفری - که اسمشان هست - کتابی نوشته‌اند، الهامات خودشان را نوشتند و یا به قول من، خرافاتی که شیطان به دلشان انداخته بود به قلم آوردند. انجیلی که الان هست انجیل آسمانی نیست، توراتشان هم آسمانی نیست.

امروز روی کره زمین تنها کتابی که قطعاً کتاب آسمانی است «قرآن محمدی» است؛ قرآن کتابی است که وحی صریح الهی است که بر قلب حبیبش و به زبان لطیفش جاری و پخش شد.

جایگاه والای قرآن از دیدگاه پیامبر و مسلمانان

در صدر اسلام مأمور بودند که هر کس مسلمان می‌شد، قدری از قرآن را حفظ کنند که قرآن دست نخورد، یا بنویسد یا حفظ کند.

در صدر اسلام کسی که مسلمان می‌شد، پیغمبر خدا می‌فرمود:

«قدری قرآن یادش بدهید».

نماز که می‌خوانی باید قرآن در نماز بخوانی. قرآن باید در سینه‌ها، در لوحها

معارفی از قرآن، ص: ۴۱۱

ثبت باشد تا قیام قیامت که هیچ وقت پیش نیاید که این قرآن نباشد. در زمان پیغمبر قرآن از بر کردن وظیفه بود. پیغمبر که از دنیا رفت مسیلمه کذاب در یمامه طلوع کرد. وی سحر هم داشت و ادعای پیغمبری کرد! عده‌ای زیاد از صد هزار بیشتر لشکر دورش را گرفتند از تمام قبایلی که ضد اسلام بودند، تا پیغمبر از دنیا رفت ریختند اطراف مسیلمه کذاب و حقه‌باز. اجمالاً لشکر کشی کرد. ابوبکر بر سر کار است. پناهنده شد به امیر المؤمنین علیه السلام آقا فرمود: «لشکر بفرست از اسلام دفاع کن، خدا نصرت می‌دهد».

بالآخره مسلمین مجهز شدند برای جنگ با مسیلمه. پس از جنگ خبر آوردند برای ابوبکر که هفتاد حافظ قرآن در این جنگ کشته شدند. ابوبکر در خطبه نماز جمعه ناله کرد گفت:

«ای مسلمانها! اعلان خطر به شما می‌کنم! کار رسیده به این جا که در جنگ با مسیلمه هفتاد نفر مسلمانی که تمام قرآن از حفظشان بود کشته شده‌اند. در یک جنگ هفتاد حافظ قرآن کشته شده است».

قرآن، نور است فردای قیامت قرآن شفاعت می‌کند. کلام خداست. سعادت است. هر خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود و مثل ستاره‌ای که از آسمان به زمین نور می‌دهد، اهل آسمانها نور خانه را می‌بینند. لعنت به خانه‌هایی که در آن به جای صدای قرآن، صدای آوازه ساز و رقص شنیده شود.

قرآن مجید از اوّل نزولش باید در سینه‌ها و در لوحها باشد. قرآن باید بر زبانها جاری باشد؛ زیرا قرآن ابدی است تا قیامت باید باشد نه یک کلمه‌ای از آن کم شود نه زیاد.

الآن در قرن چهاردهم^{۵۷۴} هستیم. به شما بشارت بدهم، خصوصاً در کتابخانه مسکو و بعد از مسکو کتابخانه ایتالیا قرآن‌های اسلام مال هر قرنی الآن موجود است.

(۱) - منظور قرن چهاردهم هجری قمری است ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۱۲

قرآنی که به خط اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام در قرن اوّل نوشته شده؛ حتی قرآنی که به خط زین العابدین علیه

السلام بوده در همین کتابخانه مسجد جامع عتیق شیراز بوده است. از بکیها هنگامی که بر ایران مسلط شدند، آن را بردند. بعداً تزارها آن را خریده به مسکو بردند که الآن هم آن جاست.

قرآن زمان عثمان الآن مسکو است تا در هر قرنی قرآنهایی که نوشته شده همه را پهلوی هم بگذارند یکی است.^{۵۷۵} این قرآنی که الآن هست مطابق با قرآن جلو است.

همین طور مطابقت دارد تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله. مسلمانها! قدر قرآن را بدانید.

اجمالاً مسیحیها چیزی در دستشان نیست. می دانند که انجیل حال، آسمانی نیست. خودشان هم می گویند تمام اینها را کشیها درست کرده اند. الآن این قرآن برای مسیحیت خطرناک است؛ لذا سعی دارند از بینش ببرند. چه ایرادهای بی جایی که به پیغمبر می گرفتند و از طرف علما جوابهای شافی و کافی داده گردید؛ ولی اخیراً از صد سال رو به این طرف، با خشونت می خواهند قرآن را از بین ببرند. به دست خود مسلمانان، اسلام را بکوبند.

الآن سالهاست انگلیسی‌ها از مسلمانها حکومت درست می‌کنند و اسلام را می‌کوبند. همین ایران ما از پنجاه سال قبل. انگلیس می‌داند اگر خودش بخواهد حکومت کند نمی‌تواند؛ اما می‌تواند پهلوی را بیاورد که عمامه‌ها را بردارد. قرآن‌ها را دور بریزد! در مدارس، در دانشگاه، در پایگاهها. تدریس قرآن در فرهنگ ایرانی ممنوع شود! طرفداران قرآن را که علما هستند باید بکوبند تا بتوانند قرآن را از بین ببرند.

نخست وزیر انگلیس قرآن را برداشت و گفت:

«تا این کتاب و علما در بلاد اسلامی هستند ما قدرتی نداریم! مسیحیت رنگی ندارد! نقشی ندارد!».

(۱) - «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ» حجر: ۹..

معارفی از قرآن، ص: ۴۱۳

با بودن قرآن، کسی انجیل بخواند واقعاً مسخره است. یک صفحه قرآن بخوانید یک صفحه هم انجیل یا تورات، یک مستی قصه‌های خرافاتی. کاش قصه بود، تهمتها، دروغها، نسبت سحر و جادو به سلیمان دادن، نسبت زنا به پیغمبرشان دادن. نوشته‌اند:

نوح با دخترش زنا کرد! لعنت خدا بر نویسنده‌اش.

امیدواریم از حالا موقع ذلت آنها باشد و عزت قرآن و طرفداران قرآن.

معارفی از قرآن، ص: ۴۱۴

جلسه چهل و یکم: خالی نبودن زمین از حجت الهی

«ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ».^{۵۷۶}

پروردگار عالم هیچ وقت زمین را خالی از حجت و خالی از رهبر و امام نگذاشته است. آن کسی که رهبری کند بشر را و به سعادت برساند، پیغمبر پشت سر پیغمبر.

در جای دیگر می‌فرماید: «... أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا...»^{۵۷۷} یا
می‌فرماید: «... قَفَيْنَا عَلَىٰ ءَاثِرِهِم بِرُسُلِنَا...» اوّل: نوح، ذرّیه نوح.
دوم ابراهیم، ذرّیه ابراهیم و بعد می‌فرماید:

«قَفَيْنَا» یعنی پشت سر ابراهیم «... بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ...»؛ عیسی را
فرستادیم.

در روایت دارد که حضرت جواد علیه السلام بیرون منزل بود. یک
مرتبّه آقا متوجّه شد که حالت هیبتی پیدا کرد. گریان شد. رفت توی
منزل فرمود: «پدرم را در خراسان کشتند».

بعد از حضرت جواد پرسیدند: «آقا! از کجا دانستی؟».

فرمود: «عظمت و هیبتی از عالم اعلا بر من نازل گردید. به تعبیر
دیگر منصب امامت را خدا به من داد».

(۱) - حدید: ۲۷.

(۲) - مؤمنون: ۴۴..

معارفی از قرآن، ص: ۴۱۵

غرض: «... أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا...». «ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِرُسُلِنَا». تا

این که بشر نگویند که خدایا! چرا برای ما رهبر قرار ندادی؛ خواه پیغمبر باشد، یا امام یا نایب امام، نایب امامی که پی به کلیات برده

باشد فقیه باشد، حجت خداست، بر خدا واجب است حجتش را معرفی کند و این حجت موقوف به تبعیت ملت است. اگر ملت حاضر شدند برای تبعیت، بر امام یا نایب امام واجب است علاوه بر این که احکام خدا را به ملت برساند، زمام امورشان را نیز به دست بگیرد.

شکر خدای را که نایب امام را معرفی کرد. حجت خود را برای ملت معرفی فرمود. منت بزرگی بر ایران گذاشت کسی که نایب حجت خدا است، خلیفه خلیفه الله هست «الامام خمینی» است.

قوم یهود بی رحم‌ترین قوم جهان!

«... وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً».

خصوصیتی دارد جناب مسیح که البته مختصرش در اوست و تمامش در پیغمبر آخرالزمان است و آن خصوصیت این است که هر کس تابع مسیح شد، از آثارش این است که از لطافت مسیح (اگر راست بگویند، به واسطه صدقشان) بر آنها اثر می‌کند. در بینشان رأفت و رحمت پیدا می‌گردد. به عکس یهود که حتی به خودشان هم رحم

ندارند. یهود در بین ملل روی کره زمین، قبیح‌ترین و شدیدترین و بی‌عاطفه‌ترین و بی‌مهرترین ملل هستند؛ حتی به اولاد و به رفیقش، به هیچ کس مهر ندارند، جز به مادیّات و پول و ثروت و ریاست به چیزی نمی‌اندیشند.

دین موقعی درست می‌شود که جانت بر کف، در راه خدا بدهی نه این که عقب شهرت بگردی. لعنت به تو ای مسلمان! اگر عقب شهرت بگردی که از اسلام دوری.

وای به کسی که برای ریاست کار کند! دین خلق را آتش می‌زند. روایت می‌فرماید: «به گله چوپان اگر گرگی حمله کند، چه بر سر گله می‌آورد؟».

معارفی از قرآن، ص: ۴۱۶

حبّ ریاست، دین آدمی را می‌بلعد. ریاست بر دو قسم است: ریاست شیطانی و ریاست رحمانی که قصدش این باشد خدمتی به دین اسلام کند. اداره مملکت کند. این بسیار خوب و از بزرگترین عبادات به شمار می‌رود.

منشأ پدیده رهبانیت در نصارا

گفتیم که نبوت و رهبری در سلسله جلیله انبیا و اوصیای آنها از اول خلقت آدم تاکنون متصل بوده است. هیچ وقت زمین خالی از رهبر الهی نباید باشد. اگر روی کره زمین دو نفر آدم بیشتر نباشد، یقیناً یکی امام و دیگری مأموم است.

«... ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرًا...». پشت سر یکدیگر، پیغمبر پشت سر

پیغمبر تا زمان عیسی بن مریم که گذشت. نصارا؛ یعنی پیروان مسیح مبتلا شدند به سلطان یهود که یهود هم تصمیم گرفت نسل مسیحیت را منقطع کند و هر چه مسیحی است از بین ببرد و بکشد. مخالفت کرد با مسیحین. آنها هم آماده جنگ شدند و جنگیدند وعده زیادی کشته شدند. مرتبه دوم باز جنگ شد. مرتبه سوم کثیری از نصارا کشته شدند و قلیلی باقی ماندند که به یکدیگر گفتند: «اگر ما بمانیم و باز جنگ پیش بیاید ما هم کشته می شویم و یک نفر مسیحی پیدا نمی شود، بهتر آن است که ما هر کدامان در گوشه ای از صحرا زندگی کنیم و صومعه ای درست نماییم مشغول عبادت شویم تا وقتی که آن پیغمبری که عیسی بن مریم به ما خبر داد بیاید. ۵۷۸ در صومعه های مانیم تا احمد بیاید و برای همه ما فرج گردد». و کثیری از سوریه و لبنان و عراق آمدند مدینه و انتظار احمد را می کشیدند.

«وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ» ما برايشان واجب نکرده بودیم که رهبانیت اختیار کنید، چنین کردند. «... إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ...» نسبت «... مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ...» استثنای منقطع است، معنایش چنین می‌شود: «ابتدعوها ابتغاء رضوان الله». اینها برای این است که رضای خدا کسب کنند، دینشان محفوظ بماند

(۱) - «... وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...» ص: ۶..

معارفی از قرآن، ص: ۴۱۷

آثار مسیح از بین نرود، رفتند صومعه نشین گردیدند، رفتند رهبانیت اختیار کردند، از خلق کناره گرفتند؛ یعنی ابتدا که رفتند برای صومعه نشینی، برای طلب رضای خدا بود، برای حفظ دینشان بود. و بنابر این که استثناء متصل باشد که «... مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ...»؛ یعنی مگر این که طلب کنند رضوان خدا را؛ یعنی امر و جوبی ما به اینها نکرديم مگر «وَابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» جز به دست آوردن خشنودی خدا که کناره گرفتند و صومعه نشینی کردند ولی «... فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا...».

این صومعه‌نشینی و مشغول عبادت شدن خیلی مقام است. مقام انقطاع الی الله هست؛ یعنی بشر از همه بریده، از شهوات، از خوشیها، زندگی در شهر، از همه قطع امید کردن؛ حتی زن و بچه، باید خیلی رعایت این مقام کرد.

ولی «... فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا». آقایان مسیحیها رفتند راهب شدند، صومعه نشینی کردند، مقام شامخی را به دست آوردند؛ ولی وا اسفا! خیانت کردند به این مقام.

خیانت‌هایشان را قرآن به طور ادب ذکر می‌کند لکن ببینیم اینها چکار کردند. خدا می‌فرماید خلاف صومعه نشینی بود.

صومعه‌نشینی و حب ریاست!

اول: اینها مگر نرفتند از شهر کنار بگیرند که دینشان درست بشود تا وقتی که احمد بیاید؟ یکدفعه به فاصله ششصد سال (فاصله بین مسیح و رسول الله) پس از ششصد سال که بعضی از رهبانها طبقه دوّم و سوّم بودند، شاید از درجه اوّل هم باقی مانده بودند که ناگاه همین آقایان صومعه نشینها پیغمبر که آشکار شد آنچه را که به اینها گفتند اوصاف پیغمبری که در انجیل است همین است، عدّه زیادی از مسیحیها گفتند: «خیر هنوز نیامده، این احمد نه آن احمد است!».

چرا منکر شدند؟ زیرا مقامشان بریده می‌شد؛ چون هر چه مسیحی بود به اینها توجه می‌کردند. هدایا و تحف می‌آوردند. احترام و اکرام می‌کردند. اینها راهب

معارفی از قرآن، ص: ۴۱۸

مسیحی هستند آن وقت بگویند پیغمبرتان آمده تمام بروید مدینه چنین چیزی نمی‌شود؛ زیرا آدم ریاست طلب خیلی سخت است دست از ریاست بردارد.

انجام وظیفه نکردند: «... کَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ...»؛ فاسق شدند. حبّ دنیا، حبّ ریاست، آنها را به آتش کشانید. ای کاش! موافقت نکرده بودند بلکه آماده جنگ با رسول خدا شدند!

حکایت ابو عامر راهب و احداث مسجد ضرار

مثل ابو عامر که راهب زاهد صومعه نشین بود. رسول خدا که وارد مدینه شد، مردک دید که دسته - دسته از مردم به طرف احمد به مسجد قبا می‌روند.

این مسجدی که در مدینه با ورود پیغمبر تأسیس شد و رسول خدا نماز می‌خواند، قبیله نزدیکش هم همچشمی کردند و مسجدی برای

خودشان درست کردند. رفتند ابو عامر را آوردند آن جا مقابل رسول الله برای خود نمایی که چرا آنها مسجد داشته باشند ما نداشته باشیم وبالأخره بعد هم امر شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله که این مسجد را خراب کنید.^{۵۷۹} مسجد وقتی مسجد است که برای خدا ساخته شود. اگر برای نمایش شد، باید خرابش کرد. باید آتش زد این چنین مساجدی را مسجد یعنی محلی که برای خدا بنا شود، نه برای جلوه دادن قبیله. رسول خدا هم به چند نفر از اصحاب دستور داد رفتند همه را آتش زدند و اثری از این مسجد نماند؛ زیرا برای راهب مسیحی بود.

اجابت نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ابو عامر راهب

«... فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» پیش از آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله همین ابو عامر راهب می گفت: «باید منتظر بود احمد بیاید. حالا که احمد آمده می گوید نه این خودش نیست».

(۱) - «... مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ...» توبه: ۱۰۷ ..

^{۵۷۹} (۱) - «... مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ...» توبه: ۱۰۷ ..

تا جایی که خودش بی شرف آمد پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «یا محمد! تو چه می‌گویی و چه حرف تازه‌ای داری؟».

فرمود: «دین حنیف ابراهیم خلیل».

آن بی شرف هم گفت که: «من هم مثل تو هستم؛ من هم دین حنیف ابراهیم دارم».

پیغمبر فرمود: «تو چنین نیستی، تو مخلوط کرده‌ای».

مردک هم قهر کرد و از پیش رسول خدا رفت و شروع به لشکرکشی کرد.

و موقعی که رسول خدا اظهار دلتنگی کرد، رسول خدا نفرینش کرد فرمود (خلاصه روایت شریفه): «از خدا می‌خواهم هر کدام از من و تو دینمان از طرف خدا نیست، خداوند در تنهایی ما را هلاک کند».

خودش هم گفت «الهی آمین». بالأخره شروع به تبلیغ بر علیه رسول خدا کرد؛ احزاب را جمع آوری کرد تا جایی که خودش را رساند به شام. از شام که مرکز یهود بود، شامیان را تحریک می‌کرد که لشکرکشی کنند در مقابل رسول خدا. به هر حال در مسافرت شامش

از قریه‌ای که به قریه دیگر می‌رفت، در بیابان تنها افتاد و به جهنم
واصل گردید.

گناه بخشی کلیسا، یا ترویج فحشا و فساد

«... فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا...» دیگر از خلافکاریهای رهبانها گناه
بخشی خود را با خدا یکی کردن، این خیلی عجیب است! مردک تو
آمدی که عبادت خدا بکنی ولی حالا هر کس آمد و گفت: «گناه
کردم» چند مثقال طلا می‌گیری و می‌گویی برو که بخشیدمت! تو
خودت باید در خانه خدا بیایی بگویی: «الهی العفو؛ خدایا! مرا
بیامرزش». آن وقت به کسی دیگر می‌گویی برو که آمرزیدمت! این
گناه بخشی که از همان سابق که راهب شدند، رهبانی را اختیار
کردند، دانایانشان نسبت به امتشان گناه بخشی را رواج دادند!
یکی از رفقا چند سال قبل گفت:

«در کلیسای فرانسه برای تماشا به قسمت گناه بخشی رفتیم ساختمان
مفصل عجیبی

معارفی از قرآن، ص: ۴۲۰

که چندین طبقه داشت و چقدر طولانی و موقف، موقف داشت!
عدّه‌ای نشسته بودند با میز و قلم و کاغذ. گناهکار بدبخت آن‌جا
می‌آید. اوّل گناهِش را به اینها می‌گوید. آنها هم گناه را می‌نویسند.
نوشته را به دستش می‌دهند می‌گویند برو طبقه فلان. نامه را
می‌دهد. آنها هم به موافق دیگر می‌برند. وقتی بر می‌گردد، نوشته
شده است که مثلاً صد دلار بده، تا گناهِش چقدر باشد. این پول را در
بانک همان‌جا به حساب مخصوص می‌ریزد و رسیدش را می‌گیرد.
محلّ دیگر می‌آید بعد باید برود محلّ آخری آمرزش نامه را بگیرد
و قشنگ می‌نویسد: جناب پاپ شما را آمرزید!!». و من می‌گویم:
«خیلی غلط کرد! خودت را چه کسی می‌آمرزد؟ تو کیستی که چنین
غلطی کنی!».

فریب خوردن کشیش توسط یک مسلمان با هوش اصفهانی

آفرین به مرد اصفهانی! رحمت خدا بر او باد! چند سال قبل گفتند:
«یک نفر اصفهانی زرنگ در رُم از برنامه گناه بخشی خیلی ناراحت
شده می‌بیند عجب است کار اینها، یکی گناه بخشی و دیگر بهشت
فروشی. نقشه خوبی کشید. به هر نحو بود خودش را به پاپ رسانید
گفت: من آمده‌ام امروز همه جهنّم را از شما بخرم چند می‌فروشی؟

گفت: مگر کسی جهنم هم می خرد؟!!

**گفت: آقا! شما مالک هر دو هستید من می خواهم جهنم را بخرم.
قبول نکرد گفت:**

**آقا! شما پول را بشناس. بالأخره قبول کرد گفت: تمام جهنم را بدون
این که وجبی از آن کم باشد! او هم گفت: مثلاً صد هزار دلار، تا
گفت، اصفهانی هم قبول کرد مثلاً صد هزار دلار داد و سندی هم
گرفت که نوشته شده بود شش دانگ جهنم را جناب پاپ به این جناب
اصفهانی به صد هزار دلار فروخت و تصویب شد و این سند را گرفت
و امضای پاپ را هم گرفت. اعلانی به دیوارها چسبانید ایها الناس!
آقایان مسیحیها! از این به بعد جهنم ملک طلق من است، من هم هیچ
کدامتان را راه نمی دهم و نمی گذارم هیچ گناهکاری پا توی جهنم
بگذارد، بالأخره کم کم دکان جناب پاپ بسته شد فهمید که**

معارفی از قرآن، ص: ۴۲۱

**این اصفهانی چه کلاهی سرش گذاشته است. هر چه فرستاد که بیاید
و سند را فسخ کند، حاضر نگردید تا این رو سیاهی باشد تا روز
قیامت!«.**

فساد کلیسا منشأ پیشرفت کمونیست

«فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا». صومعه نشینها مراعات حق روحانیت را

نکردند مادیگری در آوردند. ثروت اندوزی پیش گرفتند؛ حتی چندین سال پیش در مجله‌ای خواندم که در ایتالیا تلفن جلو پاپ هم از طلاست. از جهت شهوت مکرر نقل شده است دخترهای تارک دنیا که رفتند راهبه بشوند زیر دست عابدهایشان بچه دار شده‌اند! کثافتکاریهایشان زیاد است!

اهل اطلاع نوشته‌اند: «کمونیستی که چند سال است روی کره زمین پا گرفته از نکبت کلیسا است! از بس کلیسای مسیحیت کثافتکاری کرد».

مردک کمونیست در مسکو می‌نویسد: «دین، تسکین و تخدیر ملت‌هاست!». آیا کسی هست بگوید بی مروت! این دین مسیحی است، یک سری هم به اسلام بزن تا بفهمی دین کدام است.

اوج علاقه یک مسیحی به امام خمینی قدس سره

فقط شما کلیساها را دیده‌اید، یک سری هم به مسجدهای مسلمانها بزنید. روح کل روحانیت آیه الله العظمی امام خمینی را ببینید.

وقتی ایشان چندی در فرانسه تشریف داشتند، شنیده‌اید از اطراف، مسیحیها می‌آمدند ببینند آقای که ۳۵ میلیون تابعش هستند، آقای که نه تکیه به شوروی و نه به آمریکا دارد کیست؟ وقتی می‌آمدند می‌دیدند پیرمردی است چند متر عمامه بر سر، عبایی هم بر دوش دارد. نه کاخی، نه قصری، نه نوکرهای غلاظ و شدادی، انگشت حیرت به دندان می‌گرفتند.

در مجله‌ای نوشته بود که:

معارفی از قرآن، ص: ۴۲۲

«شخصی (اسمش یادم رفته است) پس از آن که از آمریکا به فرانسه رفت، وقتی از او پرسیدند آن آقا که بود؟ آن خمینی که بود و چه مردی بود؟ گفت: آن مسیحی را که مدتها می‌پرستیدمش در فرانسه امروز خدمتش مشرف شدم؛ روح الله هست **السلام علی عیسی روح الله**».

می‌فرماید: «... **كَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ** ...»؛ بیشترشان دشمن اسلام و فاسق شدند.

علی علیه السلام و سیراب نمودن سپاهیان با قدرت ولایت

در غزوه صفین امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکرش حرکت می‌فرمود که در بین لشکرش مالک اشتر است. در محوطه‌ای لشکر فرود آمدند که تدارک آذوقه کنند. مالک آمد پیش امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: «یا علی! این وادی خشک است و آبی نیست».

فرمود: «تفحص کنید». آنها هم رفتند کیلومترها از چهار سمت، آمدند گفتند: «یا علی! یک قطره آب پیدا نمی‌شود، لشکر نمی‌تواند وقوف کند».

گویند: «خود علی حرکت کرد چند قدم پیش آمد رسید به یک نقطه‌ای فرمود این جا را بکنید. آنها هم با کلنگ و بیل شنها را عقب زدند رسیدند به یک سنگ عظیم سیاه رنگی».

در یک روایت نوشته شده است: «یک صد نفر آماده بیرون آوردن سنگ بودند، همه کمک کردند این سنگ را بتوانند ذره‌ای جا به جا کنند دیدند نمی‌شود. آمدند عقب امیرالمؤمنین که یا علی آن جا که گفتید بکنیم دیدیم سنگی است که کنده شدنی نیست».

خود علی علیه السلام تشریف آورد دست ولایت زد زیر سنگ آن را بلند و پرتاب کرد، فرمود:

هر چه می‌خواهید آب بردارید. مشکها را پر کردند و هر که هر چه داشت پر کرد. بعد خود امیرالمؤمنین سنگ را برداشت و دوباره گذاشت سر جایش و بعد هم فرمود: خاک و شن هم بریزید سر جایش. ریختند، فرمود: حرکت کنید. حرکت کردند. مقداری که رفتند فرمود: آن جایی که آب برداشتیم کدامتان بلدید؟ همه گفتند: ما می‌دانیم کجا بود.

معارفی از قرآن، ص: ۴۲۳

آقا فرمود: بیایید و نشانم بدهید که کجا هست. امیرالمؤمنین با لشکر برگشتند، هر چه گشتند پیدایش نکردند.»

مسلمان شدن راهب مسیحی به دست علی علیه السلام

در این اثنا یک نفر راهب دیرنشین که در این صحرا صومعه‌ای درست کرده بود، به سرعت در برگشتن امیرالمؤمنین خودش را رسانید. شاید سر این که علی برگشت بهانه جای آب بود، حقیقتش می‌خواست آن راهب را دستگیری کند.

بالآخره علی برگشت. راهب هم خودش را رساند به علی صلی الله علیه و آله. تا رسید گفت:

«کدامتان بودید این سنگ را برداشتید؟ کدامتان بودید آب از این جا برداشتید؟».

گفتند: «آقای ما علی علیه السلام بود.».

گفت: «این آقا کیست؟».

گفتند: «وصی پیغمبر آخرالزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله.».

اجمالاً روی دست و پای امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد گفت: «آقا! من در این قسمت از صحرا که هستم صومعه از من نیست، از عالم و راهب قبل از من است و آن عالم هم از چند صد سال قبل است. همین طور به ما رسیده که در این قسمت از صحرا چشمه آبی است که این چشمه آب را هیچ کس نتواند کشف کند مگر وصی پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله.»

از وقتی که این خبر بوده در این جا که چند صد سال است دیرنشینها این جا مانده اند و به آرزو نرسیده اند مردند، من هم سالها این جا ماندم شبانه روز چشم به راه بودم کجاست آن آقای که بیاید و این

نشانه را از او بگیرم و چشمه را به دست او روان بینم. حالا به مراد رسیدم الحمد لله».

بیعت کرد و گفت: «آقا! ممکن است مرا هم همراه ببرید؟».

فرمود: «ما می خواهیم برویم جنگ».

گفت: «آقا! من هم آرزو دارم جانم را بدهم، جان چه باشد که فدای قدم دوست کنم».

معارفی از قرآن، ص: ۴۲۴

بالآخره آمد همراه آقا در غزوه صفین شهادت نصیبش شد. خود حضرت امیرالمؤمنین هم او را کفن و دفن کرد.

راز و نیاز راهب مسیحی با سر بریده امام حسین علیه السلام

راهبی هم در راه شام است. در یکی از منازل راه شام وقتی که سر عزیز زهرا حسین مظلوم را می آوردند، راهب از دور تا چشمش به سر بریده افتاد دید عجب نوری از این سر متصاعد است، این بشر عادی نیست، این الهی است. از همان جا سراسیمه از صومعه بیرون آمد. پرسید: «رئیس این قوم کیست؟ - یا شمر یا خولی هر کدام از اشقیا بودند - پرسید: شما امشب این جا هستید؟».

گفتند: «بله».

گفت: «ممکن است سر بریده را بدهید به من مهمان من باشد؟».

گفتند: «ما چنین کاری نمی‌کنیم. این سر، عزیز است، ما می‌خواهیم به واسطه این سر جایزه‌ها بگیریم!».

گفت: «من متعهد می‌شوم تمام دارایی‌ام که دوازده هزار درهم است بدهم، یک شب سر حسین مهمان من باشد».

بالأخره دوازده هزار درهم را نقد داد و سر مقدس را آورد. الله از این شب و از این سر و از این راهب! که چه راز و نیازهایی که داشتند. می‌گفت که: «می‌دانم تو بزرگی آقا! آقای من تو مظلومی!». گریه‌ها و ناله‌ها داشت.

معارفی از قرآن، ص: ۴۲۵

جلسه چهل و دوم: مخلوقات جهان هستی، برهانی بر وجود خداوند

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَعَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنَ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ*
لَيْلًا يَعْلَمَ أَهْلُ الْأَكْتَابِ أَنَّ يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».^{٥٨٠}

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ»؛ ای کسانی که ایمان آوردید! قبول
کردید گفتید: ما را خدایی است! بر خلاف مادیین که منکر خدا
هستند و بشر را مانند علف خود رو خیال کرده‌اند. عالم هستی را
بدون صاحب پنداشتند. گویند: «همین طور خودش می‌چرخد بدون
این که چرخاننده داشته باشد! بدون این که علم مطلقى فوق این
دستگاه باشد!». و حال آن که «**اثر الاقدام تدلّ على المسير؛** جای پا
دلالت می‌کند کسی از این جا رد شده است».

یا مثال دیگری که پیره زالی می‌رسید. مروی است: «رسول خدا رد
شد، ایستاد فرمود: تو را چه دلیلی است بر صانع عالم؟ گویند: پیره
زال تا شنید دستش را از رسیدن برداشت؛ یعنی یا رسول الله! چرخ
به این کوچکی تا دست من با آن نباشد حرکت

(۱) - حدید: ۲۸ - ۲۹ ..

نمی‌کند، این چرخ عالم وجود، آن منظومه شمسی، تا قدرتی نباشد
چطور می‌چرخد؟

آن هم با چه نظم و ترتیبی». واقعاً هر کس منکر خدای عالم گردد از
هر حیوانی پست‌تر است نمی‌خواهد بفهمد و الا وجدانش گواه بر آن
است.

مکرر بنده این معنی را مثال زده‌ام؛ مثلاً شما زحمت بکشید کوزه‌ای
درست بکنید، آن وقت کسی بگوید چه کوزه خوبی شده است! سیل
آمده شلها به هم خورده، بعد آفتاب خورده خودش شده کاسه یا
کوزه! آیا دو دستی توی سرش می‌زنی یا نه؟

می‌گویی: «بی مروت! کاسه را می‌بینی، کاسه ساز را منکر
می‌شوی؟! ساعت را می‌بینی، ساعت ساز را منکر می‌شوی؟! آدم را
می‌بینی، آدم ساز را منکر می‌شوی؟! حیوان و گیاه و آفتاب را
می‌بینی و سازنده‌شان را منکر می‌شوی?!». اجمالاً مطلب آشکار
است.

تقوای الهی مایه نجات انسان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا...»؛ ای آنهایی که تکان خوردید، آدم شدید، فهمیدید خدایی دارید، فهمیدید آفریننده‌ای دارید! این ایمان تا این حد خوب، اما شما را به منزل نمی‌رساند، باید تکانی بخورید. بروید جلوتر تا برسی «بتقوی الله». زیاد در قرآن ذکر گردیده است؛ یعنی صرف این که گفתי خدایی است، این ایمان نمی‌شود. تو را از جهنم نجات نمی‌دهد. وقتی تو را به سعادت می‌رساند که ملاحظه حضور خدا را داشته باشی.^{۵۸۱} «تقوی الله»؛ یعنی ملاحظه حضور حق در تمام مشکلات. حلال مشکلات خداست نه خودت و نه دیگری. تا خدا چه خواهد. در برابر بچه‌ای گناه نکرده و حیا می‌کنی؛ ولی ملاحظه حضور خدا را ننموده و گناه می‌کنی و خجالت هم نمی‌کشی!

(۱) – توضیح این مطالب در ضمن آیه هفتم همین سوره که

می‌فرماید: «ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَاَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ

فَالَّذِيْنَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَاَنْفِقُوا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيْرٌ» در جلسه سیزدهم و

چهاردهم در ضمن تفسیر همین آیه فوق، ذکر شده است ..

^{۵۸۱} (۱) – توضیح این مطالب در ضمن آیه هفتم همین سوره که می‌فرماید: «ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَاَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ فَاَلَّذِيْنَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَاَنْفِقُوا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيْرٌ» E در جلسه سیزدهم و چهاردهم در

ضمن تفسیر همین آیه فوق، ذکر شده است ..

در زمانی که کنی قصد
گناه
گر کند کودکی از دور نگاه
شرم داری زگنه در گذری
شرم بادت ز خداوند جهان
پرده عفت خود را ندری
که بود واقف اسرار نهان

لزوم رعایت تقوا در تمام مراحل زندگی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! «... اتَّقُوا
اللَّهَ...» خودخواهی نکنید. خلاف وظیفه بندگی نکنید. خودتان را
مقابل خدا قرار ندهید. علو نداشته باشید.^{۵۸۲} کبر نکنید «... اتَّقُوا
اللَّهَ...». آقایی کردن خلاف «تقوی الله» است.

تمام باید بگویی: «انا عبدك الذليل الضعيف» باید در برابر عظمت
خدا خودت را از هر حقیری حقیرتر بدانی. همه حقیرند. همه
عبدند. بزرگ خداست. «تقوی الله» یعنی در هر حال خودت را بنده
بدانی علو نداشته باشی.

^{۵۸۲} (۱) - «تِلْكَ الدَّارُ الْأُخْرَىٰ يُجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا...» E\قصص: ۸۳ ..

در مرض موت رسول خدا صلی الله علیه و آله چند روزی که بستری بود (در جلد ششم بحار است) حجره از انصار پر شد. رسول خدا هم تب شدید داشت. خداحافظی کرد.

جملات آتشینی گفت. یک کلمه‌اش را هم من امروز می‌گویم.

«**اوصیکم بتقوی الله...!** ای مسلمانها ۲۳ سال محمد زحمت کشیده، دین را تا این جا آورد، به هوش باشید! پس از من تقوا را از دست ندهید. مسلمانان حالا موقع تقواست.»

پیغمبر این را فرمود اما وا اسفا! روز بعدش یکدفعه علو روی کار آمد. انصار و مهاجر با هم جمع شدند در سقیفه کشمکش شد. انصار گفتند: «ما اهل مدینه‌ایم ما انصار رسول الله هستیم. اگر ما نبودیم اسلام نبود، باید خلیفه از ما باشد!».

مهاجرین گفتند: «ما جلوتر از شما هستیم. جلوتر از شما اسلام را پذیرفتیم، باید خلیفه از ما باشد!».

(۱) - «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ

وَلَأَفْسَادًا...» **قصص: ۸۳..**

زدند توی سر یکدیگر. اوس و خزرج آمدند میدان. گروه ثالثی پیدا شدند گفتند:

«خلیفه از ما باید باشد».

از همان اوّل، علوّ در کار بود. انصار می خواستند بروند بالا دست مهاجرین. فقط کارشان جلو بردن خودشان بود.

آخر از چه عقب نیفتید؟ از دنیا یا آخرت؟ مسلمانان نباید طالب دنیا باشند که بخواهند عقب نیفتند. اگر آخرت است این چیزها در آن نیست. تو باید برای خدا کار کنی، می خواهد اسمت باشد یا نباشد. باید دلت بخواهد اسلام بلند شود. علوّ ضدّ تقواست.

خدا کند «تقوی الله» در تمام طبقات واقع گردد. به خدا فکر کنید خدا را از یاد نبرید. عاریه بودن سر و سامانت یادت نرود.

بیایید و ننگ اسلام نشوید. خانمها! عفتّ شما امروزه خیلی قیمت دارد تا بتوانید خودتان به میل خودتان عفتتان را نگاهدارید بدون این که کسی به شما حرفی بزند.

مزاحمتی کند. همه و همه به سوی «تقوی الله» برویم.

در روایتی دارد: «وقتی خدا اراده خیری به شخصی کند، در وجود خودش واعظی قرار می‌دهد».

خدا خواسته که ملت ایران، بزرگ و معنوی شود؛ لذا هر فرد فردی امیدوارم در وجود خودشان واعظی باشد.

ای زن! اگر سر و سینهات باز باشد، بدان که شیطان با تو است. خطری بالاتر از آن برای تو نیست. غرض آن است که «اتقوا الله» از خدا بترسید.

حضرت فاطمه علیها السلام الگویی برای بانوان جهان

ای خانمهایی که شما باید پیر و فاطمه زهرا علیها السلام باشید! وقتی زهرا به مسجد آمد تا خطبه بخواند، چادری بر سر داشت که بر زمین کشیده می‌شد. داخل مسجد آمده است.

معارفی از قرآن، ص: ۴۲۹

فوراً پرده زدند. مجلّه ملکه اسلام پشت پرده خطابه آتشین می‌خواند. موعظه می‌فرماید. با تمام رعایت عفت در سن هجده سالگی چه می‌کند! زن نمونه عالم است.

حال که حرفم به این جا کشید، به شما بگویم خانمها! ببینید چه خبر است. برای ازدواج زهرا هر کس مالی داشت و ثروتی داشت می آمد تا شاید این گوهر گرانبهای اسلام نصیبش گردد تا جایی که عبدالرحمن بن عوف - که قارون آن زمان بود - آمد پیش رسول الله عرض کرد: «یا رسول الله! اگر دختری را به من بدهی، من از در حجره اش تا منزل خودم فرش حریر می کنم، زهرا روی فرش حریر حرکت کند بیاید خانه من! چنین و چنان می کنم! مهرش را چنین و چنان می کنم» و دیگران هم همین طور.

فرمود: «اختیار دختر من با خداست، تا خدا چه خواهد». حالا علی چه داشت؟

ای آنهایی که وقتی خواستگار می آید می گوید آیا مهندس است یا دکتر؟ از حالا تصمیم بگیرید که اگر خواستگاری آمد اول پرسید که آیا نماز می خواند یا نه؟

سرمایه اش تقوا باشد. سعی کنید دخترتان را به شرابخوار ندهید. اگر کسی دخترش را به شرابخوار داد مثل این که به فاحشه گری داده است. نکند شرابخوار باشد. نکند قمار باز باشد. نکند تارک الصلوه باشد.

از دواج آسان و ساده امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام

رسول خدا پس از آن که وحی رسید دخترت را با علی عقد کن، خود امیرالمؤمنین هم حیا می کند و از حیث جهات مادی هیچ چیز ندارد. بالأخره رسول خدا خودش عقد را منعقد کرد. پس از آن فرمود:

«یا علی! برای عروسی دخترم فاطمه چه داری؟».

گفت: «یا رسول الله! زرهی دارم که موقع جنگ می پوشم و شمشیری دارم که در جبهه جنگ به کار می برم و شتری هم دارم برای آبکشی».

رسول خدا هم فرمود که: «یا علی! شمشیر که لازم است، در جبهه جنگ باید داشته

معارفی از قرآن، ص: ۴۳۰

باشی و شتر هم برای کسب معیشت لازم است؛ ولی زره فعلاً لزومی ندارد. زرهت را بفروش خرج عروسی ات کن». ^{۵۸۳} نظرم نیست احتمالاً سیصد درهم فروخت. آن وقت جهیزیه فاطمه را از پول علی

قرار داد. فرمود: «کیست برود و وسایل زندگی برای فاطمه بخرد؟».

ابوذر و سلمان و چند نفر دیگر رفتند وسایل را از همان پول زره خریدند و همه را منزل رسول الله بردند، بعد هم شب زفاف.

روایتی دارد در جلد ده بحار که:

«فرش حجله، تخته پوست بود، مابقی فرش حجره آن شب، رمل یعنی شن نرم که به رنگ قرمز بوده است».^{۵۸۴}

غرض، رسول خدا دخترش را به چه کسی و به کجا داد؟ مسلمانها! شما این قدر عقب مال نگردید. چشمتان را به دنیا نیندازید. دنبال تقوا بروید. دنبال اسم و رسم نباشید. جوانها! زن که می گیرید برای خدا بگیرید. برای حفظ دینتان بگیرید. برای حفظ عفتان بگیرید. دختر هم چنین باید باشد. اگر تمام شوون برای خدا باشد، آن وقت می فهمی لذت زندگی را. این زندگی که حالا بشر دارد، مرگ است.

تواضع شگفت آور امام رضا علیه السلام

در حالات امام رضا دارد که:

«حضرت در همان زمان ولایت عهدی بود که حکام و وزرا با چه ادبی و خضوعی خدمتش می آمدند. در همان هنگام در روایت دارد موقعی که سفره پهن می کردند، حضرت امر می کرد هر کس در منزل است بیاید؛ حتی نوکرها، غلامها هر که هست باید بیاید سر سفره غذا بخورد، فرق نمی گذارد بین غلام و وزرا».

آیا نشنیده‌اید آن روایت دیگر که:

(۱) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۱۲۷ - ۱۳۰ ..

(۲) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۱۲۷ - ۱۳۰ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۳۱

«حضرت امیرالمؤمنین با غلامش به بازار می رود. پیراهنی برای خودش می خرد و پیراهنی برای قنبر. یکی از دو پیراهن دو - سه درهم گرانتر بود. آن پیراهنی که بهتر و گرانتر بود به قنبر داد. قنبر عرض کرد: آقا من خادم و غلام شما هستم، شما مولای من علاوه، خلیفه مسلمین اید، آن پیراهنی که بهتر است سزاوار است شما بپوشید (حاصل روایت منقوله از قول امام) در جواب فرمود: من از خدای خودم خجالت می کشم که خودم را بر تو ترجیح دهم».

تواضع علی علیه السلام در برابر فضیلت‌های الهی

از جهت خلقت در دستگاه آفرینش علی هم مخلوق است چرا خودش را مقدم بر قبر قرار دهد. به حسب خلقت فرقی ندارد. بله خدا فضل‌هایی به علی کرده. خدا مقام‌هایی به علی داده. این مقامها سبب کبر نمی‌شود. اگر سبب کبر شود که مقامی نیست، به عکس است. بدانید اگر مقامها خدایی شد، کبر که نمی‌آورد بلکه تواضع را بیشتر می‌کند.

در تفسیر آیه شریفه: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ

...»^{۵۸۵} رسیده که: «رسول خدا خواند اشاره به علی کرد. آن

مضطری که خدای را بخواند، خدا او را اجابت می‌کند و بعد

خلیفه‌اش قرار می‌دهد؛ یعنی علی علیه السلام تا مهدی که حضرت

حجّت یکی از القابش مضطر است: این المضطرّ الذی یجاب إذا

دعا»^{۵۸۶} اجمالاً رسول خدا اشاره به علی کرد؛ یعنی یا علی! تویی

مصدق این آیه؛ مضطری که: خدا اجابت می‌کند و تو را خلیفه و

امام قرار می‌دهد.

^{۵۸۵} (۱) - نمل: ۶۲.

^{۵۸۶} (۲) - مفاتیح الجنان/ دعای ندبه ..

در روایت دارد که: «علی لرزید. کوچک شد. قدری هم خودش را عقب کشید».

حالا اگر کسی اهل نفس و هوا باشد وقتی به او بگویند شما خلیفه می شوید، باد می کند! خوشحال می شود! علی عاقل روزگار است. می داند این خلافت و امامت

(۱) - نمل: ۶۲.

(۲) - مفاتیح الجنان / دعای ندبه ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۳۲

خدایی است؛ لذا شرمسار می شود. من امید نداشتم که خدا چنین مقامی به من بدهد. و بعد ترس از این که آیا از عهده خدمت بر می آیم؟ آیا می توانم انجام وظیفه بدهم؟

خرسند نبودن به خاطر رسیدن به ریاست

بعضی افراد این چند روز تلفن می کنند که تبریک می گوئیم. اول من توجه نداشتم تبریک برای چه؟ به خیالم چیز تازه ای شده است.

پرسیدم چه شده؟ پاسخ دادند: «چون شما برای مجلس خبرگان انتخاب شدید».

گفتم: «واعجبا! تکلیفی روی دوش من بدبخت آمده است. مگر ما عقب مقامی می‌گشتیم؟! مگر عقب شهرتی می‌گشتیم؟! خاک بر سر من اگر من طالب مقام باشم! وای بر من اگر بخواهم منصبی را، مقامی را، اسم و رسمی را بگیرم! مجلس خبرگان یعنی عدّه‌ای بیایند برای خدا جان بکنند، زحمت بکشند قوانین اسلام را پیاده بکنند، چقدر زحمت دارد؟».

غرض آن که آدمی حواسش به خودش باشد. «تقوی الله» را فراموش نکند. هیچ وقت ریاست نخواهد. بلند پروازی خلاف «تقوی الله» است.

متنبه شدن بشرحافی توسط امام موسی بن جعفر علیهما السلام

مکرر شنیده‌اید که: «روزی امام هفتم ما موسی بن جعفر علیه السلام - بنابر آنچه در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده است - در کوچه بغداد رد شد. در یک خانه‌ای که معلوم بود خانه یکی از اعیان است و صاحبخانه از مترفین یعنی از خوشگذرانهاست، از داخل خانه صدای ساز و رقص می‌آمد. آقا موسی بن جعفر لحظه‌ای تأمل کرد.

**کنیزی در خانه را باز کرد می‌خواست آشغالی که در منزل بود
بیرون بریزد، فرمود: این خانه کیست؟**

عرض کرد: آقا! این خانه بشر است.

فرمود: بنده است یا آزاد است؟

معارفی از قرآن، ص: ۴۳۳

**گفت: آزاد است – حاصل آنچه از آقا نقل شده است – امام فرمود:
آری! این شخص بنده نیست اگر بنده بود وضعش غیر از این
بود».**^{۵۸۷}

شگفتی بانویی در مدینه از تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله

**اگر چنانچه بخواهید بندگی را ببینید چطور است سیدالکونین عبد
حقیقی الهی، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ببینید. در
روایت دارد:**

**«خانمی از خانمهای مدینه در مسیرش دید رسول خدا روی
خاک‌نشسته است و مثل غلامان زانو را بغل گرفته است و غذا
می‌خورد. خانم رسید سلام کرد. عرض کرد:**

یا رسول الله! **جلست جلسه العبید...!**^{۵۸۸} شما مثل غلامان روی خاک نشسته‌اید. مثل غلامها خوراک می‌خورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **ومن اعبد منی؛ کیست از من بنده‌تر باشد؟ مگر باید غلام و بنده کسی باشد.** بنده مولای واقعی رب العالمین **واشهد ان محمداً عبده ورسوله** ولذا فرمود که: من تا آخر عمرم خاک نشینی را ترک نمی‌کنم؛ زیرا خود خاک نشینی شعار عبودیت است. نشانه بندگی است» که بفهمی اولت از خاک آفریده شدی: **«منها خَلَقْنٰكُمْ»**.^{۵۸۹} همین خاک بود که ماده غذایی شد. پدران ما خوردند نطفه ما منعقد گردید: **«وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ»** بعد از چندی هم به همین خاک بر می‌گردی، می‌شوی خاک: **«وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰی»** و دوباره از همین خاک بلندت می‌کنند برای قیامت: این اول و آخر را آدمی باید یادش نرود تا حقیقت عبودیت در او پیدا شود، تا تقوای او درست گردد.

توصیه علی علیه السلام به مردم مدائن در پرهیز از پذیرش ذلت
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وقتی به مدائن رسید، اهل مدائن آمدند استقبالش.

^{۵۸۸} (۲) - بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۲۵ - ۲۲۶ / ح ۳۱.

^{۵۸۹} (۳) - طه: ۵۵ ..

تا آقا وارد شد، همه نسبت به آقا علی علیه السلام دستها را به سینه گذاشته تعظیم کردند.

(۱) - مجالس المؤمنین: ۲ / ۱۲.

(۲) - بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۲۵ - ۲۲۶ / ح ۳۱.

(۳) - طه: ۵۵ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۳۴

آقا فرمودند: «این چه وضعی است؟».

گفتند: «ما در برابر سلاطین همیشه چنین بودیم. احترامی است که به سلطان می‌کنیم».

فرمود: «این عمل شما برای خودتان بد است، برای من هم بد است؛ اما برای شما بد است؛ زیرا ذلّتی است برای شما - ذلّت ملّت است که در برابر طاغوتی چون محمد رضای خونخوار تعظیم کنند - این کار را نکنید، آبروی اسلام را نبرید. و اما برای من هم بد است، نفس آدمی احترام را دوست دارد وقتی که برایش تعظیم کنند، خودش

را گم می کند، برای خودش شأنی قایل می شود».^{۵۹۰} بنده باید یادش
نرود بندگی خدا را. مطیع ربّ العالمین نباید فراموش کند.
مسلمانان! خدا یادتان نرود. شما را غرور نگیرد.

نفس از درهاست او کی مرده است

بعضی از علمای اخلاق مثالی زده اند می گویند:

«وقتی از اوقات در بغداد، درویشی از مارگیرها ازدهایی را صید
کرده بود. برای تماشا کنار دجله بغداد آورد. مردم برای تماشا
می آمدند. گویند: این ازدها سر ما زده شده بود نه این که مرده بود.

بدبخت صیّاد به خیالش ازدهای مرده است، دمش را گرفت گذاشت
روی دو شش می کشانید و می آورد. ازدها نمرده لکن سرمازده و
خطری ندارد. بالأخره اهل بغداد خبر شدند آمدند برای تماشا که
ناگهان ابرها متفرّق شد، سوزش آفتاب تابید بر بدن ازدهای
سرمازده. کم کم بدنش گرم شد، یکدفعه تکانی خورد. اوّلین کسی
را که طعمه خودش کرد همان صیّاد بود. بعد جمعیت می خواستند
فرار کنند، گروهی روی هم ریخته بعضی در شط غرق شدند، عدّه

زیادی زیر دست و پا از بین رفتند و عده‌ای هم طعمه اژدها شدند.
بالأخره اژدها جان گرفته صید خودش را کرد».

(۱) - بحار الأنوار: ۴۱ / ۵۵ / ح ۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۳۵

گویند: «نفس آدمی اژدهاست».

از غم بی آلتی افسرده
است ۵۹۱

نفس اژدهاست او کی
مرده است

نگاهش نکن که آمده مسجد مثل بچه آدم نشسته. بگذار خدای
نکرده دو - سه میلیون پول گیرش بیاید، یا مقام و منصبی گیرش
بیاید، اگر دل شکسته پیدا کرد. حالا که می‌بینی نفسش مثل مار
سرماخورده است، تسلیم است. وقتی من بالای منبر می‌گویم بگو: یا
الله! با حالت گدایی می‌گوید: یا الله!

می‌گویم: از گناهانت بگو: الهی العفو! راستی اشکی هم می‌ریزد
می‌گوید: الهی العفو! ولی خدای نکرده اگر مقامی و پولی گیرش
بیاید، هر چه بگوید آقای فلانی بیا از گناهانت بگو الهی العفو!
می‌گوید: آقا! مگر من چکار کرده‌ام!؟!

(۱) - مثنوی معنوی.

معارفی از قرآن، ص: ۴۳۶

جلسه چهل و سوم: تأکید خداوند بر تقوا و خداشناسی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَعَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنَ
رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ*
لَيْلًا يَعْلَمَ أَهْلُ الْأَكْتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». ۵۹۲

عرض کردم کمتر موضوعی است که به قدر «تقوا» در قرآن ذکر و تأیید شده باشد.

در شرح «تقوی الله» دیروز بیاناتی ذکر گردید. امروز به بیان دیگر. تقوا عبارت است از تعهد و مسؤولیت: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْنِيْ ءَادَمَ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...».^{۵۹۳} اگر کسی متعهد شد که اطاعت نکند، تنها اطاعت رحمان کند می شود متقی. گناه نکند. هوا پرستی نکند. در مقابل خدا او را غرور نگیرد. آدمی به قدری نفسش پست است که گاهی مقابل خدا می ایستد؛ خصوصاً در حال خشم اصلاً منکر خدا می شود، از بس نفس آدمی عنود و لجوج است^{۵۹۴} در حالتی که اگر رجوع به عقل خودش می کرد می دید از هر واضحی واضحتر، وجود ربّ العالمین است. از هر حقّی حقّتر قیامت و ثواب و عقاب است. دوزخ و بهشت است. تو داری پشت به بهشت حرکت می کنی.

(۱) - حدید: ۲۸ - ۲۹.

(۲) - یس: ۶۰.

(۳) - «... فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» یس: ۷۷ ..

^{۵۹۳} (۲) - یس: ۶۰.

^{۵۹۴} (۳) - «... فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» E\ یس: ۷۷ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۳۷

داری با حیوانات سر و کار پیدا می‌کنی. روز قیامت هم به همان صورت حیوانات محشور می‌شوی. فرمود: «این مردم محشور می‌شوند به صورتهای زشتی که خوک و میمون نزد آن زیباست».^{۵۹۵} به قدری زشت می‌شود که از هر جانوری موحش‌تر می‌شود. در همان حال که خودش را می‌بیند صیحه می‌زند.

راه آدمی راه تعهد است، بی بند و باری راه حیوانیت است. هر متقی باید متعهد شود بنده باشد نه آقای بکند. بنده خدا باشد، هوا پرستی نکند.

برای شواهد عرض دو کلمه از علی علیه السلام بگویم:

«فإن تقوى الله مفتاح سداد وذخيره معاد وعتق من كل ملكة ونجاة من كل هلكه».^{۵۹۶}

هر کس متعهد شد تقوا را رعایت کند، تقوا کلید برای هر کار راست و درستی است. هیچ انحرافی هم ندارد. هیچ اشتباهی ندارد؛ زیرا راه تعهد را پیموده است و ذخیره معاد. خوشا به سعادت! گور، قبر،

^{۵۹۵} (۱) - بحشر بعض الناس علی صور تحسن عندها القردة والخنزیر (علم الیقین: ۲ / ۹۰۱) ..

^{۵۹۶} (۲) - فتح البلاغه صبحی صالح / خ ۲۳۰ ..

قیامت ای شخص متعهد! تمام عاقبت کارت گلستان است. رسول خدا فرمود:

«قبر آدمی گودالی است از گودالهای جهنم، یا بستانی از بوستانهای بهشت».^{۵۹۷} تا شخصی که مرده چطور شخصی بوده است؛ اگر انسان متعهد مرد، گورش بستان و اگر بی بند و بار مُرد، گورش گودال جهنم است: «عتق من کلّ ملکه». اگر انسان متعهد شد، از آثارش این است که از هر قیدی آزاد می‌شود. بنده خدا شده و از همه چیز آزاد شده است. گاه شخص، غلام ثروت و مال است. بعضیها مالکشان زن است؛ زیرا متعهد نیستند تا جایی که مالک دینش هم می‌شود؛ چون اسیر پول یا ریاست است

(۱) – يحشر بعض الناس على صور تحسن عندها القردة والخنزير (علم اليقين: ۲ / ۹۰۱) ..

(۲) – نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۲۳۰ ..

(۳) – القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران (بحار الأنوار: ۶ / ۲۰۵) ..

^{۵۹۷} (۳) – القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران (بحار الأنوار: ۶ / ۲۰۵) ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۳۸

هر چه دیکتاتور گفت باید انجام دهد؛ زیرا مالکش هست، تا مالک دینش هم می‌شود.

تمام ساواکیهای ایران هم مالکشان دیکتاتور بود؛ حتی دینشان هم او بود.

شهادت مظلومانه آیه الله سعیدی توسط ساواک

مگر مرحوم سعیدی، عالم، فاضل، متقی چه کرده بود که او را کشتند؟! این سید بزرگوار بر اثر این که فقط اعلامیه‌ای بر علیه آمریکا داده بود، ساواکیها او را گرفتند، زندان کردند و کشتند و بعد جنازه‌اش را برده و نگذاشتند مجلس ختمی گرفته شود.

تمام ساواکیها مالکشان شاه بود. مالک شاه هم آمریکا بود. مگر کسی بود که آزاد باشد؟ همین شاه مخلوع ایران، ملک طلق آمریکا بود. آمریکا هم مالکش شیطان است.

خدا مالک است و بس. هر کس از ملک خدا بیرون رفت یعنی متعهد نشد برای خدای خودش، بنده هر بی سر و پای می‌شود تا این که

بنده زنی می‌شود! وای از بی بند و باری آدمی! صد فریاد از خروج از تعهد! «عتق من کلّ ملکه».

از سال گذشته، سنه ۵۷ که ملت ایران بنا به تعهد گذاشتند؛ بنا گذاشتند که حرف خدا را بشنوند و حرف رهبر الهی؛ یعنی امام خمینی را اطاعت کنند، این همان تعهد است؛ البته مگر افراد انگشت شماری، ۳۵ میلیون نفر قریب به اتفاق همه متعهد شدند فرمان، فقط فرمان امام خمینی و واقعاً عمل هم شد. دیدید ملت ایران آزاد شدید! ای ملت که زیر چنگال آمریکا و انگلیس بودید! دیدید آقا شدید! دیدید همه آنها گریختند چون گریختن الاغها [گورخرها] از شیرها،^{۵۹۸} این نتیجه تعهد شما بود.

وجوب اطاعت از مقام ولایت

«وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ» نه معنی‌اش آن است که بگویی: «اشهد انّ محمداً رسول الله» این که در مرتبه اول است که در همان خطاب: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»

(۱) - «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» مدثر: ۵۰-۵۱..

^{۵۹۸} (۱) - «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» E مدثر: ۵۰-۵۱..

است. آیا می‌شود گفت: ای مسلمانان! گواهی دهید که رسول الله پیغمبر است؟ این که در هر مسلمانی نهفته است. «**ءَامِنُوا بِرَسُولِهِ**» که خصوصاً می‌فرماید، راجع به «ولایت» است؛ یعنی مسلمان این طور ایمان بیاور که هر حکمی که این پیغمبر کرد، روی سر بگذاری، چون و چرا نکنی؛ چه در احکام و چه در جهت ولایت در امور اجتماعی؛ یعنی اگر پیغمبر گفت: «نماز صبح دو رکعت»، است فوراً باید همه اطاعت کنند و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الآن بروید برای جنگ»، همه باید اطاعت کنند. اگر فرمود: «رئیس قشون باید اسامه جوان هجده ساله باشد»، واجب است برای همه ایمان بیاورند. اگر کسی فضولی کرد و گفت: «این جوان است، تا پیر مردها و تجربه کرده‌ها هستند نباید اسامه هجده ساله بیاید»، پس اگر چنین شد، ایمان به رسول نیاورده است.

اسامه بن زید – که هجده ساله است – باید رئیس شود، عمر و ابو بکر و عثمان باید بشوند لشکر. لعنت بر هر کسی که سر پیچی کند از لشکر اسامه! حق اعتراض ندارد.^{۵۹۹} اگر برای ثابت شد که رسول

خداست، پس تمام کارهایش درست است. پشت سرش هم اگر گفتی نه، تا ایراد گرفتی کارت خراب است. در هر موردی از موارد باشد—
«**ءَامِنُوا بِرَسُوْلِهِ**» امام و نایب امام هم همین حکم شامل حالشان می‌شود. نه فقط عمل به رساله‌اش واجب است بلکه اگر امام فرمود: «به مجلس خبرگان رأی بدهید»، بر همه واجب است اطاعت کنند. کسی نمی‌تواند فضولی بکند بگوید: «آقا! حالا صلاح نیست». اینها تمام خروج از ولایت است. نایب امام دارای همان ولایت امام است. ولایت امام همان ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله است. ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله نه فقط بیان احکام است، در جهات حکومتی خصوصاً در اجتماعی هم اطاعتش واجب است: «**ءَامِنُوا بِرَسُوْلِهِ**» در جهت اطاعت.

جان دین، «ولایت» است. به خدا! هر کس ولایت ندارد، دین هم ندارد. ولایت یعنی حکومت خدا بر نفس و هوا. هر کس به میل نفسش کار می‌کند، دین ندارد. هر

(۱) — لعن الله من تخلف عن جيش اسامة (بحار الأنوار: ۳۰ / ۴۳۰—
۴۳۱؛ المراجعات: ۲۸۲) ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۰

کس با ولایت کار می‌کند، باید میل خودش را کنار بگذارد. صلاح اندیشی خروج از ولایت است و حقیقتش خروج از دین است. ملت ایران حواستان به خودتان باشد - ان شاء الله - از اطاعت رهبر الهی خودتان امام خمینی - که خدا برایتان قرار داده است - بیرون نروید. همه با هم یکی باشیم. اختلافات را کنار گذارید. اگر کسی هوا و هوس دارد نصیحتش کنید، خیر خواهی کنید، بگویید: «هوسرانی حرام است. ریاست‌طلبی حرام است. دنبال مقام گشتن حرام است. فقط دنبال خدمتگزاری، خدمت به کشور، به اسلام، به مسلمین بروید».

پاداش اطاعت از ولایت

«... يُوْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِي ...»؛ ای مؤمنین! مسلمین! اگر اهل تقوا شدید و ولایت محمد صلی الله علیه و آله را قبول کردید، ایمان قلبی که قبول ولایت است - رسول الله، امام، نایب امام - قبول ولایت یعنی حکومت خدا، هوای نفس را کنار گذاشتن، اگر چنین شد:

«... يُوْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِي...» دو بهره از رحمت به شما

می‌دهیم:

بهره اول برای اصل ایمانتان. خود ایمان خیلی ثواب دارد. ایمان قلبی که آدمی در دلش باشد.

دوم هم «تقوی الله»؛ آنهایی که علاوه ایمان «تقوی الله» هم دارید، زحمت می‌کشید، پشت پا به نفس و هوا می‌زنید، ترک گناه می‌کنید! خدا به تمام اعمال شما اجر می‌دهد **کفلین**؛ یعنی نصیبین، دو بهره نصیب شما می‌گردد.

«... وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا...» در برابر ولایتان در برابر این که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادید، پشت سر علی علیه السلام پشت سر نایب علی علیه السلام حق را رها نکردید، خدا هم نوری به شما می‌دهد که به آن راه پیمایید «تَمْشُونَ بِهِ» هم الآن وهم در قیامت نوری به شما می‌دهد و موقعی که می‌خواهی از صراط رد شوی. ۶۰۰

(۱) - «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...»

حدید: ۱۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۱

تقوا، مایه نجات انسان از گمراهی

همین الآن که راه می‌روی، با نور راه می‌روی. نفهم نیستی. ای کسی که محکم پشت سر حق ایستادی! نفس و هوا را رها کردی، اگر متوجه حق هستی، حق شناس می‌شوی. ثابت می‌مانی. ظلمت را تشخیص داده خوب و بد را تشخیص می‌دهی. نور پیدا می‌کنی. در دام شیطان انس و جن نمی‌افتی؛ اما ای گروهی که امام خودتان را رها کردید! یقین بدانید شما در تاریکی هستید. طعمه هر بی سر و پایی می‌شوید. هم دست راست و هم دست چپ. دهها گروه پیدا شده است. در روزنامه‌ها که می‌خوانید، این گروه - گروه شدن‌ها تمام تاریکی اندر تاریکی است.

پس مؤمن متعهد که ولایت پیغمبر و امام را پذیرفته باشد برای این چنین شخصی «... وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا». آنهایی که صد در صد تقوا دارند، هم ایمان دارند هم ولایت و پیروی از رهبرشان (امام

خمینی) را هم رها نمی‌کنند. وقتی شناختند که این بزرگتر و نایب امام است، هوای نفس ندارد، رهایش نکردند. چنین اشخاصی روشن هستند، در نور الهی‌اند.

هر کس در دام شیطان می‌افتد به واسطه این است که نور ندارد. نمی‌بیند و نمی‌فهمد.

«... وَيَغْفِرُ لَكُمْ...» و مغفرت خدای هم برای شماست. علاوه، ای آنهایی که ایمان آوردید! ای کسانی که قبول ولایت کردید! خدا به واسطه همّتتان، تعهدتان، تقیدتان، قبول ولایتان علاوه بر این که در دنیا به شما نور می‌دهد، دو بهره از رحمت می‌دهد، در آخرت هم آمرزش خود را شامل حالتان می‌کند.

تو خوشنود باشی و ما
رستگار^{۶۰۱}

الهی چنان کن سرانجام
کار

آمرزش خدا بزرگ است. عیوب نفس بی‌شمار است. گناهان آدمی
به حساب

^{۶۰۱} (۱) - نظامی گنجوی / شرف نامه (با اندکی اختلاف).

(۱) - نظامی گنجوی / شرف نامه (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۲

نمی آید. «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است».

«لَيْسَ يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». ^{۶۰۲} بعضی گفته اند: «لاء زائده است؛ یعنی **ليعلم**؛ ای **ليعتقد**».

و بعضی گفته اند که: «لاء نافیه است؛ یعنی **لئلا** يعتقد اهل الكتاب».

خدای عالم به مسلمانانی که متعهد شدند، به مسلمانانی که قبول ولایت کردند، نور و روشنایی می دهد. دو نصیب از رحمت به آنها می دهد تا یهود و نصارا خیال نکنند که مسلمانان از فضل خدا دورند.

سخنان شرم آور در تورات و انجیل فعلی

ای یهود! ای نصارا! بدبختها! دور از اسلام هستید. دور از گلستان گلزارید. از گلزار محمدی صلی الله علیه و آله خبر ندارید. به خیالتان که مسلمین چیزی نیستند. بله، شما دین تشریفاتی دارید، بیهوده است. تورات و انجیل به فارسی ترجمه و چاپ شده است. کسی بخواند از خنده نمی تواند خودش را بگیرد. مسخره است. اغلبش قصه های دروغ، تهتهایی به پیغمبران، جسارت به مقام انبیا! با کمال بی شرمی نوشته است: «لوط با دخترش زنا کرد...!» ای لعنت خدا بر نویسنده تورات فعلی!

عجیب این است. آن وقت می گویند: «نحن انصار الله، احبّاء الله، اولیاء الله».

مسیحی ها هم که خرابترش کرده اند می گویند: «ابناء الله؛ ما هم پسران خدا هستیم!».

آنگاه با یک عالم غرور، جهل مرگب، به مسلمین به نظر حقارت نگاه کرده خیال می کنند که مسلمین از معارف بی خبرند. ای یهود و نصارا! که بی خبرید! خدای عالم چه فضلهایی به مسلمانان داده است؛ چون دورید نمی دانید و لکن خبردار شوید! بدانید هر مسلمان

متعهدی در نور است. سر تا پا نور و روشنایی است. شما بدبختها از
سر تا پا

(۱) - حدید: ۲۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۳

در ظلمت‌اید. از اسرار حلقه در حیرت‌اید. دنیا را ایستگاه قرار
داده‌اید. از زندگی انسانی بی‌خبرید. نمی‌فهمید زندگی انسان
یعنی چه؟ یا این که آمریکا بمب درست کند بفرستد به اسرائیل،
بریزند جنوب لبنان را به آتش و خون بکشند، آیا این آدمیت است؟
کارتان اسلحه سازی و آدمکشی است، پس وحشی هستید. توطئه
می‌کنید تا اسلحه‌ها فروش برود و شما پولدار شوید.
«رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند». شما به جز پول فانی،
آیا چیزی دیگر می‌شناسید؟

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۴

جلسه چهل و چهارم: ادعاهای گزاف و پوچ یهود و مسیحیت

«لَنْ يَكْتَبَ أَهْلٌ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ
لِفَضْلِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».^{٦٠٣}

کلام در این آیه شریفه بود که آخرین آیه از سوره «الحديد» است. عرض شد به طور اختصار «لا» در «لَنْ» را بیشتر از مفسرین زائد گرفته‌اند که برای تأکید آورده شده است «لَنْ يَكْتَبَ»؛ یعنی «ليعلم اهل الكتاب الا يقدرون على شيء من فضل الله»؛ یعنی ما نسبت به مسلمین آنهایی که متعهد باشند و آنهایی که مطیع رسول باشند، دو بهره از رحمت دادیم که در نور حرکت نمایند تا این که یهود و نصارا بدانند فضل خدا به دست آنها نیست؛ چون یهود معتقد بودند نبوت مختص به ماست در غیر ما نبوت نخواهد بود بلکه گویند و می‌گویند و معتقدند که این یهود و اسرائیلی که هست، آقای روی کره زمین هستند! هیچ کس از بشر بر یهود تفوق ندارد! آقای زمین، یهود است! و نبوت که رشته‌ای از فضل خداست مختص به یهود است!!

مسیحین هم قریب به همین حرفها را دارند. آنها هم گویند که روی
کره زمین از مسیحی شریفتر کسی نیست! نبوت در بین ما بوده بلکه
بالا تر از نبوت، نبوت خدایی به

(۱) - حدید: ۲۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۵

طوری که امت عیسی «ابنا الله» اند! «احباء الله» اند! «اولیاء الله»
اند! فضل خدا مختص به مسیحین هست! این آیه شریفه می خواهد
بفرماید نه یهود نه مسیحی، ای اهل کتاب! تمامتان بدانید فضل خدا
و نبوت در دست شما نیست، نوری که آدمی به آن حرکت کند؛ یعنی
روشن باشد، دانا شود، از حیرت بیرون بیاید، بفهمد راز آفرینش را،
هدف از زندگی را بداند، کجا بوده و کجا خواهد رفت را بداند،
الآن که در راه سعادت است، سعادت یا شقاوت را ببیند، این نور
رشته‌ای است از فضل خدا که نه در دست شماست ای یهود! و نه در
دست مسیحین و نصارا هست.

این بیچاره‌ها اصلش از کتاب آسمانی چیزی در دست ندارند. در محلّ خودش به مدارک خود یهود و نصارا ثابت شده است که این تورات و انجیل فعلی هیچ کدام تورات و انجیل اصلی نیست.

بی اصل و اساس بودن تورات و انجیل فعلی

تورات اصلی بر جناب موسی نازل گردید و بخت النصر بعد از آن که بیت المقدس را خراب کرد، آتش سوزی کرد، هر چه تورات بود آتش زد! ۱۵۰ سال بعدش «عزیر»، محفوظات خودش را چیزهایی که در حافظه‌اش بود به عنوان تورات نوشت و بعداً داستانهایی را به آن اضافه کردند. کاش داستانهای صحیحی بود. قصّه‌هایی که از عقل دور است! افتراها به پیغمبرها!

همچنین انجیل پس از آن که جناب عیسی از بین نصارا رفت و به قول مسیحین کشته شد، ۵۹ سال پس از مسیح، «متی» انجیلی نوشت. آنچه را که در خاطر داشت نوشت و به «انجیل متی» مشهور شد. بعد از صد سال دیگر «مرقس» پیدا شد او هم انجیلی نوشت. چندی بعد از او «یوحنا» پیدا شد. خلاصه تا بیست انجیل نوشته گردید که اخیراً یعنی در «دو-سه» قرن قبل، پاپ وقت، کشیشها را جمع کرد و بررسی کردند.

چند تا از آن انجیلها را که مناسب ندیدند باطل کردند، از بین بردند
مثل «انجیل برنابا»

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۶

چون در انجیل این شخص چند مطلب حق بود و تطبیق به دین اسلام
می کرد، ممنوع کردند! و بقیه را به صورت کتاب، تمامی به نام «عهد
جدید» در برابر «عهد عتیق» که تورات باشد، منتشر کردند.

خلاصه، آنچه به دست اینهاست کتاب آسمانی نیست، گفته‌ها و
نوشته‌های افرادی است که بعد از پیغمبرشان انشا کردند. قصه گویی
کردند، محفوظاتشان را زیاد کردند، نه وحی خداست.

عاری بودن قرآن از تحریف

مسلمانان! باید از شوق در پوست ننگجید. مسلمانانند که در دستشان
عین وحی خداست بدون این که یک کلمه‌ای به آن اضافه شده باشد
و آن هم قرآن مجید است.

همان قرآنی که بر خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
نازل گردید.

تمام طبقات مسلمین با این همه اختلافات ۷۳ فرقه هر فرقه‌ای هم صدها گروه، تمام گروه‌های مختلفه همه با هم می‌گویند این قرآن است. این قرآنی که در صدر اسلام بود همین است. یک واوی به آن اضافه نشده است. فضل خدا که نبوت است، فضل خدا که نور ایمان است در دست مسلمانهاست نه شما بیچاره‌ها.

«لَيْسَ يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ...» یعنی **«لِيَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ»**؛ اهل کتاب بدانند:

«... أَلَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ...» توانایی ندارند بر چیزی از فضل خدا **«... وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ...»**؛ هر چه هست در دست خودش است، به هر که خواست می‌دهد: **«... وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»**؛ خداوند دارای بخشش بزرگ است. این را بیشتر از مفسرین گفته‌اند.

سخنی ارجمند از مرحوم بلاغی قدس سره

لکن برخی از محققین خصوصاً صاحب کتاب آلاء الرحمن فاضل بزرگوار بلاغی

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۷

– اعلی الله مقامه – این بزرگمرد مجتهد عظیم الشأن در مقدمه تفسیرش خوب بیان کرده است. می فرماید: «قرآن یک حرف زیادی ندارد. آنچه مفسرین می گویند ما و لاء زائده یا برای تأکید نفی است، اشتباه می کنند. در چندین جا: **«لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوَامَةِ»**^{۶۰۴} می گویند لاء زائده است».

ایشان می فرماید: «زائده با قرآن جور در نمی آید. زائده منافی با فصاحت و بلاغت است».

یک حرف زیادی در قرآن نیست. ای کسی که می گویی: «لاء» زائده است باید معنی را بفهمی، نه چون معنایش در ذهنت نمی آید بگویی زائده است. کمی دقت کن تا معنی «لاء» را بفهمی.

خلاصه تمام «لاء» هایی که گفته اند زائده هست، ایشان مشروحاً می فرماید:

«معنیهای صحیح دارد؛ از آن جمله همین آیه است: **«... لئن لم یعلم اهل کتاب...»**».

می فرماید: «لاء نافی است». صاحب المیزان هم همین را می فرماید: **«یعلم»** به معنی اعتقاد و زعم است: **«لئن لم یعلم اهل کتاب، لئن لم یزعم»**

اهل الكتاب تا این که گمان نکنند، خیال نکنند اهل کتاب (یعنی یهود و نصارا) که می‌گویند مسلمانان از فضل خدا بی‌بهره‌اند؛ بنابراین، اگر «لاء» نافیه باشد «لا یقدرون» ضمیر بر می‌گردد به مؤمنین: «لئلا یزعم اهل الكتاب الا یقدر المؤمنون علی شیء من فضل الله»؛ یعنی ما به مسلمانها قرار دادیم. نور دادیم. معرفت دادیم تا این که یهود و نصارا خیال نکنند اینها چیزی ندارند. خیال نکنند که مسلمانها از مقام نبوت بی‌بهره‌اند. به عکس است، نه چنین است، هر چه فضل است پیش خداست، خدا هم به هر که خواست می‌دهد:

«... أَنْ لَفْضُ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ...».

(۱) - قیامت: ۱ - ۲ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۸

تو که می‌گویی ما «اولیاء الله» هستیم، «ابناء الله» هستیم! اینها خیالهای تو خالی خودتان هست؛ خیالهایی هست که خودتان بافته‌اید.

فرق دارد ادعا با مدعا

در آیه‌ای، خوب این معنی را آشکار فرموده است:

«ای یهودیها! هر چه می‌خواهید بگوئید ما اولیاء الله هستیم! ای مسیحی‌ها هر چه می‌خواهید بگوئید ما احبباء الله و ابناء الله هستیم». ^{۶۰۵} ای مسلمان! هر چه می‌خواهی بگو: من شیعه علی هستم. من نوکر امام حسینم.

تمامتان بی ربط می‌گویید. نه شما مسلمانها و نه نصارا و یهودیها تمام این حرفها بی منطق است، برهان ندارد.

«شتر در خواب بیند پنبه دانه». خواب برای خودتان می‌بینید دلتان را خوش می‌کنید که ما شیعه هستیم. آنها دلشان را خوش می‌کند که ما تابع عیسی هستیم. یهود هم دلشان را خوش می‌کند که ما تابع موسی هستیم. تمامتان بی خود می‌گویید.

اصل مطلب «... مَن يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ...» ^{۶۰۶} هر کدام از شما که گناه کردید جزایش همراهش هست. اگر دزدی کردی، خواه مسلمان، خواه یهودی، خواه نصرانی باش، عذاب خدا پشت سرش هست. نمی‌توانی بگویی من شیعه علی هستم.

^{۶۰۵} (۱) - «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِ أَهْلِ الْكُفْرِ...» E\ نساء: ۱۲۳.

^{۶۰۶} (۲) - نساء: ۱۲۳ ..

هر کس می‌خواهی باشد. گناه که کردی، جزایش سر جایش هست. اثر وضعی‌اش هست. آیا می‌شود مال یتیم بخوری آتش نشود؟! اثر وضعی است. شراب بخوری مست نشوی. هر چند می‌خواهی بگومن شیعه هستیم. هر کس کاربدی کرد، جزایش ثابت است، هر که می‌خواهد باشد، مسلمان، یهود، مسیحی، شیعه هیچ تفاوتی ندارد. در برابر عدل الهی، در قانون عدل الهی، هیچ چیزی فاصله نمی‌تواند بشود. تبعیض در برابر قانون الهی نیست.

(۱) - «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكِتَابِ...» نساء: ۱۲۳.

(۲) - نساء: ۱۲۳ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۴۹

روایتی دارد که دزدی پس از ثبوت دزدی‌اش در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم حدّش جاری شد. به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله (حاصل روایت منقوله) فرمود:

«اگر دخترم فاطمه هم دزدی کند، دستش را می‌برم». ^{۶۰۷} یعنی در برابر قانون خدا اولاد پیغمبر، شیعه علی، حسین حسین گو، سید، آشیخ، این حرفها نیست، همه یکنواخت است در برابر قانون الهی؛ مثلاً غیبت، لاشخوری است، آتش زنده است. تهمت، هلاک کننده است.

غرضم غرور نصارا است. غرور مسیحین است که اینها مغرور بودند می‌گفتند:

«فضل خدا پیش ماست! هر عطایی از عطاهای خدا مال ماست! بهشت مال ماست!».

سخنی مزخرف از برخی از مسیحیان!

مسیحینی می‌گویند: «جناب عیسی را به دار زدند! بعد خاکش کردند! از توی گور در آمد به جهنم رفت! سه شبانه روز در جهنم ماند که بعد یک نفر از امّتش هم جهنم نرود!!».

اینها مزخرفات است. اصلاً دین را بازیچه قرار داده‌اند.

خیال نکنند مؤمنین از فضل خدا بی بهره‌اند. هر فضل خدا که هست از این طرف است. خدا هم به کوری چشم شما به مسلمانان قرآنی داد که نور مطلق است. علم مطلق است. آنچه مزخرفاتی که در دسترس شما هست رسوا کننده است تا بدانند فضل خدا پیش آنها نیست. بدانند که مؤمنین از فضل خدا بهره‌ها دارند: «... أَنْ أَلْفُضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ...». فضل خدا که آثار نبوت، معارف الهیه و کمالات انسانیّه که از جمله آنها نوری است که خدا به هر مؤمن خالص و متعهدی می‌دهد.

«... وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» راجع به فضل جمالتی بگویم.

(۱) - کنز العمال: ۳ / ۲۶۹ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۵۰

عظمت و بزرگی فضل خدا

اولاً «فضل» در لغت، هم به معنای «زیادی» است و هم به معنای «عطیه» است. عطا و بخشش را «فضل» گویند. هدایا و تحف از هر کس که سر می‌زند به مقدار دارایی و همت هدیه دهنده است. یک وقت هدیه دهنده فلان شخص فقیر است. یک وقت فلان شخص

متمکن درجه یک است. یک وقت هدیه دهنده فلان بخیل است. یک وقت هدیه دهنده حاتم طائی زمان است.

هدایای بشر روی این موازینی است که گفتیم. پس هدیه ربّ العالمین عطیه خدا به مقدار عظمت خودش و به مقدار مکت و دارایی خودش خواهد بود؛ لذا تعبیر از فضلش به «فضل عظیم» شده است. فضل خدا خیلی بزرگ است. خیال نکن مثل عطایای مادی است. عطاهایی که اهل دنیا می کنند، سلاطین می دهند، اینها چیزی نیست. عطای خدا عطای باقی است. در دنیا و عالم ماده هر صاحب جود و گرمی آنچه بدهد باز فانی است. درجه آخرش کاخی هم به تو بدهند، آخرش باید به سوراخ گور تو را ببرند. اگر نداشتی بهتر بود؛ زیرا هرگاه تو را می خواهند ببرند حسرت بزرگی می خوری.

که شیرین زندگانی سخت

میرد^{۶۰۸}

جهان آن به که عاقل تلخ

گیرد

هر کس کاخش مجلل تر است، مرگش سخت است. آن روزی که می خواهند از کاخ بیرونش بیاورند، چه بر سرش می آید.

عطای خدا غیر از عطای مخلوق است. عطای خدا بزرگ است. به هر کس داد پس نمی‌گیرد مگر خود طرف لیاقتش را نداشته باشد. نور و مقام به هر کس داده شد، پس گرفته نمی‌شود مگر خودش کثافتکاری کند، خرابش کند.

عطیه باقی است «... وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». حالا این فضل عظیم که در این

(۱) - نظامی گنجوی / خسرو و شیرین (با اندکی اختلاف).

معارفی از قرآن، ص: ۴۵۱

آیه شریفه بیان فرمود، خدا فضل عظیمش برای کی شد؟ برای هر مؤمن به خدا و رسولی که متعهد باشد. اگر کسی مسلمان شد، مؤمن به خدا شد، مؤمن به رسول هم شد، تسلیم حکم خدا و رسول شد، متعهد شد، اگر چنین شد، فضل عظیم خدا برای اوست. نور خدا با اوست: «... يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ...»؛^{۶۰۹} در دنیا با نور حرکت می‌کند. در تاریکی جهل، بی‌خبری و بی‌خردی نیست. در روشنایی

عقل است بلکه در روشنایی ولایت و هدایت است. می فهمد چکار می کند.

پایان

(۱) - حدید: ۲۸ ..

معارفی از قرآن، ص: ۴۵۲

فهرست منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم.

الف

۲- احقاق الحق / مرعشی / سیدنورالله / انتشارات اسلامیّه -

تهران / ۱۳۹۳ ه. ق.

۳- اصول کافی / کلینی / محمد بن یعقوب / دارالتعارف / ۱۴۰۱ هـ.
ق. / چاپ چهارم.

۴- اقبال الأعمال / ابن طاووس / علی بن موسی / دفتر تبلیغات
اسلامی - قم / ۱۴۱۹ هـ. ق. / چاپ دوم.

۵- امالی / صدوق / محمد بن علی بن الحسین / مؤسسه علمی /
۱۴۰۰ هـ. ق. / چاپ پنجم.

۶- امتاع الاسماع / مقریزی / احمد بن علی / درالکتب العلمیه /
۱۴۲۰ هـ. ق. / چاپ اول.

«ب»

۷- بحار الأنوار / مجلسی / محمدباقر / مؤسسه الوفاء - بیروت /
۱۴۰۳ هـ. ق.
/ چاپ سوم.

معارفی از قرآن، ص: ۴۵۳

«ت»

۸- تفسیر برهان / بحرانی / سیدهاشم / دارالکتب العلمیه - قم /
۱۳۹۴ ه.ق. / چاپ سوّم.

۹- تفسیر جوامع الجامع / طبرسی / فضل بن الحسن / دفتر
انتشارات اسلامی - قم / ۱۴۱۸ ه.ق. / چاپ اوّل.

۱۰- تفسیر روح الجنان / رازی / ابوالفتوح / انتشارات اسلامیّه -
تهران / ۱۳۹۸ ه.ق.

۱۱- تفسیر قرطبی / انصاری / محمّد بن احمد / داراحیاء التراث
العربی - بیروت.

۱۲- تفسیر منهج الصادقین / کاشانی / ملّا فتح الله / انتشارات
اسلامیه - تهران.

۱۳- توحید / صدوق / محمّد بن علی بن الحسین / مکتبه الصدوق -
تهران / ۱۳۹۸ ه.ق.

«ج»

۱۴- جامع احادیث الشیعه / بروجردی / حاج آقا حسین / المطبعة
العلمیه - قم / ۱۴۰۰ ه. ق.

۱۵- الجواهر فی تفسیر القرآن / طنطاوی / دارالفکر.

۱۶- جواهر السنیه / شیخ حرّ عاملی / محمد بن الحسن / انتشارات
طوس - مشهد.

«خ»

۱۷- خصال / صدوق / محمد بن علی بن حسین / دفتر انتشارات
اسلامی - قم / ۱۴۲۴ ه. ق. / چاپ ششم.

«د»

۱۸- دارالسلام / نوری طبرسی / حاج میرزا حسین / انتشارات علمیه -
قم / چاپ سوّم.

معارفی از قرآن، ص: ۴۵۴

«ر»

۱۹- ریاحین الشریعه / محلّاتی / شیخ ذبیح اللّٰه / دارالکتب
الاسلامیّه - تهران.

«س»

۲۰- سفینه البحار / قمی / شیخ عبّاس / مؤسسه انتشارات فراهانی.

۲۱- السیره النبویّه / ابن هشام / عبدالملک / دارالجيل - بیروت.

«ش»

۲۲- شرح اصول کافی / مازندرانی / محمّد صالح / داراحیاء التراث
العربی - بیروت.

«ع»

۲۳- عروہ الوثقی / یزدی / سید محمد کاظم / چاپ اعلمی - بیروت.

۲۴- عدۃ الداعی / حلّی / احمد بن فهد / مکتبۃ الوجدانی - قم.

۲۵- علم الیقین / فیض کاشانی / ملا محسن / انتشارات بیدار / ۱۴۰۰

۵. ق.

۲۶- عوالی اللئالی / ابن ابی جمہور / محمد بن علی / مطبعہ

سیدالشہداء - قم / ۱۴۰۵ هـ. ق. / چاپ اوّل.

۲۷- عیون اخبار الرضا / صدوق / محمد بن علی بن الحسین /

المطبعۃ الحیدریہ - نجف / ۱۳۹۰ هـ. ق.

«غ»

۲۸- غرر الحکم / مترجم: محمد علی انصاری.

«ق»

۲۹- قصص العلماء / تنكابنی / میرزا محمد / انتشارات علمیّه
اسلامیّه.

معارفی از قرآن، ص: ۴۵۵

«ک»

۳۰- الکامل فی التاریخ / ابن اثیر / علی / دارصادر - بیروت /
۱۳۹۹ هـ. ق.

۳۱- کشف الغمّه / اربلی / علی بن عیسی / مکتبه بنی هاشم - تبریز /
۱۳۸۱ هـ. ق.

۳۲- کنز العمال / هندی / علی المتقی / مؤسسه الرساله - بیروت /
۱۳۹۹ هـ. ق.

«ل»

۳۳- لئالی الأخبار / توسیر کانی / شیخ محمد نبی / مکتبه
المحمدی - قم.

«م»

۳۴- مجالس المؤمنین / شوشتری / سید نورالله / انتشارات
اسلامیه - تهران / ۱۳۵۴ ه. ش.

۳۵- محجّه البیضاء / کاشانی / محسن / دفتر انتشارات اسلامی -
قم / چاپ دوّم.

۳۶- مدینه المعاجز / بحرانی / سیدهاشم / مؤسسه المعارف
الاسلامیه / ۱۴۱۴ ه. ق. / چاپ اوّل.

۳۷- المراجعات / موسوی / عبدالحسین / دارالنعمان - نجف /
۱۳۸۸ ه. ق. / چاپ پنجم.

۳۸- مستدرک الوسائل / طبرسی / میرزا حسین نوری / مؤسسه آل
البيت - قم / ۱۴۰۷ ه. ق. / چاپ اوّل.

۳۹- مستدرک سفینه البحار / شاهرودی / شیخ علی / دفتر انتشارات اسلامی - قم / ۱۴۱۹ ه. ق.

۴۰- مصباح الشریعه / امام جعفر الصادق علیه السلام / مؤسسه الأعلمی - بیروت - ۱۴۰۰ ه. ق. / چاپ اول.

معارفی از قرآن، ص: ۴۵۶

۴۱- مفاتیح الجنان / قمی / شیخ عباس.

۴۲- مکاتیب الرسول / احمدی میانجی / علی / دارالحدیث / ۱۴۱۹ ه. ق. / چاپ اول.

۴۳- مکارم الأخلاق / طبرسی / حسن بن الفضل / مؤسسه الأعلمی - بیروت / ۱۳۹۲ ه. ق. / چاپ ششم.

۴۴- منتهی الآمال / قمی / شیخ عباس / انتشارات ایران.

۴۵- من لایحضره الفقیه / صدوق / محمد بن علی بن الحسین / دفتر انتشارات اسلامی - قم / چاپ دوم.

«ن»

۴۶- نهج البلاغه / صبحی صالح.

۴۷- نهج البلاغه / فیض الإسلام.

«و»

۴۸- وسائل الشیعه / شیخ حرّ عاملی / محمد بن الحسن / مؤسسہ آل
البت - قم / ۱۴۱۶ ه. ق. / چاپ سوّم.

«ه»

۴۹- الهدایه / شیخ صدوق / محمد بن علی بن بابویه / مؤسسہ الإمام
الهادی علیه السلام / ۱۴۱۸ ه. ق. / چاپ اوّل.

التماس دعا

تبدیل به pdf در ۰۲/۰۸/۱۴۰۰

توسط وب www.i20.ir
